إنَّ اللهَ لا یُغیِّرُ ما بقومٍ حتّی یُغیِّرُوا ما بأنفسِهِم

امراض مسلمانان وادویهٔ‌ها

یعنی

جهات تنزل واسباب ترقی

HYDERABAD STATE LIBRARY

تصنیف وتالیف عبد ذلیل وبندهٔ رب جلیل

میرزا اسمعیل [illegible] ابن مرحوم میرزا ابراهیم

ساغر اصفهانی سکندرآبادی سال ۱۳۰۲ھ

درهر جا طبع شود حق مصنف وقف انجمن تائید اسلام است

چهاپ اوّل

۵۰۰ جلد — در مطبع معلم شفیق

سبب تصنیف این کتاب

هیچ سبب دیگری نمیتوانست بود تحریک سلسلهٔ ارادهٔ این عبدالله ذلیل را
بر نوشتن این کتاب جز مفهوم این شعر حافظ « سخن درست بگویم نمی توانم دید
که می خورند حریفان و من نظاره کنم » یحتمل که هیچکس دیگر از ایران بیرون نیامده است
که تا باکنسان نظر در حالت خلق عالم کرده باشد و در ترقی و تنزل و خوشی و ناخوشی
مختلف طوایف و ملل باندازهٔ معاشرت و اختلاطیکه داشته است با معدودی تامل نموده
باشد که این بنده — و یحتمل که جگر احدی در میان مسلمانان چندان بر احوال این امت
بر آتش حسرت و دریغ نبوده و نسوخته که جگر این بندهٔ حقیر و یحتمل که اگر من خود را درین
دعوی پیغمبر شمارم و فرد انگارم در میان سیصد میلیان مسلمان در دعوی خود
صادق باشم و در ارادهٔ خود راسخ و احتمال کلی میرود که هیچکس دیگر در میان این
سیصد میلیان امروزه بلکه از بدو اسلام مطلقاً بر نخاسته باشد که تا باین اندازه غم
هم وطنان خود را خورده باشد و بر احوال قوم خود دست اندوه و فسوس بر سر و
سینه زده باشد که من ولی احتمال کلی هم میرود که هیچکس دیگر در میان مسلمانان چندان
نیش زبان و آن هم از هم وطنان نخورده باشد که من — زیرا که از زمانیکه من از
خاک ایران بیرون شدم و بهتند قدم نهادم تا کنون همه را در این اندیشه بوده ام
همه را این غم و اندوه را داشته و خورده ام که چرا باید مسلمانان را حالت این باشد و
سایر ملل عالم را حالت آن. مگر هر زمانیکه سخنی بر لب رانده ام نیشی خورده ام پس

بهتر آن دیدم که لب فرو بندم و خامه را زبان گشایم باشد اهل ملت و هم مذهبان و هم وطنان من بدانند که مراسخن چیست و غرض چه و در آینده اگر مخالفت از من کنند در غیاب من باشد نه در حضور و اگر نصیحتی نشنوند ندی نگیرند و آتش گرمی در هیمه تر ایشان اثر نکند و میخ آهنینی در دل سخت ایشان اثر ندهد بنده بقدر فرصت و حالت خود تبلیغ رسالتی کرده باشم چراکه "آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار هر گیاهی که به نوروز نجنبد حطب است" - دراین زمانه کسی کم و نیز یاد بخیال ترقی خود و اهل ملت و هم مذهبان و هم وطنان خود هست و افتاده است - یعنی این است که دیگران رونده هستند ولی طریق را نمیدانند اینک این بنده یا بقدر دانش خود اراده دارم و عزم خود را جزم نموده ام که طریق را بدیگران بنمایم و بگویم مگر آنچه در نظر بنده بود در یک مجلس و دو مجلس و یک ساعت یا چند ساعت و ببیان زبانی بر هم مذهبیان من کما کان ظاهر نمیشد و لهذا این کتاب را نوشتم و در خدمت ایشان گذاشتم - بالجمله خدا را بحق پاک ذات و بحرمت مقربان و خاصان درگاهش که نخبه و زبدهٔ آنها چهارده تن هستند قسم میدهم که مرا راه نماید و در طریق صواب هدایت کند و توفیق دهد بعد دیگر هم مذهبان و سایر هم وطنان مرا که همه بعزم جزم قدم زنیم و از دیگران بدنبال نمانیم و کوشش زور در دستیلای خود از خیف و ملل دیگر را از سر خود دور سازیم

در ضمن شرح سبب تصنیف کتاب لازم میدانم بیان بعضی مطالب دیگر را -

اوّل باید دانست که هنگامیکه سر آکیو سنت جان در حیدرآباد بود این کتاب را بنده باو دادم که بخدمت حکومت هند بگذراند و مددی طلب کنند از سرکار برای طبع آن و در واقع مقصود من این بود که این کتاب بنام لارد دیج

طبع شود ولی جناب مسلم الیه پس از هفت هشت ماه از کشمیر نوشت که چند مولوی
این کتاب را دیدند این ایراد را گرفتند که این را شیعه نوشته است بموجب عقاید
و خیالات اهل تشیع بالغرض کتاب را مسترد فرمودند - ولی چون بنده را اجازت
نیست از جناب موصوف خط او را درج این کتاب نمی کنم و نمیتوانم کرد برای ملاحظه
خوانندگان - هم در عرض می کنم که هر چند بنده شیعه هستم ولی در متعدد جاهای این
کتاب نوشته ام و اینکه در آغاز هم مینویسم که بنده را در عالم با عقیده و مذهب هیچ ملت و
قوم و فرقهٔ کاری نیست و بخصوصه تعصب مذهبی را سبب اصلی میدانم در تباهی حال
هر ملتی در جهان و خصوصاً مسلمانان و در این کتاب همه سعی و جهد من این است که رسم
تعصب و خصومت مذهبی را از میان شیعه و سنی و هفتاد و دو ملت اهل اسلام بردارم
هر کرا هر مذهبی هست باطن باشد مرا با کسی کاری نیست و همه باید با یکدیگر برادر
و یکجهت باشند تا هنگامیکه رسم تعصب در میان مسلمانان وجود دارد در واقع
ذلیل دیگر ملل اند و هیچ راحت و خوشی و آسایش و دولت و استیلا و انصاف و
مروت ندارند و این حالتی که امروز مسلمانان راست عمده بسبب تعصب و نفاق اینهاست
مرا با شیعه و سنی و علی و عمر کاری نیست بلکه مرا کار است با اسلام و کار است با آنکه
پیروان علی و عمر بخصومت و تعصب اسلام را تباه کردند و از آن در جوش و خروشم
که مسلمانان از طریق مستقیم دین محمدی خارج شدند و بر وفق کتاب و حدیث خود
عمل نکردند و اسلام را پایمال نمودند - اگر مسلمانان اتفاق داشتند سایر ملل و
طوایف عالم بر آنها غالب نمی آمدند - من نمیخواهم شیعه را سنی و سنی را شیعه و هر دو
را نیچری و همه را عیسوی و هر چهار را دهری سازم بلکه میخواهم که هر که دعوی مسلمانی
میکند و در لباس اهل اسلام است در جادهٔ اسلام و شرع محمدی قدم زند و اقلاً
بظاهر تعصب و خلاف را بر کنار گذارد و با سایر اهل ملت و هم مذهبان خود برادروا

وسر گرم بکوشد که اساس اسلام را قوی مستحکم کند و خود و اہل ملت خود را ازاین ذلت
و حقارت نجات دہد و از چنگ استیلای طوایف و ملل دیگر رہائی بخشد ۔ اگر جہلای
این ملت در کلام این بندہ چیزی یابند کہ از آن بوی تعصبی بمشام آنہا برسد بندہ
نمی توانم رفع اشتباہ آنہارا بکنم و چارۂ نیست در آن چراکہ این فرقہ از قرآن مجید و
احادیث پیغمبر و ائمۂ ہدا ہم چیزہا یافتہ اند مایۂ تعصب و خصومت و نفاق در
حال آنکہ کتاب و حدیث آنہا سراسر امر بدوستی و مودّت و یکجہتی بود بایکدیگر
و با عالم ۔

دوّم ۔ اگر بزرگواری بخواہد چیزی بنویسد بطور ایراد و نکتہ گیری
نسبت باین ناچیز کتاب بنویسد ولی بکلّی بیغرض و بی خصومت و مقصود او
این باشد کہ کلام او نیز مایۂ ترقی و بہبودی ہم مذہبان و اہل ملک و ملت او
بشود نہ آنکہ سبب گردد کہ محنت خالصًا لوجہ اللہ این بندۂ ذلیل بربادی
شود و اہل ملت او بیش از بیش در آفت و نکبت و گمراہی در افتند ۔

سوّم ۔ اگر بزرگوار عالیمقداری این ناقدر کتاب رامفید
بحال مسلمانان ببیند و این بندۂ عاصی را بیغرض داند و محنت مرا خالصًا لوجہ اللہ
معلوم کند دو کلمۂ از روی حق و انصاف بنویسد یعنی بطور تقریظ و نزد بندہ
ارسال دارد کہ تسکی باشد در دست بندہ و در آغاز یا خاتمۂ این کتاب بنویسم
تا رفع شبہات و تصورات خلاف عوام النّاس و جہلا بشود و مراد ر ارادۂ
خود صادق و بیغرض دانند ۔ ہر بزرگواری کہ چنین عنایتی را فرماید چہ در عربی
چہ در فارسی و چہ در اردو بلکہ انگریزی ہم بندہ را ممنون و مشکور و مرہون خود
خواہد ساخت و چنان باشد کہ گوئیا در محنت من در باب ترقی و بہبودی
ہم مذہبان خود و ہم مذہبان من شریک باشد ۔

جناب سید مظفر حسین صاحب	حمه
جناب آقا میرزا عبد الحسین صاحب مترجم دفتر پریوت سکرتری	حمه

سکندرآباد

جناب دستور رتنجی صاحب	صہ
جناب شاپور جی صاحب	عہ
جناب شیخ حسام الدین صاحب	عہ
جناب مولوی علی رضا خان صاحب	حمه
جناب سید محمد صاحب منشی عدالت سکندرآباد	حمه
جناب سجن لال صاحب تاجر بمبئی	حمه
جناب شیخ احمد صاحب سوداگر	حمه

از انجائیکه مقصود اصلی و کلی بنده در نوشتن این کتاب متنبه ساختن هم مذهبان خود است و معلوم کردن بر آنها (خواه بدانند و خواه ندانند) صفات و خصایلی را که موانع هستند در راه ترقی هر ملتی در جهان لهذا لازم میدانم که در اینجا چند سطری بنویسم که چگونه این مبلغ جمع شد و چگونه اعانت از بنده کردند صاحبان فتوت و توفیق در طبع این کتاب بچه خون جگری بنده این کتاب را طبع نمودم «نگویند از سر بازیچه حرفی کز آن پندی نگیرد صاحب هوش» —

چون یک تیر تدبیر ما باز خطا رفت چون صد های دیگر یعنی سر آلیور سنت جان این کتاب را از کشمیر واپس فرستاد در خیال آن بودم که تیر دیگرے

یکمان بهم نگاه و دوستی مهر [illegible] بتمامی کرد [illegible] [illegible]
اراده کرد که البته اسباب جمع این کتاب را فراهم خواهم کرد – این بزرگوار چندین سال
کتاب را گذشت و آخر فرصت یافته ملاحظه و تعریف نمود و جای اندازهٔ مخارج
شد – بنده دریافت کردم و بجناب موصوف عرض نمودم چون جناب موصوف
همه کاره دستگاه یکی از امرای جلیل القدر این شهر است فرمود که یک کس نمی‌تواند تمام
مخارج آنرا متحمل شود ولی ممکن است که در همین دایره و دستگاه در یکجا جمع شود که مخارج
این کتاب را کفایت کند پنجصد جلد – ولی این بزرگوار گاهی این وعده وفا نمود و
این قول را بفعل نیاورد

پس ازآن بنده خود چیزی نوشتم و از عموم مسلمانان یاری طلب کردم
بطوریکه در این ملک چنده میگویند – بالجمله این صاحبان عظام که نامشان در این
فهرست درج است (یعنی غیر از آنهائیکه مسلمانان نیستند) واکثر با بنده آشنا هستند
واز همه ممنون و متشکر هستم بکمال عزت و حرمت و بزرگی خود ملاقات بنده را خوش
نمودند و اغلبی هم در حین دستخط کردن یا در رسید رقعه اول و دوم عطیه خود را عنایت
فرمودند – ولیکن چند کس از اینها را بحتمل بیست رقعه فرستادم و بعضی دیگر چندان
آزار نمودند از بنده یعنی رقعه فرستادم که آخر دو رشان را قلم کشیدم و پس از این اگر
بجای پنج پنجاه و بجای ده صد روپیه بدهند نخواهم گرفت – یک شخص سی روپیه د
نمود ولی آخر که فهرست را دید این عذر را پیش کرد که چون بسیاری کمتر از من داد
یحتمل گمان بد در حق من رود و مبلغ دیگری بسیار کمتر عنایت فرمود – کمال خا
سی روپیه دستخط کرد ولی پانزده روپیه داد با آنکه دستخطش را مجدداً در رقعه گذشت
فرستادم و در خانهٔ جناب مولوی محمود او را دیده با و گفتم گفت همان پانزده ر
رانبویس – تهور جنگ وعده نمود که چیزی بدهد و پس از چندین رقعه رقعه اخیر

[illegible] کرده [illegible] دادم [illegible] نزد دارم [illegible] نخواهم - عبدالحق که خود را [illegible]

دکلید سخن حیدرآباد میدانند سه بار بخدمتش مشرف شدم و هر سه بار ایستاده گفت حالا کار دارم بار دیگر بیا - در جوابش گفتم من دیگر بار نخواهم آمد خاطر مبارک جمع باشد پس شنیدم گفته بود که آغا صاحب میخواهد بزور از من زر بگیرد - این شخص بسیار بسیار بر من گران آمد و این سخن او را هیچکس نمیگوید جز آنکه بسیار کمینه و رذیل باشد - چراکه با وجود فهرست نام چندین شخص بزرگوار که همه در حسب و نسب از او برتر باشند و همه بخوشی خود داده باشند کمال دون طبعی است از کسی که چنین سخنی را بر زبان راند - این کار کار خیر بود و برای ترقی و بهتری مسلمانان واحدی بزور نداد و از احدی بزور گرفته نشد و بسیاری هم پنج و ده روپیه دادند اگر تهور جنگ و عبدالحق هم هریک پنج روپیه داده بود بکمال ممنونیت من میگرفتم بعوض آنکه او رقعه مرا پاره کند و این چنین سخن ناهنجاری را بر زبان آرد - عبدالحق نمیداند که این آغا صاحب ابداً اعتنائی بشاه و وزیر و خزانه و ریاست حیدرآباد ندارد و اگر او خواهد مالک تمام چند ریلوی بشود و هم سکرتری لندن و پاریس و ویانا و برلین بشود آغا صاحب او را کس نمی شمارد چه جای آنکه پنج و ده روپیه از او بزور بگیرد - این اعمال در نزد ما مسلمانان قباحت ندارد ولی در نزد سایر ملل قباحت بسیار دارد -

چند امرای حیدرآباد را یا خود بخدمت مشرف شدم یا رقعه نوشتم معاف طلب کردند من آنها را معاف نمودم زیراکه بنهایت فقیر و بینوا بودند آنها و مخارج آنها زیاده بر دخلشان بود زیراکه در سال باید مبالغ کثیر بطوایف و فواحش بدهند یا به شریف مکه و خادم کربلا که بروند و دعا کنند که خدا امراض ظاهری و باطنی آنها را شفا دهد - ولی چون این دواخانه که بنده گشوده ام یعنی این کتابیکه من طبع نموده ام خیراتی است و بخصوصه برای فقرا و بینوایان است هریک از این امرا را مفت خواهم فرستاد

ورآنرا هم معاف خواهم کرد وابدا از ایشان بازپرس نخواهم —

این است حالت مسلمانان و اینهاست اسباب عدم ترقی مسلمانان

ولیکن نادانی میخواهد الف بای مسلمانان از تغییر و تبدیل دهد که علم در میان مسلمانان شیوع بهم رساند و نوشتن و خواندن سهل تر گردد و کی مسلمانان را ابدا رغبت بعلم و دانش و دیدن کتاب نیست — رساله در اودیه طبع میشود در ممالک یورپ و امریکا درین ایام که چهل میلیان جلد طبع میشود در ۳۲ صفحه و چهارصد میلیان جلد (یا نقل) در هم صفحه و بیست لک خرج این رساله میشود — این است شوق نصارا در دانش و تحصیل آن و ترقی و ترویج آن و آن است شوق مسلمانان در تحصیل علم و دانش و خواندن کتب و ترقی دادن خود — خدا توفیقی بدهد به هم مذهبان ما که بیش از پیش طالب علم و هنر و دانش و کمال بشوند و زر خود را در محل و مقام خرج آن خرج کنند —

این کتاب هنوز بنام هیچکس رقم نیافته است تا انکه قدردانی پیدا شود و قدردانی نماید آنوقت در طبع دیگر بنام او خواهد شد —

فهرست کتاب

(حصه اول امراض مسلمانان)

		صفحه
باب اوّل	در حقیقت و اصول دین اسلام	۲
باب دوّم	در حالت و وضع مسلمانان	۳
باب سوّم	در حالت علم در میان مسلمانان	۱۳
	علم دین	۱۵
	علم ادب — و حکمت	۱۸-۱۵

	ادب	۲۰
باب چهارم	وضع سلطنت وحالت سلاطین اسلام	۲۷
	وضع سلطنت مسلمانان	″
	حالت سلاطین اسلام	۳۱
باب پنجم	حالت مردم ایران وسلاطین ایران	۳۴
	اوّل	″
	دوّم	۳۵
باب ششم	حالت هند ومردم هند وسلاطین هند	۴۱
	اوّل	″
	دوّم	۴۳
باب هفتم	ابتدای حمله مسلمانان در هند از فرشته	از صفحه ۴۴ لی ۸۲
	ملک نظام	۸۲
باب هشتم	حالت وحکومت نصارا	۹۶
باب نهم	حکومت انگلیش در هند	۱۰۲

(حصهٔ دوم ادویهٔ امراض مسلمانان)

مقدّمه		۱۲۲
باب اوّل	در اصلاح حکومت مسلمانان	۱۲۵
باب دوّم	در مجلس شوری در میان مسلمانان	۱۳۷
	اصول ملکرانی انگلیش	۱۵۲
باب سوّم	در جریان قانون در میان مسلمانان	۱۶۱

باب چهارم	در معدلت میان مسلمانان	۱۶۹
باب پنجم	در بیان تربیت مسلمانان.	۱۸۳
	فضیلت علم	״
	موانع تربیت و تحصیل علم در میان مسلمانان	۱۸۸
	حالت علم در میان مسلمانان در این زمان	۲۱۰
	سترکیولیشن اگزمینیشن بمبئی ۱۸۸۰	۲۱۵
	کلکته یسال ۱۸۸۰	[illegible]
	ادرس وکلای انجمن اسلام بمبئی نومبر ۱۸۸۲	[illegible]
	از محمدن آبزرور	۲۲۱
	از اخبار بمبئی گزت	۲۲۳
	فقرات مزید شده	۲۰۹
	مقدمه رای ما در تربیت مسلمانان	۲۳۳
	رای ما در وضع تربیت مسلمانان	۲۵۶
	انجمن تائید اسلام	۲۶۲
	(۱) انتظام انجمن مذکور وغیره	״
	(۲) تربیت اطفال	۲۶۹
	(۳) شرایط ذیل ملاحظه شود	۲۷۸
باب ششم	در سپاه داری مسلمانان	۲۸۳
باب هفتم	در راستبازی و امانت داری مسلمانان	۲۹۰
باب هشتم	در مشقت کردن مسلمانان	۳۰۵
خاتمه		۳۱۴
ضمیمه		۳۱۸
	مختصری شرح حال بنده مصنف	۳۲۲

حصہ اوّل

امراض سینن

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول

در حقیقت اصول دین اسلام

[illegible] نیست [illegible] مقصود ما نیست و در نظر ماست که از دین اسلام

[illegible] حقیقت [illegible] مطلب باضرورت تمهید و مقدمه لازم است و

[illegible] نسبت [illegible] شد مسلمانان بانگریبای اسلام و دین میان

[illegible] خواه در آن هر پای دوست در میان با شد

[illegible] که در امور مسلمانان عالم ابدا

[illegible] آرم —

[illegible] قرآنیه [illegible] چنین شد

[illegible] است که اصول [illegible] مذهب بهترین [illegible]

[illegible] اصول مذهب فعل اوامر است و ترک

[illegible] در دین اسلام است در [illegible]

[illegible] نسبت بسیار خلق در ریختن خون

[illegible] دور دست ماست و بزعم و عقیده

[illegible] حقوق عالم [illegible] را خلق نموده [illegible]

ویک مادر و فرقی در میان شما نگذاشتیم جز ناحیهای مختلفه یا شعبهای متفرقه و از میان شما
(هر که باشد و هر نامی و لقبیکه داشته باشد و هر فرقه و قومی که باشد) گرامی ترین نزد من
اوست که تقوای او زیاده باشد — (۲) هر که نفسی را بکشد بدون سبب و جهتی که
واقعاً قتل او بر وفق مرضی ما باشد گناه آنکس همان عظمت را دارد در نزد ما که گویا
آنکس همه خلق عالم را بقتل رسانیده است — ازین قبیل آیات در کتاب خدا
بسیار و متعدد است و اینها اصول اصلی دین ما هستند و ظاهر آنها همین است و بس
و ما (یعنی این بندهٔ ذلیل) زیاده برین نمیتوانیم گفت و زیاده ازین قدم پیشتر نمی توانیم
نهاد و احتمال کلّی میرود که ظاهر و باطن و تاویل این آیات مذکوره و مراد خداوند علی الاطلاق
همین باشد و بس — شاید دیگران بقسم دیگر تاویل کنند این آیات را ولی ما فی نفسه
فرداً تاویل دیگران را قبول نداریم و عقیدهٔ ما نیست و برخلاف واقع میدانیم —

پیغمبریکه از جانب خدا آمد و این کتاب را آورد و این اصول را پیش ما
نهاد و ما را هدایت کرد و راهنمائی نمود بانچه که ما را مورد رحمت خدا میکرد و انچه که ما را مورد
غضب خدا میکرد شخصی بود که بعقیدهٔ ما خود او متصف بصفات الله بود و خود اوّل کسی بود که
پیروی کرد اوامر الهی را و ترک نمود نواهی الهی را بموجبیکه مندرج بود در کتابیکه خود دعوی
میکرد که از جانب خدا آورده بود — در این صورت اگر ما را کمال یقین نباشد که واقعاً
این پیغمبر این صفات را داشته و انچه میکرده است در اموریکه مامور بوده و احکامیکه واسطه و
رسول بوده است که بخلق خدا برساند و نیز اعمال و افعال خود او در خلا و ملا جز بموجب وحی
و فرمان الهی بوده ابداً ما او را رسول و فرستادهٔ خدائی توانیم دانست و بقول او عمل
نمی توانیم کرد — چون ما را یقین شد که این همه صفات در وجود این پیغمبر بود و حالت
و وضع این پیغمبر چنین بوده ما را باید این عقیده هم باشد که اگرچه این پیغمبر بصورت با سایر
خلق یکسان بوده ولی در حقیقت و کیفیت چیز دیگر بوده و مثل او امکان ندارد در عالم صورت

[illegible] شرف یافته پرورش طبیعت اصلی خود را بگذارد

[illegible] تحصیل تا به هوش مانند جبرئیل مقام نبوت

[illegible] الله بآن نمیرسد و احدی از ما خلق الله

بآن [illegible] نیست که این شخص محمد نام مردی بود بزعم

[illegible] هر فردی از افراد خلق عالم که دعوی مسلمانی

[illegible] این شخص [illegible] صفت [illegible] مذکوره بوده است بی شک و شبهه

چون [illegible] صفت مذکور وجود این پیغمبر

[illegible] وقت [illegible] چنانکه این پیغمبر [illegible]

[illegible] کردند [illegible] او را [illegible] او در آمدند

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] کشیدند پس بموجب حکم خدا [illegible]

[illegible] پیغمبر خود حاضر و موجود بود جهاد

[illegible] پیغمبر [illegible] ما حق بوده و چه

[illegible] ما خلق دیگر چنگید ندیگویم

[illegible] بعضی از خلق عالم

[illegible] را متمسک

[illegible] کرد اراده ما

[illegible] خود در ایمان

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] چون

[illegible]

گویند و دانند که او حکماً پسر خدا بوده جواب میگوئیم که این امور وابسته باعتقادست و طبیعت و عادات — همچنانکه ما را اعتقاد نیست که خدا دنیا را خلق نمود محض بوجود محمد و برای محمد آنها هم میگویند عیسیٰ پسر خداست پس همان قباحتی که نصارا می یابند در عقیدهٔ مسلمانان که محمد را فرستاده و رسول خدا می دانند مسلمانان در عقیدهٔ نصارا می یابند که مخلوق را خالق می شمارند — زیرا که نصارا میگویند و در کتابشان هم نوشته "بیگاتن سن" یعنی پسر متولّد شدهٔ خدا — ما را ابداً اعتقاد نیست و نخواهد بود که خدا را پسر متولّد شده باشد و اگر مراد از تولّد خلق شدن است یعنی پسر مخلوق و آفریده شده ما میگوئیم هرچه مخلوق باشد خالق نمی شود پس قباحت این امر عظیم تر است که مخلوقی را خالق دانند و چون نصارا میگویند که خود عیسیٰ بزبان میگفت که من پسر خدا هستم اگر نعوذ باللّٰہ عیسیٰ این عبارت را بر زبان رانده باشد ما او را نبی هم نمیدانیم و ما گاهی قبول نمی کنیم که عیسیٰ چنین سخنی را بر زبان رانده باشد و اگر هم رانده باشد شاید مقصود دیگری داشته و مفهوم آن چیز دیگری بوده

بالجمله مقصود ما اثبات دین و مذهب خود یا دیگری یا اعتراض بر مذهب و عقیدهٔ دیگری نیست بلکه مقصود ما فقط اینست که اعتقاد خود را ظاهر سازیم و بر خلق عالم معلوم کنیم که بر وفق عقیدهٔ ما محمد ابن عبداللّٰہ پیغمبر و فرستادهٔ خدا بوده و افعال و اعمال او همه چون افعال و اعمال دیگر پیغمبران خدا بوده است که بنزد عقیدهٔ ما همه معصوم بوده اند — درینصورت بنزد عقیدهٔ ما ابداً اعتراض بر قول و فعل پیغمبر ما نیست —

اگر این امور معلوم شد و این دلایل کسی قبول کرد پس ما میگوئیم مقام و مرتبهٔ نبوت بالاتر است از هر مقام و مرتبه و هیچیک از مخلوق خدا را آن مقام و مرتبه نیست و پس از مقام و مرتبهٔ نبوت مقام و مرتبهٔ ولایت است و بس —

از جهت [illegible] اجازت آن نبود که شمشیر کشیده خلق را بدین او دعوت کنند

[illegible] باید باشد باید باشد علی و اولاد علی را زیرا که

بعقیده [illegible] پس از محمد بمقام و مرتبه علی و اولاد علی نمیرسد

[illegible] محمد [illegible] و محمد در حق او گفت من مدینة العلم

[illegible] و علی [illegible] کسی بود که ایمان آورده بود و کسی بود که در تمام غزوات

پیغمبر جنگ [illegible] و در همه حال وزیر و معاون محمد بود - مگر علی و

اولاد [illegible] شمشیر کشیده [illegible] و جنگ [illegible] بدین دعوت نمودند یعنی به شمشیر

[illegible] و شهید شدند [illegible] فقط به تقویت و قوام و دوام دین دانستند

[illegible] بهترین طرق بود و باید باشد در اسلام و [illegible]

[illegible] و هیچ [illegible]

[illegible] عباس و دیگران که همه [illegible]

[illegible] هیچ حق اجازت و استحقاق

[illegible] - پس [illegible] و [illegible]

[illegible] تا آخر عمر

[illegible] خدا عاصی بود

[illegible] خلق خدا

[illegible] و ترویج مذهب

[illegible]

و [illegible] بدانند و خلق مطلقاً

[illegible] بهر مذهبی (۱) پیروان و [illegible]

[illegible] (۳) فرقه که [illegible] معتقد به هیچ مذهبی نیستند -

مثلاً در مذهب اسلام (۱) علما و اهل شرع ما را یک عقیده است و یک طور خاصی فهمیده اند (۲) کسانیکه خارج اند از این مذهب یک عقیدهٔ دیگر دارند ضدّ فرقهٔ اوّلین (۳) فرقه هستند که در این زمان بهم رسیده اند که هرچند بلباس و صورت پیروان این مذهب اند و خود را مسلمان وانمی نمایند ولی در عقیده تمام پیغمبران را مثل سایر خلق میدانند که در مختلف ازمنه آمدند و دستگاه فریبی چیدند و دکان مکر و خدعه باز کردند و چندروزی در دنیا ماندند و مردند — مگر بنده شامل هیچیک از این سه فرقه نیستم و اعتقادی دارم جداگانه و اعتقاد من همان است که در فقرات ماقبل الذکر بیان نموده ام یعنی محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم بحق شمشیر زد ولی کسانیکه پس از او و خارج از اهل بیت او شمشیر زدند بناحق زدند و دین اسلام را تا قیامت بدنام کردند و مورد کره همه خلق عالم ساختند و همه محض برای دنیا و حبّ دنیا و حبّ جاه و مال و زر و زور و خواهشهای نفس خود و همه در پای میزان معدلت عادل حقیقی خاطی و گناهکار خواهند بود و معذّب

باب دوّم

در حالت و وضع مسلمانان

پوشیده نیست که مذاهبیکه در عالم موجود و یافت شوند خواه برحق و خواه بر باطل اگر ما باصل و حقیقت و اصول هر یک از آنها ملاحظه کنیم غالباً نیک بوده — از آنجمله ما مذهب عیسوی را مینگریم در اینجا که ما مسلمانان هستیم نه آنکه مسیحیم و پیروان آنرا اهل کتاب میدانیم — اصول مذهب عیسوی اصول بسیار نیکیست همه از محبت و دوستی و مهربانی و یکدلی — ولیکن ما در اینجا هم نمیخواهیم ثابت کنیم حقیقت یا عدم حقیقت آنرا بلکه مقصود ما اینست که اعمال و افعال عیسویان را ظاهر سازیم —

چون این [illegible] شهر رم شایع شد آن شهر را بیرون
[illegible] تسخیر نمودند مسلمانان مکه معظمه را — جمیع علما دین شهر
[illegible] چون [illegible] ایشان خدمات نموده بود بر جان و مال و عیال
[illegible] — [illegible] بیشتر این سلسله را کمال اقتدار بود
[illegible] قریب شد که [illegible]
[illegible] بر خلاف قصد [illegible] احکام آنها عمل کنند
[illegible] صلح نموده و مردود و ملعون ساختند و
[illegible] — [illegible] تمام جاهل و بی دانش و وحشی بودند
[illegible] که از مسلمانان بود همیشه و بسته تا کنون
[illegible] ذریعه ترجیح
[illegible] — چنانچه [illegible] مسلمانان بنیاد دیده
[illegible] مسلمانان [illegible] — این جها
[illegible] دست بردند پس از آنکه
[illegible] — [illegible] معلوم می شود که درین
[illegible] عمل [illegible] ارشاد
[illegible] —

چون [illegible] گردش کرد و کون فی الجمله
[illegible] حضرت مسیح منقضی شد بهمین آفات و بلیات
[illegible] شخصی [illegible] موعظه نمود
[illegible] بخشند و بیش از آن
[illegible] — [illegible] تورات و انجیل

هر دو در لغت لاتین نوشته بود واحدی را علم و دانش چندان نبود که بفهمد و درک
کند مطالب آن را و علمای رُم هم چون علمای ما میخواستند خلق لا یعلم باشند تا که
ایشانرا اقتدار و استیلا باشد ولهذا شرایع و قوانین و اصول دین خود را از خلق پوشیده
و مخفی داشته بودند و افساری بگردن خلق کرده میکشیدند — این شخص اراده نمود
که این بیهودگیها را موقوف و معدوم سازد و کتب تورات و انجیل را ترجمه نموده بزبان
قوم و بر منبر برشده خلق را موعظه نمود و بمخالفت اصول و طرق پپ های رُم راهنمائی کرد
این امر امری بود بس عظیم و مشکل و خطرناک زیرا که اگرچه تا آن زمان خلق گمراه بودند و
تابع ظلم و استیلا مع ذالک خوش بودند و یکهزار و پانصد سال بود که همه بر یک وتیره
راه می رفتند و در یک طریق قدم میزدند و همه معتقد بودند و بکمال یقین و اعتقاد کامل
می زیستند پادشاه و گدا و لهذا ولوله و آشوب در میان خلق افتاد و بخصومت و عداوت
در افتادند مثل زمانیکه مسلمانان دو فرقه شدند و شیعها خواستند اظهار مخالفت کنند
با سنی ها و اینها با آنها و همچنین که اگر امروزه بخواهند در ایران یا در ملک دیگری ز ممالک
مسلمانان قانونی قرار دهند محض بجهت آنکه کسی را اقتدار و استیلائی زیاده از حد نباشد
محض برای آسایش خلق کسانیکه بحماقت و نادانی مقدس هستند و تابع علما هر چند که بهر گونه
بلائی مبتلا باشند خیال میکنند که بهشت از کفشان بیرون میشود و در این صورت
می افتند بهم و خون یکدیگر را میریزند — بالجمله در این اختلاف آرا و عقاید بموجبیکه
تواریخ یورپ و نصارا نوشته پنجاه میلیان (پنج کرور) خلق کشته شدند و بسیاری
از آنها را زنده بآتش سوختند — این حادثه بحتمل یکصد سالی سراسر ممالک یورپ را
فرا گرفته بود و مختصر میکنم که الآن سیصد سال یا کمتر است که نصارا در هر کاری ترقی کرده
اند و اگرچه در این بین ها هم باز گاه گاهی فتنه و فسادی برپا شده ولی نه بآن جهالت قدیم
و حماقت پیشین — و هر چند که مورخین نصارا نوشته اند که ترقی خصوص یورپ نتیجه [illegible] نصارا

آشنا شدند؛ وقتی که نصارا بجهاد مسلمانان بجانب مشرق زمین آمدند چیزها از مسلمانان
مشاهده و اخذ نمودند در بین صد سالهای دهم و صد سال چهاردهم عیسوی در همین
اوان کتابی یافتند در قانون که عقلا یا سبب نوشتن آن جستنین یکی از قیاصرهٔ روم معاصر
نوشیروان بود که نوشته شده بود در قواعد و قوانین سیاست و حکومت و عدل و انصاف
و این کتاب فی الجمله موجب تغییر و تبدیل شد در نظم و نسق امور ریاست و عدل و انصاف
و بالجمله نوشته‌اند که در اوایل صد سالهای دهم عیسوی بعض از مردم یوروپ زمین که در
زیر دست عربهای سپین تعلیم یافته بودند شروع کردند بآموختن علم و تربیت نمودن
جوانان در بلاد عظیمهٔ ملک ایتالیه و پس از آن در بلاد عظیمهٔ ملک فرانس و جرمنی و انگلند
مع ذالک هنوز جهلا بودند و لیکن امروز حاصل است بر خلق عالم معلوم است که خود را در هر
خصوص حکمت و دانش و تهذیب و قانون و انصاف معلم و مربی عالم میدانند
و در واقع هم هستند — اگرچه بعضی نصارا و بسیاری از نصارا می گویند که ترقی ما از
دین ماست ولی … نمیکنند زیرا که اگر ببینند تمام مذاهب عالم را ثابت
میشود … نیست که خواهند گفت مذهب ما بهترین مذاهب است و از آن طرف ما
ملاحظه میکنیم که اکثر خلق یوروپ (یعنی عیسویان) که بظاهر در لباس عیسوی اند دین
و مذهبی ندارند و لی … قبل … نیست … که … و مذهب نیست و ماخوذ از دین
نیستی … پیشه … و قاعده … شرع نیست … کار با خلاق و تهذیب و
… عالم است — … باشد تا بموقع و محل آن بپرسیم
قبل از این که … این … را بیان کردیم بر وفق
… و … وضع مسلمانان را
… — … است و ظاهر است …
… عالم است …

ونفاق ازشاید عربهای صحرانشین مراد باشد مارا کاری نیست) — کسانیکه اول ایمان
آوردند عرب بودند اگرچه بنزد رای عقلا اکثری محض برای دنیا و مال مسلمان شدند و
مسلمان بودند ولی ظاهر را ملاحظه میکردند و آنرا هم محض دنیاداری — بجز دیگه پیغمبر آنها
از دنیا رفت خودداری نتوانستند کرد و باطن خود را ظاهر ساختند — مارا کاری
بکار احدی نیست فقط حکایتی بیان میکنیم — معاویه شمشیر کشید بروی علی و حال آنکه
چندین چیز در وجود علی بود که در وجود معاویه نبود و استحقاق آنرا نداشت که با علی
همچشمی کند — اولاً علی خلیفه چهارم پیغمبر بود مگر آنکه معاویه نبود — درینصورت کسیکه
شمشیر بروی خلیفه پیغمبر کشید (وانهم خلیفه که پسر عم و داماد آن پیغمبر هم بود)
ما او را مسلمان نمیدانیم و از کافر هم بدتر میدانیم و حال آنکه معاویه و معاونین او همه
دعوی مسلمانی میکردند و عرب بودند — این نبود جز دنیاداری و هیچکس نمیتواند گفت
که معاویه برای دین و ترویج دین شمشیر بروی علی کشید — پسر او پسر علی و نبیره پیغمبر را
کشت و او نیز دعوی مسلمانی میکرد و عرب بود مگر محض دنیاداری و حب جاه بود —
پس بنی امیه از طرفی و بنی عباس از طرفی شمشیر کشیدند و خلق خدا را بدون استثنا
کشتند و عمده بهانه ترویج دین مگر همه محض دنیاداری بود و این همه بیدین بودند —
پس سلاطین عرب و عجم و ترک و دیلم بهر کجا که قدم نهادند خلق آن ملک را کشتند یا طلع
فرق دیگری را که فقط فی الجمله در مذهب با خودشان مختلف بودند — شیعه سنی در افتادند
و سنی بشیعه و هنود و ملت بیکدیگر و چون از میان خودشان تجاوز کردند کسانی را
از شمشیر گذرانیدند که ایشان را کافر دانستند و اقتدار و استیلا بر آنها یافتند —
این همه محض دنیاداری بود و ظلم — درین ایام عمر بنده چند شخص عظیم الشان را کشتند
یا اراده کردند بکشند درمیان نصارا و از نصارا — سال قبل ازین امپراطور [illegible] کشتند
شش ماه قبل ازین رئیس جمهوری امریکا را کشتند و ده روز پیش ازین اراده کردند [illegible]

یعنی ملکه انگلستان را بکشند و این فقره سوم بود — قاتلین این مقتولین را یا ثابت
نمودند که خبط دماغ داشتند یا بقسم دیگری و در هر حال اگر بقتل رسانیدند فقط یک کس را
بقتل رسانیدند و حال آنکه قاتل امپراطور روس هم یکی بود از جمله فرقهٔ نهیلیست که مذهب
جدیدی را پیدا و اختراع کرده اند — شخصی که چند روز قبل اراده کرد و کتوریا را بکشد
میگویند دیوانه بوده است و هنوز حکمش صادر نشده — ولیکن چون تیرش خطا شد بحتمل
سزای او قتل نباشد باقی ماند سزای دیگر مثل حبس ابدی و غیر این — اگر ثابت شد که
این مرد جنون داشته است بوده احتمال کلی میرود که او را رها کنند و اگر ثابت شد
که فعل او از روی جنون و مستی نبوده بحتمل که قید ابدش کنند — بالجمله هر چه حکم آن باشد
یک شخص مجرم بوده و یک شخص سزای خود بدیافت — در مملکت ما سه شخص بابی ارادهٔ قتل پادشاه
نموده حال را کردند و هزارها نفس بقتل رسیدند و هر کرا بشوخی و تمسخر یکبار بابی گفتند
حکم سر او بریدند — اگر خود هم بابی نخوانند و ندانند من سوگند یاد میکنم — یعنی
عقیدهٔ من نیست که این بر خلاف مذهب ما و شرع محمد مصطفی است و اگر من در زیر تیغ
جلاد باشم باکی ندارم که سخن حق بر زبان رانم و بگویم که اینهمه ظلم است و ستم و خلاف
مرضی خدا هر که هر چه میخواهد در حق من بگوید و بمن نسبت دهد — و از اینگونه اشخاص
از هر یک [illegible] مسلمانان بسیار در خطر است و از اینگونه مسئله تا در تواریخ مسلمانان
[illegible] است — آنحضرت کسی نمیتواند بگوید که این فرق متعدده بیشماری که در مملکت
[illegible] هست اگر فی [illegible] شخصی [illegible] بکشد حکم خواهد شد — از [illegible]
[illegible] فرقه [illegible] شمشیر [illegible] توپ در میان آنها بندند
[illegible] — حتی اینکه یک شخص و احد
[illegible] — کسی
[illegible]
[illegible] مذهب اسلام است

واین حالت در نصارا از خوبی مذهب عیسوی — البته لکها وکرورها خواهند گفت ومیگویند وعقیدهٔ آنها هست ولی بنده ابداً قبول نمیکنم ونخواهم کرد — هیچ چه این امور را مدخلیتی بمذهب واصول مذهب نیست بلکه این همه بواسطهٔ جهل وعدم قانون هست درمیان مسلمانان وبواسطهٔ دانش وقانون هست درمیان نصارا — درمیان مسلمانان مردمانی بوده اند وامروز هم هستند (اگرچه بسیار معدود بوده وهستند) که مردان خدا بوده وهستند ازآنطرف درمیان نصارا وامروز مردمانی هستند (وبسیار) که ابداً گاهی درتمام عمر درکتاب مذهب خود نظر نکرده اند وگاهی نام دین بگوش آنها نرسیده — پس اینهمه تفاوت واختلاف نه بواسطهٔ مذهب هست بلکه بواسطهٔ جهل وعدم قانون هست درمیان قوم یا ملتی وبواسطهٔ دانش وقانون هست درمیان قوم یا ملت دیگری —

باب سوم

در حالت علم درمیان مسلمانان

اگرچه بنده هیچ چه خبر از علم عرب ندارم وعلاوه برآن کتابی هم دردست ندارم که رجوع بان کنم وانچه مینویسم از روی خیال وقیاس خودمن هست ولی باید از طریق مستقیم وبیان واقع خارج نباشد انچه که مینویسم — هرچند معروف هست که اهل حجاز بسیار فصیح وبلیغ بودند از قدیم الایام درمیان تمام قوم عرب وشعرای عالیشان هم داشتند چنانچه قبل از ظهور اسلام همه ساله قبایل مختلفه از آنها در مکه جمع می شدند وشعرای آنها شعر میگفتند ودرخانهٔ کعبه می چسپانیده اند ویکدیگر را یکار آزمائی وامتحان میطلبیده اند تا آنکه امرء القیس معروف ترین شعرای آنها شعری چند از خود درخانهٔ کعبه چسپانیده ود[illegible]

او ان آیه چند از قرآن نازل شده بود چون مشار الیه فصاحت و بلاغت قرآن را دید اشعار
خود را پوشیده برگرفت و بتعلیقه خود مراجعت کرد — ولیکن علمی که مسلمانان را یک زمانی
فوقیت و برتری بخشید بر تمام خلق عالم که همه خلق عالم مقرند در ابتدای اسلام نبود حتی آنکه
نوشته [illegible] وقتی که بعضی آیات قرآن نازل شده بود و عربها میخواندند روزی
در مدینه علم یعنی حضرت علی دید شخصی [illegible] که قرآن میخواندند و غلط و باین آیه رسیده
بودند که إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ یعنی خدا و رسولش بیزار اند از مشرکین
ولی آنها میخواندند وَرَسُولِهِ یعنی خدا بیزار است از مشرکین و از رسول خود هم — حضرت
علی وقت نحو را بآنها آموخت و [illegible] بدنبال آمدند و صرف و نحو و معانی و بیان
و تفسیر و غیره بنیاد وضع کردند و نوشتند و این علوم شایع گشت —

بعد آنچه مسلمانان میکردند چون بزعم خودشان محض برای خدا
بود [illegible] شیر [illegible] آتش تعصب و توهمات بعضی شان تیزتر کتابخانه
[illegible] مشتعل [illegible] آتش زدند — مگر چون قدری دنیا پرست شدند و از آن
جوش [illegible] نشستند و حقیقت خوی شان نیت گرفتند یعنی نسبت به پدران خود
دشمنی [illegible] شان [illegible] دانش [illegible] هارون الرشید اندک زمانی
[illegible] تحصیل علم و دانش و بعضی نسخ [illegible] که از آن آتش علم سوز باقی
مانده بود گرفتند و به لغت عرب ترجمه کردند — همچنین [illegible] ترقی علم و لغت عرب شده و
سبب [illegible] منحصر شد [illegible] لغت عرب که تا کنون هم در میان
[illegible] مشرق [illegible] —

[illegible] بود که قرآن در لغت عرب نازل شد بر خلق واجب
[illegible] مسلمانان همه در لغت عرب بود —
[illegible] تفسیر [illegible] نبود همه با ستی قرآن

بخوانند در لغت عرب — هر مسلمانی باید دعا بخواند در لغت عرب عقد و نکاح و امور ترجه
و عرفیه خواه کامل و خواه ناقص در زبان عرب بود — صوم و صلواة و حج و زکواة همه در زبان
عرب بود و همه بسنجی و استعمال دیگر لغات در امور دینیه در صورت امکان عربی ناجایز و خلاف
شرع بود — مثلاً عقد باید در لغت عربی باشد و تا ممکن است و عربی دان پیدا میشود
در لغت دیگر جایز نیست — پس مردم ناچار شدند که لغت عرب را بخوانند و بدانند و
باین جهت لغت پارسی که هزارها سال بود جاری بود کم کم مخلوط بعربی شد بلکه ده یک از آن
باقی نماند و اکثر بزرگان ممالک مسلمانان بلکه ممالک مشرق غالباً ملاحظه نمودند که تا از نحو عرب
واقف نباشند کلام عرب را بخوبی نخواهند فهمید شروع کردند بخواندن عربی — علماء
اهل شرع و بعضی دیگر از خلق تصور کردند که لغت عرب مایهٔ زهد و ورع و تقوی است و نیز مایهٔ
عزت و حرمت ایشان بخصوص در صورتی که بیشتر خلق عوام الناس و ناخوانده باشند —

(دوم) این بود که سلاطین وقت عرب بودند و خلق بایستی بموجب
الناس علی دین ملوکهم زبان ملوک خود را بدانند تا مقرب درگاه ایشان بشوند
و هنگامیکه عرب ها خوی انسانیت گرفتند و طالب علم شدند تقویت و تشویق را هم از آن
بغایت رسانیدند و بخصوص بنی عباس که خلفا و سلاطین عظیم الشان بودند و هارون الرشید
خود طالب فصاحت و بلاغت بود و تقویت هم نمود از علوم یونانیان و علاوه در آن زمان اهل
حتی تا اواسط تاریخ اسلام سوای خلفای بنی عباس سلاطین اسلامیان در هر کجا که بودند در ایران
و ترکستان و غزنستان و ممالک دیگر حتی اسپین همه خود صاحب دانش و دانش دوست
مشتوق دانش بودند — بخصوص عروضی سمرقندی کتابی نوشته است موسوم بچهار مقاله
که در آن مبالغه کرده است که چهار صنف از خلق را همواره باید سلاطین در درگاه خود نگاه دارند
طبیب و شاعر ... و منجم ... در ... از ... سلاطین آن زمان این چهار ... [illegible]
و منجم و ... [illegible] ... عروضی در شرح حال ... [illegible]

بزرگان هر یک ازین چهار سلسله چیزی نوشته ونیز عزت وحرمتی که ایشان را در نزد سلاطین بوده خصوصاً دبیران عالیشان را بیان نموده — واگر ما ملاحظه کنیم در کتب تواریخ وشرح حال بزرگانی که از اهل اسلام چیزی واثاری از ایشان بوده ومانده می‌بینیم که غالباً بلکه تمام قبل از فتنه چنگیز خان بوده اند وچون آن حیوان سبع طبیعت در جهان وجود یافت علم و دانش عرب وعجم معدوم گشت — پس ازین دیگر گاهی علم ودانش درمیان عرب وعجم بآن پایه ومایه نرسید وهر که آمد وهر کتبی که باقی ماند بآن پایه ومایه نبود وپیوسته رو به تنزل نهاد تا امروز که بکلی معدوم هست ونامی هم از آن اشخاص واز آن علوم باقی نیست گویا که گاهی وجود نداشته اند —

(سوم) این بود که علوم یونانیان در زبان عرب ترجمه شد بواسطه قرب جوار مملکت شان ودر آن زمان استیلای اسلام وتباهی ممالک یونان وروم نیز موجب گشت که این علوم برین منوال در لغت عرب بماند وباعث شهرت زبان عربی وبقا وتقویت وترویج دیگر ملل آن زبان علوم گردد — ولیکن ارادهٔ ما نیست که چیزی هم از کم وکیف علم ودانش مسلمانان بیان کنیم که ترقی آنها معلوم شود که تا بچه حد واندازه بوده واگر احیاناً درجهٔ خاصی معین کنیم باید علم ظاهر گردد که علم درمیان مسلمانان هیچ چند از آن درجه بوده باید دانست که هر چند مسلمانان در علم وادب باوج کمال رسیدند در زمان ونوبت خود وتا سالهای دراز علم وادب از ایشان در روی زمین منتشر ومشهور بود مع ذالک علم وادب آنها ناکامل وناتمام بود —

امّا علم

در اینجا ما علوم را تماماً منقسم میکنیم بر سه قسم هر چه باشد
(۱) علم دین — (۲) علم ادب — (۳) علم حکمت —

(الف) علم دین — چون دین ما در میان عرب پیدا شد و دریافت
معانی و مطالب قرآن و احادیث و اخبار را بغایت مشکل دانستند چنانچه قرآن را یکی از جملهٔ
معجزات باهرهٔ پیغمبر خود فهمیدند بجهت فصاحت و بلاغتیکه آنرا بود و همچنین احادیث و اخبار را او
ابتدای دین داری هم بود لهذا بکمال جد و جهد را نمودند در تحصیل و نیز در تکمیل آن و در واقع چندانکه
در علم دین عمر در زحمت کشیدند و کتب نوشتند و آنرا سرمایهٔ فلاح دنیا و آخرت خود دانستند در
هیچ رشتهٔ دیگر علوم چندان محنت نکردند و سعی ننمودند بلکه هیچ علمی را در جنب علم دین علم نشمردند
که تاکنون هم بیشتر در آن محنت میکنند و حتی آنکه ابداً نامی از دیگر علوم نمانده است در میان مسلمانان
[illegible] دینی و پیروی آن [illegible] نقص [illegible] کار [illegible] و اگر [illegible] شریعت [illegible] معذور [illegible] عرض میکنیم
یکی آنکه چون مسلمانان فرق مختلفه شدند بخصوص شیعه و سنی بتعصب و حماقت و عداوت اصول دین
را دست گرفتند و همه را مخالفت از یکدیگر نمودند و کتابهای عربی نوشتند همه غیر مهذب و خلاف —
دیگر آنکه اکثر و اغلب علمای ما دنیادار بودند و علم دین و شریعت را مایه و اسباب دنیاداری و زور
استبدادی خود و بلکه فریب دادن خلق قرار دادند و ابداً خلق را بتهذیب و اخلاق حمیده امر ننمودند و
آنچه که در قرآن نوشته بود و در حدیث رسیده بود آن قسمت را بخلق آموختند که امر بنماز و روزه
و زکوة و خمس و از این قبیل چیزها بود که در آنها سود خودشان متصور بود و هم خلق در توهم می ماندند و
همه را بایشان میدادند و تاکنون هم علمای ما آنچه دانسته و میدانند نماز و روزه است و تمام عمر خود
را صرف میکنند در نوشتن کتابیکه بیش از چهار ورق نیست و در طهارت است و نماز و میگویند که
اگر خلق نخواهند مجتهد باشند باید مقلد باشند (یعنی قلادهٔ اطاعت ما را در گردن داشته باشند)
و تحصیل سایر علوم را تماماً از خلق ممنوع میدارند خواه مفید و خواه غیر مفید و هیچ چه مفید هم نمیدانند
ولی ما امیدواریم که این فقرهٔ فوق را بچیز دیگری حمل نکنند زیرا که مقصود ما دیگر است و بسیار
مایشان فکر و تعمق بسیاری در کار دارد —

(ب) علم ادب — ابتدا ما نوشتیم "علم ادب" و پس گفتیم "علم ادبا"

[illegible] خدمت [illegible] است آنچه نسبت دارد بمعاشرت خلق بایکدیگر و از علم ادب مقصود ما
[illegible] "ادب" وصاحبان آن علم را میگویند "ادیب"
این ادب شامل [illegible] علوم چندی است (که دوازده هستند در عدد) مانند صرف و نحو و معانی
و بیان و لغت و شعر و تاریخ و غیره — در این رشته و شعبه علم جمع کثیری محنت کردند و خود را
نمایان بخشیدند [illegible] این فرقه [illegible] ندما و منصب جبین سلاطین و بزرگان بودند و سلاطین عرب
عجم و ترک بی نهایت خوش بودند از شعر و تاریخ و فصاحت و بلاغت و نثر و شعرا و مورخین و فصحا
و بلغا را بی نهایت احترام و اعزاز میکردند و نعمت میبخشیدند چنانچه در نظم و نثر عربی اول و فارسی
پس از آن تاکنون مشهور و معروف فوق اند از حیثیت شیرینی و فصاحت و بلاغت و لطف و
ملاحت و همه عالم مقر اند برین معنی و شعرا و فصحا و بلغای عرب و عجم پایه سخن را بجائی گذشتند که
هیچ قومی بآن پایه نرسید حتی که سایر اهل عالم تقلید از عرب و عجم نمودند و هنوز مینمایند
ولیکن در این رشته علم یک نقص کلی بود و آن این بود که گاهی در میان عرب و عجم تاریخ کامل و
معتبری یافت نشد و احدی ننوشت و تا امروز هم نیست —

(ت) علم حکمت — علم حکمت در میان عرب و عجم اگرچه بر عجم
[illegible] بقصای [illegible] نرسیده بود و در واقع آن زمان علم حکمت نیز حیات سایر علوم منحصر
بود بعرب و عجم و سایر اهل عالم از عرب و عجم می آموختند مگر گاهی باین پایه و کمال نرسیده بود
که امروز رسیده است در میان اهل فرنگ یعنی نصارا — از علم حکمت مراد ما آن علومی است
که سوای آنهاست که قبل ازین نوشتیم و بیان کردیم و این رشته علم هرچه بود در آن زمانها
هیچ کم نمیشد [illegible] بر سه قسم و حالت بود — تحصیل بعضی از آنها را واجب میدانستند تحصیل
بعضی را [illegible] و تحصیل بعضی را حرام — علمیکه واجب بود تحصیل آن فقط طب بود که ثانی و
تالی علم دین [illegible] میدانستند [illegible] العلم علمان علم الادیان و علم الابدان
[illegible] تحصیل آنها را [illegible]

ولی علم حکمت وبخصوص حکمت الٰهی را حرام میدانستند —

بجمله تحصیل این علوم خواه واجب نمیداد لازم وخواه حرام گاهی
بکمال نرسید وتکمیل آنها ممکن نبود وگاهی هم فایده نبخشید یعنی هرچند که کم وزیاد دید نبال فقند
وبعضی از آنها را تا بیک اندازه بکمال رسانیدند مثل طب وریاضی والهیات وغیره مدلو در تمام
ممالک عالم همان ها مروج بود تا سالهای دراز مثل اینکه قانون ابوعلی را حتی در ممالک
فرنگ هم میخواندند وبآن عمل میکردند — مع ذالک قانون ابوعلی تاکنون هم در ممالک
مشرق جاریست وهمان ادویه که صدها سال قبل از این مستعمل بوده واحدی تجربه نکرده
هنوز در استعمال است وهمان امراض وهمان معالجات برخلق معلوم است امروز که نهصد
هزار سال قبل از این معلوم بود وابداً ترقی نکرده چیزی بر آنها نیفزوده واسباب ترقی
وآلات امتحان وتجربهٔ این علم بکلی درمیان ما معدوم است وگاهی وجود نداشته واز نظر
همه می بینند وبرهمه ظاهر است که پایه وکمال واسباب ترقی وادویه وامتحان این علم
(وهمچنانکه تمام علوم) درمیان نصارا تا بچه اندازه وتا کجاست — احدیرا از اطبای ما
از اندرون جسم الٰهی نیست وفقط آنچه معلوم است برانها انهائی است که ظاهر وهویداست
کسانیکه درمیان ما مسلمانان دعوی میکنند که بقراط وبوعلی اند ودر علم طب پایهٔ خود را بعرش
میگذارند وپای خود را بعرش میدانند ما می بینیم که چون مریض میشوند رجوع میکنند
بداکتران فرنگی وسلاطین ما که صدها حکیم باشی دارند باز معالجهٔ حکیم فرنگی را میکنند —
علاوه براینکه علوم ایشان ناکامل بود از طریقهٔ استعمال آنها نیز واقف وآگه نبودند وآنهارا
نه بر وضع وطریقه ودر مقام وقعی آنها استعمال میکردند — مثلاً علم نجوم راکه مردم
ممالک یورپ یعنی نصارا هزارها چیز از آن دریافته اند وبهزار طریق وفایده استعمال
می کنند واز کم وکیف فلک واجرام فلکیه بخوبی علم حاصل کرده اند ... بچه ... نشسته
اندکه اجرام فلکی را اثریست بر ... وانسان ... استعمال

مسافرت [illegible] اوقات [illegible] (این علم را) بحث [illegible] میکنند [illegible]
کردن و نقل مکان نمودن و جمع [illegible] رفتن به صدها هزار
اوقات و صدها هزار [illegible] های دیگر کردن — [illegible] تر و تباتر ساختند
این علم را باختن [illegible] دادن آنها بتوهمات ابلهانه یعنی این کار را نه جدا کردند بلکه علمای
جاهل کردند — دعا و تعویذ را نیز شامل ساختند [illegible] و معالجات امراض — هر چند
که دعا در هر حال خوب است ولی حکمت بالغهٔ خداوندی، زیرا که هر مرضی دوائی مقرر
کرده و از کلام و احکام خود و رسولش و نیز حکم عقل سلیم معلوم میشود که باید اول زانوی
اشتر را بست بعد متوکل نشست یعنی اول باید دوا خوردن و بعد دعا کردن — علم نجوم
را باستعمال در آوردند جادو و سحر و غیب گوئی و تفئول نیک و بد و دریافت نصیب و
بخت و طالع نیک و بد — اینها است بد علوم حکمیه در میان ما مسلمانان که هنوز هم
اصول آن از میان رفته ولی فروع آن و توهمات ابلهانه ممزوجهٔ آن باقی مانده است
یک بهتر نشدن —

اما ادب

باید دانست که لفظ ادب را چند معنی است — اصل معنی لغوی آن
نگاه داشتن حد چیزیست و این معنی بیشتر منسوب است بمعاشرت خلق با یکدیگر و در عرف جزئیست
از اخلاق — مثلا در مجلس نشستن و برخاستن بمعقولیت و تواضع کردن و سلام نمودن
حرمت داشتن از بزرگان و سنگین یا وقار بودن و امثال اینها را ادب میگویند — یکی دیگر از
معانیش همان علم ادب است که ذکر کردیم و دیگری تنبیه نمودن و گوشمال دادن و سزا دادن
است طفلی یا شخصی را که حرکت ناپسند کند — ولیکن در واقع مراد از ادب تهذیب و علم اخلاق
است (اگرچه آن معانی دیگر هم همین معنی و عین همین معنی است) — هر چند که اخلاق و
تهذیب بزرگان [illegible] [illegible] کرده و ممزوج ساخته اند بعضی چیزهای دیگر که بیک لحاظ همه

داخل اخلاق اند و بلحاظ دیگر بعضی داخل اند بعضی داخل نیستند و هر فرقهٔ بزبان و اصطلاح خود چیزی گفته اند — مثلاً بعضی از علما دینداری و بندگی را هم جزئی و اصل اصیل اخلاق شمرده اند و در واقع و در نزد رای ما هم باید چنین باشد — فرقهٔ دیگر شعرا یا عرفا اخلاق را این شمرده اند که "با دوستان مروت با دشمنان مدارا" — مگر ما را هیچ یک ازین فریق کار نیست و ما میگوییم امکان دارد که شخصی بدین و دهری باشد ولی مهذب باشد و ازین حرف مروت و مدارا را هم نسبت بدوستان و دشمنان باید حدی باشد —

بالجمله ما شرح نمیدهیم اخلاق و ادب را کما کان ولی اینقدر میگوییم که آدم را باید فرقی باشد با حیوان و آن افتراق را آدمیت گویند و اگر کسی بخواهد مختصر معنی آدمیت را بداند ملاحظه کند در غزلی از سعدی که معنی آدمیت را مجملا بیان کرده

تن آدمی شریف است بجان آدمیت — نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی — چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت — حیوان خبر ندارد ز نشان آدمیت
بحقیقت آدمی باش وگرنه مرغ داند — که همین سخن بگوید بزبان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی — که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت
اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد — همه عمر زنده باشی بروان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت — بدر آی تا ببینی طیران آدمیت
نصیحت آدمی شو نه بخویشتن سعدی — هم از آدمی شنیدست بیان آدمیت

باوجود اینهمه نمیتوان در وجود و کلام خود سعدی هم چیزی پیدا کرد که خلاف آدمیت بوده او خود ملتفت نبوده و بسا [illegible] حقیقت مخفی شده —

اگرچه ابتدا نوشته که مسلمانان [illegible] ترقی به درجهٔ کمال رسیدند ولی بدرستی و تحقیق باید دانست که در نتیجهٔ مسلمانان [illegible] نشدند در علم

ادب و در بهتر زمانیکه آنها در اوج کمال بودند اهالی ممالک یورپ که امروز در هر امری زامور دنیاوی
در اوج کمال اند همه بیخبر بودند و بی دانش و موذی و شریر چنانچه خونها از خود و خلق خدا ریختند و
خانها از خود و خلق خدا خراب کردند و تباه ساختند — مع ذالک ما باید بگوئیم که گاهی مسلمانان
در تهذیب و ادب ترقی نکردند و با انکه صاحب علم بودند صاحب تهذیب و ادب نبودند — اعمال و
افعال ایشان همه بر خلاف شرایع دین خود شان و اخلاق و ادب خلاف عقل و دانش بود —
ما اصناف خصوصًا منتخب نمیکنیم و فعال خاصه بیان نمیسازیم از سلطان گرفته تا ادنای خلق و از
عالم تا جاهل اتمام اعمال و افعال بر خلاف تهذیب بود و تا کنون هم هست — (خوانندگان این
کتاب باید معذور دارند اگر نوادر مستثنا نکرده ایم و کالمعدوم شمرده ایم) مثلاً
عدل و نصفت را یکی از اصول اخلاق شمرده اند اگر بنده کمر همت بر بندم که تمام سلاطین اسلام را
در هر ملکی که بوده اند یکی یکی فقط ظاهر سازم که هر یک چند خون بیگناه را ریخته است یکی از آنها
(از سلف گرفته تا خلف) مستثنا نخواهد بود از فهرست سلاطین ظالم بیرحم غیر عادل —
اول کسیکه مایه علم و دانش و ادب مسلمانان شد هارون رشید بود یا آنکه کسی بود که علم و دانش
و ادب مسلمانان در زمانش به نقطه اوج کمال رسیده بود مع ذلک اگر ما در افعال و اعمال او
ملاحظه کنیم که خلق او را خلیفه خدا و رسول و میدانستند و فقط ملاحظه کنیم از رهگذر ملکداری
نه از رهگذر دینداری می بینیم که وزیر خود جعفر برمکی را کشت که حتی مردم فرنگ در تواریخ
خود نوشته اند — این فقره ذیل از تاریخی است —

"The memory of the great Khalipha is darned by unjust execution of his faithful wazir, his comrade in all the strange edven-tures which are recorded in the Arabian Nights, the famous Jafar-el-Barmaky."

یعنی دفتر شرح حال این خلیفهٔ عظیم الشان سیاه است بکشتن او وزیر
باوفای خود جعفر برمکی را که یار غار و همدم غمگسارش بود در همهٔ آفات و قرانات که برا و دارد
آمد که در کتاب الف لیلا اشارت است — گیبان یکی از بزرگان مورخین مینویسد "بسیار نادر
است که تاریخ یکی از پادشاهان مشرق را کسی بخواند بدون انکه سیاه بنا شد از گناهان بسیار
عظیمه — خونهائیکه بیدریغ ریخته شده کفاره و تدافی کرده اند آنها را بخیرات و مبرات بیهوده
کم قدر یا بفروتنی های بانمایش" — یعنے خون بیگناه را ریخته اند پس قبر آن مقتول را
زیارت گاه ساخته اند و چراغان کرده و عزاداری نموده اند برا ے او —

اگر ما از رهگذر دینداری ملاحظه کنیم هارون الرشید امام و فرزند پیغمبر خود
را کشت و بحکم بموجب قول گیبان مورخ عمل نمود و حال آنکه گناهی عظیم تر از این نمیشود — پسر او
مامون که از پدر خود هم دانشمند تر بود بلکه حکیمی بود و در زمان او بود که کتب یونانیان را ترجمه
کردند امام رضا را زهر خورانید — مگر نویسندگان و مورخین مسلمانان این اعمال را نه خلاف شرع
خود میدانند و نه ظلم میشمارند بلکه عین عدل و نصفت میدانند جز آنکه پای تعصب در میان آید
از روی تعصب چیز ها نویسند و خورده ها گیرند — ما می بینیم که در کتب تواریخ ما چنگیز خان و تیمور
را تعریف میکنند و جهانگیر میخوانند و این اشخاص را شجاع و دلیر میگویند و شمشیر زن میدانند از روی
پسندیدگی و اعمال آنها را نیکو میشمارند هر چند که کردار ما خلق خدا را کشتند —

این نکته را باید بر خورد و فراموش هم نکرد که هر چند بزرگان بسیاری در میان
ما مسلمانان کتب اخلاق و تهذیب نوشته اند و متعدد هم مگر هیچیک از آن بزرگان خود خالی از عیب
نبوده اند و هیچیک از کتب آنها نیز خالی از نقص نبوده و نیست — این عیوب و نقایص معلوم و
ظاهر نمیگردد و مرفوع نمیشود تا هنگامیکه مسلمانان تاریخ های بسیار از آنها بخوبی علم نیاموزند و تربیت نشوند
این عیوب خوب است تا هنگامیکه خلق در اینحالت هستند که بالفعل هستند و آن خود میخواهم که مردم آزاد
از طرف این بزرگان که اینها نیز ملاحظهٔ زمان و حالت مردم را کرده اند که همچنین نوشته اند — مردم

نوشته اند کتب خود را ولی یقین دارم که آنها خود ملتفت نبوده اند و در صورتی هم که ملتفت بوده
اند خیال و عقل آنها چندان وسعت نداشته است که بخوبی مطالب را درک کنند و غث و ثمین حرفهای
را کماکان بفهمند و امتیاز آن دهند — ما بسیار دور نمیرویم و کلام را طول نمیدهیم فقط این کلام
سعدی را ملاحظه میکنیم که گفته است « دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز » —
شکی نیست که در زمانیکه در مملکت قانون انصاف و معدلت نیست و پادشاهان را آن اقتدار و استیلا
است که خون رعیت خود را بریزند و لو اینکه بیگناه باشند وزرای نیک محضر آنها باید دروغ مصلحت
آمیز بگویند — ولی ما میگوئیم مملکت باید قانون داشته باشد و پادشاه بر بیگناهی خشم نگیرد و مقصر را
بی محاکمه بقتل نرسانند و وزیر هم دروغ نگوید — حضرت سعدی هم این عمل را سرمشق قرار نداده که پادشاه
باید [illegible] باشد و [illegible] دروغ مصلحت آمیز هم خشم خود را فرو خورد و وزیر نیک محضر هم باید
دروغ بگوید تا خون [illegible] ریخته نشود [illegible] تا صحیح [illegible] دروغ گویند و [illegible]
[illegible] اتفاق واقع باشد که مصلحت آمیز است — [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قول آن مرد عظیم الشان [illegible]
[illegible] « النجاة فی الصدق » چرا مردم باین کلام عمل
نمیکنند — [illegible] مقتضی صلاح نیست و کار را آسان [illegible]
[illegible] پیروی [illegible] بصدق این کلام اخیر است [illegible]
[illegible] سعدی از ابوبکر سعد زنگی
تعریف و تمجید میکند [illegible] شکی نیست که اگر تاریخ و شرح حال آن مرد را
[illegible] سعدی هر چند که مرد عالیشانی بود نمیدانست
[illegible] — از قبیل سعدی در عهد ما هم بسیارند و [illegible]
[illegible] که گرگ و میش را بر سر یک چشمه آب میخورند
[illegible] میریزند و بیک قران [illegible] دست شخصی را میبرند

وخلق همه از آنها خوش اند و تعریف میکنند —

بالجمله تمام سلاطین و غیر سلاطین ماضی تا امروز زمان ما غیر مهذب
بوده و در این زمان هم غیر مهذب اند و من میتوانم براستی و صفا بگویم (هر چند که خود از همه عالم
نامهذب تر هستم) که با هر که سلام و علیک کردم و صحبت و آشنائی نمودم او را نامهذب یافتم
[illegible] شاه و گدا امیر و وزیر غنی و فقیر مولوی و سید همه دروغ میگویند و گاهی
بوعده خود وفا نمیکنند و ابداً بوعده آنها ایفا و بقول و اقرار آنها اعتماد و اعتبار نیست —
بزرگان عالیشان را مردم میدانم در حالیکه هزارها دروغ گفته اند و وعده ها خلاف کرده اند
ولی نام بردن در کتاب خود درست نیست چه [illegible] — اینها همه بدنبال کلام حضرت
سعدی روانند و اینهمه دروغ و خلاف را مصلحت آمیز میدانند و دروغ مصلحت آمیز بهتر هست فافهم

مراد از تهذیب غایت مرام ما اینست که انسان و مرد نکند آنچه را
که اگر حیوان کند برای او بران نیست و در نظر آن مذموم نباشد ولی اگر انسان و مرد کند
در نزد تمام عقلای عالم مذموم است و قبیح — مثلاً مرد آنست که چون وعده میکند با کسی
اگر سرش برود خلاف عهد ننماید و هر چه بر او وارد آید بعهد خود وفا کند — مرد آنست که اگر
سرش برود دروغ نگوید — مرد آنست که مال [illegible] خلق الله را از آن خلق الله داند و مال زن
و عیال خود را از آن خود — آنچه برای نفس خود و اهل خود میخواهد برای نفس و اهل ماتحت خود
خواهد — مرد آنست که اگر [illegible] باشد و سالها در از بر
بگذرد تفریط در آن روا ندارد و چیزی از [illegible] — مرد آنست که اگر نوکر دیگری
است بمولای خود هر که باشد و بهر مذهب [illegible] خیانت [illegible]
و نظر بد بعیال او نکند و اگر ضرورت دست دهد [illegible] — مرد آنست که اگر سپاهی
و شمشیر زن در میدان شیر باشد در خانه و بازار مرد — [illegible]
گیرد از خصم ولی چون خصم را در جنگ خود اسیر گرفت [illegible]

در رهائی و آزادی او خطری ببیند در مراعت و مدارای با او و را حبس کند ولی خون او را به بیرحمی
نریزد — اینکه جسم کشته را باتش بسوزند و سرش را در کوچه و بازار بگردانند و بدروازه یا درختی
آویزند یا گوی چوگان سازند یا در جائی دفن کنند که مردم از آنجا عبور کنند یا جسم او را از قبر بیرون
آرند و با آن اینگونه عمل کنند یا بسوزند و خاکستر آنرا برباد دهند از نادانی و بلاهت و نامردی
و از کمینگی است ولی در میان ما مسلمانان بسیار از این کارها شده و کرده اند و هنوز می کنند —
اینکه چون بر خصمی دست یافتند پرده نشینان و نوامیس او را اسیر کنند و بیعصمت نمایند و دست تصرف
بر آنها دراز کنند یا آنها را کنیزان خود قرار دهند فعل انسان و مرد مهذب و صاحب انصاف و معدلت
و صاحب ایمان نیست ولیکن در میان ما مسلمانان بسیار کردند بلکه همه کردند و هنوز میکنند اگر بتوانند
از اینهمه گذشته مرد باید با فکر و تدبیر باشد و تا ممکن باشد خون خلق را نریزد بلکه بفکر و تدبیر ملک گیرد
و بفکر و تدبیر ملکت اندوزد و بفکر و تدبیر خلق را مطیع و منقاد خود سازد و بتدبیر خصم خود را مغلوب خود
سازد — هر کسی میتواند شمشیر زند و هر کسی میتواند خون ریخت اگر میدان خالی و طرف مقابل را
دست بسته و بی سلاح ببیند ولی غالباً نامردان چنین کنند و کرده اند — هرچند که مسلمانان تمام ما
از اعلی گرفته تا ادنی صاحب شمشیر و دلیر و بهادر میدانند و میخوانند کسانیرا که خون بسیاری از
خلق را ریخته و میریزند مگر آنگونه اشخاص را صاحبان مروت و انصاف و خردمند نمیدانند و بدترین
و پست ترین خلق خدا میدانند زیرا که اگر کسی بسر قومی یا قبیله یا جمعی تاخت زد در حالتیکه آنها در خواب باشند
یا بی سلاح یا سر جنگ نداشته اند و آنها را بیدریغ از تیغ درگذراند او را مرد نمیتوان خواند و فعل او مردی نیست
مگر شنیده شده است که مسلمانان گفته اند انگریزان ملک هند را بشمشیر نگرفتند بلکه بخدعه و فریب گرفتند
هرچند که آن خدعه و فریب را ما ممدوح میدانیم و نام می نهیم تدبیر و حکمت و خردمندی ولی اگر خدعه هم بود خدعه
و جنگ و ملکگیری و ملکرانی جایز است بجهت آنکه خون خلق ریخته نشود — فرق جهانگیری مسلمانان
و نصارا (عمده انگریزان) بیشک همین است که مسلمانان مال خلق را گرفتند و خون خلق را ریختند و زن
و فرزند آنها را تباه روزگار ساختند ولی نصارا فقط مال خلق را گرفتند — این مطلب در اینجا باشد تا ما

درجای خود ذکر کنیم و ظاهر سازیم که چه نعمت عظمائی بود و هست فرمانروائی و حکومت قوم انگریز در ملک هند و چه فایده‌ها بخلق این ملک رسانید و پیوسته میرساند و چه کاری کرد انگریز در این ملک برای رفاه و آسایش و آزادی خلق و برای حفظ و حراست جان و مال و اهل و عیال و دین و مذهب مختلف خلق که در این روز دو صد و پنجاه میلیان اند در عدد هر چند که مسلمانان نسبت بسایر خلق هند خیلی ناسپاس استند ولی نهایت حق ناشناس —

بالجمله اگر نامهذبین عالم را جمع کنند و مختلف فرق و ملل آنها را با یکدیگر بسنجند در فقدان تهذیب از صدی (۸۰) کس مسلمان خواهد بود و از صدی (۲۰) کس سایر ملل — مگر من بنده دشمن و خصم هم مذهبان خود نیستم بلکه افسوس میخورم بر احوال آنها که انچه کرده و میکنند همه باعث عدم ترقی و باعث بدنامی و دین و نقص نام و خوشی و راحت آنها بوده و هست و بهمین جهات و اسباب دنیا (بلکه آخرت هم) آنها را از ندان بوده و دیگر انزا بهشت هر چند که خود شان بحماقت و نادانی این قاعده و بدبختی ما را بجهات و بواعث دیگر نسبت میدهند و تاویلات دیگر برای آنها میکنند —

باب چهارم

وضع سلطنت و حالت سلاطین اسلام

وضع سلطنت و حالت سلاطین اسلام مطلقا ولی مجملاً از این بیان بوده است که ذکر میشود و تاکنون هم بر همان منوال هست که هزار و دو صد سال قبل ازین بود —

اما وضع سلطنت

تا طلوع نیر اسلام چند ملک و در روی زمین که هر یک از هزار سال متجاوز صاحب قیدار

بود و هر چند که در آن بین ها واقعاتی هم رخ داد و تخت و تاج در میان رشته و سلسلهٔ دیگری افتاد
بود زمانهای [illegible] در میان همان رشته جاری بود — چون محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
که موسس دین اسلام بود از جهان بگذشت مسلمانان این ترویج آن را تشکیل قرار دادند برای امور دنیوی و
سیاست خود و اول کسیکه اساس سلطنتی برپا کرد معاویه بود و این سلسلهٔ بنی امیه که یکی از مورخین فرنگ
نوشته " [illegible] دو مشت می پوشید بر در مسجدی می نشست برای وحدت و
پیروان دین اسلام که بیان تعلیم ایشان بجنبش می آمدند — ولیکن معاویه همه را تغییر داد و طریق دیگری
پیش گرفت " هشتاد سال بنی امیه حکومت کردند برابر توران و شام و مصر و بسیاری از جاهای
ممالک فرنگ همه را با کمال ظلم و خونریزی — چون دولت قوی و قدیم ایران بدست عربهای جنگی
[illegible] افتاده پامال گشت اول در تحت حکومت بنی امیه و پس از آن در تحت حکومت خلفای بنی عباس
ماندند [illegible] — این خلفا سلسله بود که پیوسته با هم در جنگ و نزاع بودند
[illegible] مغلوب — مورخ [illegible] می نویسد که چون ضعف و سستی در مرکز خلافت
بغداد بهم رسید [illegible] شدند و یک [illegible] هم آنها در جائی علم بغاوت برافراشت و دم از
[illegible] زد و دعوی [illegible] — [illegible] در سال ۸۶۵ عیسوی شخصی بنام یعقوب لیث
پسر دوات گری [illegible] سیستان سرکشی [illegible] بلخ و کابل و فارس را گرفت و هنگامیکه بجانب بغداد روان
[illegible] در گذشت " خلاصه سامانیان در خراسان حکومت میراندند و دیالمه در فارس و عراق و غزنویها
در جای دیگر سلجوقیان در طرفی دیگر و اتابکان در طرف دیگر و کان ذالک — و باید دانست که
این فرق مختلفه که در هر گوشهٔ ایران و جاهای دیگر سر برداشتند و سلطان و حکمران شدند اکثر در ابتدا
بی سر و پا و بی اصل و نژاد بودند — چنانچه نوشتیم یعقوب لیث پسر دوات گری بود و همچنین ابو الویه
ماهی گیری بود و سبکتگین غلام ترکی بود و کان ذالک — چون چنگیز خان قدم بعرصهٔ وجود و ظهور
گذاشت و دوباره طوفان نوحی شد تمام ممالک مسلمانان خراب و تباه گشت و اوضاع دیگر
[illegible]شد — پس تیمور آمد و از آن پس فرقهٔ دیگر آمدند و فرقهٔ دیگری آمدند بر همین منوال تا کنون —

خلاصه هرکه وهرچه بودند سلاطین مسلمانان ما رکاری با صل ونسب ونژاد وعظمت وشان وشوکت آنها وایام بی دوام سلطنت آنها نیست بلکه مقصود ما وضع سلطنت وحالت خودشان است — روضة الصفا وحبیب السیر وناسخ التواریخ وتاریخ فرشته وتواریخ متعدده ما را اگر کسی از ابتدا تا انتها ملاحظه کند سوای رزم وبزم دیگر چیزی در آنها نخواهد یافت در امور ملکرانی — رزم شان همه خون ریختن از بندگان خدا بوده وبزم شان همه فسق وفجور — چیزیکه ما دیده ایم کتابچه ایست که میگویند چنگیز نوشته است در قانون ملکرانی ویک کتاب دیگر هم هست منسوب باکبر بادشاه هند واین هردو بیهوده وبیمعنی اند — چنگیز خان (که هرچند داخل سلاطین اسلام محسوب نیست ولی مسلمانان بسیار تعریف از و میکنند) سیزده میلیان بندگان خدا را کشت از آن معلوم میشود که قانون ملکرانیش چه بوده واگر دراحوال اکبر هم کسی ملاحظه کند معلوم میکند که وضع ملکرانی او چه بوده است — سلطنت را هیچ جهة من الوجوه وضع واصول نبود پیوسته قتل نفس بود وجدال بایکدیگر وتاخت وتاراج ویغما وگرفتن مال وعیال یکدیگر واسیر کردن زنان واطفال هر قوم وقبیله که بر آنها تاخته ودبر آنها دست یافته اند وغلام وکنیز ساختن وفروختن آنها — هیچ ضرورتی ندارد که ما ملاحظه کنیم حالت ملکداری مسلمانان را در آن ازمنه امروز که یکهزار وسیصد سال گذشته است از بدو اسلام وتمام خلق عالم ترقی کرده اند هنوز حالت مسلمانان بهمان منوال است وهزار درجه بدتر — جنگ وجدال وتاختن بممالک دیگر وبعضی دیگر از این قبیل اکار ربا امروز معدوم است درمیان مسلمانان از خوف توپ وزور واستیلای نصارا ولیکن درمیان خودشان هنوز ظلم وجفا وبی انصافی وبی انتظامی جاریست — سلاطین هرکرا که بخواهند از اهل ملک ورعیت خود می کشند ومال هرکرا که بخواهند میبرند واهل وعیال هرکرا که بخواهند میبرند وبی ناموس میکنند — ودر هیچ امری از امور سلطنت قانونی نیست — مثلاً اگر از مستوفی الممالک ایران بپرسند که آمدنی ملک ایران

ومخارج آن چیست نمی تواند بگوید جز آنکه در اخبار و کتب و نوشتجات مردم یوروپ ملاحظه کند زیرا که آنها بخوبی دریافت میکنند و آگهی دارند — آمدنی ممالک مسلمانان گاهی از فزایش دادن حاصل ملک و پیدایش زمین و جبال و انهار و معادن و تجارت ملک و دیگر طرق از این قبیل نبوده که هم خزینهٔ پادشاه را پر کند و هم ملک را آباد و خلق را خوش سازد بلکه هر چه رعیت محنت کرده در کیسه و خزینهٔ سلطان رفته چنانچه ما در زمان خود بچشم خود دیده و می بینیم — اگر بگویند که خزینهٔ فلان سلطان مملو از زر و جواهر بوده چون ما تامل می کنیم می بینیم که بر گروهی از خلق ملک خود یا دیگری تاخت آورده و جمعی را کشته و مال شان را تاراج کرده آورده و خزینهٔ خود را مملو ساخته بوده است در این زمانهای اخیر یعنی از دو صد بلکه از صد سال قبل از این آنچه مسلمانان عزید کرده اند بر امور ملکرانی و ترقی خود (که در واقع هیچ نیست) همه از ممالک یوروپ و نصارا و تقلید از نصارا بوده است — هر دهقانی امروز در ایران یک سماور دارد در خانهٔ خود و هر فعلهٔ چند پارچهٔ چینی و اسباب چراغ دارد در خانهٔ خود — هر کله پزی یک ساعت در بغل دارد و زنجیر آن را انداخته و هر خربوزه فروشی یک لباس طرح تازه میپوشد و در بند علاوه بر اینها هر آتش پزی یک گاری هم دارد — توپ تفنگ و نظام سپه بلکه سرداران لشکر و تلگراف و گاری آتشی و هر چه که هست مسلمانان را و دارند و اسباب خوشی و آسایش و جلال آنهاست همه از اهل یوروپ و تقلید اهل یوروپ است و الا خود هیچ نداشته اند گاهی و ندارند امروز هم — در آن ممالکی از مسلمانان که زور و استیلای اهل یوروپ بیش است یا باج گذارند آنها را یا عهد و پیمانی کرده اند با آنها یا با واسطهٔ دیگری بستگی بهم رسانیده اند با آنها قدری از قوانین آنها نیز اخذ کرده اند یا آنکه نصارا آنها را مجبور کرده اند بنحوی یا بواسطهٔ بند و بست و عهد و پیمان ... بر آن داشته اند که زیاده روی نکنند بخلق خدا مثل اینکه اهل افریقه را بزر میخریدند

وآنچه از جفا وجور بود بر آنها روا میداشتند اکنون زور و استیلای نصارا کار را بجائی
رسانیده که غالباً جرات نمی کنند برملا این کار را بکنند ولی در خفیه میکنند —
سالهاے دراز ترکمانان ایرانیان را بردند و فروختند ولیکن روسیان ترکمانان را
ذلیل کردند و ایرانیان را آزاد ساختند —

غرض انچه بنده در این عمر قلیل خود دیده و شنیده ام در
ملک و از ملک خود و از ممالک عثمانی و مصر و افغانستان و ترکستان و غیره شنیده
و اکنون پیوسته و همه روزه در ملک نظام می بینم کافی است که مشتی نمونه خرمنی باشد
من و همه هم مذهبان مرا — مسلمانان از ریاست داری و ملک رانی چیزی که
میدانسته و میدانند این بوده و هست که باید لشکری نگاهداشت برای
تاخت و تاراج (اگر امروز هم ممکن باشد) ولیکن بی اسباب و بی سلاح و
بی مواجب و در این زمان که تقلید از دیگران میکنند چند توپ زنگ خورده و تفنگ
بی سرب و باروت که ضرورتے هم بهم نمیرسانند چراکه مسلمانان جنگ نمیکنند و
اگر جنگ هم بکنند شکست میخورند — سپاه ایران برای آنند که اگر جنگ جیدی
و نعمتی شود تحمل وجود شان ضرورتے بهم رسانند و الّا کار دیگر نمیتوانند کرد و همه
بیکارانند و سپاه حیدرآباد دکن اگرچه بقدر نیم سپاه انگریزاند در هند ولیکن هیچ
کارے از آنها نمی آید جز آنکه در کوچه و بازار شهر و ملک خود بلوا کنند و شب و روز
نشست و املیده باشند — این است حالت مسلمانان در تمام ملک عالم و
بحث بر همه میرود —

امّا حالت سلاطین

حالت سلاطین اسلام این بود (و هست تاکنون) که آنچه از جهد و سعی

وبیگانه بزور می گرفتند یا به یغما و تاراج از ممالک دیگران به چنگ می آوردند همه را صرف می کردند در اسباب شکوه و جلال ظاهری خود مثل تخت و تاج و غلامان و کنیزکان و خواجه های متعدده و نگاه داشتن زنان بحساب و دادن به مطربان و رقاص و خرج در بزم و نشاط و امثال ذالک —
یکی از اسباب جلال و مایهٔ نام نیک ایشان این بود که شعرای متعدده را در نزد خود نگاه دارند که پیوسته تعریف از معدلت ایشان کنند و حال آنکه همه جابر و ظالم بودند و نیز از سخاوت و جود و کرم ایشان تمجید نمایند که زریکه به ظلم و جور از خلق و فقرا می گرفتند همه را به شاعر و مطرب میدادند و به بسیارے از فساق و فجار با اینکه برای ظاهرداری و ریا جمّ کثیرے را از مطبخ خود غذا میدادند که بخورند و بیکار و بیعار و بے شغل بگردند و بزعم خودشان دعاگو باشند — منجمین متعدده میگذاشتند برای کارهای بیهوده که میکردند که ابداً فایده نداشت خلق و ملک ایشان را مثلاً بگویند کدام وقت نیک است که سلطان از حرم قدم بیرون نهد یا به شکار رود یا به عیدگاه و بهمات کار مشغول شود یا اینکه بتاخت و تاراج برود و امثال این اعمال بیهوده — و از آنطرف بسا بود که کارهای اهمّه عظیمه ملک غالباً معطل و معوق بود چرا که ساعت نیک یافت نمیشد که جاری دارند آنها را و اگر خصمے داخل ملک و حصار قلعه یا خانهٔ شان میشد منجم اجازت نمیداد که بدفع او بکوشند —

در دربار سلاطین اسلام همواره پر بوده (و امروز بلکه تا قیامت هم هست)

از مردمان متملق چاپلوس درویش و مسخره و فقیر و پیر و مرشد و بذله گو و زنان رقاصه و مطرب و قوال و دو آل و گرهبند و ستاره بین و دجال کاغذ هاکن و کبوتر پران و خروس باز و بسیارے از این قبیل اشخاص دیگر — اکثری از آنها بلکه همه را ده صد و سه صد و هزار ترجیح و هست و بود و روز و شب تمام عمر مشغول بهاها بوده اند و اعمال زنانه هم بجا می آورده اند —

در ممالک عرب و عجم و ترک و غیره غالب این نان جشیته و ترکیه بوده اند و در ملک هند از مختلف ذاتها و غالباً ذاتهای دون و کمین و همه بی عقد و نکاح و بر خلاف شرع خدا و رسول — غالب شاهزادگان و امیرزادگان مسلمانان کنیززاده بوده اند و خصوصاً در ملک هند که همه سیه چرده اند و چون کسی جویا شود از رنگ چهرهٔ امیرزادهٔ مردم در جواب میگویند که مادر این فاحشه یا رقاصه یا درنی بوده ولیکن این چیزها ابداً در میان ما مسلمانان عیب و قباحت ندارد و هیچ چه سلاطین و امرا ما گاهی خیال نکرده اند که همخوابه و کفو آنها باید از خاندان سلاطین و امرا باشند — پادشاه اخیر لکهنو شنیده می شود که لباس زنانه در بر میکرده و با زنان خود یا دیگر فواحش رقص میکرده و لکها کبوتر داشته و کبوتر بازی و خروس بازی میکرده و تا کنون هم که در چنگ انگریزان گرفتار است عادات قدیم خود را از کف نداده و ظاهر ساخته است که در میان سلاطین اسلام غیرت و شرم و حیا بسیار نادر است — اگر اینها راست باشد کمال بیشرمی و بیحیائی است و خلاف شرع و عقل و آدمیت و ملکرانی — قباحت این چیزها بر کسانی معلوم میشود که معتاد باین رسوم و عادات نباشند — در تاریخی دیدم که شخص انگریزی نوشته است فقره را که ترجمه اش اینست "این بادشاه (یعنی واجدعلیشاه) امور سلطنت خود را مختل گذاشته با سارنگی نوازان و زنان رقاصه و مخنثین یا خواجگان بسر میبرد" — در هیچ تاریخی و کتابی دیده نشده است که یکی از سلاطین اسلام را مجلس مشورت و کونسلی بوده باشد و اگر بوده اجزای مجلس همین اشخاص بوده اند که مشاور و مصاحب واجدعلیشاه بوده اند — عوام الناس میگویند که پادشاهان را خدا عقل چهل مرد داده شکی نیست که پادشاهان یورپ یعنی نصارا چنین هستند مگر سلاطین اسلام غالباً عقل چهل طفل یا یک پیرزن را هم نداشته اند و ندارند — احتمال کلی میرود که سلاطین اسلام خود عقل خود را با چهل کرده خلق برابر میپنداشته اند و همین پندار بوده که بدون مشورت با دیگران هر چه از ظلم و اعمال قبیحه را که خواستند کردند و کسی از آنها پرسش نکرد — احدی از سلاطین اسلام گاهی خیال نکرد که سلطنت باید چون تجارت باشد که

روزگاران بماند و برای دیگران نه آنکه چون خرگاهی چهار روزه برای مسافری که چون کوچ کرد از آن منزل آن خرگاه را هم بر هم زنند و بهر حال چون سلطنت را پایه و بنیانی نبود بناچار چیزی متزلزل شد و هیچ سلطنتی از مسلمانان نبود که چندی را دوام کند —

باب پنجم

در حالت مردم ایران و سلاطین ایران

اول — از حالت مردم ایران — حالت مردم ایران بعینه حالت سایر اهل مشرق و دیگر مسلمانان عالم است — مگر صفاتیکه خاصهٔ آنهاست اینهاست — اهل ایران مردمانی هستند — بیشتر بی مروت و خودپسند و دروغگو و متعصب بیجا — شرارت آنها منحصر است بخود شان و زمین خودشان تجاوز نمیکند — یکدیگر را میکشند و فتنه و آشوب در مملکت خود برپا میکنند ولی اگر دشمنی از خارج آید از دفع آن عاجز استند — نفاق آنها اینست که اهل شهری با اهل شهری دشمن خونآشام اند و همواره در هر جا که دو کس از اهل دو شهر باشند حکماً بجنگ و جدال می افتند و سخنان بد بیکدیگر میگویند و غیبت از یکدیگر میکنند — خودپسندیشان اینست که همیشه از خود و هنر خود تعریف میکنند و حال آنکه هیچ هنری ندارند و هیچ کاری در عالم نمیتوانند کرد — تعصب بیجاشان اینست که اگر فی المثل پادشاه اینها که مسلمان است نصف ملک خود را قتل و غارت کند خوش هستند که مسلمان است و مسلمان خونریزی کرده و همیشه تعریفها از او میکنند — پادشاه خود را فقط ظل الله میدانند در تمام روی زمین و علمای آنها هر چه میکنند خاک پای آنها را بچشم میکشند و هر قوم و هر ملت دیگر را دشمن جان و مال اند دشمن قانون اند و عدل و انصاف — از ظلم خوش اند و تابع ظلم اند — اگر کسی از

ظلم پادشاه و حکومت و عمال علمای آنها سخنی بگوید میخواهند او را بکشند و خود تعریف و تمجید مینمایند — ولیکن این فقرهٔ اخیر همیشه نیست و این خصال حمیده که در واقع حمیده است همواره در وجود آنها نیست که اگر باشد بنهایت محمود است بلکه در مقامات خاص است و اتفاقات کلی و کجاست در زمانی و مقامی است که شخصی از صفات و خصال و کارها و رسوم و قوانین و انصاف و مروّت و تدبیر ملکرانی و سیاست و علم و دانش و سپاه و قوّت و استیلای قوم دیگری سخن براند یعنی نصارا مطلقاً و انگریزان خصوصاً و الا همواره خود بد میگویند از ظلم و جفای پادشاه و حکومت و این هم یک نوع تعصب است در مردم ایران ولیکن تعصبی است که آنها را تا قیامت ذلیل دارد و نمی فهمند — آن شخصی را که چنین سخنان میگوید کافر و مرتد میگویند و میدانند ولیکن نتیجهٔ این بی‌انصافی و حماقت همین است که این بیچارگان گاهی روی نیکی و ترقی را ندیده و نخواهند دید — پادشاه و حکومت و دستگاه حکومت همه دشمن علما هستند و علما همه دشمن آنها هستند و آنها را ظالم و غاصب حقوق خود میدانند و میگویند که سلطنت حق ماست — و غرض این نیست که ابداً از عدل و انصاف و قانون بعبارهٔ اخری راحت و آسایش و آزادی خبری ندارند و از بودن و نبودن آن پروائی نمیکنند و طالب آسایش نیستند و قیدی بنظم و نسق و امنیت ملک ندارند بلکه عدل و انصاف و قانون و نظم و نسق مکروه طبع آنهاست — بعضی از این صفات مذکوره در وجود تمام خلق ایران هست بعضی دیگر در وجود معدودی نیست —

دوّم — امّا حالت سلاطین ایران — باید دانست که هرچند سلاطین اسلامی که در ایران فرمانروائی کردند در هرگونه صفات و خصالی مثل سلاطین اسلام در هر عصری بودند همه ظالم و همه مختار بر جان و مال رعیّت خود مگر ما باید براستی و درستی بگوییم که هر چه رو بزمان ما گذشتند بدتر شدند و لهذا ما بالفعل قناعت مینمائیم بشرح حال این خاندانیکه اکنون در ایران فرمانروا هستند — امکان ندارد که ما حرف حق را نگوییم

ونویسیم و بنابراین متوقع هستیم که اگر مردم ایران دانستند و درک نمودند سخن و مطلب ما را که ملک نباید هرج و مرج باشد و خلق ملک نباید بنده و اسیر باشند بدست پادشاه و حکومت و بزرگان و زیردستان خود و شاه و بزرگان ایران را آن انصاف قلبی باشد که خود بصرافت فطرت فهمند و انصاف دهند که رعیت ملک نباید عبد باشند زیرا که کرورها نقصان درین است و بواسطه همین است که گاهی ملک و خلق ایران ترقی نمیکنند و همواره از دیگران یعنی طوایف خارجه لفتش بر سر میخورند شکر ما را بجا آرند و امتنان داشته باشند از ما و سخت و سست و تلخ و ترش ما و سخن ما بر مذاق آنها تلخ و ناگوار آید و مکروه طبع آنها باشد هرچه میخواهند بکنند ما را خوفی از کسی نیست —

ما بخوبی نمیدانیم که صاحب ناسخ التواریخ و دیگر کسانیکه درین عهد تاریخ نوشته اند شرح حال این خاندان را چگونه نوشته اند و اتفاق نیفتاده است که ما در تواریخ آنها ملاحظه کنیم و ما نمیدانیم که میرزا حیرت ترجمهٔ تاریخ ملکم را چنانچه بوده نوشته یا چیزی کم و زیاد کرده است از روی خوف یا از روی تملق ولیکن ما بعضی از فقرات تاریخ ملکم و دیگر مورخین انگریز را بعینه ترجمه مینویسیم که قوت قول ما باشد — در رفتار آقا محمد خان نسبت به لطفعلیخان نوشته اند که همه خلق ایران میدانند و در طفولیت از پیرزنان می شنیدیم سرجان ملکم عبارتی مینویسد که ترجمهٔ آن این است "خال سیاهی بر اوراق تاریخ خواهد ماند اگر رفتار آقا محمد خان نسبت به فتحعلیخان تکرار شود (یعنی درج تاریخ شود) رفتار بهیمه آسای آن حیوان طبیعت نسبت بآن جوان چندان قبیح است که بیان آن تزلزل در وجود انسان می اندازد و خوانندگان این تاریخ بفتنه و سرکشی برمیخیزند از اعمال یکی از اولاد آدم را سیاه کرد — (مگر ملکم نمیدانسته است که هزارها و لکها بار از این قبیل رفتار شده است چه در ایران چه در جاهای دیگر از ممالک مسلمانان مگر مسلمانان فتحعلیخانها نیستند باینگونه چیزها مخصوص ما این ملک) — مورخ دیگری در همین مقام مینویسد "تمام رشته داران و وابستگان لطفعلی خان را آقا محمد خان حکم نمود

که از دم تیغ درگذرانند و آن فاتح بدفعال بانیسان اساس بنیاد سلطنت خاندان قاجار را بخت
خون بجبا و شرفای ایران یرا که قاجار از نژاد ترک هستند و نه ایرانی الاصل بودند و هیچ شکی نیست که
ملک ایران گاهی معموریت و ترقی بخود ندید در تحت فرمانروائی این خاندان حالیکه در آن
فرمانروا هستند —

دقیقیکه آقا محمد خان داخل کرمان شد حکم نمود که بیست هزار کس از ساکنان
این شهر را از زیر تیغ بیدریغ درگذرانند و هفتاد هزار چشم را از آنها برکنند — پس چون
چشمهای مردم را نزد او جمع کردند با سر شمشیر خود شمرد و روی خود بجانب وزیر خود
کرده گفت "اگر یکی ازین عدد کم بود چشمهای ترا برآن مزید میکردم تا عدد آن درست
و برابر آید" — آقا محمد خان نه تنها دشمنان خود را کشت بلکه اقربای
خود را نیز کشت —

اول کاری که فتحعلی شاه کرد پس از آنکه بر تخت نشست این بود که عموی
خود صادق خان را کشت — پس از آن حاجی ابراهیم خان را کشت که موجب آنهمه ظلم
آقا محمد خان بود و باعث تخت نشینی او شده بود — چشمانش را برآورد و زبانش را از قفا
بیرون کشید و پسران و برادرانش را نیز باو ملحق ساخت — سراسر اعمال و کارهای
این پادشاه را در تواریخ ایران میتوان یافت که نویسندگان آنها بان تلخی نوشته اند
که بنده می نویسم بلکه بسیار و تعریف و تمجید هم میکنند — سیصد زن داشت و در
ناسخ التواریخ نوشته که در حین مرگش دوازده هزار اولاد از و مانده بود بقدر اولاد حضرت
آدم — در عهد این پادشاه یعنی خاقان مغفور بود که یک حصهٔ عظیم ایران بدست روسیان
افتاد و تا قیامت ایرانیان را ذلیل و کفش خوار روسیان ساخت —

محمد شاه هنوز هزار مرتبه ضعیف تر از پدرش بود و عقل و شعور
مملکت رانی و وزیری داشت ملا و درویش بود در واقع سفیه و مشارالیه مرید و وزیرش درویش

چون حاجی میرزا آقاسی ترک بود ترکان را زور و استیلا بنهایت شد و آنچه خواستند
کردند با ایرانیان تجاره —

بهتر آنست که ما بیائیم بعهد خود ما و آنچه را که ما خود بچشم دیده‌ایم
بیان نمائیم — چون این پادشاه موجود ناصر الدین بر تخت نشست آنچه بنده خود بخاطر دارم اینست
که سربازی بابکی از نوکران امام جمعهٔ اصفهان نزاع کرد بر سر زنی و بنتیجهٔ آن هزارها خون ریخته
شد که من تفصیل نمیدانم — پس ناصر الدین باصفهان آمد جمعی را کشت که من بخوبی میدانم
که شخصی را خواستند بگیرند بکشند او فرار کرد یا مخفی شد و برادر بیگناه او را گرفته کشتند — پس
... بابی شد ... گرفتند ... برادرش کشتند و مایملک او را تمام غارت کردند

پس آمد حکایت بابیها که مذهب جدیدی را اساس نهادند در ایران — سی چهل هزار
همه ... کشتند و هر کرا که تهمت زدند یا بشوخی گفتند بابی است سر از تن جدا
... کردند در همین اوقات من شنیدم که چند سید را در اصفهان کشتند که
بابی بودند ... — مورخ انگریزی نکتهٔ خوبی گرفته است که چون ملا ...
... سید علی محمد ... شدند از این معلوم میشود که تا بچه اندازه سال ...
... درست است مگر آن انگریز نمیداند که اساس سلام سست نیست بلکه ما
امید نمیدانیم که نقایص ... و معایب مورد ممالک مسلمانان چیست و کجاست و از چه رهگذر است

پس از این آمد قتل امیر نظام که همه مردم فرنگ تعریف کرده و میکنند
از توانائی و استعداد و قابلیت او و از آن طرف افسوس میخورند از قتل او و نوشته اند که در ...
از منهٔ اخیر هیچ وزیری بعقل و کفایت او در ایران نیامده بود — اگر اهل ملک ما را ناخوش
... ما را خاطر رنجیده نگردد ما فقره را از تاریخ انگریزی ترجمه میکنیم
... فقرهٔ مذکور اینست " در سال ۱۸۵۱ عیسوی امیر النظام ...
... همیکه در ایران برخاستند در این زمانه او آخر (مقصود از بدو سلام

است) مورد قهر و کم التفاتی بادشاه خود گشت و بنامردی بقتل رسید — شاه ایران را
بر اقتدار وزیر مذکور رشک آمد و ارکین دولتش را مکروه طبع واقع گشت بجهت رضایت
که او را بود و سعی و کوششیکه داشت در کفایت خرجی — در ماه نومبر سال (۱۸۵۱) او را
معزول ساختند و چون قیدی بکاشانش فرستادند — زن جوان او که خواهر شاه بود
و در آنوقت هفده ساله بود و بسیار خوبصورت مبالغه نمود که همراه شوهر معزولش روان
شود و برفتار نیک عالی همتانه خود ظاهر ساخت که محبت واقعی در میان زنان ایران
هم وجود دارد — امیر نظام چند ماهی مقید بود و دران مدت همواره زوجه اش ماکول
مشروب او را امتحان میکرد که مبادا زهر در آنها آمیخته باشند — در روز ۹ جنوری سال
۱۸۵۲ شاه فراش باشی خود را فرستاد با جمعی از قاتلین که بقتل رسانند آن مردی را
که ورا بر تخت سلطنت نشانده بود — این کار را شاه بحیله و خدعه نمود زیرا که قاتلین
مذکوره را آموخت که آن شاهزاده خانم را بگویند که شوهر تو آزاد است که برود مجاور شود در
کربلا و لهذا اجازت دارد که از حرم بیرون آید و بحمام برود — باستماع این خبر خوش
امیر نظام بیچاره حرم زوجه خود را رها کرده بیرون شد و آن شاهزاده خانم دیگر او را زنده ندید
هر چند که مقاومت سختی نمود ولی آخر الامر مغلوب شد و فراشباشی با همراهیان قبیح اعمال خود
او را کشتند — تمام طهران بزلزله و آشوب در افتاد ازین عمل قبیح و قبایح اعمال
وزیر مذکور همه فراموش گشت از خاطر خلق حالکونی که توانائی و خردمندی و وطن دوستی
و خیرخواهی او از ملک ایران از خاطرها محو نگشت"

پس ازینها واقع شد جنگ ایرانی و انگلیش که در آن نوسیر ایرانیان
شکست خوردند چرا که مکروطبع ایشانست — صدر اعظم را وقتی میگفتند
غنیمت نشمارات ... خاک یکسان شد — انگاه
فتح بسیار عظیمی که ایرانیان نمودند ... شاهزاده حمزه میرزا که

هزار با نفس و سی توپ را بدست ترکمانان واگذاشتند و در صحرا پراگنده شدند بقیة السیف
آنها — پس از آن هنگامیکه مردم از گرسنگی گوشت سگ و خر و یکدیگر را میخوردند و نیمی از آنها
از قحطی هلاک شدند شاه ایران بکربلا مشرف شد که در مضان استجابت دعا دفع و رفع آن
بلا را که مردم ایران سزاوار آن بودند از خدا طلب کند بدعا و زر خلعت بسیار بکلیددار و
مفت خوار بسیاری داد که عیتش تعریف از او کنند و مفاخرت نمایند و حال آنکه بشهید کربلا
قسم است که عدل و نصفت بنسبت خلق خدا و آسایش و ارامش آنها از حج خانهٔ خدا و زیارت
ائمهٔ هدی صد هزار بار بهتر است — پس بممالک فرنگ تشریف برد و در انجا نیز زر بسیاری
تلف فرمود و مکانات قشنگ و زنان شوخ و شنگ بسیاری را ملاحظه فرمود و در مرجعت
کتابی نوشت که بنهایت عوام الناس رعیت او را مفید است و مایهٔ ترقی ولیکن پس از همه چه شد
ما که دیدیم و از نتیجهٔ آن ممالک و آن خلق بکنار عوام بازار و اسپ فروش و قاطرچی و قصاب
و غیره دوری ما از ایران می آیند بسیار تعریف میکنند که خوب شده است ایران در زمان ما
اکنون که بنده این کتاب را مرهٔ ثالث مینویسم برابر یکماه است (یعنی ۵ ج ۱ از سال
۱۳۰۲ هجری و ۱۹ فبروری ۱۸۸۵ عیسوی) که در بمبئی گزت دیده شد که مردے در
اصفهان ظرفی از سربازی دزدیده بود بقیمت هفت قران هر دو دست او را بریدند
اینست نتیجهٔ مسافرت شاه ایران بممالک فرنگ — ما که دیگر بملک ایران نخواهیم رفت
تا هنگامیکه برای هفت قران دو دست میبرند و برای آبپاری گوش بقناره میزنند ولیکن
خدا الغیر یاد رسد دیگر هموطنان ما را — مگر بعضی از هموطنان ما هستند که بهمین جهات و بعضی
بجهات دیگر بایران نمیروند و همه نان خود را من میدانم که چگونه و از چه رهگذر حلال پیدا
میکنند و اینها هنوز حمایت میکنند و تعصب بخرج میدهند که نمی توانند سخن صدق را
بشنوند و اگر ملک آزادی و انگلیز نباشد قایل این سخنان را میکشند و نمیدانند که اینچاره
اگر چه این سخنان را میگوید [illegible] جواب است که این دو برمی آید دگاهی نخواهند فهمید بلکه

بزرگان وخردمندان آنها نخواهند فهمید زیراکه کورها درزاد را چه معلوم میشود از تعریف باغ وبستان یا مکان عالی یا حیوان خوشخرام یا صورت خوب یا تلال وجبالیکه بفلک سر برگذاشته واینگونه چیزها — ما بسیار مختصر کردیم این باب را واز آنچه میدانیم قطرهٔ از محیط را نوشتیم چه از احوالات سلاطین قدیم وچه از احوالات سلاطین جدید ولیکن اگر خوانندگان را میل بدریافت احوالات ایشان باشد کتاب تاریخ بزرگی را بگذارند ومطالعه کنند ولیکن از چشم ما مطالعه کنند نه از چشم کور خود (منسوب با ایران ملاحظه کن در ضمیمهٔ این کتاب) — ما امیدوار هستیم وکمال امیدواری را داریم که از مطالعهٔ این کتاب وعهد همین پادشاه شروع شود آزادی خلق وترقی ایران وجریان قانون در آنملک

باب ششم

در حالت هند ومردم هند وسلاطین هند

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری — آنچه حالت ممالک دیگر ومردم ممالک دیگر وسلاطین دیگر طوایف مسلمانان بود صدها هزار درجه بیشتر بود در حالت هند ومردم هند وسلاطین مسلمانان هند واراده ما این است که تاریخی از همه بنویسیم —

اوّل — امّا حالت هند ومردم هند مطلقاً — مخفی نماند که نسبت بسایر ممالک عالم آب وهوای هند چنین است که مردم هند فطرةً کم زور اند وکم طاقت وکم استعداد وخفیف العقل وطالب ومایل لهو ولعب وعیش وعشرت ومسکرات اقسام مختلفه وتن پرور وتنبل وبزدل وشهوت پرست وچاپلوس وفضول وبیعار وبیغیرت ومتصف بهزاران از اینگونه صفات خصال ذمیمه — (ولیکن اکثر این صفات طبیعی وذاتی نیست بلکه کسبی است) — اینها همه بیان واقع

است وازردی غرض وخصومت نیست چراکه ما بچشم خود می بینیم وخود شان نیز بچشم می بینند وهستند و منکر هم نمیتوانند شد - مثلاً یک سپاهی پلیس هر کس را عزرائیل است - یک افغان یا ایرانی پنجه کس آنها را از میدان میرانند - هزارها مرد اینها مخنث هستند که لباس زنانه در بر دارند و اعمال زنانه بجا می آرند - تمام مشاغل اکثر از اینها روز و شب ناچ و صحبت رندی و استعمال یک گونه مسکری است مانند افیون وچرس ومدک وبنگ وامثال اینها - اکثری در خانهای خود بسر میبرند یا در صحبت زنان ورندیها دخواص متعدده یا مشغول هستند باقسام وانواع قمار و بازیهای خلاف وغیر مهذب - از جن ودیو و هنومان خایف هستند وتعویذ وفتیله وسحر وجادو وبسیار چیزهای دیگر ازین قبیل معتقد و معتقد اند خواه هندو باشند وخواه مسلمان - هزارها بلکه لکها وکرورها روپیه ازین خلق برباد میشود برای حصول اسباب وادویه که قوه باه را بیفزاید وامساک آرد وپیوسته در اخبارها دیده میشود اشتهار حب ومعجون برای قوه باه که هر یک سه ساعت وچهار ساعت وپنج ساعت امساک می آرد کرورها روپیه تلف میکنند که کیمیا حاصل کنند ویکروپیه خرج نمیکنند که علم آموزند وعقل وادراک حاصل نمایند که کیمیای حقیقی آنست - نام حب را کیمیای انسان می نهند که برای قوه باه خوب است ولی غافل اند که این کیمیای حیوان بلکه شیطان است - غرض این چیزها چیزهائی هستند که هیچ فردی از اهل هند منکر نمیتواند شد واگر منکر شود ویا اعتراض افتد بانگشت نشان میدهم بنده یا در کوچه و بازار - چاپلوسی وتملق ودروغگوئی آنها نعوذ بالله - کمال مهارت را دارند دراین فن (یا فنون) واین علم را بکمال رسانیده اند وپادشاه تصدیق بیجا از گدا میکند وگدا تصدیق بیجا از پادشاه وهمه میدانند وهمه خوش اند وبی پروا - هزارها جوان وپیر در کوچه و بازار تپنگ (کاغذهوائی) هوا میکنند ویا چوبی یا نئی بسیار بلند که بر سر آن بوته خاری تعبیه کرده اند در دست دارند و کوچهای محلات ومعابر عام حتی بازارها میدوند که تپنگی را از هوا بگیرند در سر هر یک هزارها پیش و پس ملعبه یا خواهران یا بره وپیمال میشود - لکها خلق را در ایام محرم خود را بصورت هزاران سباع وجانوران وبصور دیگر ظاهر میسازند وعزاداری میکنند برای حسین که بسیاری از آنها بلکه تمام نمیدانند حسین که بود

هنوز بسیار معایب دیگر واز اینها بدتر هست که بنده را مجال نوشتن نیست و هیچیک خلاف ملی و
همه بیان واقعست وجای ناخوشی و رنجش نیست — اگر اهل هند را از هنگونه خورده گیرها خاطر آزرده
میشود بهتر نیست که این اعمال را ترک کنند و خوی انسانیت گیرند زیرا که ما دوست یکجهت ایشانیم
ومحض از روی دوستی و خیرخواهی آنها مینویسیم — مگر باید دانست که چون مقصود ما از نوشتن این کتاب
فقط اظهار اسباب عدم ترقی مسلمانانست و جهات تنزل و نکبت و تباهی این ملت و همت ما را کاری
بمطلق مردم هند نیست و در واقع این صفات مذمومه فوق چندانکه در میان مسلمانان است
در هر ملکی که باشند و بخصوص در این ملک هند در میان داشتهای دیگر نیست — ظاهر و هویداست
که هنود و فرق دیگر در کسب و تجارت و زراعت و مشقت کردن و حاصل نمودن زر سرگرم تر اند از مسلمانان
و بهر حال ترقی آنها نیز هم در دولت و هم در علم و دانش و هنر و عزت و حرمت بیش از مسلمانانست
واکثری از این صفات مذمومه مذکوره در میان هنود وغیره رواج ندارد —

دوم — اما سلاطین هند — مراد ما از سلاطین هند سلاطین مسلمانانست
نه سلاطین یا راجگان هنود — و باید دانست که چون ما میخواهیم بیان واقع را نوشته باشیم
که از روی غرض تصور نکنند مسلمانان لهذا حالات بعضی از سلاطین مسلمانان هند را ما از
تاریخ فرشته نقل میکنیم که معتبرترین تواریخ هندست و نویسنده آن مسلمان هم بوده است
وبخصوصه همان عبارات فرشته را می نویسیم که مسلمانان هند بدانند ما نیز با آنها برادریم
و هم مذهب از روی اخوت و غمگساری آنها را بر عیوب آنها آگه می سازیم — و این را نیز
باید دانست که در هر کجا ئیکه ایرادی لازم است ما بالضروره ایراد خواهیم گرفت که
بیهودگی مسلمانان بر آنها ظاهر گردد — مثلاً تعریفات و تمجیداتیکه مورخین هم
کرده اند از سلاطین خود و اغراقاتیکه در کتب خود درج نموده اند [illegible]
تاریخ نویسی نبوده است بلکه بیهوده نویسی بوده و ما فی الجمله بر آنها [illegible]
چون این مطلب قدری مفصل است باب جداگانه نوشته [illegible]

باب هفتم

در ابتدای حملهٔ مسلمانان در هند از فرشته

در سنه ۴۴ در عهد معاویه زیاد ابن امیه را والی بصره و خراسان و سیستان گردانید و در همان سال عبدالله پسر زیاد فتح کابل کرده و از آن دیگر مهلب ابن ابی صفره به هندوستان آمده به غزا کرده ده دوازده هزار جواری و غلمان اسیر ساخت

ذکر الپتگین

چون نوبت حکومت غزنین با لپتگین رسید سبکتگین که سپاه سالار وی بود تاخت بر لمغان و ملتان آورده غلمان و جواری اسیر میگرفت

ذکر امیر ناصرالدین

"در آن محاربت سلطان محمود که همراه پدر بود با وجود خردسالی آنچنان آثار شجاعت و مردانگی به ظهور رسانید که دیدهٔ غفلت مشاهدهٔ آن خیره ماند و چون چند روز در مقابله گذشت خذلان مغلوب متحیر گشته حجی سلطان محمود خبر رسانیدند که قریب لشکرگاه جیپال چشمهٔ آبی است که هرگاه قدری نجاست و قاذورات در آن چشمه افتد باد و صاعقه و رعد و برق پیدا میشود— سلطان محمود فرمودند که نجاست و قاذورات در آن چشمه افگندند خاصیت آن به وجه اتم به ظهور رسید و سحاب پیدا آمده رعد و صاعقه ظاهر گردید و روز روشن چون شب تاریک و چنان جهان سرد شد که بسیاری از سپاه تلف شدند و خون در عروق هندوان منجمد گشته شروع در تضرع و زاری نمودند— انتهی" العلم عند الله بنده یقین دارم که اینهمه کذب است و سبب چه بوده که

خون در عروق مسلمانان منجمد نشد این هم امر بسیار عجیبی است و در واقع مایهٔ ضحک است —

"در جامع الحکایات نقل میکنند که در اوایل حال امیر ناصر الدین سبکتگین که در خدمت الپتگین بود یک اسپ پیش نداشت — روزی بشکار رفت و آهوئی دید که با بچهٔ خود بچر امشغول است آن آهو بره را بگرفت و روی بشهر نهاد چون قدری راه طی کرد در یبار پس ساخت دید که مادر آن جانور از عقب می آید ناصر الدین ترحم و شفقت کرده آهوبره را رها نمود — در نشب حضرت رسالت پناه را بخواب دید که میفرمایند ای ناصر الدین شفقت و مرحمت در حق جانوری بجا آوردی در درگاه صمدیت عز قبول یافته در دیوان احدیت منشور سلطنت بنام تو نوشته شد" — من بنده سوگند میخورم که این ها سم کذب است —

ذکر وقایع ایام دولت امین الملة یمین الدولہ سلطان محمود سبکتگین

"حاویان فضایل صوری و معنوی ثبت گردانیده اند که سلطان محمود غزنوی پادشاهی بود که باصناف سعادت دینی و دنیوی فایز گردیده و بمیامن اجتهاد در امر غزا اعلام اسلام مرتفع ساخته" ما اکنون اعمالی را از او مینویسیم که موجب سعادت دنیوی او بود و نیز آنچه را که خود محمد قاسم فرشته در ذم او نوشته "بلی دو چیز باعث اشتهار آن پادشاه بنجل شد یکی قصهٔ فردوسی دوم در آخر عمر بجهت زر از رعیت و توانگر گرفتی — در سال اول جلوس و معدنی زر سرخ بشکل درختی در سیستان بر آمد سلطان از پیشاور بقلعهٔ بهینده رفته آنرا مسخر ساخت چون موسم بهار بود جیپال و دیگر اسیر انرا بعد از قبول باج و خراج امان داده بگذشت و بسیاری از بزرگان افغان را کشته بغزنین معاودت فرمود چون شیران بیشهٔ وغا آن گاوپرد غارا (یعنی باجیراو) در ان بیشه احاطه نمودند هر آئینه خنجر کشیده سینهٔ پر کینهٔ خود را بدست خود شگافت و غازیان عظام سرش را پیش سلطان فرستادند تیغ بیدریغ بر تابعان او راندند و خلقی کثیر را بقتل آوردند — در سنهٔ اثنی و اربعمائه سلطان محمود را کرت دیگر هوس جهاد بخاطر رسیده طرف تهانیسر توجه نمود چه که بسمع او رسانیده بودند که آن مقام در نزد کفار در عزت و احترام بلا تشبیه همچو کعبهٔ معظمه است و در آنجا بتخانه ایست " " " " اسند پال

برادر خود را بسرکردگی دو هزار سوار بخدمت سلطان فرستاده عریضه نوشت که بنده مطیع و منقاد است
و از فور اخلاص بعرض میرساند که این بتخانه معبد ساکنان این دیار است اگرچه در مذهب شما شکستن اصنام
موجب حصول حسنات و رفع سیات است اکنون این خدمتگار التماس مینماید که اگر سلطان نعل بهای قرار داده
هر ساله خراج برگردن رعایای آنملک لازم گردانیده مراجعت نماید این کمترین هم هر سال پنجاه زنجیر فیل و
دیگر تحف و هدایا مرسول درگاه خواهد گردانید — سلطان جواب داد که "در کیش مسلمانان چنانست که
هر قدر در رواج شریعت غرا و کسر معابد کفار سعی نمایند یوم الجزا اجر بیشتر یابند" — شکی نیست که
اینهمه محض برای دنیا بود و رواج دین بهانه بود — "سلطان محمود پیش از اجتماع لشکر کفار به تهانیسر
رسیده چون شهر را خالی دید بخاطر جمع آنرا غارت نمود و تمام اصنام را شکست و جگ سوم را بغزنین
فرستاد تا بر سر راه خلایق انداختہ پی سپر سازند و چندان خزاین در بتکدها یافتند که شماران از حد
بیرون بود — سلطان بعد از این فتح میخواست که بدهلی رفته آنرا مسخر سازد ارکان دولت عرض نمودند
که تسخیر دهلی وقتی میسر خواهد شد که مملکت پنجاب بحوزه تصرف دیوانیان در آید — سلطان این سخن پسندید
اتفاق [illegible] کرده قریب دو لیست هزار بنده و برده از آن ولایت بغزنین برد — بعد از فراغ این
بسمع شریف سلطانی رسانیدند که درین حدود شهری است موسوم به متهره که در معموری و آبادانی
نظیر ندارد — با وجود آنکه آن شهر تعلق براجه دهلی داشت کسی قدم ممانعت پیش
ننهاد بهر حال آن بلد را غارت فرمود و بتخانهای را که در داخل و حوالی آن بلده بود سوخته و شکسته
اموال بیحد بدست آورد — چون سلطان شنیده که دران حوالی کنار آبی هفت قلعه واقع شده متوجه
آن قلاع گشت و چون بپای آن قلعه رسید بتماشا مشغول گشت — دران اثنا چشم او بر بتخانه چند افتاد که
باعتقاد هنود از تاریخ عمارت آنها چهار هزار سال گذشته بود — اهالی اسلام آنچه دران قلاع و
بتخانها یافتند متصرف شدند — چون محمود بغزنین رسید غنایم سفر قنوج را شمار کردند بیست هزار
دینار و هزاران هزار درم بشمار در آمد و پنجاه هزار برده و سیصد و پنجاه فیل — چون بعد فتح فیروزی
از این سفر مراجعت نمود فرمود تا در غزنین مسجد جامع بنا نهادند و در جوار آن مدرسه بنا نهادند و

بنفایس کتب و غرایب نسخ موشح گردانیدند — وچون سلطان محمود را ذوق بنای مسجد و مدرسه شد بمقتضی الناسُ علیٰ دینِ ملوکِهِم هر یکی از امرا و اعیان دولت به بنای مساجد مدارس و رباطات و خوانق مبادرت نمود" — خلق را تقلیدشان برباد داد که دو صد لعنت براین تقلید باد — در کجای قران خدا امر نموده است که خون خلق را بریزند و در عوض آن مسجد بسازند —

"از جمله چیزهای نفیسی که سلطان این نوبت از هند بدست آورد مرغی بود که هرگاه طعام زهرآلود در مجلس حاضر میشد آن مرغ مضطرب میگردد و بی اختیار اشک از چشمش روان گشتی اینگونه نوادر را باید همواره کرامت شمرد زیرا که شاید قبل از آن و بعد از آن کسی آن مرغ را ندیده باشد — " " "خلیفه القادر بالله فرمود تا آن فتحنامه را بر رؤس منابر پیش خلایق بآواز بلند بخوانند و مردم بواسطه اعلای معالم اسلام و انهدام اساس کفر و ظلام شکرها کرده زبان بستایش سلطان محمود گشودند و نصرت او را از حق مسئلت نمودند چه که آنچه صحابه کرام در بلاد عرب و عجم و روم و شام بجا آوردند محمود در هندوستان بظهور رسانیده دنیا و آخرت خود را معمور گردانیده" در جنگ سومنات قاسم فرشته مینویسد — "یکی دربی تو هم آن بود که ضعفی در لشکر اسلام پدید آید سلطان محمود مضطرب گشته بگوشه فرود آمد و خرقه شیخ ابوالحسن خرقانی را بدست گرفته روی نیاز بر خاک نهاده از درگاه ایزدی استدعای فتح و ظفر مسئلت نمود پس میان افواج خود آمد و حمله بر کفار آورده مظفر و منصور گردید" — من یقین دارم که اگر سلطان محمود امروز بود و چهار فوج و چهار توپ یکی از نصارا در مقابلش بود ابدا خرقه ابوالحسن خرقانی کرامتی نمی بخشید — ولیکن اگر مورخی بحماقت قاسم فرشته آن تاریخ را مینوشت باز همان کرامت را نسبت بخرقه دیگری میداد حکما — ملک هند را که انگلیزان گرفتند و لشکر روسیان که داخل قسطنطنیه شدند و ایران که نیمی روسیان گرفتند و تمام ملک ترکستان و سمرقند و بخارا و خوارزم را که روسیان گرفتند و عربی پاشا را که

انگریزان گرفتند هیچ خرقه کاری نکرد و کراماتی ننمود ــ ولیکن ما امید داریم که در جنگ سودان
کراماتی بشود ــ "سلطان را چون نظر بر آن بت افتاد از روی جذبه گرزی که در دست
داشت چنان بروی زد که روی او هم شکست ــ ارکان دولت یعنی را بسمع سلطان رسانیدند
که از شکستن این سنگ رسم بت پرستی ازین دیار دور نخواهد شد و اگر اینقدر مبلغ از کفار گرفته
بمستحقان مسلمانان عاید سازند نصیب مینماید ــ سلطان فرمود آنچه میگوئید درست است
مقرون بصواب اما اگر این کار بکنم مرا محمود بت فروش خواهند گفت و اگر بشکنم محمود بت شکن
خوشتر آنکه در دنیا و آخرت مرا محمود بت شکن خوانند" ــ شکی نیست که این عمل چون
سایر اعمال محض برای نام بود زیرا که در جوف آن بت بود و هیچ وجه من الوجوه بر وفق رضای
خالق و خلق نبود ــ و تا چه اندازه هنود باید در آن زمان از مسلمانان شاکی باشند و بر خلاف
در این زمان از قوم انگلیش شاکر که احدی را با دین و مذهب آنها کاری نیست ــ جای تامل است
محمد قاسم فرشته ده دوازده ورق از کتاب خود را پر کرده است از تعریف و
توصیف محمود سبکتگین و او را یکی از اولیا بلکه انبیا ظاهر کرده و نسبت کشف و کرامات باو داده
تمام قبایح اعمال او را هم از محسنات او شمرده ولیکن ما دو فقره از کرامات آن پادشاه عادل را
ذکر کنیم و ذکر وقایع او را ختم می سازیم ــ "منقول است که در آخر عمر وقتی بسمع سلطان
رسید که مردی در نیشاپور زر بسیار دارد سلطان فرمان داد که او را حاضر سازند ــ
چون آن مرد حاضر شد سلطان با وی خطاب کرد که ای فلان همین خبری چنین رسیده که تو از
قرامطه و ملاحده ــ آن مرد در جواب گفت که ای پادشاه با انصاف من ملحد و قرمطی نیستم
عیبم همین است که مال فراوان دارم هر چه هست از من بستان و مرا بدنام مکن ــ سلطان محمود
تمامی اموال را از وی بگرفت و نشانی در باب حسن عقیدت او نوشته بدو تسلیم کرد" ــ انهم
یکی از آن اعمال حسنهٔ این سلطان بود که او را در امور قرب خدای غیر عادل ساخت ــ پس
فقرهٔ مینویسد محمد قاسم فرشته که سلطان محمود در حدیث العلماء ورثة الانبیاء متردد بود

وفقرهٔ نیز مینویسد در باب عدل و نصفت آن سلطان ظالم که از فقرهٔ فوق بر ما بخوبی معلوم شد
مگر خوانندگان باید رجوع کنند بتاریخ فرشته زیرا که بسیار طویل است تا هر یکی از فقرات آن —
این فقرهٔ ذیل حالت سلاطین اسلام و اهل اسلام را بخوبی ظاهر میسازد بر خلق عالم که تا قیامت
همچنین شرمسار است مسلمانان و مسلمانی را — ولیکن ما میخواهیم بدانیم و ببینیم که هم مذهبان ما
چه میگویند چگونه عذر می آرند این قباحت را — فقره اینست —

بعضی از مورخان سبب عزل ابو العباس فضیل را چنین تحریر کرده اند که
سلطان محمود بجمع آوردن غلامان خورشید عذار میل تمام داشت و ابو العباس فضیل
در این معنی بمقتضای اَلنَّاسُ عَلیٰ دِینِ مُلُوکِهِمْ عمل مینمود — نوبتی در بعضی از ولایات
ترکستان خبر مهی پری پیکر شنیده یکی از معتمدان را بدان صوب گسیل کرد تا آن غلام را
خریده در کسوت عورات بغزنین رساند — سلطان کیفیت واقعه را از غمازی شنیده
کس نزد وزیر فرستاد و غلام را طلب کرد و ابو العباس فضیل زبان انکار گشاد —
سلطان محمود بهانه برانگیخته بخیر بخانهٔ وی تشریف برد و فضیل بلوازم نیاز و ایثار پرداخت
در آن اثنا آن غلام مشتری سیما بنظرش در آمده آغاز عربده کرده باخذ و نهب وزیر
فرمان داد" — خوب باید در این حکایت تأمل نمود و پایهٔ رذالت و فرومایگی و دنائت و
پست فطرتی سلاطین عظیم الشأن اشیا و مسلمانان و وزرای ایشان را شناخت که کس
فرستند بترکستان و غلامی را بلباس زنان بیارند و سلطان بخیر بخانهٔ وزیر خود در رود و برای
غلامی عربده کشد و باخذ و نهب وزیر فرمان دهد — اگرچه در عشق سلطان محمود با ایاز
سعدی میگوید از قول خود محمود که بشخصی گفت "که عشق من ای خواجه بر خوی اوست
نه بر قد و بالای دلجوی اوست" — شکی نیست که سلطان محمود سوای ایاز هم غلامان
داشته و اگر میل تمام بوده است او را در جمع آوردن غلامان خورشید عذار البته همه با
بیشتر غلام داشته و در میان آنها باهم حظ بوده است که بخود — از این گذشته من یقین

داریم که اگر مرد پنجاه ساله با ریش دراز خوی ایاز را میداشت گاهی محمود عاشق خوی او نمیشد
واگر عشق او فقط بخوی ایاز بود بایستی حریص باشد در جمع آوردن غلامان متعدده —
و اینکه قاسم فرشته نوشته است که شبی سلطان محمود از سرمستی بنوع دیگری بچهرهٔ ایاز نگریست
ناگاه برهان شرع بانگ برزد که ای محمود عشق را بفسق میامیز آنهم دروغ مینماید —
بنده این معاذیر و تاویلات را قبول نمیکنم و اینگونه احتمالات را نمیدهم بلکه میگویم سلطان محمود
مردی بوده است رذیل و کمینه و بهتر از این اشخاص نبوده است که ما بچشم می بینیم زیرا که
نگاه داشتن غلام و نظر نمودن بشهوت باو در شرع ما حرام است حضرت علی فرموده است هر که
نظر بشهوت بغلامی کند چنانست که مرا کشته و کسیکه مست هم بشود و خمر هم بخورد و چندین گناهای
کبیرهٔ دیگر را نیز مرتکب شده باشد بعید نیست که عشق را بالفسق بیامیزد — مسلمانان بجهت اینکه
در نظر ملل دیگر سر شکسته و خجل نباشند از اینگونه قبایح نام آنرا عشق میگذارند و این
عشق خاصهٔ مسلمانان نیست و ما خاطر نداریم که در تاریخی دیده باشیم که پادشاهان کیان و
یونان و روم وغیره نیز عشق می ورزیده اند بغلامان ولی سلاطین اسلام غالباً عشق داشته
و هنوز هم دارند بغلامان خوش صورت — ولیکن ما میگوئیم چرا قوم دیگر عشق ندارند بغلامان
و چرا خدا برای همصحبتی حضرت آدم غلامی را خلق نکرد و او را عاشق بران نساخت و پیغمبران
یا حکما و بزرگان جهان گاهی عاشق غلامان نشدند — پس این عذر نزد عقلا پسندیده
نیست و این خلاف عادت بشریست — این فعل محمود هم مانند جهاد و شکستن سومنات
بوده و از جملهٔ سعاداتیکه بجهت آخرت جمع آورده بوده —

سلطان شهاب الدین غوری

"آنگاه سلطان شهاب الدین باجمیر رفته آن حدود را نیز بقبضهٔ
اقتدار در آورد و کینه از غلامان بیشمار اسیر گرفته در کشتن تقصیری نکرد — از آنجا به

بنا برین فتنه قریب یکهزار بتخانه را مسکن مومنان ساخته بتماشای قلعهٔ کول توجه فرمود۔

قطب الدین ایبک لک بخش

قاسم فرشته مینویسد۔ "سلطان قطب الدین ایبک بخلاق حمیده
و اوصاف پسندیده موصوف بود و روش شهریاری و قواعد جهانگیری نیکو میدانست"۔
ما اینک تامل میکنیم و ظاهر میسازیم که آیا واقعاً این تعریف حقیقت داشته است یا نه۔
"این مرد غلام سلطان معزالدین بود و مشار الیه شبی بزمی آراسته با
نزدیکان و مقربان خویش صحبت میداشت و دران بزم انعام بسیار بتمامی نزدیکان خود
فرمود۔ چون مجلس انصرام یافت ایبک انچه بانعام یافته بود بهمه بفراشان و اهل خدمت
بداد۔ صبح خبر بسلطان رسید او را خوش آمد و مرتبهٔ امارت باو داد"۔ خدمت و منصب
و در واقع حماقت را باید ملاحظه کرد۔ "در سنه تسع و تسعین و خمسمائة سلطان قطب الدین
کمر مجاهدت بر میان بست و بکالنجر رفت" " " " قلعه را مع اموال و جواهر
ملازمان ایبک سپردند و از انجا نیز پنجاه هزار غلام و کنیز بقید اسیری درآمده بشرف اسلام
مشرف شدند۔ بمستحقان زیاده از انچه در حوصلهٔ گنج عطا نمودی بدین سبب ملقب بلک بخش گردید

سلطان شمس الدین التمش

این هم غلامی بود ترک از غلامان سلطان معزالدین و شرح حالش
قابل ملاحظه است و در تاریخ فرشته نوشته است که "در سنه اربع و عشرین و ستمائة
لشکر بعزیمت قلعهٔ مندو کشیده آن قلعه را با جملهٔ سوالک بحیطهٔ ضبط درآورد۔ امیر روحانی
که از جملهٔ افاضل آن روزگار بود در تهنیت این فتوحات شعر بلیغ گفته از انجمله این ابیات است

نظم
خبر باهل سما برد جبرئیل امین ز فتحنامهٔ ... شهنشه شمس الدین که ای ملائکه

باین بشارت بنید کلّهٔ آئین که از بلاد و ممالک شهنشه اسلام کشاد
آئین شه مجاهد غازی که دست و تیغش را روان حیدر کرار میکند تحسین»
بسوی شد یاد نمود که گاهی جبریل امین این خبر و این بشارت را بملائکه سما نرسانید
پوسیده — اسکندر رومی نصف عالم را گرفت — نپلیان قریب تمام یورپ
را با نقلاب در آورد — لارد کلیو دولت انگلیش را در هند اساس نهاد — نادر دهلی را گرفت و
تاج بخشی نمود — جنرال رابرت در (۴۸) ساعت از کابل بقندهار رفت و قندهار را گرفت
ایوب خان را شکست داد و صدها جنرال در عرب و عجم و ممالک فرنگ از ابتدای جهان تا کنون
فتوحات نمایان کردند مع ذالک گاهی جبرئیل بشارت بملائک سما نرسانید — تا چه اندازه
شعرا و مورخین ما از پادشاهان ناسزاوار خود تعریف کرده اند جای تأمل است و خوانندگان
ملاحظه کنند که پایهٔ شعرا خیر این مرد بزرگوار کجاست —

«در سنه احدی و ثلثین و ستمائه بصوب ولایت مالوه یورش فرمود
قلعهٔ بهیلسه را مسخر ساخته شهر اوجین را نیز بگرفت و بتخانهٔ مهاکال را که مثل سومنات بود
و در مدت سیصد سال تعمیر یافته از بنیاد برانداخت و تمثال راجه بکرماجیت که بادشاه اوجین
بود و چند تمثال دیگر بدهلی آورده پیش در مسجد جامع در زمین فرو برد که لگدکوب خلایق شود»
پادشاه بخاطر داشت که عربهای جنگلی هم در عهد محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله بعضی اوقات کارهای
بسیار بد و از این قبیل میکردند مگر همواره رسول الله آنها را منع میفرمود که از اینگونه حرکات نکنند
کارهائیکه برای خدا و از روی عقل باشد دیگر است و کارهائیکه برای شیطان و نفس و از روی جهالت باشد دیگر
بعضی کرامات هم در تاریخ فرشته درج است نسبت باین پادشاه که خوانندگان اگر بخواهند باید در آن
تاریخ ملاحظه کنند —

رکن الدین فیروز شاه بن التمش

شهی هست در ایران که میگویند «چندان شور است که خان هم فهمیده است»

چندان این کن الدین تبه روزگار بیهوده بوده است اعمال قبیحه از وسر زده است که خود محمد قاسم فرشته هم زعم نموده و مینویسد که "چون سلطان رکن الدین بر تخت نشست بساط عیش و طرب گسترده دست از کار سلطنت باز داشت و خزاین قطبی و شمسی که بود اکثر صرف مطربان و مسخرگان نموده زمام مهام جهانبانی را در قبضه والده خود شاه ترکان که کنیزک ترکیه بود گذاشت و چند زن اصیل را که در عقد و نکاح شمس الدین بودند بفضیحتی تمام بکشت و کنیزکان ترک صاحب اعتبار شمسی را رسوائی لاکلام بر سر آورده انتقام رشک چندین ساله را که در دل داشت از آنها کشید" — احوالات این بادشاه را بالتمام بیدردتر تاریخ فرشته دید — پس از او سلطان رضیه سلطنت میکند که محمد قاسم نیز انکه تعریف بسیاری از او میکند مینویسد "جمال الدین یاقوت حبشی که امیر آخور بود در خدمت سلطان رضیه تقرب تمام پیدا کرده امیر الامرا گشت و بمرتبه صاحب نسب شد که در وقت سواری سلطان رضیه را دست زیر بغل کرده سوار کردی" — در خاتمه حال سلطان رضیه مینویسد "عارفان دوراندیش دانند که این باد ادبار از کدام صحرا برخاست و گل دولت رضیه عمر رضیه را کدامی تند باد از بیخ برکند — آری غلام حبشی را با امیر الامرائی دهلی چه نسبت و مردود ان خسیس را به پیشوائی چنان ملکه تاجدار چه کار" — من بنده میگویم

"غلام اگر حبشی باشد و اگر ترکی   نشاید آنکه نهد تاج خسروان بر سر" — آن غلامانی

که تاج بر سر گذاشتند چه استحقاقی داشتند جز آنکه ملک بی انتظام و سلطنت بی اساس خلق نادان بیخ دند

سلطان علاء الدین مسعود

"سلطان مظفر و منصور بدهلی مراجعت فرموده بسبب کثرت شرب خمر از طریقه انصاف و معدلت انحراف ورزیده روش .... پیش گرفت و اختلال در مملکت پدید آمد" —

سلطان عادل باذل فاضل ناصر الدین محمود

به تنبیهم که رین عادل باذل چه کرده است — چون ولایت بهرایچ یافت

باکفار غزوات بسیار کرده آن خطه را معمور و آباد گردانید وصیت عدالت و رعیت پروری او
انتشار یافته طباع خاص و عام خواهان او گشت پادشاهی بود شجاع و متعبد و کریم - اکثر
نفقه خاصه خود را از وجه کتابت مصحف مجید ساخته روزگار میگذرانید - صلحا و علما را
دوست داشتی و اهل هنر را بنواختی - منصب وزارت بملک غیاث الدین بلبن خورد که بنده و
داماد پدر او بود مقرر فرموده او را بخطاب خان اعظم الغخان سرافراز ساخت - در وقت
تفویض مهمات بخان اعظم الغخان گفت من امور سلطنت را بتو واگذار نمودم کاری مکنی که در
حضرت بی نیاز از جواب درمانی و خود را خجل و شرمسار گردانی" - ملتفت باید بود که خان موصوف
چگونه بوصایای او عمل نموده است - "خان اعظم الغخان کوه جود و تمام بلاد آن نواحی را
نهب و غارت نموده و کهکران و متمردان آنجا را بقتل رسانید و زنان و دختران ایشان را
اسیر کرد - در سنه ثمان و خمسین و ستمائه خان اعظم حسب الحکم سلطان بجانب کوه پایه سوالک
لشکر کشید - " " الغخان آتش قهر و غضب در مضاجع ایشان زده دقیقه از خرابی
فرو نگذاشت - بدهلی مراجعت کرد و جمعی از سرداران کفره را که با طوق و زنجیر همراه داشت
بنظر سلطان گذرانید و سلطان اشاره بقتل آن جماعت کرده در رسته و بازار شهر دهلی هر یک
بنوعی دیگر در معرض هلاکت در آمدند" - این پادشاه بزعم محمد قاسم فرشته عادل و متعبد
بوده است پناه بر خدا از دیگران - و معلوم میشود که وصایای او با خان اعظم که کاری مکنی
که در حضرت بی نیاز از جواب درمانی همین مراد بوده است که در ریختن خون بندگان خدا کوتاهی نکنی -

"در ماه ربیع الاول سال مذکور ایلچی از جانب هلاکو خان بحوالی دهلی
رسید خان اعظم الغخان پنجاه هزار سوار با یراق از عرب و عجم و ترک و افغان و دو لک پیاده
تمام سلاح و دو هزار فیل و سه هزار عراده آتشبازی از شهر بیرون برده بر سر راه ایلچی
برای عرض اثاثه سلطنت ایستاده کرد و آواز طبل و دهل و کرنا و نفیر و نعره پیلان و
صیحه اسپان و درخشیدن اسلحه ها در آن آثار رستخیز ظاهر شده گوش فلک کر گشت".

احتمال کلی میرود که این پادشاه را دو کرور رعیت نبوده ولیکن ملکۂ انگلستان را امروز
سی کرور رعیت است و ملکش بیست چندان ملک عظیم الشان ترین پادشاهان پیشین هند
مع ذالک گاهی ازاینگونه حماقت کاریها و بیهودگیها نمی کند و نه پسرش بهند آمدند
و مثل سایر خلق از کوچه و بازار عبور کردند - بلے اگر ایلچیے بملکش وارد شود اول
جهازات جنگی خود را باو مینماید و توپهایے ها شادتن و زان را و پس از آن مجلس پرلمنت خود را
- قاسم فرشته بعضی اعمال زهد و ورع و تقوی نیز نسبت باین پادشاه میدهد و همچنین
خصال حمیده و صفات پسندیدۂ چندی ولی خردمندان دانند که این
اعمال همه خلاف عقل و از روے حماقت است -

غیاث الدین بلبن

"سلطان غیاث الدین پادشاهی گشت عظیم الشان (و حال آنکه
غلام ترکی بود) چنانچه سلاطین عراق و خراسان و ماوراء النهر با او طریق دوستی
می پیمودند و او دانا و صاحب وقار و صاحب تجربه بود کارها را از روے سنجیدگی
و فهمیدگی میکرد - کار ملک را جز باکابر و مردم دانا نسپردی و اراذل را در کارها دخل
ندادی و تا صلاح و تقوی و دیانت کسی مشخص نشدی شغل و عمل نفرمودی - و در
تصحیح نسب مبالغه نمودی و تفحص بسیار کردی و اگر بعد از سپردن شغل و عمل در کسی نقص ذاتی
و صفاتی گمان بردی فی الحال معزول ساختی و بکار او هرگز عهده و عمل رجوع نکردی که
مبادا بسلمانان بطریق تسلط پیش آید" - حکومت انگلیش بهمه ذاتی خدمت و
عهده داده است و میدهد جز بسلمانان مبادا که بطریق تسلط با دیگران پیش آید
و عمده سبب آن است که نه علم شان و نه دیانت شان بپایه علم و دیانت سید
ذاتها است - "گویند عیسی که سالها خدمت ..."

التجا آورده تقبّل مال بسیار نمود که اگر سلطان یکبار با او همزبانی فرماید مال کثیر از نقد و جنس پیشکش نماید — چون این معنی بعرض سلطان رسید فرمود که او رئیس امیر بازار است و از همزبانی او با سلطان مهابت پادشاهی در دل عوام کم شود و در عظمت و حشمت نقصان راه یابد" — من یقین دارم که هر یک از سلاطین عظیم الشّان ممالک یورپ در این زمان با صدها کس رئیس و امیر بازار همصحبت میشود و ابداً مهابت او در دل عوام کم نمیشود — کامشنر پلیس و مجسٹریت و کامشنر میونسپالتی وغیره اینها (یعنی کوتوال و داروغه و نقیب و بیگلربیگی و امثال این اشخاص) شاید بآن موجب امیر بازار محسوب باشند و حال آنکه یقین است که این اشخاص در مجالس سلاطین یورپ می نشینند و هم کلام میشوند بلکه هم غذا نیز هم میشوند و معذالک شان و مرتبهٔ هر کسی بجای خود است — و لیکن نکتهٔ بنظر بنده رسیده است در اینجا که محمد قاسم فرشته در چند سطر بعد مینویسد اگرچه خود ملتفت نیست "و اینکه زبده و نخبه و خلاصهٔ عالم از اصحاب سیف و قلم و سازنده و خواننده و ارباب هنر که در ربع مسکون عدیل و نظیر نداشتند در درگاه او جمع شده بودند هر آئینه درگاه او را بر درگاه محمودی و سنجری ترجیح میدادند — علما و فضلا و مشایخ در منزل پسر بزرگ او خان شهید مجتمع میشدند و اهل ساز و عشرت و قصه خوان خوش طبع و ظریف و هزّال و ضحّاک در مجلس پسر دیگرش" — کمال حیرت است که از معاشرت با امیر بازار مهابت پادشاهی در دل عوام کم میشود در میان مسلمانان و لیکن از معاشرت با سازنده و خواننده مهابت پادشاهی کم نمیشود در دل عوام — شکی نیست که آن علما و فضلا هم داخل اهل بازار بوده اند بدلیل اینکه عالم و فاضل اگر هنرمند و عاقل باشند در مجلس سازنده و خواننده نمی نشینند بلکه پادشاه خود را هم منع میکنند از نشستن اینگونه اصناف خلق در بساط خود — اگرچه ما چندان خشک هم نیستیم و چندان دور هم نمیرویم که اینچنین چیزها را منع کنیم و لیکن غالباً سلاطین مشرق و مردم این طرف عالم غالب ... نمود — معروف پرده را کرده و می کنند و چون کار از حد درگذشت

خلاف انسانیت و ملکرانی است و آنکهی بنگونه کارها — درباب عدالت او مینویسد — «هیبت خان یکی از غلامان صاحب اعتبار شخصی را در حالت مستی کشت زوجهٔ او داد خواه گشت سلطان غیاث الدین آن غلام را پانصد درّه زده بآن عورت بخشید» — همگونه معدلتهارا مسلمانان دیده اند که امروز از معدلت قوم انگلیش شکایت دارند — این درواقع عین معدلت و انصاف بود چراکه آن زن شوهر کشته دیگری را لازم داشت — شرح مفصّلی نوشته است محمّد قاسم فرشته در خصال نیک و صفات پسندیدهٔ سلطان غیاث الدّین و نصایحیکه میکرده است پسران خود را در امور ملک رانی و سیاست و عدالت و نیز اعمال و افعال خودش چه در امور دینیّه و چه در امور دنیویّه ولیکن در همان وقت خود کاری میکرده است برخلاف آن اعمال و نصایح که نه خودش ملتفت بوده است و نه محمّد قاسم فرشته — ازانجمله مینویسد — «در قهر و سیاست اهل بغی و طغیان از کافر و مسلمان اصلاً محابا نکردی و در کشتن و زدن و بستن آنچه صلاح ملک داری بود خواه مشروع و خواه غیر مشروع در آن تقصیری ننمودی چنانچه اولاد شمسی را که معاندان سلطنت خود میدانست سرّاً و علانیةً بکشت — و بسیار بوده است که برای مصالح ملک بواسطهٔ باغیگری یک کس لشکری و شهری را برانداخت مصرع یارما این دارد و آن نیز هم» — درجای دیگر نوشته «جمعی میواتی در عهد فرزندان سلطان شمس الدّین دست بغارت و تاراج دراز کرده بودند سلطان دفع ایشان را بر مهمات دیگر مقدّم داشته در آخر سال جلوس بدانطرف سواری کرد و یک لک آدمی را علف تیغ ساخته بازار سیاست را گرم نمود» — درجای دیگر نوشته است که «سلطان با لنجبر اسوار انتحالی بولایت کتهیر درآمده بجز از زنان و طفلان حکم قتل عام فرمود و کسی را زنده نگذاشت» پس بلکهنوتی آمده هنگامهٔ سیاست را گرم ساخت

و فرمود تا دو طرف رسته بازار شهر را دارها نصب کردند و اعوان و انصار طغرل را
که اسیر شده بودند بر دارها کشیدند و زنان و فرزندان ایشان را در هر کجا که یافتند
بسیاست غیر مکرر کشتند و تا آن زمان هیچیک از پادشاهان دهلی زنان مردمان
گنهکار را نکشته بود" — ما مختصر میکنیم شرح حال این سلطان عادل را باین چند
کلمه که اگر ما در این وقت حالت خود را تغییر بدهیم و اندکی گرمی طبیعت خود را اظهار
سازیم همه ما هیهات ما خواهند گفت فلان بسیار تلخ و ترش مینویسید — اندکی
باید تامل کرد که محمد قاسم فرشته مینویسید "یار ما این دارد و آن نیز هم" —
تمام مسلمانان در اینچنین مقامی همین سخن را خواهند گفت و میگویند که در ملکرانی
و سیاست لازم است که یک لک آدمی را مثل گوسفند سر برند و بجهت مصالح
ملک برای یک کس لشکری یا شهری را براندازند و زنان و فرزندان کسی یا فرقه را
بسیاست غیر مکرر بکشند — ولی ما میگوئیم که این سلطان مرد و آدم نبوده بلکه
نامرد و جانور سبع طینتی بوده و این چنین ظالم بیرحم سنگدل را نمی توان گفت
که کارهای او از روی سنجیدگی و فهمیدگی بود — من یقین دارم که بسیاری از
مسلمانان عالم و خصوصاً مسلمانان هندی نهایت خشمگین میشوند که بنده چنین
می نویسم و بیشتر خیال میکنند که من ملحد و زندیقم که این چیزها را مینویسم نسبت
بسلاطین مسلمانان یا چون شیعه و رافضیم از روی تعصب مینویسم نسبت بسلاطین هند
که همه اولیا الله میدانند — ولیکن نمیدانند که من از روی کجا مینویسم و کجا را
ملاحظه میکنم — من این ملاحظه را میکنم که همین کارها را کردند سلاطین اسلام
در تمام عالم که دولت شان انقراض یافت و این چند دولت پوسیده که حالا باقی
مانده اند هم عنقریب انقراض می یابند — مسلمانان هند ذلیل انگریزان اند
مسلمانان ترکستان از روسیان کفش میخورند — افغانان و ایرانیان و ترکان عثمانی

ومصریان وغیره حالا از چهار طرف کفش میخورند تا آنکه هر یک بجنگ کدام پادشاه و دولت نصارا در آیند و آنوقت بخط مستقیم تا قیامت از و کفش بخورند — بهاده اینها از حالت گذشتگان و ذلیل شدگان عبرت نمی گیرند و نصیحت ناصح مشفق نشتر است بر جگر ایشان —

معزّ الدّین کیقباد

"چون بر تخت سلطنت بر آمد مطلق العنان گشته بمقتضای جوانی داد بی قیدی داده چنان بکام هوا پرستی شده که در مصاحبت قمر عذاران و فی لذت پری پیکران از خود بتقصیری راضی نشد و بازار مطربان و مسخرگان و نشاط انگیزان عیش جویان رواج یافت — در هر کوئی پری پیکری و در هر گوشه ساقی غزلخوانی و سرودگوئی پدید آمد — و بنا بر آنکه پادشاه این شیوه پیش گرفت مردم از پیر و جوان و زن و مرد و شیخ و شاب مست در کوچه و بازار عزبده کنان گشتند و بهای قدح و بکیف زمیان مرتفع گردید و قاضی و محتسب شیوهٔ رندان عشرت پیش گرفتند و بوی و مسخره و مطرب و مطربه که متوقع فراوان هندوستان اطراف جوانب هندروی بدهلی نهادند — الی آخر" — "متعاقب بدین اثر زور کیف شراب فرمان بقتل کیخسرو داد و ملک نظام الدّین در لحظه جمعی از امرا در خدمات کیخسرو را در قصبهٔ رهتک با جمیع تابعان و دولتخواهان شربت شهادت چشانید"

"ملک نظام الدّین روزی بسلطان گفت که امرای مغل که از زمان سلطان بلبن بهندوستان آمده نوکر شده اند همه یک جنس اند و چشم بسیار اگر متفق شده با تو ملکی و غدری خیال کنند علاج دشوار شود و باین امثال این کلمات مزخرف سلطان را از جا در آورده رخصت قتل امرای مغل را حاصل کرده"

یکرد زیدست آورده بقتل رسانید" — پس یک صفحه بر است از تاریخ فرشته در بزم و نشاط و شهوت رانی و شراب خواری و مستی این پادشاه تا انکه زمین از لوث وجود خود پاک ساخت

فیروزشاه خلجی

محمد قاسم فرشته ازاین پادشاه بسیار تعریف و تمجید میکند و میگوید

"حلیم و کریم بود و طبع موزون داشت و بصفت قدرشناسی و رستی موصوف بود و جرائمی که از نزدیکان بوقوع آمدی هرگز ذلت نفرمودی" — ""

"حریفان مجلس شراب سلطان ملک تاج الدین کوچی و ملک فخر الدین کوچی و ملک اعز الدین غوری و ملک قرابیگ بن نعیق مقتول و ملک نصرت صباح و ملک جیب و ملک کمال الدین ابو المعالی و ملک نصیر الدین کهرامی و ملک سعد الدین منطقی بودند" — این اشخاص در واقع مخرب دین بودند ملتفت باید شد —

یک سخن فیروزشاه بنده را پسندیده است و آن اینست که وقتی مشار الیه را بخاطر گذشت که نام او را در خطبه مجاهد فی سبیل الله گویند و زن خود ملکه جهان را گفت که چون امرا بار گاهش بیایند کس فرستد و از آن اراده آنها را آگاه سازد که در خطبه نام شوهرش را مجاهد فی سبیل الله خوانند — چون زنش چنین کرد و امرا و بزرگان و علما این معنی را پسندیدند مشار الیه پشیمان شد و آنها را گفت "با خود اندیشیدم که در این مدت این همه جنگ که با مغل کردم هرگز محض برای خدای عز و جل و طمع شهادت و قصد بلند گردانیدن اعلام اسلام نبود بلکه همیشه غرض آن بود که نام و آوازهٔ من بلند شود" — همین بود حالت و ارادهٔ تمام سلاطین مسلمانان در تمام روی زمین ولیکن اگر همه اعتراف میکردند باین نحو بهتر بود آنها را موجب فلاح شان بود در آخرت —

علاءالدّین خلجی

"ذکر پادشاهی محمد قاسم فرشته ابتدا باب و تا باب تمام مینویسد
سلطان فلک بارگاه علاءالدّین والدنیا پادشاه علاءالدّین خلجی" - اگر ما مینوشتیم
می نوشتیم دوزخ بارگاه دناءالدّنیا والدّین - این ظالم ابتدا پادشاه خود را کشت
که تفصیلی دارد ذکر آن - چون خود بر تخت بر شد این اعمال ذیل از او صادر شد که
بنظر محمد قاسم فرشته و تمام مسلمانان بسیار نیک نموده و مینماید - "گویند جائیکه
سر اپردهٔ او ایستاده میشد منجنیق مختصری پیش آن نصب کرده هر روز پنج من زر سرخ و سفید
بر آن نهاده صبح و شام بر خلایق میپاشید" - " " در آخر سته و تسعین و ستمائه
داخل دهلی شده بر تخت پادشاهی نشست و سه روز جشنها کردند و شراب در کوچها سبیل شد
کار لهو و لعب رواج گرفت - خلایق را چنان فریفت که همه راغب و مایل گشتند قتل پادشاه
جلال الدّین فیروز شاه از دلها محو شد **بیت** سخاوت مس عیب را کیمیاست سخاوت
همه درد ها را دواست " - این را باید دانست که سخاوت فقط در میان ما مسلمانان
مس عیب را کیمیاست و درد ها را دواست نه در میان قوم دیگر - " استیصال اولاد
سلطان جلال الدّین را پیش نهاد همت ساخت" - " " امرای پادشاهی
زنان رای کرن را که سرآمد ایشان کنولادی بود با خزانه و فیل و غیره بدست آوردند و
بتی را که برهمنان بعوض سومنات معبود خود کرده بودند بدهلی فرستاده تا پی سپر خلایق
کنند - علاءالدّین کنولادی را مسلمان کرده بعقد نکاح خود در آورد - کافور
هزار دیناری را (که غلامی بود) منظور نظر ساخته زنار محبتش بر میان بست و
زمام دین و دانش از کف بداد - بموجب فرمان سلطان نصرت خان بواسطه
انتقام زنان و طفلان شیرخواره کسانی را که در قتل برادر او سعی نموده بودند بکناسان

سپرد و فرمود تا طفلان شیرخوار را بطریق گرز و سنگ بر سر مادران و خواهران چندان زدند که مانند پنبه محلوج پاش پاش شده هلاک گشتند و در چار سو بازار رسوائی تمام بر سر آنها آورده بهندوان بخشیدند۔" من نمیدانم که اجر این مسلمانان پاک در قیامت چیست — حقیقت تا قیامت این پادشاهان عاقل عادل موجب افتخار مسلمانان و نیکنامی دین اسلام اند — مع ذالک بسیاری از مسلمان هند هستند که از انگریزان شاکی اند و انگریزان را ظالم و جابر میدانند و حال آنکه گاهی انگریزان چنین نکرده و نمیکنند۔ "پادشاه که از فتنه انگیزی امرا ترسیده بود با مردم صاحب رائے مشورت کرد — ایشان جواب دادند که چهار چیز باعث فتنه انگیزی میشود (۱) بیخبری از معاملات نیک و بد خلق (۲) شراب علانیه خوردن (۳) خویشی و قرابت امرا و اعیان درگاه با یکدیگر (۴) کثرت زر و مال چه هرگاه مردم با اصل دون اسباب بزرگی بهم رسانیند داعیه یاغی و دسیسه مینمایند — سلطان را این سخنان معقول افتاد جاسوسان بنوعی گماشت که آنچه شب امرا و معارف شهر در خانهای خود با زن و فرزند خویش میگفتند صبح پادشاه خبر داشت — در هر کجا شراب می یافتند بفضیحت میفرستادند که بفیلان بخورانند حکم فرمود که امرا و مردم روشناس بغیر حکم و رخصت پادشاه وصلت و خویشی ننمایند و بخانه یکدیگر بضیافت نروند — هر دهی که در وقف یا در انعام یا در ملک کسی بود همه را خالصه کرد و با اعیان شهر و ملک خواه کافر خواه مسلمان دست مصادره دراز کرده هر چه نزد ایشان یافت بعنف و تعدی بگرفت تا مردم بینوا گشته بتحصیل قوت در ماندند" — باقی اعمال قبیحه این ابلهٔ ظالم را خوانندگان در تاریخ فرشته ملاحظه کنند — مگر این نکته را فراموش نکنند که مردمان صاحب رائے خردمند ما هموارد این قبیل بوده و هستند که این پادشاه با آنها مشورت کرد و او را طریق صواب

نمودند ولی خردمندان دانند که این اشخاص جاہلان محض و حمقای بحت بوده اند —
ارادهٔ بنده نیست که ازین پس تا ممکن باشد شرح حال دیگر سلاطین ہند را ازین ہم مختصر تر
نویسم و فقط ظاہر سازم که ہمه یکسان جاہل و ظالم بوده اند اندکی کم و زیاد —

شہاب الدین

این پادشاه طفل ہفت ساله بود و ملک نایب نامی نایب او بود۔
این مرد ہر روز آن پادشاه ہفت ساله را بر تخت می نشانید و خود ریاست می کرد
و ہر عمل قبیحی را که میخواست بجای آورد — مگر او را کشتند و شہاب الدین را
برادرش میل در چشم کشیده بقلعهٔ گوالیار فرستاد —

قطب فلک عشرت و کامرانی قطب الدین خلجی

ببینیم این قطب فلک عشرت و کامرانی چه خرابیها کرده است —
"در حسن نام که از پہلوانان گجرات بود بالتفات خویش سر افراز ساخته خسرو خان
خطاب داد و از بس واله و شیفتهٔ او گشت منصب وزارت ہم بی آنکه در او استعداد
آن شغل احساس کند بعہدهٔ او گردانید — ہمچو پدر در مقام تربیت معشوق شد
خسرو خان را چتر و دورباش داد و امرای معتبر ہمراه گردانیده خود در وانهٔ دہلی شد
و در راه بسبب شرب مدام و غفلت بر دوام ملک اسد الدین عم زادهٔ پادشاه علاء الدین
را داعیهٔ سروری در سر افتاد — اکثر اوقات این پادشاه خود را بزیور زنان ہم آراسته
و در مجمع حاضر میشد و زنان ہرزه و مسخره را بر بالای کوشک ہزار ستون می طلبید و
می فرمود که با امرای کبار مثل عین الملک ملتانی و قرابیگ و امثال ایشان بول میکردند
و حرکات غیر مکرر مینمودند" — چیز ہای دیگر ہم در تاریخ فرشته نوشته است که ما

از نوشتن آن شرم می آید و مختصر میکنیم - بعضی ازین اعمال امروز هم درانملک
وخصوصاً در دکن جاریست - "پس از آن روز بروز عشق او بخسرو خان
زیاده میگشت و خسرو خان بفکر دفع او افتاده استعداد سلطنت میکرد و بهاالدین
دبیر بواسطهٔ آنکه سلطان قصد منکوحه و ناموس او نموده بود با خسرو خان متفق شد
و آخر این سلطان بی وجود را همان خسرو خان کشت -

غیاث الدین تغلق شاه

"غیاث الدین تغلق شاه بعد از قتل خسرو خان و کشندگان ولینعمت خود
قدم بر تخت بادشاهی گذشت و مقبول دلهای خاص و عام گردید و او پادشاهی بود
حلیم و کریم و عاقل و سلیم و در طبیعت او عصمت و پاکیزگی مجبول بود - ملک گل افغان
و عبید شاعر و ملک کافور و مفتنان دیگر را گرفته نزد الغخان آوردند و مشارالیه
آنها را همچنان مقید بدهلی فرستاده پادشاه غیاث الدین در شهر سیری همه را
زنده در گور کرده خوشطبعی بر اصل فرمود و اولاد و جفا دلشیان را زیر پای فیل انداخت -

محمد تغلق شاه

"چون بر تخت نشست بعد از چهل روز از تغلق آباد متوجه دهلی
شد و در شهر کوس شادی زدند - و در آن روز تنگه های زر سرخ و سفید بر
فیلان بار کرده در اثنای عبور سلطان از پس و پیش در کوچها و بازار و پشت بامها
بمردم پاشید چنانچه اکثر فقرای دهلی از آن روز مستغنی شدند - پادشاهی بود
عالی همت و بپادشاهی هفت اقلیم سر فرود نیاوردی و میخواست که حکم او بر جن و
انس نافذ گردد و ربع مسکون را یکی از بندگان او داشته باشد - سخاوتی داشت که

گنج بدرویش دادی و آنرا حقیر پنداشتی" — همین حماقتهائی بوده است که ما همواره
بر سر آنها جنگ و جدال داریم با هم مذهبان خود و بر سر و سینه می زنیم و ما بر احوال آنها
افسوس میخوریم و آنها بر خلاف ما را بد میگویند — "پنج وقت نماز گذاردی و بنوافل
و مستحبات قیام نمودی و هیچ مسکری نخوردی و از جمیع چیزهائی که اسم حرمت بر آنها جاری
شود اجتناب نمودی مگر در ریختن خون ناحق و تشدید و تعذیب بندگان خدا بیباک بودی
و درین باب بخلاف عقل و شرع عمل می نمودی و میخواست که جهان را از خلق خدا خالی
سازد و هیچ هفته نبود که موحدان و مشایخ و سادات و صوفی و قلندر و نویسنده و لشکری
را سیاست نفرمودی و خونریزی نکردی" — رحمة الله علیه خوب مسلمان پاک
مقدسی بوده افتخار اسلام و مسلمانان — این اوّل مقامی است که قاسم فرشته
در تاریخ خود می نویسد که پادشاهی از مسلمانان بر خلاف عقل و شرع عمل مینمود
و اگر در جای دیگر هم چنین عبارتی بوده بحتمل بنده فراموش کرده باشم —

پادشاه معظم مهذب فیروز شاه لاربحب

در بعضی از کتب مسطور است که سلطان فیروز شاه باربک بتهای
نگرکوت را شکست و با گوشت ماده گاو در توبره کرده بگردن برهامنه بست و در اردو
بگردانید و صورت نوشابه را با یک لک تنکه بمدینه حضرت رسول فرستاد تا آن صورت
را در شارع زایران زیر زمین کردند و زر را بمجاورین و مستحقین قسمت نمودند —
نظام الدین احمد در تاریخ خود مسطور ساخته که از آن پادشاه ضوابط عدل و احسان
و قواعد امن و امان بسیار در میان خلایق مانده و از جمله ضوابط یکی این ضابطه است
که سیاست که جزو اعظم پادشاهی است مطلقا ترک داده هیچ مسلمان و ذمی را سیاست
نکرد و بسبب کثرت انعامات و ادرارات و تالیف قلوب خلایق محتاج سیاست نشد

در میان ما مسلمانان این اشخاص عادل هستند و این اعمال معدلت است و تالیف قلوب بعد سوختن ما هم تعریف می کنند ـــ مگر ما بانصاف میگوئیم (اگرچه کافر استیم در نزد مسلمانان) که امروز قوم انگلیش در ممالک رحمت حق اند بر خلق ممالک که گاهی از اینگونه اعمال زنانه نامهذبانه نمیکنند و این اعمال را موجب فلاح و نجات آخرت خود نمیدانند ـــ افسوس است که حدی در میان ما مسلمانان تامل نشوند و بد را از نیک تمیز نمی آرد ـــ اگر امروز حکومت انگلیش حکم کند که تمام مساجد مسلمانان را خراب کنند و قرآنها را با آتش بسوزند بر مسلمانان معلوم خواهد شد که در آن زمان چه بوده است حالت هنود و آن برا همه از ظلم و تعدی مسلمانان و این پادشاه عادل مهذب ـــ زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل ـــ و درین وقت هم که مجدّدا این کتاب را می نویسیم نکته بنظر بنده رسیده که همواره گفته ام اگر جنگی واقع شود در میان روسیان و انگریزان احتمال کلی میرود که هندوان یاری کنند انگریزان را بهمین جهت که آنها را از جنگ ظلم و جفای مسلمانان رهائی بخشیدند و کمال آزادی دادند و حمایت میکنند ولیکن از وفاداری مسلمانان با انگریزان هراسناک است هرچند که شخصی در این چند روز آرتیکل طویلی در اخبار ببمبی گزت درج کرد مشعر بر وفاداری مسلمانان ـــ

غیاث الدین تغلق شاه

"بمقتضای جوانی به عیش و کامرانی مشغول شده ظلم و فساد را بنیاد نهاد و برادر حقیقی خود را که سالار رشد نام داشت بزجر تمام مقید گردانید ـــ

سلطان ناصر الدین محمد شاه

"چون از اوّل تا آخر غلامان فیروز شاهی با ناصر الدین محمد شاه

بدسلوکی کردہ بودند حکم کرد کہ ہر کجا ایشان را بیابند بقتل رسانند بدین سبب بسیاری از غلامان کہ در ولایت بہن بودند بدست رعایا وغیرہ ہلاک شدند ۔

امیر تیمور گورکان صاحبقران

" مورخین ما مسلمانان ہرگز میخواہند بسیار تعریف وتمجید وتمدیح کنند اورا صاحبقران میخوانند وخوانندگان این کتاب باید ملاحظہ کنند کہ تا بچہ اندازہ مورخین ما تعریف از تیمور نوشتہ اند وتا بچہ اندازہ ظالم بودہ ست این مرد ۔

" امیر تیمور صاحبقران گیتی ستان آشوب وفتنۂ دہلی وجملہ ہندوستان را شنیدہ در سنۂ ۸۰۰ ہجری عازم سفر ہندوستان گشت ۔ اما چون لشکر بہ غلہ احتیاج داشت در آخر حکم شد کہ ہر جائے غلہ بیابند بردارند ۔ ہمین قدر حکم کافی شد در یکساعت شہر بتاراج رفت واکثر متوطنین کشتہ شدند ۔ روز دیگر کوچ کردہ ظاہر موضع شاہ نواز مخیم عسکر منصور گردید ودر آنجا چون غلہ بود جمیع مردم لشکر غلہ برداشتند وباقی را حسب الحکم آتش زدند ۔ امیر شاہ وملک شیخ محمد بموجب حکم بآن شہر در آمدہ در لوازم قہر وغضب تقصیری نکردند وغیر از علما وسادات ومشایخ کسی سالم نماند ۔ پس صاحبقران ایلغار فرمودہ تمام آن مسافت را بیک منزل قطع نمود ۔ روز اول آنہا کہ بیرون قلعہ بودند ہمہ بقتل رسیدہ اموال ایشان تصرف اولیای دولت قاہرہ در آمد ۔ صاحبقران راو خلجی را مقید ساختہ بر شہر جنگ انداخت بازجمعی درمیان آمدہ امان خوستند وامان یافتند ۔ امیر شیخ نور الدین وامیر الہداد جہت تحصیل مال امانی بشہر درآمدند ومردم شہر از مسلمان وکافر بسبب شدت مطالبۂ مال امانی تمام جہات خود را آتش زدہ زن وفرزند خود را ذبح کردہ بجنگ مبادرت نمودند وبسیاری از لشکر منصور را ہلاک ساختند وخود نیز کشتہ شدند

... نمود و از آنجا به سرستی آمد و مردم سرستی را
... و اموال آنها را بغارت برد — و بسبب
... گذشته ... قلعهٔ لونی را بجنگ گرفته
... — امیر جهان و دیگر امرا بعرض اقدس رسانیدند که
... زیاده بر صد هزار کس گرفتار عساکر منصور شده اند و در
... از شهر برآمده بودند ایشان
... از جهت اتفاق نموده بلشکر دهلی ملحق شوند —
چون ... حکم شد که هیچ آفریده اسیری که پانزده سال رسیده باشد نگاه
ندارد ... این امر تغافل نماید او را بکشند و مال او از آن کسی باشد که
تقصیر او ... نماید و باین صورت بموجب فرمان صد هزار کس بقتل رسید
روز جمعه در مسجد جامع دهلی خطبه بنام مبارک آنحضرت خواندند و در شانزدهم
ماه مذکور جمعی از اهل قلم بر دروازه نشسته توجیه مال امانی میکردند و چند نفر از امرا
تفحص باغیانیکه در شهر پنهان بودند مینمودند بدین سبب غوغائی برپا شد و لشکریان
جهت غله و دیگر مایحتاج در شهر بودند دست غارت برآوردند و هر چند امرا منع
کردند مفید نیفتاد و چون صاحبقران به عیش پنجروزه نشسته بود هیچکس را یارای
آن نشد که آن معنی را بعرض رساند و هر آینه هندوان فوج فوج زن و فرزند خود
را سوخته بجنگ ایستادند و امرا اینقدر کردند که دروازه ها را بستند تا دیگری بشهر
در نیاید ... لشکریان در شهر بودند که احتیاج بمردم بیرون نشد و تا صبح
شهر را تاراج نمودند — چون صبح شد مردم بیرون نیز ضبط خود ننموده تمام شهر
... غارت عام شد و اکثر از اهل شهر هر کسی زیاده از صد نفر هندوان را
... — در تاریخ نظام الدین احمد وغیره مسطور است که جمعی تحصیل مال امانی می

و مردم شهر از سخت گیری ایشان در مقام ابی شدند و چند نفری از محصلان را کشتند
این معنی سبب التهاب نایرۀ غضب آن حضرت شده غیر از سادات و علما و مشایخ حکم
بغارت و اسیر اهل دهلی فرمود — صاحبقران بدامن کوه سوالک در آمده تمامی آن
ممالک را تاخت و تاراج نمود و عالیها سافلها ساخت" — وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ — نتیجۀ این ظلمها امروز بخشید و شده است
که چنانچه در جاهای دیگر هم نوشته ایم تمام مسلمانان عالم ذلیل اند بدست دیگران اگرچه
خود شان از تقدیر و نصیب و قسمت میدانند و گاهی این مذلت و خواری و ذلت را
از آن ظلمها و نتیجه آن جفاکاریها نمیدانند و سوای هندوستان در دیگر جاها هنوز این
ظلمها جاریست و مسلمانان هند هم هنوز اگر بتوانند و فرصت یابند این ظلمها را میکنند
و بدا فرقی ندارند با مسلمانان آن زمان — این ظالم بد فعال و مردود درگاه عدل
حقیقی که چون چندین ملیون خلق خدا را ریخت که از آنجمله لود هفتاد هزار بیگناه ذبح
[illegible] مسلمانان هند تعریف و تمجید میکنند امروز و برخلاف او از انگریز اشکایت میکنند
و از خدا میخواهند که قوم دیگری بیاید با این ملک و غافل اند که هر که بد حالت
ایشان [illegible] از این نمی شود تا حالت بد را از شان در جبلت ایشان هست —

خضر [illegible]

محمد قاسم فرشته [illegible] [illegible] [illegible]
سخاوت و شجاعت و علم و تواضع و [illegible] [illegible] و رحم با خلاق و اوصاف
حضرت رسالت صلی الله علیه [illegible] مشابهت تمام داشت — پس از آن مینویسد
"در آن اثنا بعضی از امرا مثل قوام خان و اختیار خان لودهی [illegible] خانزادان
محمود شاهی که از دولت خان لودهی جدا شده به خضر خان پیوسته بودند غدر اندیشیدند

خضر خان از این معنی واقف شده بجانب دهلی برگشت و در هشتم جمادی الاول ۸۲۲
در کنار آب گنگ همه ایشان را به بهانه در یک مجلس جمع آورده بقتل رسانید"
اگر صفات حضرت رسالت هم همین صفات بوده جای آن دارد که ملل دیگر اعتراض
بر دین ما کنند —

سلطان معز الدین مبارک شاه

در سنه ۸۲۳ سلطان جانب گوالیر رفت و فتنه آن ولایت را
تسکین داده بجانب کتهر شتافت — رای کتهر هزیمت خورده بکوه پایه در آمد و
پادشاه ولایت او را تاخته و کنیز و غلام بسیاری اسیر ساخت — امیر شیخ علی از
آب ستلج نیز گذشته در قتل و غارت سعی موفور بتقدیم رسانید و صد برابر آنچه فولاد
غلام داده بود از نقد و جنس بدست آورد و مردم گرسنه چندین ساله خویش را
سیر ساخته بلاهور آمد — میر شیخ علی متوجه دیبالپور شده هرجا که شهر و معموری دید
یورش نموده ویران گردانید چنانچه سی و چهل هزار هندو بقتل رسید و زن و فرزند بسیار
اسیر شدند و چون معارضی نداشت در فساد تقصیری نکرد —

محمد شاه بن فرید خان

در همان روز که سلطان مبارک شاه شربت شهادت چشید
محمد شاه بن فرید خان بر مسند فرمانروائی هندوستان متمکن گردید و ملک سرور الملک
[illegible] فرصت [illegible] خزانه و فیلخانه و توپخانه پادشاه مبارک را متصرف
شده [illegible] گشت و [illegible] همت متصرف آن گردانید که امرای قدیم را مستأصل
[illegible] امرای جدید پدید آورد و [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] گذشته خود خداوند [illegible]

بهانهٔ بیعت بدیوانخانه طلبیده بعضی را بکشت و بعضی را مقید ساخت - این وزیر را آخر کشتند - کمال الملک با جمیع امراء الشهر در آمده خانهٔ باغیان را قبل کرده جمله را بدست آورده بقتل رسانید - ملک بهلول که حاکم سرهند شده بود درین وقت دیبالپور و لاهور را تا پانی پت بحکم پادشاه متصرف شد - پادشاه لشکر براو فرستاده بکوهستان گریزانید و بسیاری از افغانان معتبر را بقتل رسانید

سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه

در سنه ۸۵۱ پادشاه علاء الدین به بداون رفت و هوای آنجا را خوش کرده مدتی توقف نمود - در اینوقت تمام هندوستان ملوک الطوائف شده و دکن و گجرات و جونپور و مالوه و بنگاله شاهان صاحب سکه وجود گرفته بودند مگر همین بهند و دهلی و چند موضع دیگر در قبضهٔ پادشاه بماند و همین قدر پا [illegible] - [illegible] پادشاه [illegible] بداون شد و در همان چند [illegible] پادشاه [illegible] [illegible] - پادشاه [illegible] [illegible] بداون رسید قطب خان [illegible] خالصهٔ پادشاهی [illegible] [illegible]

چون جنگ در گرفت ملک محمد جمال بزخم تیر کشته شد و حمید خان بجرم پادشاه در آمده زنان و دختران و پسران پادشاه را بیرون کشیده همه را سر و پای برهنه در غایت اهانت و بیعزتی از حصار شهر بیرون کرد و خزاین و اسباب پادشاهی را متصرف شد — بالجمله حمید خان ملک بهلول را که پادشاه نبود طلبداشت و پادشاه ساخت —

سلطان بهلول لودهی

این بیچاره در حماقت افراط کرده بوده است — چنانچه محمد قاسم فرشته مینویسد — "وقتیکه دهلی را گرفت خزانهٔ پادشاهان ماضیه را بر افغانان لودهی قسمت کرده خود نیز بهیچو سایر الناس قسمت برادرانه گرفت و طعام در خانهٔ خود نخوردی و بر اسپان طویلهٔ خاصه سوار نشدی و هر روز طعام از خانهٔ یکی از امرا آوردی تناول کردی و هنگام رکوب بر اسپ ایشان سوار گشتی و گفتی مرا از پادشاهی همین نام کافی است" — اینگونه سلاطین حمق مستجمعه بند و بست را دیده اند که بیگانه ... سیاست آمدند بسرحد افغانستان و حالا وقت است که انگریزان بر بند ... تاب سیاست را نخواهند آورد —

سلطان عادل باذل سکندر لودهی

"باز بطرف شمس آباد توجه فرمود — در اثنای راه دیوتاری را که مأوای متمردان بود بقتل و غارت خراب ساخت و بقیة السیف گریخته در موضع وزیر آباد خزیدند — سلطان اهل وزیر آباد را نیز قتیل و اسیر نمود — "

" و چون پادشاه از سالها هن رای پتنه دختر طلبیده و او ابا کرده بود در سنه ۹۰۰ بجهت انتقام به پتنه رفته از معموره آن اثری نگذاشت" —

تأمل باید کرد در عدل و نصفت که برای زنی که بزور و بر خلاف میل خاطر و مذهب او منکوحه است بگیرد پادشاهی که بزعم مورخ مسلمانان عادل است شهری را تباه ساخت —

"نقل است که زناری یودهن نام در موضع کاتیهن روزی در حضور مسلمانان اقرار کرد که اسلام حق است دین من نیز درست است این سخن از او شایع شده بگوش علما رسید قاضی پیاره و شیخ بدر که در لکهنوتی بودند و به نقیض یکدیگر فتوی میدادند اعظم بن خواجه بایزید حاکم آن ولایت زنار دار را مع قاضی و شیخ مذکور بخدمت پادشاه فرستاد و پادشاه تمام علمای نامی را از اطراف طلبیده مجلس بحث ترتیب داد آخر الامر علما اتفاق بر آن نمودند که آنمرد را محبوس ساخته عرض اسلام باید نمود و اگر ابا کند باید کشت — یودهن ابا نموده کشته شد و پادشاه جمیع علما را انعام داده رخصت اوطان خود فرمود"

نمیدانم مسلمانان بانصاف این عمل را چگونه میدانند — البته بسیار تعریف میکنند بخصوص علمای ایشان و حسرت میخورند که در آن زمان نبودند که هم فیض دنیا برند و هم فیض آخرت — و بیشک از این عبارات و نکته چینی ها بسیار رنجیده خاطر میشوند و نویسنده را بد میگویند و تف و لعنت می کنند و کافر و ملحد می خوانند و من بهستی و راستی میگویم که مرا از نوشتن این چیزها و تأمل در آنها شرم می آید —

سلطان ابراهیم لودهی

"در آن ایام شهزاده جلال خان که پیش سلطان محمود خلجی

رفته بود [illegible] نزد راجه [illegible] چنانچه جماعت [illegible] گرفته

آورده [illegible] پادشاه [illegible] بانسی روان [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسا غریزند ... بر آفریده خود نیز بدگمان شده اکثر ایشان را برانداخت"۔

زیبندهٔ سریر کشورستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر

در سنه ۹۲۵ تا کنار آب سنده که درین وقت به نیلاب

شهرت دارد سواری فرموده هر که سر از اطاعت پیچید بقتل و اسر او قیام نمود۔

فردوس مکانی قرین فتح و ظفر به بلدهٔ لاهور در آمد چنانکه رسم و

داب چنگیزیان است بازارها جهت فال و شگون آتش زد و بعد از سه چهار روز

بر سر قلعهٔ دیپالپور رفت آن را نیز گرفته اهالی آنجا را قتل عام فرمود۔

فردوس مکانی چون به سرهند رسید [illegible] آراست و در آن بلده

فردوس قرین [illegible] آن [illegible] اشتغال

نمود" ۔ [illegible] فردوس مکانی [illegible]

فاعتبروا یا اولی الابصار۔

همایون بادشاه و شیر شاه افغان

چون همایون بادشاه بر تخت نشست و درین ایام سلطنتش

افغانان شیدا بهم رسانیدند و همایون بادشاه [illegible] مراجعت کرد لهذا

[illegible] تجسس چند فقره می نویسیم خواه نسبت به یکی داشته باشد خواه بدیگری۔

" و محمد سلطان دختر زاده سلطان حسین میرزا و نخوت سلطان را که از امرای

[illegible] مغل بودند و محمد زمان میرزا اتفاق داشتند حکم فرمود که

هر دو را [illegible] در چشم کشند۔ و در آن روز [illegible] از

[illegible] متعلقان او که [illegible] در آمده بودند باقی جمله

بقتل رسیدند — و درین ایام افیون بر مزاج آنحضرت غالب گشته خلوت نشینی
و دیوان داری کمتر کردن علاوه امور دیگر گشت ۔

محمد شاه سوم مشهور بعدلی

"عوام الناس او را بحذف الف و اضافهٔ یاء عدلی خوانند و عدلی
بواسطهٔ عدم قابلیت مردم اراذل و دون را دست گرفته مهمات عمده شاهی را
بایشان رجوع کرد و هندوئی هیموی نام را که بقال و ساکن قصبهٔ ریواری بود
صاحب اختیار ملک و مال گردانیده خود بشرب مدام و صحبت زنان مغنیهٔ دلارام مشغول گشت"

پادشاه جمجاه ابو المظفر محمد اکبر پادشاه غازی

"ما بهتر میدانیم که درینجا شرح حال سلاطین هند را ختم کنیم و
منحصر سازیم شرح حال اکبر پادشاه که عظیم ترین پادشاهان هند بود و در عهد او
آئینی هم نوشته شده بود برای نظم و نسق امور ملکرانی و تا کنون مردم هند تعریف میکنند
در سنه ثلث و ستین و تسعمائه (۹۶۳) محمد اکبر را که سیزده سال و
[illegible] ماه از عمرش گذشته بود بر تخت فرمانروائی اجلاس دادند —"

"خانخانان تردی بیگ را بسبب تقصیراتیکه وقتیکه پادشاه بشکار رفته بود
منزل طلبیده بی سخن در حضور خود درون سراپرده گردن زد — پادشاه این خبر در
شکارگاه شنیده چون مراجعت نمود بیرم خان معروض داشت که چون بتحقیق پیوسته
که آنحضرت با وجود کمی سن و بزرگی که از وجود آمده از غایت مهربانی در قتل
تامل خواهند فرمود و عفو چنین تقصیری درینوقت که لشکر مخالف نزدیک رسیده
مناسب نبود بنابرین بی حکم اقدس صریح در آن باب حاصل نکرده جرأت در قتل نمودم ۔

عرش آشیانی زبان تحسین و آفرین گشاده عذرش مسموع داشت "۔ " "
" شادیبیگ خان چون هیموی بقتل رسانید بنظر پادشاه آورد بیرم خان التماس نمود که
پادشاه اگر بقصد غزا شمشیری برین کافر حربی رساند جهاد اکبر خواهد شد آنحضرت
شمشیر بسپر قفای او رسانیده ملقب بغازی گشت ۔ آنگاه بیرم خان بدست خود
گردنش زده سرش را بکابل و جسدش را بدهلی فرستاد" ۔ "خان اعظم
شمس الدین محمد خان اتکه در امر وکالت استقلال تجدید کمال بهم رسانیده بود
ادهم خان اتکه برو رشک برده در سنه ۹۷۰ او را بقتل رسانید ۔ ازین
غوغا عرش آشیانی از خواب بیدار شده سبب آن پرسید و غضب برو مستولی
شده با شمشیر برهنه بر ایوانیکه ادهم خان ایستاده بود آمد ۔ ادهم خان پیش دوید
و دست پادشاه را گرفته شروع در تضرع نمود ۔ پادشاه ازان بی ادبی
بیشتر برآشفت و دستهای خود را خلاص کرده مشتی بر رخسار او زد که بیهوش افتاد
۔ آنگاه بموجب حکم پادشاهی دو بار او را از بالای آن ایوان که دوازده گز ارتفاع
داشت پایان انداختند و کارش را تمام ساختند ۔ روز چهار شنبه هفدهم
ربیع الاول ۹۷۷ کوکب ولادت شاهزاده سلیم بمقام سیکری در منزل شیخ سلیم
چشتی از افق جاه و جلال طلوع نمود و خاقان اکبر شکرانهٔ آن موهبت جمیع زندانیان
را خلاص ساخت ۔ عرش آشیانی جهت ایفای نذری که درباب فرزند کرده بود
پیاده بآجمیر بزیارت خواجه معین الدین چشتی بجا آورده دست
از ... حسان شد ... مادر چنگیز خان
... خواجه چشتی ... بود شکایت کرد ۔ پادشاه ...
... "۔ پادشاه
... داشت" ۔

وهم درین سال صبیه راجه بهگوانداس راطوی جشن عظیم کرده بعقد شاهزاده محمد سلیم درآورد» — درآخر شرح حال این پادشاه محمد قاسم فرشته می نویسد «وخویش آشنایی اگرچه خط وسواد کامل نداشت اما گاهی شعر گفتی و در علم تاریخ وقوف تمام داشت» —

هیچ ضرورتی ندارد که ما شرح حال تمام سلاطین را تمام و کمال بنویسیم زیرا که همه یکسان بوده اند و از برای مشتی نمونه خروار بس است اینقدر ایم — واگر ما شرح حال تمام سلاطین مسلمانان را در تمام روی زمین و در بین این یکهزار و سیصد سال فرداً فرداً برنگاریم همه را بهمین دستور می یابیم — بلکه احتمال میرود که اکبر بهترین همه سلاطین مسلمانان بوده است بدین دلیل که آئینی هم از و مانده است — واگر از سلاطین دیگر ممالک بهتر نبوده است بطور یقین در میان سلاطین مسلمانان هند گل سرسبد بوده است هرچند خط وسواد کامل نداشته — ابوالفضل نامی که گویا وزیر او بوده است و در هند بمنزله صاحب وصاف است تمام اعمال و افعال او را جمع کرده و آئین اکبری را نام نهاده و بنهایت تعریف در و قابل ملاحظه است — (بعضی میگویند این کتاب را فیضی برادر ابوالفضل نوشته و او بوده است وزیر اکبر هرکه نوشته نوشته باشد) — از عبارت آن کتاب که در فارسی نوشته است و آئین های آن دل خوشنود و متنوع در می آید و میخواهد که کند — [illegible] بعبارت آن کتاب ندارم بلکه با آئینهای اکبر [illegible] کرامات و فضیلت ابوالفضل ظاهر گردد [illegible] بر خلق عالم معلوم شود —

آئین دار الصـ...

"از آنجا که آبادی سکه خانه مایهٔ افزائی خزانه باشد و روائی
هر کار از رونق پذیرد و لختی از آن برمیگذارد و چمن زار گفتار را سیراب میسازد
— شهری و صحرائی را کار از خواسته برآید و هر یکی را باندازهٔ خواهش برستاند
از دستمایهٔ راه گرداند و دل بستهٔ آنرا سر منزل مراد انگارد ناگزیر همه را
بدان سر و کار افتد خرمنش آنرا سرچشمهٔ برآمد آرزوهای دینی و دنیاوی برشمارد
و مردم زاد را در پایداری هستی از خورش و پوشش ناگزیر آید و آن بمیانجی
چندین رنج فراهم آمد" — این یک آئین بود ملاحظه باید کرد که این چگونه
آئین ملک داری بوده و چگونه میتوان نام این را آئین نهاد — البته کسانیکه
عبارتش را می فهمند بر آنها معلوم است که چگونه آئینی بوده است این —

آئین صوفیانه

"گیتی خداوند از کار آگهی کمتر میل گوشت فرماید و بیشتری
بزبان گوهر آمود رود با آنکه گوناگون خورش برای آدمی آماده است از بیدلستی
و گرگ خوئی بآزار جانوران دل بر نهد و از کشتن و خوردن دست باز نگیرد —
هیچ دیده بر حسن کم آزاری نگشاید و خویشتن را دخمهٔ جانوران گرداند —
اگر نه بار تعلق بر دوش بودی یکبارگی دست از آن برکشیدی و بسیچ آنست که
پایه پایه گذاشته آید و اندکی بمزاج روحانیان چالش رود — چندی آدینه
میل نفرمودی و جمیع یکشنبه اکنون روز تحویل غرهٔ شمسی ماه روز مهر و روز خسوف
و کسوف روز میانه دو صوفیانه دوشنبه رجب جشن الهی همگی ماه فروردین و ماه
ولادت مقدس که آبان ماه است افزوده اند و چون قرار یافت که ایام صوفیانه
آبان ماه بشمار سال عمر گرامی به سه چندی از آذر ماه نیز صوفیانه شدی

درین هنگام بتمامی صوفیانه شد و از فزونی حق پژوهی در هر سال افزایش گیرد و کمتر از
پنجروز نباشد — چون تداخل در صوفیانه راه یابد کمی را بدل برگیرند و بر شهور قسمت
رود و چون بزرگ صوفیانهاسپری گردد نخستین گوشت تین خوردنی از خانهٔ مریم مکانی
آماده شود — سپس دیگر بیگمان و شاهزادگان و برخی نزدیکان در این کارخانه امرا
و احدیان و دیگر سواران شرف خدمت اندوزند علوفه پیاده از صد دام تا چهار صد دام"

چند عیب ما در این آئین ظاهر میسازیم که خوانندگان ملتفت شوند

(۱) اینکه این آئین نیست و معنی آئین چیز دیگر است — (۲) اینکه این عبارت
محاورهٔ اهل ایران نیست و مطلب بر کسی معلوم نمیشود جز آنکه شاگرد ابوالفضل باشد
(۳) اینکه این کارها جهالت و حماقت اکبر را ظاهر میسازد نه خردمندی ورا
(۴) آنکه خوردن گوشت جانوران نزد او گرگ خوئی بود ولیکن ریختن خون
انسان و بندگان خدا نزد او مباح بود — (۵) اینکه گرگ خوئی را در آئین
شبستان باید ملاحظه کرد که در ذیل می آید — و حرف در این است که نگاهدارندهٔ
چنین شبستانی باید روزی ده ران بره و پنجاه سینهٔ مرغ و صد کبک و تیهو بسیخ برند
و بجوید و از آن پس ده گولی از حب امساکی که در اشتهارات کیمیای انسان میخوانید
که "یک گولی سے پانچ گھنٹے تک بلا تکلیف امساک رہتا ہے [illegible] مدت بعید کے"

[illegible] کہ کتاب خود را بعبارات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... بہ نیرنگ حصاری بر ساختہ و در آن منازل دلگشا آرایش
... گیان را کہ از پنجہزار افزون اند جداگانہ منزلی نامزد گردانید و حق
... ساختہ بہ تزئین خدمتها سرگرم دارد — پرستاران پارسا گوہر بدارو غلگی
... بہر گروہی بو گذارد و یکی از نیک ذاتان عفت سرشت را بر اشراف بر داشت
... نہ گردد و روزی ہر یک در خور فراخ گرداند — اگرچہ اندازہ
بخشش ... بیگی بیکت ماہوارہ ہرکدام مہین بانو از یکہزار و ششصد و دو روپیہ
تا ہشت ... از پرستاران حضور را از پنجاہ و یک تا بیست و چندی

... —

... بہ کمال تعمق و تدقیق را در این فقرہ فوق
بکار برند ... باشند — (۱) چون بر ما معلوم
نیست کہ مراد از ... گیان فقط زنان اکبر بودہ اند یا کنیزان و خدمتگذاران نیز
شامل آنہا بودہ اند ... ما ہمہ را زنان او محسوب میداریم — کمال قباحت است
کہ کسی پنجہزار زن داشتہ باشد ولیکن ابوالفضل بآب و تاب تمام تعریف کردہ و
ابدا ... نظر کردہ — (۲) ماہوار این زنان اگر ہمہ یکہزار و ششصد روپیہ
و چیزی ... بودہ است بیش از سی و پنج کرور میشود (جز آنکہ روپیۂ آن زمان
از روپیۂ این زمان کمتر بودہ باشد) و ازین معلوم میگردد کہ تمام آمدنی ملک
ماہوار زنان بودہ چرا کہ قطعاً آمدنی ملک اکبر از سی کرور زیادہ نبودہ — امروز
کہ تجارت این ملک قریب بدو صد کرور رسیدہ فقط ہفتاد کرور آمدنی ملک است
و ... فقط بیست کرور از زمین گرفتہ میشود و حالانکہ در آن زمان تحمیل تجارت
... تم نبودہ و ہمہ خراج ملک از زمین گرفتہ میشد و در اینصورت خدا
... گرفتہ است ... — و اینکہ نوشتہ است تا ہشت و ہفت

بر ما معلوم نمی شود که آیا بعضی از آن پرستاران فقط هشت و هفت روپیه میگرفتند یا اینکه از هزار و ششصد از دو روپیه الی هشت و هفت روپیه باختلاف زاید بوده یا اینکه زوجات خاصهٔ پادشاهی از جملهٔ آن پرستاران هزار و ششصد روپیه میگرفته اند و در خدمتگزاری آنها کسانی هم بوده اند که تا هشت و هفت روپیه میگرفته اند — این مطلب هم بسیار مبهم است — مگر چون پرستاران را جدا نوشته و ماهوار هر یک را مقرر گردیده معلوم میشود که تمام پرستاران هر یک یکهزار و ششصد روپیه میگرفته است و فقط اختلاف آنها در میان آن دو هشت روپیه بوده است — اگر مراد از پرستاران نوکران مرد باشند نوکران زن آن هم معلوم نیست — الغرض همه بیهوده خلاف معقولیت و آدمیت و ملکرانی بوده است و ابداً پسند ما و هیچ آدم معقول نیست — چهار جلد کتاب آئین اکبری همه پر است از اینگونه خرافات که یکی از آن آئین نیست و ما سراسر همه را گشتیم که ببینیم در باب عدل و نصفت و نظم و نسق چه نوشته است در آنها هیچ نیافتیم — این اعظم و اکبر سلاطین اسلام هند بوده و این آئینش بوده که مسلمانان هند فخر می کنند —

زانگونه بوده عادت سلطان و سلطنت مسلمانان در تمام ربع مسکون از بدو اسلام که همه بر خلاف همه آئین و شریعتی بود که خود آنها پیروی میکردند و خلاف طریقی بود که پیغمبر آنها نموده بود که دعوی میکردند امت او بودند و نیز بر خلاف قوانین هر سلطنتی بود که قبل از او آمده بود و هر کتابی که قبل از قرآن نازل شده بود و بر خلاف قول هر حکیمی که تا آن زمان آمده بود و تا این زمان آمده است در میان هر قوم و ملت دیگری و رعایا غیر مسلمانان — عدد تا معینی که در کتب تواریخ اسعد فرمانشته اند که چه [illegible] شاهان و عهد

یا از اهل ملت خود یا از اهل ملل دیگر خون [illegible] بندگان خدا ریخته یا اسیر و تباه ساخته [illegible] که همه [illegible] شنیده [illegible] کلی بپرورد که هزار کرور بشود [illegible] [illegible] مرضی خدا و شرط آدمیت [illegible] و هند و افغانستان و [illegible] و مصر [illegible] واین سبب جز این نیست [illegible] [illegible] — تا یک سال یا چند سال [illegible] در وسط [illegible] و بسیار آن ملک را [illegible] خلق خدا [illegible] چندان زمانی نمانده است که افغانستان و ایران [illegible] و مصر [illegible] آن وقت خلق خدا بکلی از جنگ و جفای این [illegible] قانون [illegible] آزاد شوند — و باید دانست که تمام تواریخ اهل اسلام [illegible] مختصر است [illegible] خراق تیکه در صفحات ماقبل ذکر شد دیگر چیزی نیست

ملک نظام

اگرچه اراده ما نبود که شرح حال هند [illegible] بیش از این اطناب [illegible] آن نیز ذکری بکنیم چه از ماضی و چه از حال آن [illegible] [illegible] باقی نمانده است جز حیدرآباد [illegible] واقع [illegible] هندست و آنچه منسوب بآن [illegible] شد بسیار [illegible] خلق این ملک [illegible] مناسب [illegible] سبب آنست که [illegible] بجهت اخراج این کتاب [illegible] احسانات [illegible] است که [illegible]

و مواعظ نیک — این زر هنوز بما نرسیده است ولی چون فهرست نام عطیه
دهندگان بعد از اتمام کتاب طبع و با بتدای آن ملحق خواهد شد اگر زر مذکور
برسد ذکر خواهد شد —

ما ابداً چیزی از حیدرآباد یکهزار و دو صد هجری نمی نویسیم

بلکه از حیدرآباد امروزه که یکهزار و سیصد سه هجری است می نویسیم که صد سال
است این ریاست با ریاست انگلیش سروکار داشته و اکثری از قواعد و
قوانین آن هم انگریزی است و بعضی از اهلش هم بانگلند رفته اند و هر دو پادشاه
و وزیر موجود حالش نیز تربیت انگریزی شده اند — حالت مسلمانان هزار یا
پانصد سال پیش از این از حالت مسلمانان امروز معلوم میشود و حال آنکه آنزمانها
تربیت انگریزی نشده بودند و امروز شده اند — هیچ وجه من الوجوه ضرورتی
ندارد که ما یک حرف و فقط یک حرف بر قلم آریم زیرا که بر هر زبانی و در هر کوچه و
بازار جاری است و در هر اخباری و هر روزنامه درج است حالت این ریاست —
با وجود این ما می نویسیم و بر ما واجب است که بنویسیم و مسلمانان را مطلقاً
متنبه سازیم از آنچه که بتحمل آنها نمیدانند از بس بخواب غفلت در اند و آگهی بخشیم
آنها را از آفاتیکه بر آنها می آید ولی آنها مست بادهٔ بیخودی اند و اما دیگر
با این جرأت و آزادی نمیگویند و نمی نویسند — اگرچه مسلمانان عالم همه چنین اند
و اگرچه پادشاهان و پادشاهزادگان و امرا و امیرزادگان و بزرگان و بزرگزادگان
همه ممالک و ریاستهای مسلمانان چنین هستند ایران و ترکی و مصر و ترکستان
و افغانستان و هر جای دیگر ولی بنظر بنده میرسد که حیدرآباد امروز گوی سبقت
ربوده و مقدم است در خرابی بر تمام ممالک مسلمانان و خلق حیدرآباد بیشتر اند
در تباه کاری بر خلق سایر ممالک مسلمانان — هر یک از امرا و بزرگان این ملک

جمعی از اطفال خورد سال و نادان و جاهل و جمعی از مردمان بیدانش کم تجربه
بلکه اوباش و اراذال را بگرد و پیرامون خود جمع کرده اند و نام گذاشته اند مصاحبین
هر جوان علقه مضغه را که شخص می بیند کوتی پس گشاده پوشیده و پتلونی تنگ
بپا کرده و کالری بگردن سیاه دارد و میگویند این مصاحب فلان امیر یا
فلان امیرزاده است — یک درجه از اینها که بالا میرود جوانان بیست ساله
و بیست و پنجساله و سی ساله مشاهده میشوند که بهمین لباس آستن بزیادتی [illegible]
که وسط آنرا تراشیده اند و دو طرف آنرا گذاشته و اینها هم جاهل و نادان و
بدفعال و افیونی و مدی و مثال اینها — اینها نیز داخل مصاحبین اند و
مصاحب یعنی چه یعنی اجزای مجلس لهو و لعب و شرب و رقص و طرب —
جمعی دیگر هستند موذی و مکار آب زیر کاه و خوش آمدگو و متملق ولی اینها بوضع
دیگر [illegible] شوند [illegible] ماهوار زیاد اند — برخی دیگر هستند حریص در
طلب [illegible] و صاحب [illegible] و حسد که پیوسته فتنهای انگیزند و کارها
میکنند نسبت بدیگر [illegible] و میخواهند عهده دیگری بگیرند یا دیوان ملک
شوند و امثال ذالک — این فرقه پیوسته زمیدهند باخبار نویسان انگریز
و غیر انگریز که از یکی تعریف کنند و از دیگری مذمت — معدودی دیگر هستند
که بد مردمانی نیستند ولیکن اینها نیز بیکاره و سست عنصر و کم تجربه و بعبارة اخری
وجودشان کالعدم است — غرض هیچیک ازین فرق مختلفه شایسته مصاحبت
نیستند بزرگان را و ازین است خرابی و تباهی ملک و احدی ملتفت نیست
پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امرازادگان گمان
میکنند که چنانچه باید و شاید حظ و نشاط از بزم و طرب و شراب و قمار و شکار
و [illegible] و ملاعب حاصل نمیشود و امکان ندارد

جز بمصاحبت و مرافقت جوانان بیدانش شوخ چشم و مردمان کمین رذیل و حال آنکه
در مصاحبت و مرافقت صاحبان دانش و بینش و اهل علم و کمال هم ممکن هست و حظ آن
هم بیشتر هست زیرا که صاحبان دانش گاه‌گاهی بسخنان شیرین و کلمات رنگین و شعر و
حکایات و شرح حال بزرگان جهان محفل را زیب و آئین هم میدهند و این رسم
جهانبانان و بزرگان بود همیشه و الآن هست در میان دیگر طوایف عالم جز در قوم ایرانیان
و خصوصاً مسلمانان و خصوصاً مسلمانان هند و امروز اهل حیدرآباد —
اطفال و جوانان علقه مضغه را که یک دو سال یا چهار سال پیش از این [illegible]
بهر کسی که از خود شان بزرگتر بود سلام میکردند و کرنش بجا می‌آوردند [illegible]
مصاحبان شاه هستند و برخی مصاحبان وزیر و برخی مصاحبان [illegible]
و دیگران و بدین سبب ابداً اعتنائی بکسی ندارند و جواب سلام را هم نمیدهند و [illegible]
و بچشم دیگران مینگرند و متوقع آداب و بندگی اند — ولیکن این مصاحبین [illegible]
میکنند و چه هنر دارند و کدام شعر را میدانند و کدام تاریخ را میدانند و [illegible]
ادیب هستند و اینها [illegible] — بیشک اینها همه مسخره اند و مسخرگی [illegible]
[illegible]
تا کسی [illegible] قابل [illegible]
نیست و [illegible] کنند در این شهر حیدرآباد — [illegible]
و صاحبان دولت و بزرگان و امرا [illegible]
[illegible] ورندی صحبت دیگری نیست در مجالس و محافل ایشان
و بوضع و صورتیکه ما ذکر نمی‌کنیم در اینجا —
شاهزادگان و بزرگ‌زادگان و چنین میدانند که
[illegible] میگذرد در میان پانزده سالگی و سی سالگی [illegible] چهل سالگی و [illegible]

تا وقت مردن) ایامی است که جوانان نباید هیچ کار دیگری کنند جز خوردن شراب
و باختن قمار و صحبت داشتن با کمینگان — ولی بکلّی غافل اند که این همان ایامی
است که بزرگان نامی جهان در این ایام خود را بزرگ ساختند و هنوز بزرگان و
نام آوران ممالک یورپ در همین ایام نامی میشوند و مردم حیدرآباد بخوبی میدانند
که جوانان دیگر ملّت تا بیست سالگی فارغ التحصیل میشوند و در سیویل سرویس و
درجات یونیورسیتی کامیاب می گردند و آنگاه مرد جهان اند و خود را نامی می سازند
اگر کتاب ما بزرگ و حجیم نمیشد اقلاً شرح احوال صد کس از بزرگان عالم را مینوشتیم تا
بدانند که عمر گرانمایه و ایام شباب را نباید به بطالت و هرزگی صرف کردن —
یک چند کس را مختصراً ذکر می کنیم بجهت آگهی این جوانان —

جنرال واشنگتن رئیس اوّل جمهوری امریکا در ۱۶ سالگی
ریاضی تحصیل میکرد و بزودی مقوم حکومتی شد و در ۱۹ سالگی اجوتنت جنرال شد
و دو سال بعد ایلچی شد یا اینکه مقرر گشت بجهت انفصال امر اهمی منسوب به تعدی
فرنس در اراضی ویرجینیا و بخوبی آن مهم را صورت داد — پس از انکه جنگهای
تنظیمی را کرد و در همه فاتح و منصور شد و ملک امریکا را جمهوری نمود در سال
۱۷۸۹ رئیس مجلس جمهوری گشت و در آن وقت ۵۷ سال از عمر او گذشته بود

جان ادمس رئیس ششم امریکا بزاد در سال ۱۷۶۷ع و وقتیکه ۱۴ ساله بود
منشی خانگی ایلچی امریکا شد در پیطرزبرگ — در سال ۱۷۸۷ درجهٔ عزت
یافت از یونیورستی هرورد — پس از خدمات بسیار نمایانی در سال ۱۸۲۵
رئیس مجلس جمهوری شد — جوزف ادیسن یکی از نویسندگان عظیم الشان
بزاد در سال ۱۶۷۲ و در سن ۱۵ سالگی داخل دار الفنون شد و بزودی
خود را در شعرا تعین نامی ساخت و بجمله کتابهای بسیار مفید نوشت —

اسکندر رومی تربیت یافت در زیر دست یعنی مکس و ارسطاطل و در بیست سالگی
بجای پدر نشست و در بیست و دو سالگی بعالمگیری روان شد و جهان را
هر چه در آن زمان بر خلق عالم معلوم بود مسخر ساخت — الفرد بزرگ
پادشاه انگلند ۲۲ ساله بود که بر تخت نشست — خوانندگان در شرح
حال او ملاحظه کنند که چه کارها کرد در ایام سلطنت خود که او را بزرگ خوانند
ارسطاطل (یعنی ارسطو) در سن ۱۷ سالگی شاگرد پلیطو (افلاطون) شد و
افلاطون او را میخواند خیال یا مغز مدرسهٔ خود — چنان نامی شد که خبر
دانشمندیش گوش زد فلیپ پدر سکندر شد و مشار الیه او را استاد
پسر خود ساخت — اوسین در میان خودمان یکی از مردمان جلیل القدر
بود و در اوایل ایام جوانی خود را در دانش و علوم زمان خود کامل نمود —
بیکن یکی از جملهٔ عظمای حکمای جهان در سن ۱۲ سالگی داخل محکمهٔ قضا شد
لارد بیکن بزاد در سال ۱۵۶۱ و در سال ۱۶۱۷ لارد چانسلر گشت و کتبی
نوشت منسوخ کرد حکمت تمام حکمای قدیم را — پیتر گسندی یکی از حکمای
عالیشان فرنسیز و در سن چهار سالگی بر کرسی بر شد و موعظه کرد برادران و
خواهران خود و در سن هفت سالگی چندان بمشاهدهٔ ستارگان مایل بود
که نیم شب برمیخاست از بستر بجهت ملاحظهٔ ستارگان و در بیست سالگی معلم
علم حکمت شد — ملتن شاعر معروف بزاد در سال ۱۶۰۸ و در سال ۱۶۲۰
از کالج بیرون رفت با درجهٔ ام ای (اگرچه آن درجه را نگرفت) — نپلیان
بزاد در سال ۱۷۶۹ و در سن بیست سالگی یکی از سپهبدان فرانس شد
و در واقع همان مردی گشت که نامش در جهان باقی است تا قیامت —
نیوتان یکی از حکمای عظیم الشان انگلند در سن ۲۲ سالگی [illegible]

همین زمان بود که کارهای بسیار عجیب و غریب را شروع باختراع کردن نمود - در ملک هند اکبر نیز یکی از نام آوران جهان بود و شد که نامش در کتب اهل یورپ بعظمت ذکر شده - اکبر بزاد در سال ۱۵۴۲ع و در سن ۱۴ سالگی (بموجب کتب مردم یورپ) بجای پدر نشست - چندی را اهتمام تمام امور ملک او در قبضهٔ بهرام خان بود و پس از آن در سال ۱۵۶۰ع عنان حکومت را در قبضهٔ خود گرفت و بسیار نامی گشت در هر خصوص -

الغرض از اینگونه اشخاص هزارها کس در کتاب بیگرافی مذکور اند و ازین قبیل امروز صدها هزار در جهان موجود اند یعنی در ممالک انصار ابلکه در میان بعضی از هنود و فارسیان هند نیز هستند (بحسب دانش) که ما حصر از شرح احوالات آنها نداریم - اگر در شرح حال پرنیس بسمارک ... کسی مداخله ... تقبیل این اشخاص مذکوره هست - ولیکن در میان ... ها در این ایام از عمر خود هنوز طفل ... بلکه غرق هستند در دریای ... مشغول صحبت طرب و رقاص و ... دانش بکلی بی بهره اند - ... هیچیک ازین بزرگان عظیم الشان که ذکر رفت ... و اکبر و هیچیک از سلاطین جهان ... حال حیدر آباد - البته یک کرور خرج ... روپیه ماهوار می یافتند در ین ملک ... روپیه ماهوار می یافتند ولیکن هنوز نظام حیدر آباد فارسی گفتن ... بسته در انگریزی هم چنین است - الحمد... که این زر را صرف نکردند ...

هزار کس دیگر با فضل و دانش بر آیند — هیچکس مخالفت نخواهد کرد و مجادلت نخواهد
نمود یا ما بجهت نوشتن این چیز ما جز مردمان بیدانش و ما محض از روی دولتخواهی
و دوستی مینویسیم و مقصود ما آبادی ملک و رفاه خلق و خوشی پادشاه و رعیت است
از این نصایح که بعضی‌ها تلخ و سخت میدانند — پادشاهان و شاهزادگان و امرا
و امیرزادگان اسلام خواه کهن سال باشند و خواه خورد سال چه در ایران چه در
ترکستان و چه در هندوستان ما همه را نصیحت میکنیم منحصر بحضور حیدرآباد و
امرا و امیرزادگان حیدرآباد نیست — همه باید بدانند که هر شخصیکه در جهان
نامی دارد و باقی نهاده است چه از سلف و چه از خلف یا بدانش بوده و یا هست
یا بشمشیر — اسکندر بشمشیر نام خود را در جهان گذاشت و افلاطون بدانش —
از برای هیچ مرد عالی شان و خصوصا پادشاه و پادشاهزاده اسپ سواری
خوب چوگان بازی خوب لاتینس بازی کردن خوب و قمار بازی خوب و
از این قبیل اعمال و افعال اگر خوب هم باشد و اگر بطور کمال هم باشد گاهی سبب
نام نمی شود در جهان — هیچ سلطانی را ما نشنیده ایم که نام او در جهان مانده
باشد که چوگان باز خوبی بوده و هیچ پادشاهی نام نخواهد گذاشت در جهان که
گاری دو اسپه یا چهار اسپه یا هشت اسپه را خوب میرانده و در آن هنر کمالی داد
بلکه اگر نام بماند بعلم خواهد بود و بشمشیر — هیچیک از رعایای حضور حیدرآباد را
ما نشنیده ایم که تعریف کنند که حضور پرنور خوب گاری میرانند بلکه همه سخنهای ما را
میگویند — البته هر گونه بازی که در آن حرکت باشد تا یک اندازه برای
صحت جسم و سلامتی مزاج نیک است و ممنوع نیست — و بیشک هنر هر چه باشد
در جهان برای مرد نیک است و پسندیده وقتی بکار آید — ما در اینمقام
ضرورتی ندارد که قول بعضی حکما را بنویسیم که بی گفتگو هر گونه هنری نیک است

قابوس وشمگیر [illegible] چنین حکمهای عالیشان بپسر خود را امر میکند بآموختن اقسام
مختلفه پیشه و هنر و حتی مطربی و [illegible] من مرا فرستاد که با ماهی گیران شناگری
و شناگری آموزم و این کمال را من حاصل کردم و کمال گراه زیرا که پادشاهزاده بودم
و این کمال [illegible] آزاد یدم که از غرق خلاصی
یافتم و [illegible] دیگر حکما گفته اند مضمون این قطعه

سعدی [illegible] صحبت [illegible] هنر و پاره دوز

در بحر [illegible] سپید [illegible]" بطور یقین اگر من
هنر کوچبانی میدانستم در حالی که شان کوچبانان بیش است از صاحبان کمال در این
مدت [illegible] از اقامت در حیدرآباد کوچبان امیری شده بودم — مگر امید هست
که هنر من نیز وقتی در جای دیگری که قدر دان آن باشد بکار آید و مفید باشد
بحال من — با اینهمه هر هنری در جنب دانش هیچ و معدوم است — اگر
پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امیرزادگان ما چه در حیدرآباد و چه در تمام
روی زمین [illegible] این مطلب را ناصح مشفقی بایشان بگوید بهتر آن است که
هر روز [illegible] ساعت وقت خود را در تحصیل علم و دانش خراب کنند ولی با
[illegible] دانشمندان [illegible] ساعت را هم در صحبت دانشمندان
[illegible] سواری و لهو و لعب ایشان خللی و هرجی وارد
[illegible] — تحصیل علم و دانش بوقت [illegible] جوانی و کهن سالی وابسته
[illegible] خیال کنند در این زمان در اینحالت من نمیتوانم تحصیل علم و
[illegible] — نیز [illegible] نباید تصور کند که من در این وقت فارغ التحصیل و
عالم [illegible] هستم [illegible] چنین نیست دامنهٔ علم و دانش چندان وسیع است که هزار
سال عمر کافی نیست برای تحصیل آن —

الغرض این بود حالت بزم و امور خارجهٔ از حکومت این ریاست

و مصاحبین و رؤسا و بزرگان این ریاست — ما چیزی نوشتیم از مصاحبین و

چاکران انگریزی که در این ریاست هستند و مختصر می نویسیم که اینها اکثر جاسوس

هستند و هر یک از اینها کار سپاند یعنی وقایع نگاری ست اخباری را دریتی و

کلکته و مدراس و الٰه آباد و لندن ... و از اینها نباید غافل باشند — اکنون چیزی هم

از حکومت ملکی این ریاست می نویسیم و فی مختصر — تمام خلق ریاست

شاکی اند و بد میگویند ظلم می بینند و از سستی و کاهلی دربار شکوه دارند و از

تعلل و درنگ در جریان احکام حکومت و انفصال عدالت و ایفای بوعده گله

میکنند و پیوسته میگویند ملک برباد است و خلق تباه و ملک بدست اطفال

افتاده و بازیچهٔ طفلان شده و همه عمال و عهده داران این ریاست خودسری

هستند و مداخلت در امور و حک و اصلاح از امور و احکام حکومت میکنند —

در این ریاست ها با بسیار بسیار کم کسی ملاقات کرده ایم و بسیار کم کسی را شناخته

ایم از ده سال پیش از این تا کنون که دروغ نگوید و وعده خلافی نکند و هر یک

از اینها صد و هزار و ده هزار بار — اگر فی المثل یک روپیه باید بدهند و کسی از

سکندرآباد باید پای پیاده برود و حیدرآباد و آن روپیه دهنده هم بدانست دیگر

صد بار عذر می آرد و صد بار وعدهٔ فردا و پس فردا با آن بیچاره میدهد و اگر

... شکایت هم از وعده خلافی آن دهنده بکند آن تا جوانمرگ نخواهد

و برروی مبارک خود نمی آرد — و لیکن اینها همه هیچ قصوری ندارند و همه مجبور

اند و همه میگویند ما مجبوریم — سبب چیست — سبب اینست که این ها ... مجبور

گردیده شده و این عمارت از بنیاد خراب است و این درخت را از ریشه کرم خورده

است — آب و هوای این ملک را اقتضا این است و بعینه اخری حاکم و

حکومت و تملیق ریاست چنین هستند — اگر کسی بصدق قول ما اعتقادی داشته باشد و ما را بیغرض داند بصداقت و راستی میگوئیم و می نویسیم که در همه مجلس ها و محفل ها هر گوشه و هر کنار و هر برزن و هر بازار که دو کس با هم صحبت میدارند اگر کسی گوش فرا دهد می شنود که یا شکایت است از رشوت خواری یا تعویق و تعلل در حساب کتاب و روبکار و جریان احکام یا جاری نداشتن یا مداخلت کردن عهده داران در احکام حکومتی و مدت های دراز بلکه بعضی شکایتهای خود را بما کرده اند و گفته اند که در این کتاب بنویس لیکن ما در جواب گفته ایم که در این کتاب از مطالب و مقدمات عامه خلایق سخن میرود و ابداً نسبتی به اشخاص خاصی ندارد —

چون شرح حال و بیان امور حیدرآباد رفته رفته باطناب کشید و بقول سعدی «در معنی باز بود و سلسله سخن دراز» لهذا مناسب میدانیم ما که چیزی هم بنویسیم در خصوص دشمن شکرآبی که در این ایام واقع شده است در میان شاه و وزیر حیدرآباد — آنچه ما از خلق شنیده ایم و آنچه در دکن بچشم دیده ایم مکرر بنگارش آنها ابداً دخلی بمقصود کتاب ما ندارد و ما ابداً طرفدار احدی نیستیم در این ریاست همچنانکه در هر ریاستی و در نظر ما شاه و وزیر و تمام امرای این ریاست یکسان می نمایند و بنا بر این ما چیزی مینویسیم محققانه که در واقع مناسب حال ما و کتاب ما و مقصود ما باشد که بی نظامی ممالک مسلمانان است —

بقول دکنی‌ها غالباً از صد سال پیش از این تا کنون در میان پادشاهان و وزرای این ریاست نا اتفاقی بوده و سبب را دکنیها مداخلت حکومت هند و رزیدنت انگلیش نوشته لیکن این سبب آن نیست و سبب آن چیز دیگر است — ما بخوبی ... هر طرف می وزد و این آتش از کدام ... مشتعل است ... همچو کار است

بعبارة اُخری ما میدانیم که آن رسم قدیمی که سعدی میگوید " در سایهٔ دولت
خداوندی همگنان را راضی کردم مگر حسود را که راضی نمیشود " هنوز در دربار حیدرآباد
وجود دارد مهر ما را کاری بآن نیست بلکه کاریست با اصل و مادهٔ آن — سر سالارجنگ
اگرچه با ما بدی کرد و ما را از و شکایت باقی خواهد بود تا نفس آخرین، ولیکن بلاشبه خدمت
بسیاری بدین ریاست و این خاندان و نیز بدولت انگلیشیه از هر کسی و در وقت
عروجش اقتدار و ثلث خلق از او راضی بودند از مرگش غمگین — دولت انگلیشیه مختار
مالک تمام ممالک هندوستان است بملاحظهٔ آن خدمات که در وقت [illegible] بود فرزند
سر سالارجنگ را بجای پدرش نشانیده بجا نشانید — ولیکن پسر و شاهزاده و وزیر
جوان بودند بهم افتادند و امر ریاست را اهمال و مختل گذاشتند و فرصت [illegible] خوبی
خوبی بدست مخالفین دادند — البته اختلال امور ریاست را کسی بچشم [illegible] شاهزاده
نمی بیند ولی از چشم دیوان ادمی بیند — بلاشک این عیوب در دل [illegible] لایق علیخان
است و مدعیان او هم همین عیوب را متمسک خود قرار داده اند و ظاهر میکنند [illegible]
ما سوال می نمائیم که کدام کس و امیر در این ملک از این عیوب پاک و مبرا است —
بیشک میر لایق علیخان نیست و کار [illegible] است در خریداری [illegible]
ریاست ولی کدام یک [illegible] این ریاست چالاک و محقق است — میر
لایق علیخان [illegible] حسب [illegible] است [illegible] ریاست [illegible] مشغول نیست
میر لایق علیخان [illegible] [illegible] جمع کرده [illegible] پاک و [illegible]
[illegible] نگار [illegible] — [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] این ریاست [illegible] رشوت خوار [illegible]
[illegible] — میر لایق علیخان [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] است و کار آزموده و تجربه یافته — [illegible]

که هر امری از امور داخله و خارجهٔ این ریاست رجوع می شود به صاحب عالیشان
(وکیل انگلیش) ما می پرسیم که کدام کس در این ریاست هست که آن عقل سلیم را
داشته باشد که بدون رجوع به رزیدنت انگلیش امور ریاست را جاری دارد و
حکماً پالیسی حکومت انگلیش مبنی بر این است که چون اجزای حکومتی را از ریاستهای
شاهزادگان هندی ببیند کم کارند و کم تجربه مداخلت نماید در امور آن ریاست و
حکومت نماید و بنابراین هر که امروز دیوان باشد یا هر که فردا دیوان بشود در این
ریاست حکماً باید رزیدنت انگلیش را مداخلت باشد در این ریاست پس ایرادی
نیست بر میر لایق علیخان — دکن تیمز می نویسد که حکومت انگلیش باید موقوف کند
مداخلت خود را در امور داخلهٔ این ریاست — (۱) اینکه این امکان ندارد
در این حالتی که امروز این ریاست هست و (۲) اینکه خرابی و تباهی آن
یک هزار بیشتر شود اگر چنین باشد — زیرا که مدعیان میر لایق علیخان اراده
دارند تمام اهل هندوستان که آنها را نیچری می خوانند از این ریاست برانند و
خود محیط شوند بر ریاست و امور ریاست را ولی تا هنگامیکه حکومت انگلیش
رزیدنت انگلیش را مداخلت است در این ریاست اولاد سه سالار جنگ نیز نباید
بر مسند دیوانی این ریاست متمکن باشند تا آنزمان هندوستانیها و نیچریها هم
در این پای تخت خواهند بود — مگر ما میگوئیم که فی الحقیقه هندوستانیان بمراتب
هشیارتر اند از اهل دکن و لهذا از بیرون شدن آنها بیشتر امور ریاست مختل و
هرج و مرج می ماند — ولیکن یا چیز دیگر هم میگوئیم — ما میگوئیم ابداً از بودن هزارها
هندوستانی در حیدرآباد و از بودن صد هزار هندی یا انگریز یا روسی یا فرانسیس
در دهلی و لکهنو افغان و ایرانی در کلکته و بمبئی و مدراس یا در شهر لندن لکها
جمیع روسی و فرانسیس انگریز در قسطنطنیه امور ریاست و حکومت مختل نمی ماند

و ملک تباه و خراب نمی شود اگر اساس حکومت مستحکم و با قوام باشد و اساس این حکومت یا هر حکومتی مستحکم نمیشود جز آنکه مجلس کونسل و شورائی در آن باشد —
و بدرستی و راستی باید دانست که این مجلس کونسل آف اسٹیٹ هم که الآن در حیدرآباد تقرر یافته است بکلی مهمل و بازیچه اطفال است و پسندیده هیچ خردمندی نیست زیرا که ما یک دو فقره از مجاری آنرا در دکن نمبر ۱۴ نومبر دیدیم و بر ما معلوم شد که این چگونه مجلسی است — اجزای این کونسل غالباً کم تجربه اند و از وضع حکومت و رای دادن در امور حکومت آگه نیستند دیگر آنکه اجزای آن بسیار معدود هستند ما اول چیزی در خصوص مجلس کونسل این ریاست و وضع آن نوشته بودیم ولی کسی بآن عمل نکرد — ولی گاهی امکان ندارد که انتظام در این ریاست یا هر ریاست دیگری جز بآن صورتی که ما نوشتیم و اگر بآن صورت بشود تمام گفتگو ها و شکایتها و هرج و مرج ها و بی انتظامی ها مرفوع میشود و اختیار و استیلای همه معدوم میگردد و هر کاری بر وفق قانون و ضابطه جاری میشود و صورت می پذیرد —
"هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد" — هر ریاستی که اینسان بی انتظام میشود مایه زور و استیلای زور قوی تر میگردد و هر قدر که مردم این ریاست چنین میکنند زور و اختیار و مداخلت انگلیش رزیدنت بهادر بیش میشود و بنوشتجات اودکن نمبر هم کسی را اعتنائی نیست و محررین آن اخبار هم همه مایوس میشوند بمراد خود نمیرسند —
اکنون ما چیزی هم از حالت نصارا و حکومت و وضع ملک رانی نصارا مینویسیم و امید واریم که هم مذهبان ما بغرض حمل نکنند فعل ما را —

باب هشتم

حالت و حکومت نصارا

مخفی نرهد که امور عالم بر دو قسم اند — **اوّل** آن اموری هستند که نسبت دارند بخدا چون معبود و بخلق چون عبد و فرمانبر — **دوّم** آن اموری هستند که نسبت دارند بخلق بنسبت یکدیگر و نیز بخدا چون حاکم حقیقی در میان خلق — ولیکن این دو قسم از مقصود ما خارج است در این کتاب زیرا که آن امور بقلوب و عقاید افراد بشر وابسته هستند — اگر کسی را اعتقاد باشد که معبودی هست تکلیف او آن است که عبادت او را بکند و فرمان او را برد — و اگر [illegible] خدای [illegible] حرفی داشته باشد یا منکر عبادت او باشد [illegible] یا بقسم دیگری نافرمانی او را بکند [illegible] عبادت [illegible] بندگی او و رسالت رسولان و [illegible] کتب [illegible] داشته باشد و شان تنها او تنهائی جواب ده است [illegible] خود فرموده است ولا تزر وازرة وزر اخری — [illegible] (یعنی من بنده و فقط من) [illegible] ایرادی [illegible] بمذهب ملت و عقاید [illegible] یا دیگران — [illegible] حرف [illegible] هر [illegible] عقیده که هست باشد — اما [illegible] که غالباً ما در آنها گفتگو میکنیم و [illegible] بسیار [illegible] مطالب — [illegible] بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم نسبتی بخدا [illegible] آنها جوابده

باشند خدا را یا جوابده نباشند فقط انتظام یا عدم انتظام عالم و ارتباط یا عدم ارتباط اولاد آدم به بودن یا نبودن یا نیکی یا بدی آنها وابسته است — (دبایدانست که این امور را تماماً و بعضاً خواه نسبت بدین دهند و خواه نسبت به تهذیب مقصود هر دو یکی است) — آنکسانی که در عالم آمدند و دعوی پیغامبری کردند و کتبی آوردند و دعوی نمودند که آن کتب کتب آسمانی بود خواه پیغامبر بودند واقعاً و خواه نبودند و کتب آنها خواه کتب آسمانی بود واقعاً و خواه نبود و نیز کسانیکه حکیم بودند ولی مانند فرقهٔ اولین دعوی پیغمبری نکردند آنچه گفتند و نوشتند از ابتدای خلقت جهان در میان هر قومی و در هر کجائی از صفحهٔ ارض در میان یهود و نصاری و مجوس و هنود و مسلمان و غیر اینها همه ازین دو قسم سابق الذکر خارج نبود و عمده قسم اخیر بود و باعتقاد بنده اولین نیز عین آخری بود و اینهمه قواعد و قوانینی بود بجهت نظام عالم و ارتباط خلق بیکدیگر — تورات و انجیل و دیگر صحف زند و اوستا و شاستر و غیر اینها همه بجهت انتظام عالم آورده شد و تمام پیغامبران و حکما و علما بجهت بند و بست جهان و خلق جهان آمدند —

بالجمله امور قسم اول را ما امور دینیه میخوانیم (چنانچه خلق عالم همه خوانده اند) و امور قسم اخیر را امور دنیویه — این همه تمهید برای آن بود که خوانندگان این کتاب بدانند که چنانچه سابقاً عرض کردیم بحث ما بر امور دینیه هیچ قوم و فرقه و ملتی نیست بلکه بحث ما بر امور دنیویه است — لهذا ما امروز و در این زمان تمام امور دنیویه نصارا را نیک میدانیم و نیک میشماریم بدون استثنا ولیکن شکی نیست که اگر ما کلام و دعوی خود را بهمین جا ختم کنیم و فیصل گذاریم و بگذریم مورد گفتگوی خلق خواهیم شد و خوانندگان این کتاب را فرصت بدست میدهیم که بر ما ایراد گیرند و زبان اعتراض بر ما گشایند — پس قبل از آنکه دیگران

بر ما ایراد گیرند ما خود از طرف آنها ایراد میگیریم و جواب هم میدهیم از طرف خود —
ولیکن ما جواب کردار ها خلق را نمیدهیم و نمیتوانیم داد فرداً فرداً که هیچ دو کس از آنها را پایه
دانش و عقل و همچنین اندازه و حالت رای و عقیده یکسان نیست و اکثر و اغلب آنها یعنی
۹۹ از صد آنها بکلی بیدانش و مردم بازار اند و ما با هزار ها از آنها گفتگو کرده ایم و
هر یک فراخور حال و دانش خود چیزی گفته — مثلاً یکی میگوید نصارا صد سال
یا پنجصد سال پیش ازین جانور بودند دیگری میگوید اینها به سه خدا قایل اند دیگری
میگوید اینها بی دین اند دیگری میگوید اینها گوشت خنزیر میخورند دیگری میگوید
اینها پاک نمیشوند خود را پاک نمیکنند دیگری میگوید زنان اینها پرده نمیکنند دیگری
میگوید زنان اینها با مردان غیر در کاری می نشینند و با مردان غیر میرقصند
دیگری میگوید اینها سگ می پرورند و با سگ غذا میخورند دیگری میگوید بدن اینها
بدبوست دیگری میگوید اینها غسل نمیکنند دیگری میگوید اینها هفته یکبار به معبد خود
میروند دیگری میگوید زنان اینها مردان را می بینند قبل از آنکه عروسی کنند و
تابع شوهر نیستند — دیگری میگوید اینها ظلم را نام نهاده اند عدل دیگری میگوید اینها
دروغ و مکر و فریب و عهدشکنی را میخوانند پلیتیک و امثال ذالک کردار ها
ازین چیزها میگویند — پس جواب همه را نمیگوییم بلکه جواب مختصری میدهیم همه را
علی العموم و منقطع بطور مثال که خود دریافت کنند امور دیگر این ملت را — اگر کسی
فرضاً بگوید که همه اعمال و افعال نصارا نیک نیست ما میگوییم این درست است
ولی علم و ادب در میان نصارا کارهای بد را نیک ساخته و برخلاف جهل و نادانی
دینی کارهای نیک را در میان ما مسلمانان بد نموده — اینک ما مثالی
میدهیم اگر گوش هوش باز کنید درست باشد — زنان نصارا را علم و
ادب چنان ساخته است که بی پردگی آنها به ترقی آنها شده بر عکس جهل و

نادانی و بی ادبی زنان مسلمانان را چنان کرده است که پرده نشینی آنها را باعث تنزل
وصد هزار نقص دیگر شده — در اینصورت اگر کسی از ما سؤال کند که بی پردگی
خوب است یا پرده نشینی ما در جواب میگوئیم برای زنان نصارا بی پردگی و برای
زنان مسلمانان پرده نشینی — و اگر کسی از ما پرسد که چون تو همه اعمال نصارا را
نیک میدانی رای تو چیست اگر زنان مسلمانان بی پرده از خانه بیرون آیند
جواب میگوئیم تا زمانیکه زنان مسلمانان بی علم و دانش اند کمال قباحت دارد که
از خانهٔ خود بی پرده برآیند چرا که این فعل فی نفسه فعل قبیح است بلکه اسباب و
جهات آن چنان است که این فعل را قبیح میسازند و نتایج بد از آنها ناشی میکنند
— پس کارها بسته بوضع استعمال و جریان آنها است چنانچه زهر وقتی شفا میدهد
و وقتی میکشد و این هر دو خاصیت بسته بطریق استعمال آن است —

اما باید دانست که هر چند ما همهٔ امور دنیویهٔ نصارا را
نیک میدانیم مع ذالک امر نمیکنیم که مسلمانان در همه کارها بآنها تاسی کنند
بلکه ما میگوئیم که در اینمقام باز امور بر دو قسم است بعضی از آنها هستند که فوراً
باید اخذ و تاسی نمود و بعضی از آنها هستند که بتدریج و لیکن این قسم اخیر غالب
این است که اگر گاهی کسی اخذ نکند آنها را تاسی بدیگری هم نکند نقص فی الحال
نمی آید — قسم اول مثل همین تربیت زنان است که ما میگوئیم فوراً باید اخذ و تاسی
نمود و در ارتکاب آن فواید کلی متصور است [illegible] نقصان کلی
متضمن — قسم دوم مثل [illegible] است که اگر زنان مسلمانان تاسی بقوم
ملت دیگری نکنند ابداً [illegible]
را موقوف سازند هم نقصان [illegible]
رای خود [illegible] ظاهر [illegible]

با مسلمانان که کدام اعمال را میتوان و باید اخذ نمود و کدام اعمال را نمیتوان و باید اخذ نمود — ما میخواهیم ظاهر سازیم که مثال امور دنیوی مثال صدها قسم اطعمه و اشربه است که بر سفره چیده باشند هر چند که همه برای خوردن هستند ولی هر کسی باید بداند که کدام طعام و شراب بمزاج او سازگار است و تا چه اندازه و بمقدار تنها نقصانی ندارد او را ضرری نمیرساند باد — بسیاری از اعمال و رسوم و عادات نصارا با نفع بسیاری از مسلمانان اخذ کرده و تاسی نموده اند که ابداً پسندیده و مطبوع نیستند و در واقع نقصان دارند برای آنها و ما میخواهیم که مسلمانان چیزهائی را اخذ کنند که مفید است برای آنها — از انجمله مثلاً تغییر لباس است که همین گورنر جنرال جدید را مطبوع و پسندیده نیامد تغییر لباس اهل هند و خصوصاً در باره عام با آنها گفت که لباس خودشان بسیار خوب و خوش وضع و مرغوب است — ولیکن انگریزان چند انکه سعی دارند که مردم هند علم بیاموزند و آدم معقول شوند آنقدر سعی ندارند که آنها لباس انگریزی پوشنده چون ما باشند —

از همه بالاتر و آنچه اصل اصیل است مقصود ما را حکومت نیکو است و تمدن و معدلت — همه هنرها و کمالات در میان هر قومی از ابتدای تمدن تا کنون در تحت این سه چیز بوده است و تا قیامت هم خواهد بود و هنر و دانائی امروز نصارا در این سه چیز ثانی ندارند (از دو صد سال و پنجصد سال پیشتر نمیگویم) یعنی آنچه نصارا هستند همه امروز این سه چیز را نموده دارند و آنچه طوایف دیگر هستند در عالم ابداً این سه چیز را ندارند پنجصد سال است همین سه چیز است که نصارا عالم را گرفته اند پیوسته نیک نامند و خوش هستند و رعیت شان هم خوش اند — ولی

کمال افسوس است که مسلمانان بواسطهٔ چند چیز و صفت بسیار بد نیک را از بد نمیشناسند
و خوب را از زشت فرق و امتیاز نمیگذارند — (۱) صفت تعصب که لعنت
بر این تعصب باد — از ابتدا مردمان صاحب غرض دنیادار آنها را آموختند
و دلالت و راهنمائی کردند که ملل دیگر و اهل مذاهب دیگر را دشمن و مکروه دارند
و از آنها کناره جویند و آنها را نجس دانند و کارهای آنها را بد دانند و تماشی
با آنها و اخذ هنر و کمال را از آنها حرام شمارند و این حالات و [illegible] رفته رفته
جبلی آنها شد — مثلاً چه بسیاری هستند که مرگ را بر خود [illegible]
[illegible] که [illegible] عاقبت با [illegible]
میکشند بجهت آنکه دوا از دست نصارا نمیخورند و معالجه از دست اکثر نمی‌کنند
و آن دوا را نجس میدانند — (۲) بیغیرتی است — اکثر از مسلمانان
چندان بیغیرت اند که گاهی بخیال نمی افتند که هر صفتی را که در ملل دیگر هست
[illegible] مایهٔ ترقی است اخذ کنند و خود را با آنها مساوی سازند [illegible]
[illegible] امور دیگر در رند ولی خیال [illegible] اند که اندک زمانی قدم [illegible]
[illegible] که ببینند کدام صفت در سایر ملل نیک و موجب [illegible]
آسایش است آنرا اخذ کنند و پیروی نمایند — (۳) چندان اکثر از
[illegible] آنها را احمق [illegible] ساخته اند که بدنبال [illegible]
هر گونه خرافاتی را و هر گونه خرافاتی معتقدند و بزودی معتقد میشوند و تعصب
جهلی که جبلی آنها است هیچ حکیمی نتواند آنها را از خیال آن خرافات و از عقیده
و پیروی آن خرافات باز دارد — مثلاً اگر داکتری که پنجاه سال داکتر و
تجربه باشد کونین با آنها بدهد نمیخورند و بر خلاف اگر حجامی یا پیرزنی پشکل
گوسفندی با آنها بدهد میخورند و در اولین شفا و فایده نمی‌بینند ولی بدردین

شفا و فایده می بینند — اگر قصابی بگوید من تعویذ و فتیله میدهم برای رفع فلان مرض فوراً اعتقاد می کنند که ازان شفا می یابند و سحر و جادو و دعا و امثال این چیزها کمال اعتقاد را دارند —

بهر حال از زمانی که نصارا رو بترقی گذشتند روز برز خود را علا بخشیدند و عمده بواسطهٔ حکومت نیک و قوانین نیک و عدل و انصاف که آنها را بود و همیشه خود خوش بودند و رعیتشان نیز خوش بودند و ترقی خود را درهمین چیزها دیدند و دانستند — برخلاف مسلمانان که از ابتدا حکومت نیک و قانون نیک و معدلت نداشتند و بهر درجه که بودند از آنها هم روز بروز فروتر شدند تا باینجا رسیدند که اکنون ما در همه جای عالم آنها را ذلیل و خوار و منقاد دیگران می بینیم و ازاین هم روز بروز فروتر خواهند شد اگر بخیال ترقی خود نیفتند و سعی و جهد در ترقی خود نکنند —

باب نهم

حکومت انگلیش در هند

بر صاحبان عقل و دانش پوشیده نیست که احدی درین عالم مالک و وارث زمین نبوده است هرگز و نخواهد بود — ملک مالک خدا بوده و خواهد بود تا قیامت — ولی بحسب ظاهر در ابتدای خلقت یعنی پس از طوفان نوح چون اولاد آدم که اول همه دریکجا جمع بودند کثرت بهم رسانیدند

هر جوقه و جماعتی از آنها بیک زمینی رفتند و آن زمین را مسکن ساختند هنگامیکه
آن زمین خالی افتاده بود — در واقع این جماعات مالکان واقعی آن اراضی بودند
بحسب ظاهر — پس از آن چون خلق عالم فزایش و کثرت یافتند باز فرق مختلفه
بمرور ایام و بنوبت حمله بردند و آن اراضی را از چنگ ساکنین نخستین آن اراضی
گرفتند و مالک شدند آنها را و اگر زور و استیلا هم داشتند مالکین نخستین را تابع
و منقاد خود ساختند و بر آنها حکومت راندند — از همان زمان ما باید بگوئیم
این رسم ظلم جاری شد و در واقع هر جماعتی یا قومی که بر سر زمینی رفتند و ساکنان
نخستین آنرا تابع و منقاد خود ساختند بناحق و ظلم این کار را کردند —
ولیکن چون مدتی اینها در آن زمینها سکونت گزیدند اینها نیز بظاهر مالکان واقعی
آن زمینها شدند و باز روزگار چندی که گذشت فرقه یا جماعت یا قوم دیگری
آمدند و بر آنها استیلا یافتند و بر همین منوال حالت جهان باقی بوده است
تا کنون و باقی خواهد بود تا قیامت —

تا روزگاری دراز ملک ایران را باشنده قومی بودند
بحسب ظاهر قدیمی و باشندگان نخستین آن زمین و سلطنت از خود داشتند
و کمتر کسی از ممالک دیگر و طوایف دیگر آمده بود و بر آنها حکومت رانده بود اگرچه
در آن بین ما چند کسی و قومی آمدند — ولیکن پس از آن عربها حمله آوردند و ملک
ایران را گرفتند و مالک شدند — چندی نگذشت که جماعت و قوم دیگری
آمدند مثلاً تورانیان و از اینها یک قبیله و شعبه اول آمدند و قبیله و شعبه
دیگری از آن پس و قبیله و شعبه از آن پس تا با امروز — هندوستان ابتدا
مسکون گشت با همان جوقهٔ از خلق که بواسطهٔ خرابی و تباهی ملک بابل یا
بواسطهٔ کثرت عدد شان پراگنده شدند بر روی زمین را پیمایان قبایلی

هستند که اکنون در کوهستانها و جنگلها سکونت دارند — پس از آن جماعت دیگر آمدند
از کوهستان هندوکش و طرف شمال و مغرب هند و فرمانروائی کردند بر آن باشندگان
اول و قدیم — پس از آن عربها آمدند و از آن پس ترکان و افغانان و تورانیان
آمدند و آخر از همه نصارا آمدند از مختلف قومها و از میان نصارا قوم انگلیش غالب
آمدند و این ملک را مالک شدند و امروز یکصد سال یا بیشتر است که این قوم
مالک این ملک اند — همچنین بود حالت ملک قوم انگلیش که مختلف طوایف و قبایل
بآنجا آمده و هر یک [illegible] داشتند در آن تا
[illegible] همین قوم [illegible] حکومت دارند گرچه اهل
باشنده انگلند نیستند بلکه بیشتر بودند که از اراضی شمالی ملک جرمنی آمدند —
در اینصورت مسلمانان مالک حقیقی ملک هند نبودند بلکه حمله آوردند و بزور
و ظلم این ملک را گرفتند از قبضهٔ دیگران و همان نحو انگلیش آمدند و ملک مذکور
گرفتند از مسلمانان — پس هیچ عذر که مسلمانان را حق مالکیت بر این ملک
[illegible] قوم انگلیش است در این زمان و اگر باز قوم قوی‌تری آید
خواهد شد — باین ملاحظات مسلمانان نمی‌توانند گفت که انگلیش آمدند
و ملک ما را گرفتند و این ملک مال ما بود چراکه مسلمانان نیز غاصب و فاتح بودند
در اینملک همچنانکه انگلیش —

ولیکن باید دانست که این ملک‌گیری را چون از ابتدای
خلقت همان عموم داشته و رسم جهان بر آن جاری بوده و جاری شده ما ظلم
نمیخوانیم و ظلم نمیدانیم و اگر ظلم هم بوده همه خلق و طوایف یکسان ظالم بوده
اند — مطلب و سخن ما بر این بخش حالت مختلف طوایفی که هر یک بر ملکی حمله
بردند و آن ملک را مالک شدند نیست بلکه مطلب و سخن ما بر آن بخش حالت

آن طوایف است که نسبت دارد بسلوک و رفتار آنها با خلق و باشندگان
آن ممالکی که گرفتند هنگامیکه مالک آن ممالک بودند بظاهر خلق آن ممالک
تابع و رعیت آنها بودند — اگر در این بخش حالت این طوایف جهانگیر را بدی
ببینیم بد میگوییم و اگر نیکی ببینیم نیک میگوییم — چنانچه قبل از این نوشتیم بعضی از
مسلمانان را ابداً از ملک گیری خیال و ارادهٔ ملک رانی نبود بلکه قتل و غارت و
بردن غلام و کنیز بود — بعضی دیگر که مقصود شان ملک رانی بود یعنی ملکی را
که گرفتند در آن اساس سلطنت نهادند و بساط فرمانروائی گستردند چون
غرق دریای هوس و حب جاه و استیلا و پیروی خواهشهای نفس خود بودند و
گرفتار دست خشم و غضب و شهوت پرستی و تن پروری و امراض بیشماری
همانند از این قبیل ابداً خیال نکردند که همچنانکه مسلمانان رعیت آنها بودند
سایر خلق خدا هم که در مذاهب مختلفهٔ دیگر بودند رعیت آنها بودند یا آنکه یک نفس
یا صد هزار نفس خواه مسلم و خواه کافر کشته میشد همان [illegible] رعیت آنها
[illegible]
می آمد — [illegible] اگر ظلم میکردند بخلق خدا بس بود که خلق [illegible] شان بممالک دیگر
میگریختند و پناه بقوم دیگر می بردند [illegible] خصوصاً [illegible] آنها
[illegible] از جنگ ظالم
اینها نجات [illegible] بهر حال همه نقص دولت و مایهٔ زوال آنها بود — و کسی
گمان نکند که مقصود ما از مسلمانان و هندو از هندو [illegible] چون از همان ذات
است مسلمانان هر چه ظلم کردند مثل دیگر کردند — [illegible] نیست بلکه مرادم آن
[illegible] خود هم ظلم و جفا کردند چون قانونی [illegible] نبود — [illegible]
[illegible] بلکه پیرو بودند از حیثیت تعصب مذهب و طریقه — خصوصاً

عداوت آنها اساس بر عقیده بود که هر که دیگری را خارج از طریقهٔ خود بکشد
به بهشت رود و نزاع و گفتگوی هر دو کس از مسلمانان جز بریختن خون یکی از آن دو
انفصال نمی یافت — پادشاه و وزیر و امیر و غفیر مجبولی بودند صورت یافته
از حرص و شهوت و قهر و غضب — همه حریص مال دیگری — زن هر بیچاره را شاه
و وزیر و امیر مالک بودند و اگر فقرا هم پیروی دین ملوک خود را میکردند هیچ
فریادرس و داوری نبود زیرا که فریادرس و داور خود آن رسم را جاری داشته
بودند و جز این نبود که اگر برهٔ را از چنگ گرگی میگرفتند طعمهٔ خویش میکردند —
بالجمله مال خلق را گرفتند و خلق را کشتند و زن و اطفال آنها را اسیر و پایمال
کردند و بلاد و امصار و قلاع و اراضی و خانها و معابد آنها را که در واقع اسباب
آبادی ممالک خودشان بود تباه و ویران ساختند — گاهی بخیال نیفتادند
که خلق را آزاد دارند و بعلم و هنر ترغیب دهند و طرق و شوارع را هموار کنند
و بلاد و امصار یا ممالک دیگر باز کنند بجهت آمد و شد و تجارت و فلاحت
و محنت را در میان خلق ملکشان مشوق شوند که بر معموری و دولت ملکشان
بیفزاید و هم خودشان براحت زیند و هم رعیت شان — مگر از آنطرف نصارا
چنین نبودند و در هر حال بکلی برخلاف مسلمانان بودند — پس ما میگوئیم
این قوم اخیر بهتر از آن قوم اول بودند و بحقیقت سزاوار و شایسته بودند که
آن ممالک را بگیرند و مالک آنها باشند —

باین وجوهی که ذکر شد ما میگوئیم که استحقاق انگلیش
بر مالکیت ملک هند بیش بود از مسلمانان و در واقع اینها رحمت بودند از جانب
حق بخلق هند و حال آنکه آنها بلا و آفت بودند برای خلق هند — مسلمانان
همیشه میگویند که انگریزان ملک هند را بشمشیر نگرفتند بلکه بفریب گرفتند —

ما فی نفسه بسیار خوش هستیم و همین خصلت را در قوم انگریز تعریف و تحسین میکنیم و
همین قوت کلام ماست که حالا کولی که مسلمانان اگر در ما خون خلق را ریختند از
زمانی که این قوم قدم در اینملک نهاده اند کسی نمیتواند بگوید و یاد ندارد و که یک
نفس واحد را این قوم بناحق یا برای ترویج مذهب شان یا برای گرفتن مال او
یا برای گرفتن زن یا دختر او کشته باشند — بجز معدودی از هنود و
مسلمان و بخصوص مسلمانان هیچکس بخوبی نمیداند که انگریزان چه کرده اند در
ملک هند و برای آسایش خلق و حرمت و حفاظت جان و مال و اهل و
عیال مردم و فزایش دولت و آبادی هند — در این وقت بیهوده و بیجا
است که ما تمام نیکیهای فرمانروائی و ملکرانی انگریزان را در اینملک بیان
سازیم و جواب دهیم هر فردی از مسلمانان را که اعتراضی کند بر ما و بر رفتار
انگریزان در این ملک و با خلق اینملک — تا مردم اینملک
و حالات و خصال و عادات جبلی خود را از دست نه دهند نخواهند دانست که
فرق میان نیک و بد چیست — ما کاری نداریم بصد یا پنجاه
که مردم اینملک دلیل و برهان و تمسک از ما طلب کنند ما همین
میکنیم که لارد رپن (و امروز که لارد دفرین) در اینملک
بیست و پنج کرور خلق — اگر لارد رپن (یا دفرین)
یا بزور بگیرد و ظاهر شود فوراً او را معزول میکنند
و اگر خون بیگناهی را بریزد فوراً او را بقتل میرسانند — کسی هست که منکر
این چیزها بشود جز جاهل متعصب بی انصاف و نادان ؟ — شاید
بید النش ما را بگویند که تو خبر نداری که انگریزان ظلم هم کرده میکنند و خلق هند
را محتاج بنان کرده و چنین و چنان کرده ما جواب اینها را نمیدهیم تا وقتیکه بخوبی

علم بیاموزند و از کارهای انگریزان خبردار شوند و آنوقت خود درک کنند که
حفظ [illegible] و ما از نوشتن این چیزها چیست — آنچه را که اکثری از مسلمانان یا مردم هند
مطلق ظلم میدانند از انگریزان ما عین معدلت و انصاف میدانیم و عین حکمت و
تدبیر ملکرانی میشماریم چرا که آنها علم ندارند که بخوبی بفهمند ظلم چیست و عدل و نصفت
چه — مثلاً حکومت بشخصی میگوید چهار آنه بده من حفظ میکنم خانهٔ ترا و تو شب
بکمال آسودگی و راحت و خاطرجمعی در بستر خود بخواب و از هیچکس اندیشه مدار —
اگر واقعاً حکومت حفاظت میکند جان و مال آنکس را این ظلم نیست بلکه آن ظلم
است که حکومت آن چهار آنه را بگیرد و حفاظت نکند جان و مال آنکس را —
مثلاً بعضی از مردم گاری و اسپ دارند و سوار شده براحت میروند و سرکار
همه روزه [illegible] — میگیرد برای آنها و اسپ و گاری آنها لیکن
ماهی یکبار [illegible] چیزی [illegible] میآید [illegible] و بیچه تکس بده [illegible] دشنام
[illegible] — لیکن این مرد از هیچ چیز [illegible] در
جهالت [illegible] نه قانون میداند نه در اخبار ملاحظه میکند و نه انصاف دارد
که اگر بشنود تصدیق کند که حتی فرمانفرمای هند گورنر جنرال هم این تکس را
میدهد و منحصر باین مرد جاهل نیست — و چنان جهل در جبلت اینها مخمر است
و بنای کار آنها بر مخالفت و مناقضت و ضدیت است که هیچ دلیل و برهان و
کتاب و قانون و اخبار آنها را ساکت نمیسازد — از آنجمله ما خلاف گویان را
تاکید میکنیم که در بمبئی گزت تاریخ ۲۲ جنوری (۱۸۹۵) ملاحظه کنند در گفتگو
[illegible] جواب میونسپالیتی و حاکم بمبئی — یحتمل هیچکس در ملک هند چه هندی
[illegible] چندان از انگریزان [illegible] نباشد [illegible] بعلت آنکه بیست و یک سال
[illegible] کشیده اند

بکوروت و عدالت حضار نکرده اند وگاهی بیش از دو یا سه آنه تکس از من نگرفته اند —
زیرا که "کس نباید بخانه درویش که خراج زمین و باغ بده" و برخلاف همین حالتکه
هستم یعنی بینوا و بی آزار و همیشه چنین بوده ام کتابی میتوانم نوشت در آنچه دیده ام
از هم مذهبان خود که اقلاً صد کس از بیگانه و آشنا در هند و ایران میدانند و این
عدد ده کس بیشک میدانند آنچه که بر من رفته است در حیدرآباد دکن — ولے
کسی خیال نکند که من از انگریزان فایده دیده یا می بینیم حاشا و کلا — بالجمله این
فقط یک مثال بود اگر ادراک کامل باشد لکها فعل دیگر هم بر همین نهج ملاحظه شود و اما اما

در عهد حکومت و دارائی مسلمانان (و سایر ملل در
خلفای اشیا) پادشاه را قدرت کامل بود که مال و جان و زن و فرزند خلق را
بگیرد — حاکم را این اقتدار بود وزیر را این اقتدار بود امیر را این اقتدار بود
و کان ذالک — علما را نجود و اگذاشته بودند که هرچه میخواستند میکردند
مسلمانان خود را بهتر از سایر ملل میدانستند و فرقی که در میان خلق بود فقط
دولت بود و فقرا همه ذلیل اغنیا بودند — ذاتهائی که در چمار میخوانند آنها را
در انملکت پست ترین ذاتها بودند هرچند که بندهٔ خدا بودند مثل دیگران —
مردمان رذیل و بدفعل بنام پدر و جد و خاندان نان مفت میخوردند و زر مفت
میگرفتند — سید و ملا و برهمن و درویش و شاعر و منجم و رمال و رقاص
و قوال و بزاز و کبوتر باز و پهلوان و قصه گو و فقیر و هزاران گروه دیگر بیکار
بودند و زر مفت میگرفتند و نان مفت میخوردند — جرایم بسیاری عفو
میشد و بسیاری از هر دو جنس لکه و خانه و غیره و حکومت خریداری میدادند —
خدمتیکه در نزد پادشاهان حرمت و عزت داشت غالباً قتل نفس بود یا
آوردن زن و دختر بیچاره یا دشمنی و بدگفتن از ملل دیگر و دشنام گفتن از

مذاهب دیگر یا خراب کردن بتخانه یا شکستن بتی — تعریف پادشاهان در ریختن
خون اهل مذهب یا مذاهب دیگر بود به بهانه ترویج دین و برای جود و بخشش و عفو گناه
گناهکاران و خیرات و مبرات و نذر و نیاز بیهوده بمعنی — خصال نیک
پادشاهان بمردم دشمنی و عداوت بود از سایر ملل و تعصب مذهبی و عبادات
بمعنی و حرمت داشتن از فقرای چرسی و بنگی و افیونی یا دراویش هرزه گرد
یا مطرب و رقص و زیارت قبور اولیا — شجاعت و بهادری این بود که کسی
[illegible] بیگناهی را بریزد و شمشیر کشیده بندگان خدا را بیدریغ بکشد و خود ملقب
[illegible] غازی [illegible] — و لیکن در عهد حکومت انگلیش اکثر این اعمال و عادات برخلاف
[illegible] است و درمیان این قوم اصول و قوانین و ضوابط ملکرانی دیگر است —
[illegible] فرقی درمیان مسلم و هنود و نصارا و سیاه و سفید و برهمن و دیر
[illegible] جشن [illegible] — حرمت خلق نزد این قوم بعلم و دانش و رفتار
[illegible] — [illegible] صفت بکسی نمیدهند و قاعده انها بر این است که
[illegible] مند بود لوازم انسانیت و شرط تمدن که معنی آن ارتباط
[illegible] خلق است بیکدیگر بجا آرند و زکسی میدهند که خدمت با آنها کند
[illegible] چاپلوسی نیست [illegible] و کاری بدین و مذهب و آئین و رسوم مذهبیه کسی
ندارند [illegible] و ملک نمیشود — هزار ها ذات و گروه بهزار ها
[illegible] بیرون می آیند بنام مذهب و تابوت و شیر و ببر
[illegible] رنگ و سیاه کل [illegible] با مختلف بود و شیطان
[illegible] در کوچه [illegible] بهر فعلی [illegible] مخواهند
[illegible]
[illegible]

مانع شود و سخنی در ذم و قدح او و مذهب او نگوید — مقصر را سزا میدهند
هر که باشد و قاتل را قصاص میکنند هر که باشد — پادشاه و گدا را در اصول
ملکرانی این قوم حقوق یکی است هر چند یکی پادشاه باشد و دیگری گدا — آنچه میکنند
همه را بر وفق عقل و حکمت و قانون و آرای خلق میکنند و هندوستانی و
انگلیش (یعنی اهل ملک خود شان) را بیک چشم می نگرند — هر هندوستانی
بهر درجه و مرتبه که باشد بکمال آزادی میتواند بگوید و در اخبار بنویسد هر چه
که بخواهد بر خلاف پادشاه و حکومت اگر موجب فساد در مدینه نشود
لیکن در ترکی و ایران و افغانستان فقط یک سخن بزبان یا قلم می آرد
سرش را از تن جدا میکنند و ملکش را بحیطه ضبط میکنند
خانمان و خاندان و قبیله اش را بر می اندازند و حتی در حیدرآباد دکن
هیچکس نمیتواند آزادانه چیزی بگوید و بنویسد و حال آنکه در گذشته گرده ها
میگویند و نه در روزنامه مینویسند — اگر خلاف اینهائیکه نوشتیم بشود آن نادر
است و آن هم بنا بر مصلحتی خواهد بود — اگر از احاد ناس کاری بشود در باب
این قوم که ظلم باشد و حق کسی را از کسی بگیرند یا خلاف انصاف دیگری کنند
این هیچ نسبتی با اصول و قوانین ملکرانی آنها ندارد و دلالت نمیکند بر بدی
اصول و قوانین ملکرانی آنها بلکه در اصول و قوانین ملکرانی آنها همه خلق یکسانند
و هر که ظلم و تعدی بدیگران کند هر که باشد بسزای خود میرسد در
صورتیکه جرم او ثابت و ظاهر شود —

آنچه قوم انگلیش در این ملک کرده اند و پیوسته
همه روزه میکنند در آزادی خلق و در تربیت خلق و در حفظ و حراست
جان و مال و عیال خلق و فراوانی دولت و تجارت و فراخت و آبادی ملک

در ساختن طرق و شوارع [illegible] ریلوی و جهازات آتشی و تلگراف
در ساختن پلها و عمارات [illegible] کردن نهرها در حفاظت و حراست مساجد
و معابد هر مذهب و ملتی در نگاهداری عمارات قدیمه در جاری ساختن و آموختن
علوم و لغات قدیمه هر ملک در فراهم آوردن اسباب صحت و سلامتی خلق
در فزایش [illegible] اشاعه کردن و مروج داشتن اسباب آسایش و راحت
و خوشی خلق و از [illegible] در آموختن علوم و حکمت و هنر و کمال و تربیت نمودن
خلق اینملک [illegible] صدها و هزارها امور و کارهای کلی و جزئی دیگر اکثر از مردم
[illegible] و بخوبی [illegible] دانسته تا هنگامیکه بخوبی از زبان و
[illegible] نداشته شده و قریب ده هزار جلد کتاب هم نوشته
باشند — در [illegible] ۲ اپریل سنه ۱۸۸۶) فقط چند روز قبل نوشته شده در
سال ۱۸۸۳ و ۱۸۸۴ کم از ۷۰۰۰ دختر (یا زن مطلقاً) در مدرسه و تحصیل
علم مشغول بودند که از انجمله ۳۱۰۰ هندو بودند و ۴۰۰۰ مسلمان — و در
تاریخ ۶ اپریل سنه ۱۸۸۶ در رپورت یونیورسیتی کلکته از بابت سال مذکور فوق
نوشته شده [illegible] مدرسه یا مقام تعلیم و تربیت (انستیتیوشن) قریب
[illegible] و نحو نفس تحصیل علم میکرده اند — این اشخاص بایستی که همه جانور
وحشی [illegible] شده [illegible] و اهتمام انگریزان اینها را آدم کرده اگرچه بعقیده
مسلمانان خصوصاً بعضی از دوستان ما اینها همه بیدین و ملحد شده اند
و حکومت انگلیش [illegible] کرده — این چیزها را کسی بعوام بگوید
[illegible] نقیض میگوید [illegible] بکلی بیفایده است [illegible]
این چیزها را برای آن فرق نمی نویسیم بلکه برای آن معدودی می نویسیم
که فی الجمله ترقی کرده اند در علم و دانش و قلب تصدیق کننده دارند و

از نوشتن این چیزها برای آن صنف از خلق مقصود ما این است که چون آنها نمیدانند
در صدد آن بر آیند که مهما امکن سعی و اهتمام کنند که عوام و جهلای آنها علم
بیاموزند و رفته رفته این چیزها را خود بفهمند و تمیز آرند و درک کنند —
منصوبهٔ که در این سال زوجهٔ لارد دفرین (کونتس آف دفرین) اندیشید که داکتران
زن طلب کنند از یورپ یا امریکا بجهت زنان پرده نشین هند و تربیت زنان هند هم
در این علم و هنر چه نعمت عظمائی است و هیچکس تاکنون نیندیشیده بود و چه بسیاری
که از اهل هند نمیدانند و شکر آنرا بجا نمی آرند — بنده بخوبی فایدهٔ این کار
را میدانم زیرا که هزارها مرد و زن و طفل می میرند بجهالت خود آگه نیستند از سبب آن
و نسبت بسحر و جادو میدهند —

اشتهاریکه ملکهٔ انگلستان داد در سال ۱۸۵۸ ع

هنگامیکه فرمانروائی ملک هند را بخط مستقیم در قبضهٔ خود گرفت بر اکثری از
اهل اینملک هند و مسلمان معلوم نیست و آنهائیکه شنیده اند و بر آنها معلوم
هم هست باور نمیکنند که ملکه و حکومت ثابت بقدم و استوار هستند یا باشند
در آنچه که وعده نموده اند و قول داده اند با اهل هند — ولیکن ما باور میکنیم و
بکمال اعتماد داریم بر صداقت و راستی وعده ها و قول و قرار آنها — بعضی
از فقرات آن اشتهار اینهاست که ما در ذیل بجنسه عبارات انگریزی را نویسیم
و ترجمه میکنیم در فارسی برای خوانندگان این کتاب

"We declare it to be our royal will
and pleasure, that none be in anywise
favoured, none molested or disquieted by
reason of their religious [illegible]

ances, but that all shall alike enjoy the equal and impartial protection of the law; and we do strictly charge and enjoin all those who may be in authority under us, that they abstain from all interference with the religious belief or worship of any of our subjects, on pain of our displeasure. And it is our further will that, so far as may be, our subjects, of whatever race or creed, be freely and impartially admitted to offices in our service, the duties of which they may be qualified, by their education, ability and integrity, duly to discharge.

یعنی [illegible] که میل و خوشی ما نیست که هیچکس
[illegible] هیچ جه مورد التفات نباشد و هیچکس مورد شکنجه و درد سر و ایذا

واقع نشود برای مذهبیکه معتقد آن هست و پیروی آنرا میکند و مراسم آنرا بعمل می آرد و لیکن همه یکسان و بدون طرفداری در تحت و در حمایت قانون باشند و ما بکمال سخت گیری تاکید میکنیم و مر [illegible] تمام کسانی را که در تحت ما اقتدار حکومت دارند که بکلی کناره جویند از مداخلت در امور مذهبیه هر یک از رعایای ما و در خلاف آن و انحراف از آن وعید قهر و ناخوشی خود را بآنها داده ایم — و علاوه برین میل خاطر ما این هست که تا ممکن باشد رعایای ما هر ذات و بهر ملت و مذهبی که باشند بازادی و بدون طرفداری داخل شوند در هر خدمت و عملی در چاکری ما مشروط بر آنکه قابلیت داشته باشند که از عهده برآیند بواسطه علم و توانائی (یعنی خردمندی) و درستبازی خود در کار —

در سال ۱۸۹۴ (سال گذشته بود) حکومت هند خواست که چیزی از آن وعده را وفا کند یعنی مجسترت های هندوستانی را همان اقتدار دهد در سزا دادن به مقصرین انگریز که مجسترت های خود آنقوم را و بر سر این مطلب آشوب ها و فتنها شد که در میان مسلمانان بسر قتل صدها کس میشود — انگریزان راضی نمیشدند که [illegible] خود را از دست بدهند و [illegible] میخواست الغا به وعدهای ملکه خود کنند و بر سر این مطلب مجلسها [illegible] و [illegible] وعریضها به لندن نوشته شد که [illegible] آن نطقها و نوشتجات کتابی گشت هشتصد هزار صفحه — [illegible] هزار اطلاع از آن ندارد هر چند عالم همه آگه شدند — ولیکن [illegible] هنگامیکه [illegible]

و در هر اخباری چاپ شد و بر سر زبان ها [illegible] و [illegible] نفهمیدند که این قدر [illegible]

و این مطلب و هر یک از اینگونه مطالب که نسبتی داشته باشد بملک داری
انگریزی چندان باریکی و حکمتها است که مردم هند تا الحال نمی دانند و نمی فهمند
یا تحقیق [illegible] انصاف قلبی نداشته باشند
و هر حرف و کلی [illegible] — اقتدار [illegible] دیده
[illegible] هندی که قبل از این هم
همین مقدار اقتدار داشتند [illegible] تا شش ماه و دو هزار روپیه
جریمانه [illegible] انگریز شدند — مردم این سوی
زمین یعنی مشرق [illegible] آنچنان چون صد هزار نفس از مردم [illegible]
گرفته تا [illegible] و غارت کردن شهری و ملکی بناحق و
ظلم [illegible] هزار روپیه جریمانه که یکسال
[illegible] — [illegible] نمی فهمند و نخواهند فهمید تا آنکه صاحب دانش
نشوند [illegible] — همین مقدار اقتدار خیلی اقتدار است و
[illegible] وقتی [illegible]
[illegible] — این اقتدار
[illegible] علم و
[illegible] سالهای دراز صدمات زحمات
[illegible] چندی بوده اند و از عادات و رسوم
[illegible] کمال خاطر جمعی
[illegible] هر شان نظر [illegible] —
[illegible] بگویند [illegible] اختیار
[illegible] اداره شما

امر میکنند با نها عمل کنید — من یقین دارم که هر زمانیکه مردم هند خود را
تکمیل نمایند در علم و دانش و تهذیب و مروّت و هواخواهی دولت و حکومت
راستبازی و ایمانداری همهٔ خدمات لایقهٔ عظیمهٔ حکومت هند را انگریزان
با آنها واگذارند و آنها نیز شریک شوند در امور حکومت و ملکرانی بیش از آنچه
بالفعل هستند — البتّه اهل هند عموماً و مسلمانان خصوصاً شکایت هم دارند
و بعضی از شکایتهای آنها هم معقول است یعنی آنچه را که علما و دانشمندان آنها
میگویند و در اخبارها مینویسند و ما مکرر می بینیم — ولی رفع شکایت آنها
نمیشود جز آنکه خود را از غلطهای نکوهیده بری دارند و علم آموزند و باسلاح
واسباب دانش رفع شکایتهای خود را طلب کنند از حکومت خود —
درخاتمهٔ این بخش از این کتاب ما عرض میکنیم بخدمت
هم مذهبان خود که بتامّل و غور نظر براین کتاب و تعصّب و بی انصافی را کنار
گذارند و بجمال خاطر جمعی بدانند که ما نیز مسلمان هستیم و برادر با آنها مگر صاحب
انصاف و صریح تهیم و بحسب صاف و نیّت خالص و بی غرض و از روی غمگساری
و خیرخواهی و درد و حسرت و بدون طرفداری نوشته ایم این کتاب را محض
بجهت آنکه هم مذهبان ما ترقّی کنند و در دنیا خوش باشند و در آخرت
نیز خوش باشند — اگر ما دعوی کنیم که از بدو اسلام تا کنون احدی
درمیان ما مسلمانان نیامده است که باین درجه خیرخواه اسلام و مسلمانان باشد
که ما هستیم و تا باین حد بیغرض و بی تعصّب و خیرخواه همهٔ فرق و شعب
مسلمانان مطلقاً و در ظاهر و باطن ساعی در ترقّی و خوشی و راحت
هم مذهبان خود باشد که ما هستیم احتمال کلّی میرود که ما در دعوی خود
صادقیم و سرموئی خلاف و اغراق نباشد — [illegible] کنند و رفته

ودر ہر گوشہ از عالم زب شند وہنوز لکھا از آنہا ہستند در ہر شہر وبلدے از ممالک مسلمانان ہمہ از قبیل این مہدی کاذب بودہ ہستند کہ امروز در سودان ہست وچند لک جاہل پیرو دارد وسایر مسلمانان اورا کاذب میخوانند ہمہ باین نحو خلق را بضلالت دراندختند وحیوان ساختند لیکن سعی ما این ہست کہ خلق آدم وانسان شوند وحال آنکہ دعوی پیغمبری وولایت وامامت وپیر ومرشدی وحکمت واجتہاد وفضل ہم نمیکنیم ـ اینہا ہمہ سعی داشتند دیگر دند کہ گلیم خویش را از آب بیرون کشند ولی ما سعی داریم کہ غریق را رہائی بخشیم ـ آنچہ ما نوشتیم فی الجملہ بود از امراض مسلمانان و اکنون ما را ارادہ آن ہست کہ ادویۂ این امراض را ہم بنویسیم وامید داریم کہ امراض مسلمانان بادویہ ہائیکہ ما نسخہ آنہا را می نویسیم ودستور العمل میدہیم این ملت را کہ بکار برند کم وزیاد شفا یابند وچیزی رو بہ بہبودی نہند ـ ما خواب وارامش را بر خود حرام کردہ ایم وامید داریم کہ بتوفیق الٰہی ہموارہ در سعی وکوشش ومحنت خود ثابت قدم باشیم بلکہ از خون خود ہم میگذاریم اگر اہل مذہب ما ترقی کنند وصورت بہبودی وامید بہبودئی باشد برای آنہا ـ مبادا ہم مذہبیان ما از نوشتجات ما چیز دیگری معلوم کنند برخلاف ارادہ ونیت ما وخیالات ما را بچیز دیگر حمل وتاویل نمایند وتمام سعے و کوشش ما باطل شود ـ بیشک سنی ہا نحوی از ما ناخوش خواہند شد وشیعہ ہا نحوی وہندی ہا نحوی وایرانی ہا نحوی ولی این ہست وجز این نیست کہ جز نادان واحمق دیگری از آنچہ ما نوشتیم ناخوش نمیشود چراکہ ما سنی وشیعہ و ہندی وایرانی را بیک چشم دیدہ ایم ـ اگر مسلمانان مطلقا از ما شکایت کنند باید تامل کنند کہ ما نیک وبد ملل دیگر ونصارا را ہم نوشتہ ایم اگر سنی ہا

شکایت کنند تامل نمایند که ما از شیعها ابداً طرفداری نکرده ایم اگر شیعها
شکایت کنند تامل کنند که ما خود شیعه ایم اگر هندی ها (مطلقاً) شکایت
کنند تامل نمایند که ما از ایران خود هم تعریف نکرده ایم و ایرانی و هندی و
ترک و افغان و همه مسلمانان عالم را یکسان دانسته ایم و آنچه را که نسبت
با آنها و سلاطین و بزرگان آنها داده ایم همه بیان واقع است دیگر تهمت
نیست و نتیجهٔ این همه بهبودی و خیرخواهی آنها است — ما از آن در جوش
و خروشیم و از آن چون ماهی بیرون از آب در التهابیم و از آن در آتش
حسرت و اندوه کبابیم و از آن بر سر و سینه میزنیم خواب و آرام را بما
[illegible] کرده ایم که می بینیم هند رفت و ترکستان رفت و ملک [illegible]
و ایران و مصر هم قریب برفتن است و فقط یک هفته دیگر یا کمتر یا زیادتر
باقی مانده است که معلوم شود آیا افغانستان بدست افغانان خواهد ماند
یا بدست روسیان (زیرا که امروز که بنده مینویسم این فقرات و این
مرّهٔ چهارم است که این کتاب را مینویسم ۱۲ اپریل ۱۸۸۵ عیسوی است
و ۲۶ [illegible] ثانی ۱۳۰۲ هجری) ولیکن مسلمانان هنوز در خواب
غفلت و [illegible] صحبت زنان و لهو و لعب [illegible]
[illegible] آمدن روسیان [illegible] تکاذب — —

اللهم [illegible]

حصّہ دوّم

ادویۂ امراضِ مسلمانان

مقدمه

قبل از آنکه شروع کنیم در بیان ادویهٔ امراض مسلمانان (یعنی رفع نقایص و قبایح ایشان) باید دانست که مسلمانان در این زمان بر دو قسم و صنف اند —

اول آنکسانیکه از خود پادشاه و دولتی دارند بالاستقلال

دوم آنکسانی اند که از خود پادشاه ندارند و در تحت حکومت و انقیاد ملل دیگر اند — صنف اول را امراض بیش است از صنف دوم و هر چند که امراض مسلمانان لاتعد و لاتحصی است مگر ما فقط معدودی را بیش در این کتاب ننوشتیم و آن معدود را ما اصل اصیل و مادر همهٔ امراض ایشان دانستیم و اکنون نیز از جملهٔ امراض مسلمانان ما فقط معدودی را که اصل اصیل آنهاست بقلم می آریم —

بنزد رای ما صنف اول مسلمانان را هشت مرض هست روی هم رفته و هشت دوا هم درکار دارند — صنف دوم مسلمانان را چهار مرض است

وچهار دوا در کار است — امراض صنف اوّل مسلمانان چهار از طرف حکومت است وچهار از طرف رعیّت ولیکن در صنف اخیر چهار مرضی که آنها است فقط از طرف رعیّت است دوای آنها نیز چهار و بدست خود رعیّت است — مگر یک فرق کلّی دارد که در صنف اوّل چون امراض حکومت سخت تر است و در واقع امراض رعیّت نیز عین امراض حکومت واز اثر امراض حکومت است لهذا معالجۀ آنها هم سخت تر و مشکل تر است — ولیکن در صنف اخیر چون در وجود حکومت مرض نیست بلکه مرض فقط در وجود رعیّت است معالجۀ آن هم آسان تر است اگر رعیّت در صدد آن باشد که رفع کند آن امراض را از خود مسلمانانیکه پادشاه یا حکومت از خود دارند وبحسب ظاهر هم پادشاه و حکومت آنها مستقل هستند چهار طایفه اند مصریان وترکان عثمانی وایرانیان وافغانان — بقیه مسلمانان عالم غالباً بلکه تماماً پادشاه و حکومت بالاستقلال از خود ندارند و رعیّت یا مطیع ملل وطوایف دیگر هستند (اگرچه آنها نیز که حکومت از خود دارند. واقع تابع ملل دیگر هستند) از انجمله مسلمانان هندوستان اند و در این کتاب مقصود ما از مسلمانانیکه تابع و رعیّت دیگران اند فقط مسلمانان هند هستند که ما میخواهیم امراض آنها را دوا کنیم اگر میل وخواهش داشته باشند —

امراض صنف اوّل مسلمانان اینهاست از طرف حکومت

(۱) مطلق العنان بودن حکومت (۲) فقدان مجلس شورا
(۳) نبودن قانون و (۴) عدم معدلت وانصاف — واینهاست از طرف رعیّت (۱) عدم تربیت نیک (۲) عدم سپاسداری
(۳) عدم امانت داری و (۴) عدم محنت ومشقت کشی — ولیکن

امراض مسلمانان صنف دوم فقط همان چهار مرض اخیر است که در صنف اول بود
هر چند که در واقع این هشت مرض دو مرض است و دوای آنها هم دو است —
یکی مطلق العنان بودن حکومت و ضد آن و دیگری عدم تربیت خلق و ضد آن
ولی ما بجهت بیان کم و کیف و تشریح هر یک را چند شعبه و قسمت قرار میدهیم —
و علاوه براین بالضروره این شعب در هر چیزی هست و بیان هر یک نیز
لازم است و ارتباط هر یک بدیگری لازم و ملزوم است و این جمله رُوی هم رفته
آن چیزی میشود که مقصود ماست چرا که احتمال کلی میرود که یکی را کمال باشد و
دیگری را نقص و بالجمله آخر آنرا ناقص میخوانند خردمندان — مثال آن مثال
عمارتی است که مشتمل است از بنیان و ارکان و سقف ولیکن هر چند که این همه
را روی هم عمارت میگویند اگر یکی را نقص باشد چنان است که همه عمارت را
نقص باشد — مثلاً جسم انسان مشتمل است از سر و گردن و صورت و دو گوش
و دو چشم و یک دماغ و دو دست و دو پا و اجزای دیگر همه متناسب اگر یکی
ازاین اجزا را نقص باشد تمام آن جسم ناقص و ناکامل است — دراین صورت
احتمال کلی میرود که در حکومت اگر مجلس شورائی نباشد بکلی ناقص باشد —
اگر معدلت نباشد بکلی ناقص باشد — و در تربیت بسا هست که در علم و
دانش نقص باشد یا در تهذیب و اخلاق و بهر حال باز ناقص است —
پس ضرورست که وضع و طریق و کم و کیف هر یک بیان شود — ولیکن نیز
رای ما آنچه که اراده ماست دراین کتاب درج شود اگر یک نقطه در تمام آن
نقص باشد ابداً امید ترقی برای مسلمانان نیست و تا قیامت همان منوال
خواهند بود که تا کنون بوده اند و برخلاف اگر بر آنها عمل شود بطور کمالیت
امید است که باوج ترقی و کمال رسند — و باید دانست که این امراض د

ادویه در واقع یک چیز استند و از یک جنس اند مثل اینکه معده از پرخوردن خراب شود و بهبودی آن به کم خوری باشد ولهذا ما امراض مسلمانان را در واقع ابتداذکر کردیم و اکنون معالجات وادویهٔ آنها را ذکر میکنیم که همان اصلاح آنها باشد و دیگر آن امراض را تکرار نمکنیم بلکه اصلاح آنها را بیان میکنیم۔

باب اوّل

در اصلاح حکومت مسلمانان

باید دانست که در حقیقت معنی حکومت و مفهوم آن در ممالک مسلمانان گاهی و هرگز نبوده است و آن معنی و مفهوم که مقصود ملل دیگر است از لفظ حکومت آن معنی و مفهوم نیست که مقصود مسلمانان بوده است و تاکنون هست از لفظ حکومت — در میان مسلمانان همیشه تمام امور مملکت باختیار پادشاه بوده و قول و فعل او قانون ملک بوده و پادشاه مطلق العنان بوده و اگر چند کسی هم برد اگرد او بوده اند هیچ هیچ صحن الوجوه اختیاری نداشته اند که مداخلت در کار او کنند و هرگز این اشخاص مشاور پادشاه نبوده اند در مملکت — ولی حکومت [illegible] ملل دیگر مخصوص در این زمان یا پادشاهست و چند [illegible] و متفق حکومت [illegible] یا پادشاه هم نیست بلکه فقط جمعی [illegible] بکف آنها واگذار است و یک شخص واحد را تا آن اندازه اقتدار بیش است [illegible] سایر اجزای آن جمع آن هم از طرف خلق — بالجمله در این صورت ما

در هر کجا یکه لازم شود در این کتاب پادشاه میگوئیم و پادشاه خطاب میکنیم حکومت مسلمانان را —

پادشاهان اسلام را باید بدانند که انچه تاکنون مردمان نادان بیخبر و خوشامد گوی متملق در کتب نوشته اند یا بزبان گفته اند نسبت به پادشاهان (یعنی پادشاهان اسلام) که ظل الله هستند و مالک جان و مال خلق خدا اند بر خلاف و غلط نوشته و گفته اند و ابدًا بصدقت و انصاف ننوشته و نگفته اند و آنچه از این قبیل چیزها نوشته و گفته اند همه بر خلاف عقل و دانش بوده و مایهٔ تباهی آنها و سلطنت و ملک و رعیت آنها (یعنی پادشاهان) — ابدًا پادشاهان را اختیاری بر جان و مال خلق خدا نیست — پادشاهان چاکر و خدمتگزار خلق اند و مواجب خوار همچنانکه مزدوران — اینها را خلق گزیده اند و مزد میدهند که حفاظت و حراست کنند جان و مال و اهل و عیال آنها را و فراهم آرند اسباب آسایش و حرمت آنها را — و خلق هم باید بدانند که پادشاهان هیچ حق برتری بر آنها ندارند جز آنکه آنها را گزیده اند که مانند شبان حفاظت از جان و مال ایشان کنند و در این صورت میتوانند و حق دارند که یکی را از تخت فرود آرند و دیگری را بجای او بنشانند — پس تا هنگامیکه پادشاهان اختیار کامل دارند و مطلق العنان هستند و جان و مال خلق را ملک خالص خاص خود میدانند و حقوق خود را نمی شناسند و حدی برای حقوق خود مقرر نمیدانند و از اختیار و اقتدار خود نمی کاهند همواره ملک آنها خراب و تباه است و خلق ملک آنها در شکنجهٔ عذاب اند و بنده و برده اند و تمام آفتهای هر ملکی از مسلمانان (غیر مسلمانان) بواسطهٔ همین اختیار کامل پادشاه است و عدم آزادی خلق

البته هیچ پادشاهی در میان ما مسلمانان میل قلبی ندارد که اختیار خود را کم
کند و از هوا و هوس نفسانی و شهواتی خود دست بدارد و آنچه ما از سلطان
حال ملک عثمانی شنیده ایم که در اخبار تیمز لندن بود و ما خود ترجمه کردیم
و نیز از پادشاه حال ایران که بعضی از جهلا از زبان و حالت او نقل و بیان
میکنند بطور یقین کذب بوده است و اینها گاهی شوق و خواهش ندارند
که از اختیار کامل خود دست بدارند و چنانکه گفته اند مستی حکومت از مستی
شراب بیشتر است نمی توانند بر خود هموار کنند که چیزی از اختیار آنها کاهد
مگر این بواسطه آن است که اینها بطور واقع نمیدانند خوشی و آسایش و بزرگی و
جلال و عظمت و زور آنها و ملک و رعیت آنها بچه چیز است و البته
بچه چیز باید باشد — اینها نمیدانند که زور و عظمت دولت روس و
جرمنی و فرانس و انگلند و امریکا بآزادی خلق این ممالک مذکوره است نه لشکر
و توپ و جهازات آتشی و تارپیدهٔ آنها — سلاطین اسلام زور و استقلال را
به پنجصد زن میدانند و پنجهزار غلام و خواجه و پیشخدمت و فراش و بانکه و توپچیان
و قراولان و سرباز آنها [illegible] دشنام گویند [illegible]
رعیت بدبخت فلک زده آنها و حتی امروز که از ایران [illegible]
و همدان تعریف می کنند بلی دانشان باز همان آش است و همان کاسه و
ما بخوبی میدانیم که [illegible] نشسته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
همچنین است که اگر قومی [illegible]

ولیکن در ممالک فرنگ خلق ملکی جنگ میکرده اند بخصوص از چهار صد پنجصد سال
قبل از این — مثلاً اگر امروز یکی از دولتهای مسلمانان با یکی از دول نصارا
بجنگند اوّلین باسی چهل هزار لشکر جنگ میکند و دوّمین با تمام اهل ملکش
شفقا زیرا که دولت اوّلین را رعیت آزاد نیستند و مالک جان و مال خود
نیستند و برای آزادی جان و مال خود جنگ نمیکنند مگر دوّمین را رعیت
آزاد اند و برای حفظ آزادی و جان و مال خود می جنگند — در همین چند روز
(اپریل ۱۸۸۵) رعیت فرنس دو صد و پنجاه میلیان فرنس داد ند برای
جنگ دولت خود با چین ولیکن اگر حکومت ما دو صد و پنجاه قران بخواهد
کسی نمید هد جز آنکه او را طناب بنید ازند — اخبار و روزنامجات وغیره
که در ممالک محروسهٔ انگلیش که یکی از دول نصارا است همه روزه چاپ میشود
اگر کسی بخواهد بداند که چه قدر کتابت دارند یا ترجمه در فارسی و اردو بشوند
احتمال دارد بقدر ده هزار جلد روضة الصّفا بشوند و در سال سیصد و شصت
هزار جلد روضة الصّفا گردند — این همه در پلیتیک نوشته میشوند و
نطقهای مختلف اشخاص و اصناف خلق و هر فردی از افراد خلق که بخواهد
و چیزی بخاطرش رسد که بنویسد در پلیتیک و در امور حکومت و دولت
خود مینویسد و همه بطور آزادی و سختی — اینها لشکر وزور انگلیش است —
مگر در ملک ایران یکی دو اخبار هست که اگر یارچه آنها را جمع کنند تا ده سال
بقدر یک جلد روضة الصفا ... نه رسند و همه مطالب آنها سواری و
شکار رفتن شاه یا شاهزادگان اند و بعضی از این قبیل اشخاص و دو ثلث
از هر آن یکی خطابات و القاب این اشخاص است — در حیدرآباد هم یکی
... ... بعضی ... ... افتاده چاپ میکنند اینها هم همین صورت

اند بلکه اندکی بدتر اگرچه گاه گاهی اظهار حیات کرده چیزی در پلتیک هم مینویسند
و آرای خود را هم ظاهر میکنند — بهر حال هیچکس نمیداند مقصود من چه پلتیک
و مقصود و ارادهٔ مرا نمی فهمد جز آنکسانیکه بخوبی علم آموخته باشند و از
اوضاع عالم خبردار و آگه باشند —

اگر بنده بخواهم فقرات چندی را از کتب تواریخ
و پلتیک و اخبار بیرون آورده در این کتابچه بنویسم و گواه دعوی خود
گذرانم از حالت سلاطین یورپ و وضع سلطنت آنها این کتاب صد مرتبه
از ان حجیم تر میشود که مقصود من هست و آخر هم شکی نیست که بیفایده خواهد بود
چراکه این کارها امروز بر احدی پوشیده و مخفی نیست کم و زیاد و طرق
و شوارع باز هست و گاری و جهازات آتشی غدوها شهر و رواحها شهر حرکت
می کنند و در یک دو هفته مردم از اشیا ر الممالک یورپ میرسانند و پادشاهان
مسلمانان بیورپ میروند و با پادشاهان یورپ نشست و برخاست می کنند و
صحبت میدارند و وضع حکومت و سکنات و حرکات آنها را ملاحظه مینمایند
(ولی در این فقرهٔ اخیر بنده برخطا هستم) و غالباً با بسیاری از آنها آمد و شد
دارند و گاه گاهی چیزها در اخبار می بینند یا از اخبار می شنوند — مگر چون
طبیعت شان مایل هست بظلم و تعدی کردن بخلق خدا و از طفولیت عادت
کرده اند بدشنام گفتن و خشم گرفتن و حکم بقتل دادنها و بخوبی هم تربیت
نشده اند و کسانیکه مربی آنها بوده اند همه مردمان بی دانش بوده اند و هم
ترسیده بوده اند که آنها را منع کنند از ان اعمال خلاف تهذیب و [illegible]
با زنان یا پسران یا مردمان مسخره و هزال و رقاص و مطرب و [illegible] شهوت
قباحت نفهم بسر برده اند و نصیحت گویان هم همه امر کرده اند آنها را بخود سری و

از آب و تاب وجه و جلال تعریف کرده اند و از قهر و غضب و ریختن خون خلق
و گرفتن مال خلق آفرین گفته اند و اینها را بمدرسه نفرستاده اند که علم
آموزند و پایهٔ سایر ناس و اطفال آحاد ناس باشند بلکه اشخاص چندی را
گذاشته اند (که غالباً نامهذب بوده اند) درخانه یا حرم و زرهای بسیاری
خرج کرده اند فقط برای چند دقیقه که این شاهزادگان از اندرون حرم برون
آیند و از بازیهای دیگر دست کشیده باین بازی مشغول شوند و آموختن علم
و خط هم اگر علم و خط بوده فقط جزئی از بازی بوده است آنها را - اگر در ایران
بوده اند پیرامون آنها را گرفته اند پسران جوان امرد و هریک از مصاحبین
و استاد و معلم و پیشخدمت و فراش آنها یکی دو پسر جوان با خود داشته و
قصاید حکیم قاآنی و اشعار یغما را در حضور آنها خوانده اند و قصاید حکیم قاآنی همه
در مدح جد و پدر آنها بوده و ابداً شنیدن و خواندن اینگونه کتب و اشعار و
قصص در پیش هیچ صنفی از اصناف خلق قبیح و مذموم نبوده است و از
طفولیت اینها را به خفتن و مختلف بازیهای بد مشغول بوده اند - اگر در هندستان
بوده به تپنگ هوا کردن و بلبل پروردن و کبوتر پرانی و خروس بازی و رندی
بازی و خوردن افیون و کشیدن چرس و خوردن بنگ یا پان و صحبت
سازندگی نوازنده و ستارزن و طوایف رقاص و خواص متعدده عمر خود را گذرانیده
اند - گاهی اینها را در چاکریهای پست تر از شان ایشان مشغول ساخته
اند و اینگونه چاکری و خدمتها را منافی شان و مرتبهٔ آنها شمرده اند و هر
فعل و عملی را که در میان طوایف یوروپ نیک بوده و نیک است از اینها منع
کرده اند و هر فعل و عملی را که در میان همهٔ خلق عالم ممنوع بوده با اینها آموخته
اند و تعلیم کرده اند - گاهی اینها بممالک دیگر نرفته اند و در سیتی و اجتماعات

طوایف دیگر نبوده اند ولهذا چون بزرگ شده اند خود را مطلق العنان دیده و
خلق را بنده و عبید خود و تابع ظلم یافته اند نتوانسته اند که آن بهبود تهذیب را
از دست بدهند —

پادشاهان عظیم الشان یورپ در مجلس کونسل و در
پارلمنت می نشینند و نطقه میدهند و در دربارها و کلب ها و سوسیتی ها
و دعوت ها نطق میدهند و در یونیورسیتی ها و کالج ها و مدرسها و نمایشگاهها
میروند و نطق میدهند و جواب ادرسهای مختلفه را میدهند و با خلق آمد و شد
می کنند و بدعوت ها میروند و خود موسس و بانی سوسیتیها و ایسوسیئیشن ها و
انجمن ها و جمعیت ها و مجالس میشوند و بسیار کارهای دیگر می کنند برای
تشویق و ترقی رعیت خود — ولیکن پادشاهان همیشه ایشیا این چیزها را
خلاف شان و مرتبه خود دانسته اند بلکه آنرا حقارت و ذلت شمرده اند که
در مجلسی که صدها یا هزارها کس جمع باشند و همه را آنها بنده و عبید خود
دانسته اند برخیزند و برپا ایستاده نطق بدهند حال آنکه [illegible]
آن بندگان نشسته اند — هیچکس را قابل نشستن در مجلس خود نمیدانسته اند
اگر کسی را هم قابل نشستن میدانسته اند [illegible] آنها [illegible] ایستاده [illegible]
آن اشخاص هم بایستی سرپا ایستاده [illegible]
پادشاهی در میان نطق نداده است تا نوشتها) — [illegible]
را آن زبان و آن ذهن و علم و دانش نبوده است تا کنون که بتواند پنج یا
ده کلمه دیپلمیتیک در مجلسی سخن بگوید و احدی از ایشان تا کنون ندانسته
بوده و ندانسته است که معنی پلیتیک چیست — در دربار سلاطین ایشیا
و در مجالس مشاورت آنها و در مجالس دعوت بر سر میز آنها یا بر سر میز دیگر جای

که آنها دعوت داشته اند کسانیکه اهل دربار یا مجلس شورا یا مهمان بوده اند
همه را اجازت نشستن بر کرسی بوده است ولی در میان پادشاهان مسلمانان
و مردم اشیا گاهی این رسوم نبوده است که با آنها بر سر یک سفره یا میز
غذا بخورند این گونه اشخاص — در میان سلاطین یورپ همیشه رسم
است که هر کسی را که مخاطب می سازند او را بنام نمی خوانند بلکه بلقب یا
خطاب اول لیدیان (یعنی خانمها) و از آن پس جنتلمنان را (یعنی
شرفا و نجبا) که همه حاضر اند و پس از آن نطقی که میخواهند بدهند میدهند
مگر این رسم گاهی در میان مسلمانان و مردم اشیا مطلقا جاری نبوده است
و پادشاهان اشیا همه را بنام میخوانده اند و بهمان درجه و مقام چاکری
با آنها خطاب میکرده اند و اگر بلقب یا خطاب هم مخاطب میکرده اند بتحقیر
تعبد بوده — در مجلس پادشاهان یورپ کسانی که قابل نشستن در مجلس
ایشان هستند و هر که در مجلس ایشان موجود و حاضر باشد همه را اجازت
است که با یکدیگر بگویند و بشنوند و بخندند و این اعمال را کسر شان
و مرتبه خود نمیدانند اگر بمعقولیت باشد و همه خلق آزاد هستند اگر بخواهند
در حضور آنها نطق بدهند و بر هر امری از امور ریاست و غیر ریاست
رای خود را ظاهر سازند و اینها را مایه ترقی خود و اهل ملک خود میدانند
بر خلاف در میان مردم اشیا و مسلمانان خصوصاً گاهی این رسوم و
اینگونه چیزها جاری نبوده است هر چند که مردمان هزال و مطرب و
رقص و ارذال قوم را در مجالس آنها راه بوده ولیکن مردمان عزیز القدر
و صاحبان دانش را جرأت سخن گفتن نبوده است — دو ماه قبل از این
شخصی از اصفهان آمده بود و تعریف زیادی میکرد از اصفهان و میگفت

امروز هزار درجه حالت ایران به از بیست سال پیش است که تو از صفهان
بیرون آمدی و تاکید داشت مرا که بروم با ایران — گفتم از جملهٔ نیکی ها
و محسنات ایران چیزی بیان کن پنجاه آوازه خوان و سنطور زن و کمانچه زن
و رقاص را نام برد که حالا ترقی کرده اند و چه لباسهای فاخره می پوشند و
بچه دستگاهی حرکت میکنند — گفتم هنوز چندی زود است که ما با ایران
بیائیم — این است حالت مسلمانان — در حیدرآباد آنچه میشود ما خود بچشم
می بینیم و هیچ ضرورتی ندارد که دیگری بیان و حکایت کند برای ما
مثلاً پسرهٔ ارمنی اول نزد اسمیت صاحب نوکر بود و اقبال الدوله
او را ندیم و مصاحب خود قرار داد چندی را و اکنون مصاحب و ندیم
پادشاه دکن است و پنجصد روپیه ماهوار دارد —

پادشاهان یوروپ زریکه از رعیت خود میگیرند
برای حفاظت و حراست جان و مال و فراهم آوردن اسباب آسایش
و راحت آنها است و برای نگاهداری حدود ملک آنها از دست برد
و تاخت و تاراج بیگانگان و فراهم آوردن اسباب صحت و سلامتی
مزاج آنها و حراست زراعت و فلاحت و تجارت آنها و فراهم کردن
اسباب ترقی در ازدیاد استیلا و علم و دانش آنها — خود بیچاره اند و
مواجب خوار و اندازهٔ معینی هست برای مخارج ذاتی آنها که یک دینار
زیاده از آن نمی توانند گرفت و خرج کرد جز باجازت مجلس پرلمنت و
وکلای خلق ملک خود — لشکری لازم است مع لوازم و اسباب برای
حفظ و نگاهداری ملک و حدود و ثغور ملک از حملهٔ و تاخت و تاز طوایف
بیگانه یا فتنه و آشوب در خود ملک — پلیس لازم است برای نگاهداری

وحفظ شهر وده وبند کردن ومنع نمودن زبردستی زبردستان بر زیردستان
ودزدی اموال خلق وریختن خون وبردن زن وبچهٔ خلق وحفظ خانه وزمین
وباغ خلق — مینوسیپال لازم است در هر شهر وبلدی برای نگاهداشتن
وحفاظت شهر از کثافت ونجاسات وآنچه که سلامتی وصحت مزاج خلق را
نقصان دارد یا آماده ساختن وفراهم کردن آنچه که صحت مزاج خلق را فایده
میرساند وخلق را راحت وآسایش دارد — صاف وپاک کردن ودرداشتن
طرق وشوارع برای آسایش خلق وبرای آمد وشد خلق بسهولت وکندن
جداول ونهر — وسیراب کردن زمین ملک وآباد نمودن اراضی لم یزرع لازم
است — ساختن پلها وبگیرها ومساجد ومدارس وشفاخانها وسراها
وکندن چاهها در طرق وشوارع وبرای آسایش وترقی خلق لازم است —
مواجب ومزد وانعام دادن بکسانی که یا بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم خدمت از
خلق میکنند لازم است — چون این کارها شد از آنچه خلق میدهند بسلطان
یا بحکومت سلطان یا حکومت نیز مزد خود را باندازهٔ مخارج لازمی خود میگیرند
واگر چیزی فاضل آید در خزانهٔ حکومت میماند یا برای یکی از اینگونه کارها
نه برای پادشاه یا حکومت — مگر سلاطین آسیا وبخصوص مسلمانان همیشه
میدانسته اند که آنچه از خلق میگرفته اند محض برای وجود وآسایش آنها بوده
وبرای آن بوده است که بخواهش نفس خود تلف کنند وبرباد دهند یا بکسانی
بدهند که هیچ چه مستحق نبوده اند وبخط مستقیم وخط غیر مستقیم خدمت نمیکرده اند
یا عمارات عالیه بسازند برای خود شان ویا بزنان ستده بدهند که هر یکی
در حرم خود نگاه میداشته اند یا بفواحش بدهند یا بمطرب ورقاص وشاعر
وهزال واوباش بازار بدهند یا جواهر بسیاری خریده خود را زینت دهند

یا در اسباب جاه و جلال و شکوه خود صرف کنند و امثال اینها — بعضی اوقات که ما چیزی در اخبار مینویسیم بسیاری از مردم خصوصاً اهل حیدرآباد از ما رنجیده میشوند — در مذمت اسراف و مدح کفایت خرجی که مینویسیم از همه وقتی بیشتر خشمگین میشوند و حال آنکه ماهی نگذشته است (از همین روز و همین سال ۱۸۸۵) که در بمبئی گزت نوشته بود پرنیس بسمارک خواست مددگاری در افیس خود نگاهدارد بماهی هزار روپیه و مجلس شورای جرمنی قبول نکردند — ولیکن در حیدرآباد خداداد خود حکومت میدانند (اگرچه حکومت ابدا نمیدانند) که چه قدر زر تلف میشود و کسانی میگیرند که هیچ حق و استحقاقی نمیدارند —

الغرض آن رسومی که در میان قوم نصارا بوده است همیشه موجب آسایش و ترقی آنها و خلق و ملک آنها بوده و آن رسومی که در میان مسلمانان بوده همیشه موجب نکبت و ذلت و عدم آسایش و عدم ترقی آنها و خلق و ملک آنها بوده است — در این صورت سلاطین مسلمانان را باید بدانند که تا هنگامیکه برهمین منوال هستند روز بروز خود در تنزل اند و خلق ملک شان در تنزل و نکبت و ملک شان در زیر لطمه و زد و دستبردهای دیگران است —

اگرچه ما نمی توانیم بزور آنها را ایران بداریم که این رسوم و عادات بد را معدوم و موقوف سازند ولی ما فقط راه را به آنها می نمائیم و همچنین خلق و ملک آنها را می گوئیم که آنها همواره باید آزاد باشند و در راحت زیند و آزادی و راحت حقوق آنهاست و باید در حفظ حقوق خود بکوشند —

در این زمان یک اسباب زد و دستبردهائی که نسبت مردم و طوایف یورپ را که زور هیچ لشکر و توپی بآن نمیرسد — آن چیست — آن آرای خلق است که بواسطهٔ اخبارهای آزاد ظاهر میسازند و جمهور خلق و زور

از امور حکومت و ریاست آرای خود را ظاهر میکنند — مگر این گاهی در میان
ما مسلمانان نبوده هیچکس آزاد نیست که رای خود را ظاهر سازد و اخبار آزاد
نیست — چندی پیش نگذشته است که ما بچشم خود دیدیم دو کس را از حیدرآباد
بیرون کردند (که هر دو موجود اند امروز) که برخلاف چند ریلوی رای داده بودند
و مخالفت کرده بودند جبریان آنرا و حال آنکه خلق را حق بود که رای خود را ظاهر
سازند در کاریکه برای آنها نقصان داشت یا آنکه آنها چنان دانسته بودند که
این کار برای آنها و ملک آنها نقصان دارد — و از آنطرف همه روزه
می شنیدند که انگریزان بر سر حقوق خود چه کوششها میکردند در مخالفت
ایلبرت بیل مگر چون آزاد نبودند هیچ نتوانستند کرد — حکومت ایران (امرا
پادشاه است چرا که حکومت واقعی نیست در ایران) هر روز زمینی را بروس
وامیگذارد و روسیان را در ملک خود استیلا میدهد و خود مطیع و منقاد آن
دولت است در عیشش همه ذلیل رعیت آن دولت هستند و پیوسته ملیشوند
ولیکن خلق آزاد هستند که سخنی بگویند و نگذارند حقوق آنها پایمال شود و ملک
خود را از حمله و دست اندازی و زور و استیلای دیگران رهائی بخشند و حراست
کنند — چنانچه مرو را گرفتند روسیان چندی نخواهد گذشت که خراسان
راهم میگیرند — مگر عمده تقصیر رعیت است نه حکومت چرا که رعیت مطیع ظلم
هستند و ظلم را بر خود روا میدارند و حقوق خود را نمی شناسند و خود را محق
هیچ حقی نمیدانند در ملک خود — افسوس است که ما نمی توانیم کتاب خود را
حجیم سازیم بعبارات و ترجمهٔ فقراتیکه در اخبار و کتب انگریزی نوشته برای
کسانیکه انگریزی نمیدانند و در اخبار اردو هم کسی درج نمیکند که بخوانند و بدانند
جز اخبار هزار داستان یا اخبار آصفی — دیروز شام چند خبر بما دادند

که درج بوده است در اخبار آصفی (۱۳ ماه اپریل ۱۸۸۵) العهدة علی الراوی تا ما در اخبار خود ملاحظه نکنیم معلوم نخواهد شد صدق و کذب آن یا صداقت و کذب راوی آن — بالجمله این مرض را همان معالجه بود که عرض کردیم اگر بخواهند رفع آن را نمایند و آن را اصلاح دهند —

باب دوم

در مجلس شوری در میان مسلمانان

همواره دارای این بوده است و هنوز هست و خواهد بود و همه جا گفته ایم و نیز نوشته ایم که حکومت را مجلس شورائی درکار است و مجلس شورا و مشاورت در امور سلطنت اصل و بنیان اساس سلطنت است و تا هنگامیکه مجلس شورائی و مشورتی در حکومت نباشد حکومت را استقامت و دوامی نیست و همیشه عمارت سلطنت متزلزل است — بهترین مجالس شورای عالم مجلس شورای انگلیش است که ما را بسیار پسندیده است اگرچه در تمام ممالک یورپ مجالس شورا هست و همه باندک کم و زیادی یکسان هستند مگر نزد رای ما پارلمنت انگلیش از همه بهتر است — هر چند که مسلمانان این کار ما و هر کاری را که از این قبیل باشد تقلید میدانند و مذمت میکنند چرا که تشابه بکفار میشود مگر نزد رای ما ابداً تقلید نیست و ابداً تشابه بکفار نمیشود بلکه تشابه بکلکرانی و حکومت واقعی با اصول طوایف تربیت

یافته میشود — و فواید یکه در مشورت هست بی نهایت و بحساب است
چرا که شکی نیست که یک شخص احدی را چندان خیال وسعت ندارد که ده کس را
و ده کس را خیال چندان وسعت ندارد که صد کس را — و چون بنای کارها
بر مشورت شد [illegible] همواره آنچه میشود بر وفق صداد و
صواب میشود [illegible] پشیمانی نیست و اگر مشیت الله تعالی
قرار نگیرد که [illegible] بر وفق دلخواه و تدبیر کسی را خاطر رنجیده
نمیشود که چرا بی تدبیر قدم در ان کار نهادم و چرا بموجب قول بزرگان عمل
نکردم نه بلکه بموجب فرمان الهی که امر فرموده است بمشورت —

در میان سلاطین اشیا گاهی رسم مشاورت
نبوده و ما کمتر در شرح حال پادشاهی دیده ایم که در امور سلطنت و ملکرانی
مشورت نموده و بر وفق رای جمعی از بزرگان و دانشمندان عمل کرده باشد
بیحتمل که قبل از اسلام گاه گاهی پادشاهان مشاورتی میکرده اند در امور ملکرانی
نبوده ولی بنظر چنین میرسد که مشاورت فقط در ان گونه اموری بوده است
که مربوط بوده اند بجنگ کردن با دیگر طوایف و این هم بواسطهٔ آن بوده است
که در ان زمانه طوایف قویه دیگر هم بوده اند و جنگ با آنها صعب و مشکل بوده
است و لهذا فی الجمله در مشاورت فایده می دیده اند — یعنی سبب آن بوده
است که جنگ با آنها صعب می نموده است و پادشاهان را اشکال عظیمی بنظر می آمده
است جنگ با دیگران و در کار خود حیران بوده اند — چون نوبت بمسلمانان
رسید و تحسن تفوق در ان زمان دولت های قوی یونان و روم را وی
چندان [illegible] داشتند از شرف مسلمانان هم بگرمی و حرارت در تیغ میکشیدند
و در میدان قدم می نهادند بعقیده این که اگر کشته شدند بهشت میرفتند و اگر

میگشتند نیز بهشت میرفتند رسم مشاورت از میان برداشته شد — ولیکن گاهی در میان مردم آسیا چه قبل از اسلام و چه پس از اسلام رسم نبوده است که در امور داخله و مصالح خاصهٔ ملکی خود مشاورت کنند و آنچه برای سلاطین درست می‌آمده بر وفق همان عمل میکرده اند و تاکنون هم در تمام ممالک مسلمانان همین رسم جاری است گویا که پادشاهان را عقل و دانش چندان بکفایت است که دیگر مشورتی در کار ندارند و امور ملکرانی همیشه بر یک نهج جاری بوده است گاهی کمتر و گاهی زیاده تر نبوده — فتح و نصرت همواره بدست قضا و قدر واگذار بوده و دولت بتیغ میسر میشده و هر که ضعیف بازو بوده و از تیغ زدن عاجز بوده است مغلوب میشده — آمدنی مملکت همواره بر یک نهج جاری بوده و مخارج آن نیز بر یک حال بوده گاهی در فزایش آن یک مشورتی نمیشده و گاهی در زدایش این یک تدبیری نمیرفته — سایر امور ملکرانی چه آبادی و معموری و چه ... و تا ... بدون مشاورت و رای دادن مشاوران چندی صورت بخود میگرفته و بالجمله مجلس شورا و مشاورت گاهی در میان سلاطین اسلام دایر نبوده است و ابداً آنهارا بمشاورت ضرورت نیز نبوده است

و دیگر اگر کسی در تواریخ مردم آسیا ملاحظه کند بخوبی معلوم خواهد شد که هم وضع و حالت و طبیعت حقوق و سلاطین آسیا الحق فی المثل در ایران بوده اند از زمانی که کیومرث تاج برسر نهاد تا امروز که غرهٔ رجب سال ۱۳۰۲ هجری است و آنچه در هند بوده اند نیز از همان آغاز جهان تا زمانیکه نصارا استیلا یافتند بر این ملک یکسان بوده — البته چیزی بلکه کلی افتراقی بوده است حالت و طبیعت آنهارا در

از سنت مختلفه بر سطه اختلاف مذهب ولیکن عموماً یکسان بوده اند — و همان نهاد که امروز عمق و سلاطین عظیم الشان قدیم بوده در خلق و سلاطین حقیر این زمان ایران دو نهند هم روزه ملاحظه میشود — اگر گلستان و بوستان سعدی را کسی بنظر تعمق بخواند حالت سلاطین قدیم و نیز سلاطین اسلام بر او معلوم میشود — از جمله در حکایتی و نیز تمثیلی هست در گلستان سعدی که از مشاورت انوشیروان بنموده است با حکمای مجلس خود در مصالح مملکت — این حکایت ظاهر میسازد که بنیاد رسم سلاطین مشرق زمین مشورتی هم مینموده اند در مصالح امور مملکت بچه صورت و وضع بوده است — آن حکایت این است "وزرای نوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همیکردند و هر یک بروفق دانش خود رای همی زدند ملک همچنین تدبیری اندیشه کرد — بوزرجمهر رای ملک اختیار آمد وزیران در نهانش گفتند که رای ملک را چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم گفت موجب آنکه انجام کار معلوم نیست و رای همگنان در مشیت الهی است که صواب آید یا خطا پس موافقت رای ملک اولی تر تا اگر خلاف صواب آید بعلت متابعت او از معاتبت ایمن باشم — خلاف رای سلطان رای جستن * بخون خویش باشد دست شستن * اگر شه روز را گوید شب است این * بباید گفت اینک ماه و پروین" —

از همین حکایت فوق بر ما معلوم میشود حالت سلاطین آشیا و وضع سلطنت آنها و حالت وزرای آنها و پایهٔ معدلت آنها و طریق مشاورت آنها در امور سلطنت — این پادشاه اعدل بجمیل اتفاق سلاطین جهان بوده است در نزد مردم آشیا و مسلمانان که تا امروز نامش ضرب المثل است و همان سعدی که معنی معدلت را نمیدانسته میگوید

«نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت» ولیکن چندین ایراد هست در این حکایت که هیچ خردمندی انکار نخواهد و نتواند کرد — (۱) آنکه رای همگنان بر مشیت الٰهی بوده (۲) آنکه بوزرجمهر متیقن رسیده است که اگر خطا شود نوشیروان گردن او را بزنند (۳) آنکه نوشیروان هم معلوم میشود عادل نبوده — (۴) آنکه مشاورت آن زمان هم مثل همین زمان بوده و هر یک از مشاورت یک رائی بوده (۵) آنکه آن زمان هم بایستی از سلطان تملق گفتن و برای خوش آمدن پادشاه دروغ گفتن (۶) آنکه وجود بوزرجمهر نیز در رای پادشاه در کار نبوده است برای مشورت با نوشیروان و او هم در واقع برای محض برای دنیا و از خدمت نوشیروان را قبول کرده بوده است و نوشیروان هم محض برای نام او را حاشیه نشین مجلس خود قرار داده بوده (۷) این بیچاره حکما از خوف جان خود در نهانی از بوزرجمهر پرسیدند آن مقدمه (۸) آنکه حکمت بوزرجمهر و همین بوده است که در زمانه سازی مهارت کامل داشته مثل همین خردمندان و حکمائیکه امروز هستند در استنبول و مصر و طهران و حیدرآباد — سلسلهٔ اخیر را که ما هم نه نیم همه روزه که یک حی تقصیری میگویند و گاریهای دو اسپه سوار میشوند ما هوا را گرانی میگیرند (۹) اینکه سعدی این حکایت را نوشته است که سر مشق دیگران باشد و رای او هم همین بوده است — هنگامیکه اعدل پادشاهان را سلطنت و وضع حکومت این باشد دیگران را چه خواهد بود — اگر در این زمان مجلس شورائی برپا شود هر روزه شخصی بخون خویش دست میشوید و گاهی در شخص را قول و رای موافق نمی آید — در ممالکیکه پادشاه را استقلال است مثل ملک عثمانی و ایران حکما اگر کسی رای خود را ظاهر

ظاهر سازد از شهر بدر میکنند — بعضی از مردم را پروائی نیست که
مملکت تباه باشد — برخی را آن جرات نیست که رای خود را ظاهر سازند
و فقره را الطبیعت بصحبت با واجداد آنهاست — جماعتی را بیم آن هست که
اگر نیک گویند تبدیل ایشان را از نوکری و چاکری خارج سازند و گروهی را
نفسانیت نمیگذارد که سخن نیک را بگویند بخیال که از مرتبه خود شان کاسته
میشود و نمیخواهند استیلای خود را از دست بدهند — وحق آنست که
اگر معدودی هم باشند مثل من که بخواهند حق را بگویند کسی را اعتنائی
بر سخن آنها نیست و عالم دشمن آنها میشوند و بنتیجه آن همواره باید گرسنه و
مردود باشند — بیشک بیسمارک و گلدستن از بوزرجمهر هزار مرتبه
خردمند تر هستند ولیکن گاهی جرات ندارند که رای امپراطور جرمنی و ملکه انگلند
را بر رای چند صد کس عزت و ترجیح دهند زیرا که اگر چنین کنند نه تنها این
اشخاص میرسند و در تنهائی بلکه لکها میرسند و در اخبارها و تیمز لندن
می بینید که اگر مستر گلدستن و لارد گرنویل و دیگر اجزای کیبنت سست هستند
و رفتار در چنین اشکال سختی (یعنی جنگ سودان) جای خود را بکسانی
واگذارند که از آنها چالاک تر و توانا ترند برای تعمیل امور ملک رانی —
(بمبئی گزت ۲۹ جنوری ۱۸۸۵) — ایرانیان ما میگویند شاه ایران میخواهد
انتظامی دهد در ملک خود مگر کسانیکه پیرامون او هستند نمیگذارند — اگر
از ان اشخاص کسی سوال کند که چرا نمیگذارید خواهند گفت فراموش کرده
حکایت امیر اتابک را — در حیدرآباد مردم بازار و خارجه میگویند
هندوستانیها و نیچریها نمیگذارند ولیکن اگر کسی ازین اشخاص بپرسد در جواب
خواهند گفت فراموش کرده که مولوی مسیح الزمان و دیگران را از شهر بدر

گردند — بالجمله حالت مردم ایشیا عموماً و مسلمانان خصوصاً چنین هست و از آن هست که گاهی و ابداً ترقی نمیکنند —

مجلس شورائی که در نظر ما هست و آن را ما

مجلس شورا میخوانیم و شاوری که ما مشاورت میگوئیم و وضع آن از اینگونه است که بدنبال می آید — اقلاً جانی که در رشته‌های معظم امور سلطنت رئیس هستند یعنی کارهای عظیمه اهمه که متعلق بآنها والدا هست مثل مالی که امور خزینه و امور دول خارجه و امور وظایف و امور مال اوقاف و امور علوم و تجارت و زراعت و معادن و خراج و مالیات و تعمیرات و نظم و نسق شهر و شرع و عرف و محکمه قضا و لشکر و شفاخانه و امثال اینها و آنچه بآنها هست و اقلاً از هر شهری هم یک کس را انتخاب کنند که و کلای خلق باشند و در کلی و جزئی امور داخله و خارجه ملک سخن رانند و همه بازادی سخن گویند و آرای خود را ظاهر سازند — و در این مجلس باید اعلی و ادنی یکسان باشند و همه بر وفق رای خود سخن گویند و بدنبال سخن دیگران نروند جز آنکه سخن دیگری یا دیگرانی را بصلاح مقرون ببینند و اگر سخن دیگری یا دیگرانی بنظر آنها مقرون بصلاح باشد طرف او را یا آنها را بگیرند و بیجهت مخالفت و ضدیت نکنند — هیچ ضرورتی ندارد که همه فرداً فرداً حرف گویند و رای خود را ظاهر سازند — همواره باید رای اکثر ممضی و مقبول باشد اول قانونی که در این مجلس وضع میشود باید اصول حکومت باشد که بمنزله بنیان و بیخ آن هست — هر چند که ما نمی توانیم در این وقت و در این کتاب بیچ تنظیم آنچه را که میخواهیم و در نظر ماست و نیز از کتب قوانین دول نصارا چیزی بگیریم یا بکما کان آنچه هست فی المثل در آئین پرلمنت و حکومت انگلیس را

در این کتابچه نقل کنیم مع ذالک بعضی از آن چیزهائی که لازم است در این اصول باشد می نویسیم بطور اختصار — قانون مجلس شورا که بعبارة اخری اصول سلطنت است و فقط منحصر بخود آن مجلس نیست بلکه محتوی است بر تمام کلیات مقتضیات حکومت فقط باید بموجب ذیل باشد —

۱ اختیار اقتدار سلطنت باید معین باشد —

۲ مداخلت مجلس سلطنت با آن در امور سلطنت باید معین باشد —

۳ اجزای مجلس شورا چند عدد و از کدام صنف خلق باشند —

۴ آنچه از آمد ملک مخصوص حصهٔ سلطان است برای مخارج او باید معین باشد —

۵ پادشاه روز جلوس او باید بکتاب ال[illegible] بطور دیگر سوگند دهند که آنچه میکند برای رفاه خلق و آسایش و صلاح رعیت خود کند —

۶ در بخشیدن زر خزانهٔ ملک و در گرفتن زر برای مخارج زایدهٔ سلطان و وابستگان سلطان و در گذشتن از جرم مجرمین حد اختیار و اقتدار سلطان باید معین باشد و اگر ضرورت بهم رسد بدون استمزاجی مجلس شورا نباشد —

۷ اجزای مجلس شورا باید همه سوگند خورند در زمانیکه معین میشوند که جزء مجلس باشند یا وقتیکه ابتدا میخواهند بنشینند در مجلس

۸ کسانیکه آنها عهده و عملی دارند در امور مملکت

و جاری کنندگان امور سلطنت هستند اقتدار و اختیار هر یک باید
معین شود و هر یک باید جوابده باشد در آنچه میکند اگر صواب نباشد —

۹ رئیس مجلس شورا که وزیر اعظم پادشاه
است باید اختیار و اقتدارش معلوم باشد که چگونه آن مجلس را نگاهداری
کند و چگونه امور سلطنت را جاری سازد —

۱۰ بجنگ و صلح باختیار سلطان است
بمشورت معدودی از خواص وزرا و مشاورین او یا با تمام اجزای مجلس و

۱۱ خطاب و لقب دادن و خلعت دادن
بخشیدن بهر یک از ارکین دولت یا بهر یک از آحاد رعیت که خدمتی کرده
باشد باختیار سلطان است — منصب ساختن روسا و ارکین
سلطنت نیز با سلطان است —

۱۲ گزیدن و انتخاب کردن اجزای
مجلس شورا باید بر وفق ضابطه و قانونی باشد —

۱۳ کسانیکه خدمت در امور سلطنت دارند
باید معین باشد —

۱۴ هر زمانیکه مجلس منعقد میشود
از چند کس کمتر نباشد و اگر کمتر باشند آن مجلس برهم میخورد و بمجلس غیر
می افتد گفتگو کردن بر سر مطلبی بین نیز ... شد —

۱۵ بر سر کدام مطلب باید تمام اجزای مجلس
حاضر باشند و گفتگو کنند و بر سر کدام مطلب لازم نیست که تماما حاضر
باشند یا آنکه اگر مطلب مهم و عظیم باشند الا چند کس از اجزای مجلس اگر

شده باشد جایز است که گفتگو شود و آن مطالب ابتغی باید یارد شود —

۱۶ طریق قوانینی که در مجلس وضع میشود

باید معین و مقرر شود —

۱۷ هرگاه اجزای انجمن بخواهند عریضه بسلطان

بنویسند در خصوص چگونه باید بنویسند و چگونه باید برسانند —

۱۸ اقتدار و اختیار هر یک از حکام بلاد باید

معین باشد که چگونه کارها را میتوانند کرد در عزل و نصب و گرفتن و

بخشیدن مالیات و جاری کردن قوانین و خرج کردن مالیات در

امور ملکیه و امثال اینها —

۱۹ حکام بلاد نیز در زمانیکه بشهری میروند

بحکومت خود منصوب میشوند یعنی زمانیکه مهام حکومت و حکمرانی

بکف آنها در می آید باید سوگند خورند —

۲۰ زمان نشستن هر مجلس شورائی باید معین شود

یعنی پس از چند مدت یا چند سال باید یک مجلس شورا موقوف شود

و تغییر و تبدیل یابد و باز تجدید شود و اجزای دیگر مقرر شوند —

۲۱ معزول ساختن و خارج کردن هر یک از

اجزای مجلس شورا باید با مضای سایر اجزای انجمن باشد اگر خلاف

قانون تجسس کرده باشد و اگر استعفا دهد خود میداند مختار است —

۲۲ آن بخش از اجزای مجلس شورا که از بلاد

و امصار می آیند و شامل این مجلس میشوند باید گزیده شوند با خلق

و وکلای خلق باشند —

۲۳ عرایضی که هر شخصی از هر صنفی از اصناف
خلق مینویسند بپادشاه یا وزیر اعظم یا مجلس شورا یا هر یک از وزرا
وارکین دولت باید بموجب ضابطه وقانونی باشد وبواسطهٔ وذریعهٔ
خاصی ارسال شود واز همان واسطه وذریعه جواب طلب شود و
انتظار رود در رسید آن جواب —

۲۴ در هر ملکی که ذاتهای مختلفه هستند بالضرور
باید از هر ذاتی شخصی بوکالت از طرف آن ذات در مجلس شورا حاضر باشد

۲۵ حاکم هر ولایتی باید یک مجلس شورا داشته باشد
که مشتمل باشد از چند شخص معدودی —

۲۶ حکام ولایات را باید خود پادشاه تعیین کند —

۲۷ ریاستهائیکه مانند حیدرآباد دکن هستند
باید بر همان منوالی باشند (یعنی بحسب آن مجلس شورا) که بنده وقتی در
اخبار شفق وبعد ازان در کتابچه موسوم بانتظام ملک نظام نوشته بودم
صورت آنرا —

۲۸ طریق وراثت ملک نیز باید معلوم باشد
بعبارة اخری در مرگ پادشاهی تاج وتخت حق کیست یا کدام یک از
اولادش محق هست ومحق باید باشد —

۲۹ تمام کسانیکه بخط مستقیم وبخط غیر مستقیم چاکر
حکومت اند از وزیر اعظم گرفته تا سرباز وفراش باید مواجب خوار
باشند ومواجب هر شخصی بحسب خدمت ودرجه ولیاقت او معین باشد
ولیکن تمام کسانی که بیک پایه ودرجه ویک منصب هستند ودر تحت

یک نام یا خدمت خوانده میشوند باید مواجب آنها همه یکسان باشد
مثلاً فراش و سرباز و میرزا وغیر ذالک باید همه یکسان مواجب یابند
جز آنکه خارق [illegible] بشند و سزاوار انعام و جایزه شوند یا بعهده بالاتری
منصوب گردند —

۳۰ حدی را نباید اجازت باشد که یک دینار
از [illegible] زیاده از آنچه مواجب حق اوست

۳۱ آنچه در جنگ بچنگ هر شخصی می افتد و آنچه
[illegible] در هر شهر و بلد و دهی و آنچه حاصل میشود از فروختن
اراضی ملک و آنچه حاصل میشود از اراضی ملک مثل معدنیات و نباتات
و خاک و آب وغیره تماما باید مال دیوان باشد و داخل خزینه حکومت
شود [illegible] آن هم باید بر وفق قانون باشد —

۳۲ هر شخصی از اعلی و ادنی آنچه بطور پیشکش [illegible]
[illegible] بگیرد [illegible] حکومت است باید داخل خزینه حکومت شود از ولی
[illegible] که از این عبارت چنین مستفاد میشود که این هر دو رسم موقوف
[illegible] هیچکس را اجازت نباشد که پیشکش تعارف بگیرد برای
خود موقوف خواهد شد و مقصود هم این است که موقوف شود) ولی تا یک
[illegible] اجازت داده شود اگر بصورت و نمایش رشوت نباشد و مقدار
[illegible] این است که مطلقاً تعارف هم موقوف
[illegible] صاف در ریاستهای مسلمانان اسلام
[illegible] نیست [illegible] باید حقی باطل شود و خلافی بهر صورت
[illegible] نشود —

۳۳ اگر کسی از ملک دیگری چیزی بطور تعارف
تحفه وارمغان بیارد برای سلطان گرفتن آن جایز است ولیکن برای
حاکم ولایتی یا وزیری بیارد باید داخل خزانه شود — ولی اینهم بصورت مختلفه
میشود و در مقامات چندی استثنا و جایز است و باید ضابطه برای آن مقرر باشد

۳۴ اگر مردم مطلقاً یا صنفی از اصناف آنها بطور
اجتماع تحفه برای حاکم بیارند و اظهار شکرگذاری از کارهای نیک او کنند در
صورتیکه کار نیکی برای عموم خلایق و فایدهٔ عام کرده باشد و بطور اختیار
باشد نه بجبر و زور و وعید باید این استثنا باشد ولیکن زر نقد
نباشد بلکه تحفه باشد —

۳۵ هر کاری و رشتهٔ از امور حکومت باید واگذار
بشخصی و یا باشخاص خاصی باشد و هیچیک را بدیگری کار و مداخلتی نباشد
در امور جز آنکه بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم رابطه بدیگر داشته باشند —
مثلاً داروغهٔ شهر را مداخلتی بکار مینوسیپال نیست — علمای ایران
مداخلت در کار حکومت میکنند و فراش دارند و مردم را چوب میزنند
و هرچه میخواهند میکنند — امرای حیدرآباد هم غالباً چنین کارها
میکنند — چنین نباید باشد بلکه کار هر کسی باید معین باشد —

اینها که نوشتیم فقط بعضی بسیار جزئی از اصول حکومت
استند و هنوز بسیار اند که چون مجلسی منعقد شود بنحویکه عرض کردیم و
اجزای آن مجلس وکلای خلق و آزاد باشند میتوانند به افکار زیاد
دیگر اصول هم مقرر سازند — و باید دانست که فرق است میان [illegible]
قوانین و قوانینی که بعد ذکر می کنیم در جای خود و این قوانین [illegible]

اصول حکومت که در لغت مردم یوروپ (کانستیتیوشن) میخوانند زیراکه
در واقع اصل اصیل حکومت استند مانند بنیان عمارت و نیز بجهت آنکه [illegible]
باشد اینها را با انچه ما قوانین ملکی میخوانیم و مردم یوروپ (لا) میخوانند
که بمنزله سایر اجزای عمارت استند مثل ارکین و دیوار و سقف وغیره۔
ولیکن باید دانست که چون افتراق کلی است در میان امزجه و طبایع و
مشارب و عادات و رسوم و مذاهب مختلفه عالم اصول و قوانین هیچ قومی
را نمی توان در میان قوم دیگری جاری ساخت کما کان و مقصود ما نیز این
نیست که در میان مسلمانان اصول حکومت نصارا جاری شود یا در
ملک روم و ایران اصول و قوانین فرنس یا انگلند یا جرمنی یا امریکا جاری
شود بلکه مقصود ما این است که صورت و شکل آنها اینسان باشد و در
قوانین کلیه از آن طوایف اخذ کنند انچه را که تاکنون ندانسته اند و عمده
مقصود و استواری این اساس (یا اصول) است بعبارة اخری پیروی کردن آنها است

این مجلس شورا را چند فایده عظیم است و آن

افتراق کلی [illegible] است در میان دول مملکت یوروپ و دول مملکت آشیا
[illegible] است و طوایف ممالک یوروپ را اینهمه زر و [illegible]
[illegible] است بواسطه همین مجلس شورا است — **فایدهٔ اوّل**
[illegible] هزار و صد کرور بحکومت خود قرض داده اند و اهل انگلستان
[illegible] سایر ممالک یوروپ هفتصد و پنجصد یا کمتر یا بیشتر کرور
[illegible] داده اند همه بخاطر جمعی مجالس شورای خود —
[illegible] ایران و ترکی و مطلقا ممالک مسلمانان اگر حکومت
[illegible] بخواهد کسی قرض نمیدهد آنها را — **فایدهٔ دوّم**

وسعت تجارت و زراعت و فلاحت و جاری کردن ریلوی و تلگراف و کندن معادن و جریان بنک های متعدده و اجتماع کمپنی های متعدده همه بخاطر جمعی مجلس شوراست — در امریکا لکها میل مربع زمین در زیر زراعت است و یکصد و بیست هزار میل ریلوی دارد که ۹۰ میل مسافت را در هشتاد دقیقه طی میکند هر انجینی و بیش از سی میل مسافت در هر روزی ریلوی کشیده میشود در ملک انگلند که یک زمین بسیار کوچکی است اکنون در سال پنجصد کرور حاصل زمین است و در اخبار بمبئی گزت (۶ اپریل ۱۸۸۵) چند روز پیش ازاین نوشته که مالیات این سال گذشته (۱۸۸۴) ۸۸۰۰۴۲۵۰۰ پوند بوده است یعنی بیش از هشتاد و هشت کرور ۸۴۳۷۵۰ پوند بیش بوده است از سال قبل ازان — در بمبئی گزت ۱۲ مارچ (یکماه بیش ازاین) نوشته که تجارت داخله یعنی آمدنی انگلند سال گذشته ۳۲۷۳۳۰۰۰۰ پوند بوده است و تجارت خارجه اش ۲۳۲۹۲۸۰۰۰ پوند — وهمی نویسد که بجهات چندی از هر دو کرور ها زوده و کمتر شده است از سال قبل ازان اینهمه بواسطه و بخاطر جمعی مجلس شوراست — **فائدهٔ سوم** آنکه آزادی خلق و آسایش و راحت ایشان و ایمن بودن از شر اشرار و ظلم ظالمان و پادشاه و امرا و زبردستان و حکام و لایات بواسطه همین مجلس شوراست — **فائدهٔ چهارم** آنکه یک پارچه کاغذی که یک پول سیاه ارزش ندارد و با باشد که بواسطه ده لک دالر دوستند است و ازاین قبیل کاغذ ها کرورهاست که هر کسی میگیرد و زر نقد میدهد — اینها بخاطر جمعی همین مجلس شوراست — **فائدهٔ پنجم** آنکه مردم ممالک یورپ در تمام ملک عالم تجارت جاری میکنند و جاری دارند

وحکومت های آنها ضامن هستند اگر نقصانی وارد آید آنها را —

فایدهٔ ششم آنکه مردم ممالک یورپ علمها می آموزند و هنرها تحصیل می کنند و همه روزه کتابها می نویسند و اختراعات می کنند و هر که هر چه ایجاد بکند موجب و مُبدع شود تمام فایدهٔ آنرا خود و اولادش میبرند و دنیا بهشت آنهاست و دوزخ دیگران — اینهمه بخاطر جمعی مجلس شوراست غرض فواید این مجلس شورا در ممالک یورپ بسیار است و کسانیکه فی الجمله عقل و هوش دارند خود در می یابند ضرورتی ندارد که ما بیش ازین تفصیل بدهیم ولی از آنطرف این حالات در میان مردم اشیا همه بخلاف اینهاست که عرض کردیم و همه نتیجهٔ نبودن این مجلس شوراست و مطلق العنان بودن پادشاه و ارکین دولت او و زبردستی زبردستان و عدم خاطر جمعی خلق بحکومت خود —

(اصول حکمرانی انگلیش)

چون بسیاری از مردم و عمده مسلمانان در این ملک از اصول حکومت انگلیش آگه نیستند و نه معنی معدلت را میدانند چیست و علاوه از معدلت انگلیش هم شکایت دارند بلکه حکومت انگلیش را حکومت زور و ظلم میدانند و اهل ملک ما ابداً از حالت ممالک یورپ و معدلت و اصول قوانین آنها خبر ندارند نه پادشاه میتواند از مناعت و بزرگی و [illegible] خود دست بدارد و معدلت پیشه کند و نه رعیت او میتوانند خود را آزاد سازند و از چنگ ظلم حکومت خود رهائی یابند و بخیال آسایش و راحت حقوق خود افتند هر چند پادشاه ما خود به یورپ رفته است و بسیاری از رعیتش نیز رفته اند و مع ذالک هیچ ندانسته و

نیافته اند بنابراین بنده مناسب می بینم که دراین مقام چیزی بطور اختصار بنویسیم از حکومت و اصول حکومت انگلیش تا مسلمانان مطلقاً هندی و ایرانی و ترک وغیره بدانند که قوام و دوام سلطنت و استیلا و زور و قوت و افزایش دولت و ترقی ملت بچیست —

واضح باد که وضع حکومتهای عالم بر چند قسم است قسمی اینست که پادشاهی هست و پادشاه را اختیار و اقتدار نامحدود است و قولش قانون ملک است و ظالم است — قسم دیگر آن است که پادشاهی هم هست و مجلس شورائی هم هست مگر هنوز تا بیک اندازه پادشاه را اختیار و اقتدار بیحد است — قسم دیگر آن است که پادشاهی هست مگر پادشاه را اختیار و اقتدار محدود است — قسم چهارم آن است که سلطنت را پادشاهی نیست و حکومت جمهوری است — سلطنت های آشیا بمسلمانان همیشه از قسم اول بوده اند و امروز هم چنین هستند — بعضی سلطنتهای یورپ (یعنی نکصارا) از قسم دوم هستند — بعضی سلطنت های یورپ از قسم سوم هستند و برخی دیگر جمهوری هستند — ملک فرنس و امریکا جمهوری اند و چنین مینماید که اصول و قانون و رسم آزادی امریکا از فرنس بهتر است ولیکن چندانکه حکومت انگلیش با قاعده و اسلوب می نماید هیچ حکومتی باقاعده نیست و مانند وقت حکومت انگلیش را بهترین وضعهای حکومت عالم میدانیم ولی نهایت غلط شد داریم که حکومت ما نیز از این قبیل باشد و ما الکنون فی الجمله از وضع آن و ضوابط آن را بیان می کنیم — ولیکن چنانچه قبل ازین نوشتیم ما نمیخواهیم که بموجب این وضع حرکت کنند مسلمانان یا ایرانیان بلکه میخواهیم که این وضع را سرمشق قرار دهند

وچیزی باین نحو جاری سازند مناسب حالت ملک و ملت خود —

اگر بانجو اسیم تاریخ اصول ملک انگلند را بیان

کنیم بسیار طویل میشود و کتاب حجیم میگردد ولی مختصری نویسیم که تاریخ

ملک انگلستان شروع میشود از ۵۵ سال قبل از تولد حضرت مسیح که تاریخ

تمام ممالک نصاری است و امروز یکهزار و هشتصد و هشتاد و چهار از آن

میگذرد و بالجمله تاریخ ملک انگلستان شروع میشود از قریب دو هزار

سال قبل ازاین — اول کسیکه باین ملک قدم نهاد و این ملک را

مسخر ساخت جولیس سیسر یکی از عظیم الشان ترین قیاصره روم بود که هم او

حالت مردم اینملک را ابتدا نوشته است و اکنون بر مورخین ظاهر است

چهارصد سال اینملک در دست رومیان بود و پس از آن طوایف و

قبایل مختلفه آمدند و حکومت راندند — ازانجمله قومی آمدند که آنها را

سکسن میخوانند که قبیله بودند از باشندگان جرمنی — رسم اینها از همان

ازمنه چنین بود که خردمندان و بزرگان خود را جمع آورده در امور خود

مشاورت میکردند و آن خردمندان برای آنها قوانین وضع میکردند

پس از آن ولیم که یکی از باشندگان نارمندی بود که ضلعی است از ملک

فرنس آمد و انگلند را مسخر ساخت و او نیز رسوم چندی دران قرار داد —

این ولیم در ملک انگلند شد در سال ۱۰۶۶ عیسوی و از زمان او

شروع می شود سلسله سلاطین و سلطنت و تاریخ واقعی ملک انگلستان —

مگر آغاز واقعی اصول حکومت و پرلمنت

انگلیش از زمان سلطنت پادشاه جان شد — برادر جان که نام او

ریچرد بود از جهان بشد و قانون آن زمان انگلستان نیز بموجب قانون

این زمان بود که پسر آن پادشاه متوفی وارث حقیقی تخت و تاج بود که پسر
که از این پادشاه مانده بود که جانشین پدر شود دوازده ساله بود —
جان مردی بود بیمروت و ظالم و مردود و مکروه طبع خلایق و می دانست که
خلق نخواهند گذاشت او را که بر تخت نشیند و لهذا حکمتی اندیشید که
آن طفل را بکشد و آخر ارادهٔ خود را العمل آورد — باین جهت و جهات
دیگری از این قبیل خلق همیشه بر سر بغی و سرکشی بودند با این پادشاه
بهر حال خلق از زبردستی و ظلم این پادشاه بتنگ آمدند و بزرگانشان
که آنها را می نامیدند (بیرن ها) سلاح بر تن آراستند و ملاقی شدند
با جان در میدان سیعی واو را مجبور نمودند که نوشته بدهد مشتمل حقوق خلق
این نوشته را جان داد در سال ۱۲۱۵ عیسوی و موسوم بود به
"عهدنامهٔ عظیم" که قوم انگلیش آن را حصن حصین پاسبان آزادی
خود میدانند تا اکنون —

در این عهدنامه چنین مقرر گشت که علمای بزرگ
و بیرن ها و زمینداران عظیم الشان جمع شوند و انفصال دهند یعنی
مقرر سازند مبلغ خراجی را که باید پادشاه بگیرد از رعیت — در عهد
هنری ۳ در سال ۱۲۶۵ مجلس وکلای خلق مقرر گشت. پس از او
پادشاه ادورد اول قبول نمود اقتدار پرلمنت را تا اینکه ...
که بدون اجازت لاردها و کامن ها (یعنی اعاظم ... و ... خلق)
پادشاه را اجازت نباشد که زری از رعیت بگیرد —
بهر حال کانستیتیوشن یعنی اصول حکومت انگلیس
بر دو قسم است یکی ایجاد قانون است و دیگری جریان قوانین ...

یعنی جریان قانون حق پادشاه است و واگذار است بپادشاه —
اختیار ایجاد قانون متعلق است بمجلس پرلمنت که محتوی است بر پادشاه و
لارد ها و کامن ها — این پرلمنت دو مجلس است که یکی از آنها مجلس اعاظم
است باشتمال ۴۲۶ علا و دیگری مجلس کامن هاست که مشتمل است بر
۶۵۸ کس که وکلای خلق هستند — قاعدهٔ گزیدن این وکلا این است که
کسانیکه خراج زمین و خانه میدهند بحکومت این اشخاص را باید بگزینند
هر یک از این مجلس را شخصی رئیس است — مجلس اعاظم را وزیر اعظم که
مهر دولتی در دست اوست رئیس است و متکلم ولیکن رئیس و متکلم مجلس
وکلا هر شخصی است که اجزای آن مجلس از میان خود اختیار کنند و باید
بامضای پادشاه باشد — اختیار اجتماع و تعطیل و موقوف ساختن
و تجدید نمودن پرلمنت خاص است مر پادشاه را — و نیز هر قانونی که
نوشته شود در پرلمنت پادشاه را اختیار است که اگر خواهد باطل سازد —
و هر یک از این دو مجلس پرلمنت را اختیار است که رد سازد آنچه را
که در مجلس دیگری امضی شده است —

تمام مطالب ملزومهٔ سلطنت و امور
مملکتی از یکی از این دو مجلس آغاز و انشا میشود جز آنکه گرفتن مالیات
یا خراج و تصرف در آن باید در مجلس وکلای خلق شروع شود یا انفصال یا بل
هر بلی (یعنی مسودهٔ قانونی) باید سه بار خوانده شود در هر یک از
مجالس پرلمنت و چون هر دو مجلس امضا داشتند و پادشاه مهر خود را
بر آن نهاد جاری میشود و قانون ملک میگردد — ولیکن اگر بلی را
یکی از این دو مجلس امضا ندارد یا هر دو امضا دارند و پادشاه امضا

ندارد باطل و منسوخ است —

تمام اختیار و اقتدار جریان کلی و جزئی امور حکومت و ملک رانی واگذار است بپادشاه — مثلاً (۱) معدلت و انصاف است که باید نشر یابد از پادشاه بواسطهٔ حاکمان قضائی که از طرف او مامور هستند در تمام ممالک محروسهٔ او — سزای جرایم و عفو گناه و یا تعویق در فتوای سزا همه باختیار پادشاه است — (۲) دادن و بخشیدن خطاب و لقب و عزت و مرتبه و منصوب ساختن هر کسی در ملک با پادشاه است — (۳) جریان تجارت و انضباط وزن و پیمانه هر چیزی و ضرب زر و سیم با پادشاه است — (۴) حکومت کلیسای انگلند با پادشاه است و علما را او باید منصوب کند (۵) حکومت دریا و لشکر و جهازات آتشی با پادشاه است — (۶) جنگ و صلح و دوستی کردن و اتحاد و یکجهتی نمودن با دول دیگر و فرستادن ایلچی از دول خارجه با پادشاه است — (۷) حکم هیچ محکمهٔ عدالت و قضائی بر پادشاه جاری نیست و گاهی پادشاه جوابده نیست کسی را در آنچه که میکند اگر صواب نیاید —

با وجود این همه اقتدار و اختیار پادشاه تابع پرلمنت خود است و بدون اجازت و امضای پرلمنت خود هیچ نمیتواند کردن پرلمنت مبلغ معینی قرار میدهد برای مخارج پادشاه هنگامیکه پادشاه بر تخت می‌نشیند ولیکن این مبلغ فقط برای مخارج او است و نگاهداری و حفظ مرتبه و بزرگی و جلال او و بس و چون باید که دادن این زر تجدید شود هنگامی که پادشاهی فوت می‌شود یا قسمی دیگر واقعه رخ میدهد که باید پادشاه جدیدی

ملکه ایلزبت اول و نیز بدون اجازهٔ پرلمنت ۱۵

بر تخت نشیند لهذا پرلمنت را اختیار است که مبلغ مذکور را ندهد تا هنگامی
که هر خلاف وگفتگوئیکه باشد یا اگر باشد مرفوع شود یا چارهٔ در آن اندیشیده
گردد — (و باید دانست که مخارج هر یک از اولاد و اولاد زادگان پادشاه
انگلند را نیز باید پرلمنت مقرر سازد هنگامیکه بحد تمیز می رسند) —
بالجمله پادشاه انگلند گاهی نمیتواند سلطنت کند بدون پرلمنتی و آن
پرلمنت باید در هر هفت سال یکبار جمع شود (یعنی تجدید شود) پس از آنکه
چهل روز پیشتر اطلاع داده میشود با جزای آن بر وفق قانون —
هر چند که پادشاه رئیس کلیسا است هیچ نمیتواند تغییر و تبدیلی بدهد
در امور و رسوم ملزومهٔ مذهب بلکه این امور باید صورت یابد با جمعی از
علمای ملک — پادشاه نمی تواند در قانون ملک جریان آن مداخلتی
نماید و نیز نمی تواند سر باز زند از امضا داشتن سزا دادن جرم را —
هر چند پادشاه می تواند گناه مجرمی را معاف کند که بدیگری ایذائی
نموده باشد ولی در صورتی چنین اقتدار را دارد که دادخواه یعنی
ستمدیده در گذرد از جرم آن مجرم و یا بنحوی دیگر از او راضی شود —
پادشاه نمیتواند مقدار زر و وزن و پیمانه را تغییر دهد و نمیتواند لشکری
جمع آرد جز با مضای پرلمنت خود — و در ختم کلام باید دانست که
هر چند پادشاه جوابده نیست در آنچه میکند و او را در معرض بازخواست
و جوابدهی و محکمهٔ قضائی نمی آرند (یا نمیتوانند آورد بموجب قانون) وزرای او
جوابده هستند و مورد خطاب و عتاب و حکم قضائی می شوند و وکلای خلق
به مجلس لاردها آمده می ایستند و مطالبه و بازخواست می کنند از وزراء
که جوابدهند ایشان را در آنچه کرده اند و رای داده اند پادشاه خود را آ

(ولیکن خوانندگان این کتاب بدانند که تمام لاردها وزرای پادشاه نیستند بلکه معدودی وزرای پادشاه اند که بخط مستقیم امور ملکرانی بکف آنها واگذاشته است)

اجزای پرلمنت همه آزاد هستند و هر شخصی میتواند سوال کند از دیگری در آنچه او رای داده است یا میدهد و هر کلامی که گفته و میگوید ولیکن اجزای هر مجلسی (از اعاظم و وکلا) فقط در مجلس خود می توانند سؤال و جواب کنند —

سه چیز دیگر خاص و مقرر است برای حفاظت و حریت آزادی خلق (۱) آنکه حکماً باید مقصر را بمحکمهٔ عدالت حاضر آرند و جرم او را معلوم کنند قبل از آنکه او را مقید می سازند والا سالهای درازی در قید خواهد ماند و معلوم نخواهد شد که جرم او چیست — (۲) جرم مجرمین باید دریافت شود با جوری یعنی دوازده کس که آنها را از میان تمام خلق انتخاب میکنند که بی غرض باشند جز آنکه مجرم یکی را یا چند کس از آن دوازده کس را نخواهد یا همه را نخواهد پس جوری دیگر طلب شود — (۳) آنکه اخبار آزاد است و هر کسی میتواند در اخبار درج کند هر چه را که میخواهد و رای خود را ظاهر سازد در امور حکومت و غیر حکومت و آنچه کرده و گفته می شود با هر یک از وزراء و ارکین دولت و شاه و گدا — مگر در صورتی که کسی را متهم سازد یا بدی در حق او درج کند در اخبار که موجب بیعزتی و بیحرمتی و بدنامی او شود او را میگیرند و دریافت کرده سزا میدهند

یک فقره در جائی دیدم نوشته بود که هر غلامی بمجرد یکه در خاک انگلیش قدم می نهد آزاد می شود و هر دهقانی بهمان سان در حمایت قانون است که شاهزاده و اگر همه شاهزاده آزاری کند آن

آن بیچاره دهقان را همان سزا رامی یابد که دیگران — و در همین مقام
یعنی جمله بعد از این جمله یا فقره ما قبل این جمله است که بخط انگریزی در ذیل نوشته شود

"His dwelling may be miserable cottage open to every wind of heavens but it is also a castle which the sovereign can not enter without consent."

یعنی اگرچه کلبهٔ آن دهقان چنان محقر و مفلوک باشد که هر نسیم بادی را در آن راه باشد مع ذالک حصن حصینی است که سلطان هم نمیتواند در آن قدم گذارد بی اجازت —
غرض چنانچه گفته‌ایم مجلس شورا در عمارت سلطنت بمنزلهٔ بنیان است و بنیان عمارتی چون با پیسان که عرض کردیم ریخته شود مثل آن است که از آهن آن اساس را نهاده باشند و هزارها سال دوام دارد و از هیچ طوفانی آسیبی نمیرسد آنرا — برخلاف اگر جز باین وضع ما قبل الذکر باشد مثل آن است که آن اساس فقط از گل باشد و سست که اگر اندک آبی را ملاقات کند یا نسیمی بران وزد در اندک زمانی منهدم شود این همه آفات و بلیاتیکه دولت های آشیا و عمده مسلمانان می‌بینند از دست دول یورپ در آن هم باندک آبی و نسیم بادی از آن است که اساس حکومتهای اینها از آب و گل است و بر روی آب و حال آنکه دول یورپ را اساس حکومت ز آهن و روی است و بر سنگ سخت — اینک

سخن را در اینجا ختم می‌کنیم و امر می‌نماییم خوانندگان را که خود تأمل کنند و
چاره برای تباهی روزگار خود بیندیشند — افسوس است که این کتاب
را گنجایش آن نیست که ما چیزی بیش از این بنویسیم در این مطلب خصوصاً
در اصول حکومت انگلیش — اگر هم مذهبان ما طالب ترقی خود باشند
این قدر هم کفایت می‌کند و اگر نظام حیدرآباد بخواهد کونسل آن مستقیم
قرار دهد با یکسان باید قرار دهد نه با کسان که بازیچهٔ اطفال است —

باب سوم

در جریان قانون در میان مسلمانان

واضح باد که ریاست را اگر ما عمارتی فرض کنیم و مجلس شورا را
بمنزلهٔ بنیان آن باشد پس قانون بمنزلهٔ سایر اجزای آن عمارت است
مثل دیوار و ستون و سقف و در و اتاق و چاه و مطبخ و امثال اینها
شکی نیست که استواری و استحکام بنیان اصل اصیل است ولی شکی هم
نیست که تمام اجزای عمارتی لازم و ضروریست زیرا که هر که میخواهد
عمارتی بسازد مقصودش این نیست که فقط بنیانی را بسازد و بالا آورده
با زمین هموار و مسطح کند بلکه مقصودش آن است که آن عمارتی شود و جائی
باشد که او را از سرما و گرما و باران و باد حفظ کند و مکانی باشد
که در سرما و گرما در آن بسر برد و مایه‌ای باشد که در گرما بر آن راحت کند

مطبخی باشد که در آن طبخ نماید و امثال ذالک — مگر عمارت هم بر دو قسم
است یکی از آن قبیلی است که مردمان جنگلی صحرانشین یا دهاقین در گوشه
صحرا یا در دهات یا در کنارهای شهرها می سازند که فقط یک شبر از زمین را
می کنند و بنیادی از گل [illegible] می [illegible] نند و آنگاه دیوار [illegible]
می نهند و آن [illegible] آمیخته [illegible] [illegible] قامت — [illegible] آن
که مردمان شهرنشین خردمند [illegible] می سازند که چند
از زمین را می کنند از سنگ و آهک بنیاد آن را بکمال استحکام می نهند
و دیوار و ارکین و سقف [illegible] آن تعمیر میکنند
و در نهایت استحکام و استواری هر جزوی از آن را فراهم [illegible] آن
بنیان می سازند — [illegible] فرقه [illegible] [illegible]
عدم اسباب [illegible]
علم و دانش و خوش [illegible] آسایش و
راحت خود [illegible] — ولیکن هیچ عاقل خردمندی که
عالم و عاقل [illegible] شده گاهی چنان نشده است که بنیان
عمارت خود را [illegible] ولی سایر اجزای آن را سست
[illegible] یافت شود در جهان احمق ترین
[illegible] عمارتی را بنیان استواری لازم است
[illegible] است که بدون آنها آن عمارت
[illegible] بنیان آن اجزای دیگر آن
[illegible] مستحکم [illegible] —

[illegible] در سال ۱۳۰۲ هجری است تمام

سلطنت های طوایف آشیا و بخصوصه مسلمانان از قبیل آن عماراتی بوده
که مردم صحرانشین و دهاقین در صحراها و دهات می سازند که هر دو بنیان و دیگر
اجزای آنها ناقص بوده اند — تا بامروز بر بسیاری بلکه تقریباً بهیچکس در
ممالک مسلمانان قانون بمعنی قانون معلوم نیست — تمام کسانیکه از
ایران باین مملکت آمده و سی چهل سال مانده اند از قانون خبر ندارند و از مردم
هند فقط یکی از هزار میباشد که قانون چیست و چه معنی دارد — آنچه من شنیده ام
در ایران و از مردم ایران و در دکن و از اهل دکن و از مردم تمام آشیا
نظم و نسق میگویند و گاهی قانون گفته نمی گویند — مثلاً اگر شخصی امروز
از ایران وارد مملکت هند شود و از او بپرسند که حالت ایران چگونه است
در جواب میگوید "خوب نظمی گرفته است شاه یا فلان شاهزاده یا بهمان
حاکم خوب نظمی داده است در طهران یا اصفهان یا شیراز و راهها همه امن و
امان است" — اگر از یکی از مردم حیدرآباد سؤال [illegible] در حالت حیدرآباد
در جواب خواهد گفت که خوب نظمی [illegible] — پس [illegible] باشند که این
چه نظمی است که عین بی نظمی است [illegible]
[illegible]
[illegible] حالا هزار درجه [illegible] — [illegible]
می آید فرق کلی است در میان [illegible]
این هر دو لفظ را معنی یکی باشد [illegible] — آن [illegible]
[illegible] ایران میگویند و انتظام [illegible]
[illegible] می کند و مردم آن کار را [illegible]
عین بی انتظامی و خلاف قانون شرع و خلاف [illegible]
[illegible] ظلم و بیرحمی و سنگدلی است — مثلاً [illegible]

دشکم پاره می کنند یا دست میبرند و هزار کس بی جرم و باجرم را بدون دریافت وتحقیق و بدون تمیز و محض بیک حکم حاکم گردن میزنند — اگر خبازان نان را کم فروشند چند کس از آنها را در تنور انگنده می سوزند و اگر قصابان گوشت را کم فروشند گوش و بینی چند کس را از آنها بقناره میزنند یا قطع می کنند اگر در شهری چند کس از اوباش بی اعتدالی کنند چند کس بیگناه را در عوض میکشند — اینها را همه نظم و نسق میگویند و از قدیم الایام اینگونه چیزها و اعمال خلاف را نظم و نسق دانسته اند و تا کنون هم میدانند —

در حیدرآباد که می گویند امروز نظم از درجه بهتر است

از بیست یا سی سال پیش از این و کمال نظم را گرفته لکن بی نظمی دران هست که بنده نمیخواهم در این وقت بیان کنم — مردم آسیا ابداً نمیدانند معنی نظم و نسق چیست و اگر کسی نام نظم و نسق را برزبان راند یا او را دشنام می گویند یا عذرهای بسیاری می آرند همه ناموجه یا امور را مرهون اوقات و وابسته بقضا و قدر می دانند یا میگویند رفته رفته (یعنی روز قیامت) بهتر می شود — مثلاً معلوم نیست که حکومت و مردم حیدرآباد چه چیز را نظم میدانند اگر مقدمه سلطنت را از رنگ ات و کشتن سی چهل قیدی و تخفیف و تضعیف ماهوار صدها بیچاره و چند شخص بی استحقاق و معطل داشتن هزارها بیچاره و هزارها و عده حذف را نظم میدانند — اینها همه ظلم است و عین بی نظمی و بی بندوبستی — غرض آنچه مقصود ماست از این شعر سعدی [illegible] بدون خطاست وگرچه [illegible] ولیک [illegible] دروغ در اینجا مقصود ما [illegible] نیست [illegible] است — —

بالجمله ملک بی قانون عمارتی است که بنا نه
و مدافع و بیت الخلا و دیوار و ستون و لوازم دیگر از این قبیل نداشته
قانون چه چیز است و مقصود ما از قانون چیست — بسیاری
هر زمانی که ما بیان و ذکر قانون کرده و میگفتیم و میگوئیم قانون
است مارا انگریزی میخوانند (یعنی عیسوی) باین لحاظ که ما تقلید از انگریز
میکنیم و مذهب نصارا را اختیار کرده ایم و از آنرو است که اعمال و رفتار
و کردار و کارهای نصارا مارا خوش می آید و خوش می نماید — پس دشنام
داده و لعنت کرده اند بر قوم انگلیش و مقلدین آن قوم و قانون آن قوم و انگاه
گفته اند قانون ما شرع محمدی است — شکی نیست که قانون ما شرع ماست
و من هم اعتراض بر آن ندارم مگر یکهزار و سیصد سال میگذرد که مسلمانان
مسلمان اند من میتوانم سوگند خوردن که آن همه خونها که مسلمانان ریخته اند
که شاید از هزار ایلیان بلکه هزار کرور زیاده بوده و آن همه ظلم و جفائی که
بمردم عالم کرده اند و آنچه کرده اند در ملک رانی و در زندگی و نمایندگی
و تجارت و کسب و تمام امور دنیاداری یکی بر وفق قانون شرع نبوده
همه برخلاف قانون شرع بوده است — سبب آن چه بوده ؟ —
سبب آن این بوده که قانون در ملک نبوده — شاید کسی بگوید شده بود
که آن قانونی که مقصود تو است و تو میخواهی در ملک مسلمانان جاری شود
در این صورت از قانون شرع مسلمانان بالاتر است و چیزی است
مقدم است بر قانون شرع اسلام در جواب میگویم آری چنین است
تا هنگامی که آن قانون جاری نشود کسی به قانون شرع عمل نمیکند
قانون شرع فایده ندارد — پس آن قانون چیست و طریقت آن چه

اینک ما بیان می کنیم —

قبل از آنکه ما بیان کنیم قانون و طریق جریان قانون را اعم از اینکه شرعی باشد یا عرفی، بیان می کنیم حالت خلق عالم و سلطنت و دین و انتظام عالم را — باید دانست که وضع جهان از همان آغاز جهان چنان وضعی بوده است که خلق عالم و هر قومی در باطن و ظاهر بموجب هوا و هوس نفس خود عمل نکنند و خواهشهای نفس هر کسی را حدی باشد که از آن حد تجاوز نکنند، اگر چنین نمی بودی عالم انتظام نمی پذیرفته و خلق عالم باعتدال زیست نکرده اند نسبت بیکدیگر — لهذا یا در یک زمان و عهد واحدی یا در زمان و عهد مختلفی هر دو سلطنتی و دینی برای هر قومی صورت وجود یافت — خواه این هر دو را خدا وجود داده باشد یا یکی را خدا و دیگری را خلق خدا، هر دو از ابتدای جهان بوده است و همواره خواهد بود، چنانچه بزرگان هم گفته اند که دین و دولت توامان اند — دین برای این بوده است که خلق در باطن از قهر و غضب پادشاه حقیقی بترسند و سلطنت برای آنکه خلق در ظاهر از قهر و غضب پادشاه مجازی بترسند — تا هنگامی که این هر دو با هم توام بوده اند در میان هر قومی آن قوم ترقی داشته اند و بخصوصه در میان هر گروه اختلاف این هر دو از یکدیگر بسیار بوده و بخصوصه در دین بسیار آشوب و فتنه بوده است در میان هر قومی — سبب آن بوده است که از پیدایش آدم تا کنون در میان هر قوم و ملتی و هر شعبه فرقه [illegible] جهلا همیشه بیش از عقلا بوده اند و کسانیکه در باطن [illegible] بیشتر رسیده اند نسبت بآنکسانیکه از خدا نترسیده اند و از قهر و غضب او پروائی نداشته اند [illegible] بیزار بوده اند بلکه یک

بکرور — مثلاً آنچه خلق عالم اند امروز و بیشتر از هر زمانی هم ترقی دارند
کسانیکه از اینها در خانهٔ خود یا در جائیکه هیچ گواهی نباشد بلکه هیچ نوشته
ندهند و نگیرند مال دیگری را بطور امانت بگیرند و پس از چندی محض از خوف
خدا و قهر و غضب او و قیامت و حساب آن مال را بصاحبش رد کنند بسیار
بسیار معدود باشند — کسانیکه در خلوت یا در صحرا یا در مغاریکه هیچکس دیگر
نباشد زن شخصی را به بینند و از خوف خدا نظر شهوت بر او نکنند بسیار معدود
بوده اند — اگر دین و جریان دین در دست صنفی از اصناف خلق عالم بوده
است که همه مطلق العنان بوده اند و بموجب همان طبیعت هوسناک و نفس
سرکشی که غالب بلکه همه خلق عالم را بوده و خواهد بود عمل میکرده اند و دین را
مایهٔ استیلا و ذریعهٔ اقتدار خود قرار داده بوده اند هنوز فساد عالم بیش بوده
است و گاهی امکان ندارد که در چنین حالتی عالم از فساد خالی باشد
در این صورت سلطنت و حکومتی لازم بوده است که بظاهر خلق را از بی عهدی الی
باز دارد — ولیکن اگر نعوذ بالله سلطنت هم تابع آن صنف نخستین از
خلق بوده و این هر دو برای حظ نفس خود و عمل نمودن بر وفق خواهشهای
نفس خود سعی و ممزوج شده اند و آن فرقه این فرقه را راهنما بوده اند که
ضمناً خود براحت و انبساط زیند نتیجهٔ آن همان بوده است که کرورها
خلق عالم را خون ریخته شده بوده — از اینسان بود حالت مسلمانان
در هر زمانی و نتایج آن هم بر خلق عالم و بر خودشان نیز پوشیده نیست —
شریعت ما بر قومی وارد شد یا در میان قومی
وجود بهم رسانید که هزاران سال صحرانشین و بهیمه طبیعت بودند —
در ملک آنها تمدن و بلاد و امصار نبود — تجارت و فلاحت و زرعت

درمیان آنها [illegible] — گاهی از خود و درمیان خود سلطنت و حکومتی
نداشتند — حکومت هر قبیله که مشتمل بود بر صد یا هزار کس با شیخی
بود مستقل و هیچ قبیله و قبیله دیگری را تابع و فرمانبر نبود یا شیخ قبیله
دیگری را — غالباً این قوم یا قبایل را چندان با طوایف دیگر آمد
و شد و معاشرت نبود بجز معدودی یا عده محدودی که در سواحل دریا
سکونت داشتند چندان این قوم را آگاهی از حالت و [illegible] سیتی قوم یا
اقوام دیگر نبود — در این صورت شریعت ما برای آن قوم و آن
حالتی که آن قوم در آن بودند کفایت میکرد ولیکن پس از آن برای
اقوام و طوایف دیگر کافی نبود — مثلاً خدا امر فرمود برسول خود که
مشورت کن [illegible] — اگر ما از مفسرین و علمای خود سؤال کنیم یا
در تفاسیر [illegible] خود ملاحظه نمائیم که در چه مقامی آیه مشاورت
[illegible] پیغمبر نازل شد و پیغمبر در چند مقام با اصحاب [illegible] مشورت
[illegible] آنحضرت چند کس بودند [illegible] چگونه
[illegible] معلوم خواهد شد [illegible] پیغمبر مشورت [illegible] و آن هم
با یکی از صحابه بوده — [illegible] ابداً از طریق مشورت و مشاورت [illegible]
نداریم و نمی توانیم [illegible] باید در امور مشورت نمود و مخصوصاً سلاطین
چگونه باید مشورت [illegible] — [illegible] تمام علمای ما را جمع کنند و بخواهند
[illegible] شرع یا بطریق عقل برای مشورت
[illegible] هم نمی دانند و نمی توانند قانونی
[illegible] قانون [illegible] صورت دهند بهمان طریقی خواهد بود
[illegible] خارج خواهد بود از طریق شرع و لهذا

مشورت کردن همین شرایط را که ما ذکر کردیم بلکه ده هزار شرایط دیگر هم
لازم دارد قبل از آنکه مشورت شود. بالجمله این شرایط قانون است و این
شرایط مقدم است بر قانون شرع — و یکی از این جنگهای که امروز
در این زمان می شود در میان نصارا با صدها و هزارها توپ که بعضی از آنها
در یک ساعت سی و شش هزار گلوله می بارند و در پنج و ده میل مسافت خصم را
مانند برگ درختان بخاک می ریزند اگر پادشاهی با سپاه بی نظامی و با چند
شمشیر زنگ خورده و چند نیزه شکسته در مقابل آنها بایستد و از علمای
ملت ما مشورت کند احتمال ندارد بلکه یقین است که آیه کم من فئة قلیلة را
باو بخوانند و به مشورت یا نماز و دعائی باو بیاموزند که بخواند و فاتح گردد
ولیکن تا هنگامی که مهدی کاذب در بر سودان وجود دارد باد و باشد
لاکت سپاه و انگریزان با ده هزار سپاه باو جنگ می کنند ما نمی توانیم این
نصرت را نسبت دهیم چرا که مدعیان ما ب[illegible] را ندولی چون مهدی بدست
انگریزان گرفتار آمد آن وقت ما ظاهر بینیم که فئه کثیر هم در مقابل
سپاه قلیل با نظام تاب ایستادگی ندارد آن زمان و حالت جهان گذشت
بالفعل مهدی کاذب فاتح است و دشمنان ما بر کلام ما میخندند و لیکن
عاقبت دیده اند که گاهی مهدی کاذب بمعجزه و کرامت بر انگریز غالب شد آن
و غلبه او را سبب جهات دیگر است —

شاید مهدی [illegible] در مطلب ما برخورده باشد
مقصود ما را معلوم کرده باشد [illegible] واضح [illegible] که [illegible] شود
مثلا هرگاه پادشاهی یا حکومتی [illegible] از [illegible]
علمای [illegible] نماید تا [illegible] جاری شود که

... شیخ الاسلام (یکی ازاین سه یا هر سه) و در هر شهری یک قاضی باشد یا آنکه در هر محلهٔ از هر شهری یک قاضی باشد همین حکم را ما قانون میدانیم و قانون میخوانیم — مگر بالضروره این حکم تا بر کاغذی نوشته نشود و یا در دفتری ثبت نگردد و بهمهٔ بلاد ممالک محروسه اذکر و در همه بلاد بر آن عمل نشود آن را قانون نمیدانیم — چون این قانون جاری نشود در آن وقت می‌پرسیم که این قانون مقدم است بر قانون شرع چراکه بدون این حکم یا قانون قانون شرع جاری و پیروی نمیشود و نمیتواند شد و این محض قولی باشد آن وقت در جریان آن دوامی نیست —

چون اینهمه معلوم شد ازو امیدواریم که

با این دلایل و حجج بر همه معلوم شود و همه تصدیق کنند قول ما را) اکنون ما بکمال فروتنی و ملایمت عرض می‌کنیم بخدمت همه مسلمانان که قانون شرع در امور دنیوی ما در این زمان و در این حالت جهان کافی نیست برای انتظام ملک بلکه نه فقط کافی نیست در امور شرعیه و هزار تفصیل و تشریح و تفسیر لازم دارد که آنها نیز قوانین جداگانه خواهند بود بلکه در امور ... ما ... کار است که ابداً نسبتی بدین و شرع ندارند — مثلاً در صورتیکه قانون شرع جاری بشود و حکم هر مجرمی با قاضی شهر باشد بموجب شرع هنوز گیرنده مجرمین کدام اشخاص و جاری ... شتن حکم قاضی چگونه باشد و اگر مجرم را حبس کنند چگونه حبس کنند و حبس ... باشد ... اگر مجرم را جریمانه کنند زر جریمانه را که باید بگیرد و ... که باید ببرد و اگر مجرم را بقتل رسانند چگونه بجهٔ ... و امثال اینها معلوم نیست و بالضروره باید معلوم باشد

اینها همه قانون است و باید باشد و اگر نباشد مملکت هنوز هرج و مرج است هر چند
که قانون شرعی باشد — تا بیست سال قبل از این که بنده از ایران بیرون
آمدم در هر شهری صد کس یا بیشتر بودند که میتوانستند مجرمین را بزنند و
جریمانه کنند و زر جریمانه را گرفته در جیب و کیسه خود اندازند —
امام جمعه و شیخ الاسلام و کلانتر و داروغه و فراش باشی و یاور و سرهنگ
و میرآخور و پیشخدمت و سرتیپ و بیگلربیگی و ملک التجار و امین التجار و
ناظم التجار و صدها کس دیگر حاکم یعنی دیوان قضا بودند و هر شهری از شهرهای
ایران و همه را اقتدار بود از جانب خود که هر شخصی را خواه گنهکار و خواه
بیگناه بگیرند و بزنند و جریمه کنند و آنچه جریمانه می کردند در کیسه
خود میریختند و ابدا آن زر دخلی بحکومت و ریاست نداشت — در این
اوقات مکرر ایرانیان مرا میگویند که حالا هیچ نسبتی ندارد حالت ایران
به بیست سال پیش از این مگر بنده بخوبی میدانم که مملکتی که چهار یا پنج
هزار سال باشد که بیک حالت باشد و بیست سال قبل از این که بنده
می دیدم ظلم و هرج و مرج آن بنقطه کمال رسیده بود در این بیست سال
چندان تفاوتی نخواهد کرد و مسلم است که یک روز شخصی بیمار می شود و
یک سال علاج می پذیرد و یکساعت طوفان شهری را ویران میکند
ولیکن قرنها باید که آن شهر بار دیگر آباد شود — ظلم بسیار در یک آن
می شود ولی رفع ظلم کردن در کمال دشوار است — همین حال که در ایران
است در تمام ممالک و ریاستهای مسلمانان هست و همه روزه در زمین
چنانچه ما در حیدر آباد هست همه روزه مشاهده می نمایم و از هر بابتی
کمال بی انتظامی هست در این ملک — تماشا اگر بزرگان و نوابها

وجنگ ها و بهادران حیدراباد صاحب زور و استیلا و اقتدار اند
و پیوسته میتوانند هر چه را که میخواهند چنانچه دیروز مغربی بنده دهقان
بسیار چیزها شنیده ام ولیکن مناسب ندیدم که در این گفت بیچه آنها را
در چند نسخه در کتاب را جسیم سازم —

غرض منست که در تمام امور کلی و جزئی ملک
قانون ضرور است — مجلس شوری — اقتدار هر یک از ارکین دولت
اقتدار هر یک از حکام — گرفتن مالیات از رعیت — گرفتن مالیات و
خراج از مال التجاره — نگاه داشتن لشکر — لشکرکشی و جنگ —
ساختن عمارات — ساختن طرق و شوارع — جاری کردن رودها و
نهرها ساختن جوی وغیره — اقتدار علما و عمل آنها — مال اوقاف —
خراج امامزاده ها و مساجد و مقابر — منصب و لقب و خطاب و خلعت
و انعام — تعیین منصب — تجارت — زراعت — بازار و
نرخ اجناس و وزن کیل — شفاخانه — مدارس و مکتبها — تحصیل علم و
امتحان در علم — پلیس — میونسیپلیتی — پست خانه یا چاپارخانه
تلگراف — قورخانه — گمرک خانه — و هر کار و هر چیز دیگر که هزارها
درست نمیشود اگر [illegible] بخوبی همه [illegible] لازم دارند جداگانه همه
[illegible] قانون [illegible] تا وقتیکه قانون جاری نشود
[illegible] خاطرخواه [illegible] نمیشود [illegible] —

[illegible] صورت [illegible] جاری [illegible]

این [illegible] جزوی مجلس [illegible] یک مجلس [illegible] جزائی [illegible] است
خبر رسید که [illegible] مجلس [illegible] قانون [illegible]

در مجلس حاضر میکنم (فی المثل) برای بندوبست پلیس — پس آن مسوده
را بموجب رای خود نوشته در مجلس دیگر حاضر میکند و مرهٔ اول از را میخواند
سایر اجزای مجلس در هر جزئی و فقره و جمله و لفظ آن تامل میکنند — در
مجلس ثانی مرهٔ ثانی آن مسوده را همان شخص که بانی آن بوده میخواند و هر یک
از اجزای مجلس آنچه رای اوست در حک و اصلاح آن ظاهر میکند و در
مجلس ثالث پس از حک و اصلاح بموجب رای تمام اجزای مجلس یا اکثر اجزای
مجلس آن قانون امضا میشود و بعد [illegible] که رای خود را
ظاهر سازد و بهر حال آن قانون قانون شده میر مجلس خواه پادشاه
و خواه حاکم آن قانون را دستخط میکند و مهر دولتی بر آن زده میشود
و تاریخ جریان آن هم در متن آن نوشته [illegible] پس آن [illegible] چاپ میکنند
در دفتر احکام حکومتی و اشتهار رسید هند بهمه بلاد و [illegible]
تاریخ فلان قانون جاری می شود یعنی بآن باید عمل شود — فرضاً
بموجب آنچه که در صفحهٔ بعد ذیل می آید قانونی جاری می شود —

(۱) چونکه لازم بود برای بندوبست پلیس لهذا
این قانون [illegible] که [illegible] قانون [illegible]
بند [illegible] پلیس [illegible]
[illegible] جاری [illegible]
معنی پلیس [illegible]
کدام اشخاص مراد هستند [illegible]
عملهٔ پلیس مستثنا گردد)

(۲) حاکم [illegible] پادشاه [illegible] لهذا

یا اشخاص مراد است (در اینجا باید تشریح نمود)—

فقرهٔ ۱ — تکلیف این است که چنین و چنان کنند—

(تکلیف یا تکالیف پلیس و اجزا و عملهٔ پلیس را در اینجا بنویسند و اگر لازم باشد فقرهٔ یا فقرات دیگر هم مزید کنند ولیکن هر مطلب یا فعل یا حکم یا تکلیف هر چه باشد و نام نهند یک فقرهٔ جداگانهٔ لازم دارد)—

فقرهٔ ۲ — سوای پلیس هیچیک را آن اختیار نیست که کسی را بگیرد (نه شاه را آن اختیار است نه حاکم را نه امام جمعه را و نه هیچ کس دیگر را)—

فقرهٔ ۳ — هر که سوای پلیس کسی را بگیرد یا نگاه دارد یا حبس کند باید فلان مبلغ جریمانه شود یا فلان زمان مقید بماند یا هر دو جریمانه شود و مقید بماند (مبلغ جریمانه و زمان قید را مقرر سازند)

فقرهٔ ۴ — عملهٔ پلیس نباید بخانهٔ کسی داخل شوند (مشروط بر آنکه — اگر شرط و استثنائی لازم باشد در اینجا بیان کنند)—

فقرهٔ ۵ — عملهٔ پلیس نباید دشنام گویند مجرمی را و نباید او را بکشند و در راه و [illegible] در کمر او زنند و نباید آن مجرم را ایذا دهند (جز آنکه [illegible])

فقرهٔ [illegible] — [illegible] را اختیار نیست که حکم کند مجرم را چوب بزنند یا جریمانه [illegible] تا حکم نشود در حق آن مجرم از محکمه یا دیوان قضا — ([illegible] ضربت [illegible] جریمانه [illegible] باید معین باشد)—

فقرهٔ [illegible] — سوای قاضی (یا هر که معین باشد) هیچکس را اختیار نیست حکم قید یا جریمانه کند یا فتوی ضربت چوب یا تازیانه دهد—

فقرهٔ ۸ — هر قاضی را بحسب درجه و عهدهٔ او اختیار است
که تا یک زمان معینی حکم قید دهد و تا یک مبلغ معینی حکم جریمانه دهد —

فقرهٔ ۹ — مجرم را باید از فلان روز تا فلان روز قید کنند
و شام آن روز اخیر رها کنند (یا باید بنویسند دو ماه هلالی یا شصت روز
از روزیکه حکم قید او می شود) —

فقرهٔ ۱۰ — مجرم هر که باشد و نوکر هر که باشد و وابسته و
رشته دار هر که باشد و از هر خاندانیکه باشد و بهر درجه و پایه که
باشد مجرم است (جز کسانیکه بموجب فلان قانون مستثنی باشند)

فقرهٔ ۱۱ — وساطت و التماس در توقف و درخواست مسموع
نیست و مجرم باید حکماً سزا یابد —

فقرهٔ ۱۲ — پدر و مادر و همچنین دیگری از اقربا و خویشان
مجرمی جوابده نیستند مجرمی را عقوبت نمی بینند بعوض او جز آنکه
ضمین او باشند یا در صورتیکه صغیر باشد مجرم حافظ و ولی و
بزرگ او باشند یا طور دیگری —

فقرهٔ ۱۳ — در هر خانه که مجرمی پنهان شود صاحب آن خانه
نیز مجرم است و سزای او فلان است و نیز هر که بداند که مجرم
پنهان است و خبر ندهد سزای او فلان است —

فقرهٔ ۱۴ — حاکم را اختیار است که هر گاه تغییر و تبدیلی
که بخواهد در یکی یا بعضی از فقرات این قانون با شرایط یا مثل آن
در هر وقت و زمانیکه مناسب داند یا اگر مناسب بیند در تخفیف
یا تضعیف عقوبت جرایم وغیره وغیره —

بهمین نحو تمام کلّی و جزئی را باید نوشت و
در آن تامل نمود حکّ و اصلاح نمود و شرایط در آن درج کرد و اگر
لازم باشد اشخاص و ازمنه و اوقات و حالات چندی را استثنا
باید کرد — مثلاً اگر مجرم [illegible] است و [illegible] دقّی نوشته داد که آن مجرم
نمیتواند حرکت کرد و حرکت او را مضر خواهد بود پلیس او را بحال خود
بگذارند تا بهتر شود — اگر گواه بیمار باشد بهمین نهج — مگر شرط
آنست که حکیم رشوت نگیرد — اگر مجرم مست یا دیوانه بوده است
حکم دیگر در حق او کنند — تمام الفاظی را که معانی مختلفه دارند
باید تشریح نمود چنانچه جای ابهام و ایهام و محلّ شک نباشد خوانندگان را
و کمال دقت را باید بکار برد که جمل و فقرات و عبارات بنحوی نوشته
شوند که جای تردید نباشد — مثلاً قطع ید را چنان باید تشریح نماید
که حاکم یا دیگری برخلاف اراده مقنن نفهمد یا اگر مجتهدی حکم قطع ید
میدهد کسانیکه آن حکم را عمل بیاورند بدانند و بر آنها نیز معلوم
باشد — مثلاً چوب و تازیانه که بر دم میزنند معلوم و واضح باشد
که چاقو و چوب و تازیانه [illegible] شده است ضارب خیال کند که چماق
[illegible] و چیز دیگر [illegible] در [illegible] مخالفت هم حکم چوب و تازیانه را
[illegible] — [illegible] کار [illegible] قبل از آن کنند که قانون امضا
[illegible] در ذکر تیر چهاردهم دسمبر گذشته
[illegible] را کرده بودند —
[illegible] نوشت که آنچه در فقرات سابق الذکر
[illegible] فقرت خاص نمود پلیس را بلکه باجرایم

مسایل دیگر امتزاج داشت بجهت آنکه غالباً اکثری از قوانین را کم و زیاد
بایکدیگر ارتباطی هست — و نیز باید دانست که هرچه می شود بموجب یا
برخلاف یکی از فقرات یک قانونی می شود پس باید آن فقره از آن
قانون نیز ذکر بشود و اشاره بآن رود — مثلاً در قانون مینوسیپالیتی
در فقرهٔ مینویسد که اگر شخصی خلاف کرد نسبت بآن جماعت و عمل آنها
او را به پلیس بسپارند بموجب فقرهٔ ۲ قانون پلیس نمبر ۱ صفحه‌ن سال ۱۳۰۱
پس چون عملهٔ مینوسیپالیتی خلاف این کردند و کسیکه مجرم باشد از اینها
وجواب ده دیگران باشد در معرض خطاب و جوابدهی در آرند در کاغذیکه
جرم او را نوشته اند باید اشاره کنند که این فعل را نموده است برخلاف
فقرهٔ ۲ قانون پلیس نمبر ۱ صفحه‌ن سال ۱۳۰۱ — و همچنین باید دانست
که قانون بر چند قسم است — بیشک در این ملک بسیاری از مردم
میدانند ولیکن باعتقاد بنده احدی در ایران نمیدانند و اگر بدانند
معدودی خواهند بود و لهذا ما را باید از هر چیزی اندکی بنویسیم —
قانونی نشر می شود با وجود صورت می یابد در مجلس شورای عامه
که حکومت واقعی است و کم و زیاد محیط است آن قانون بر تمام امور
کلیهٔ ملک و تمام ملک — یکی دیگر آنست که حکام ولایات جاری
می کنند مناسب حال قلمرو خود — در اینصورت حاکم هر ولایتی
در تحت حکم مجلس شورای عامه است و بآن موجب مختار میشود که تغییر و
تبدیل بدهد القوانین قلمرو خود اگر مناسب داند و الا او خود نمی تواند
خود را مختار سازد — بعبارت اخری از پرلمنت پادشاهی ضابطهٔ
خاص وضع میشود بجهت اختیار و اقتدار حکام ولایات —

بالجمله باین سامان که نوشتیم کردن ما فایده است
برای اسایش خلق وانتظام وترقی ملک وفزایش دولت ملک و
آمدنی حکومت وهیچ وجه هرج ومرج واقع نمی شود در ملک وآنوقت ظالم
هرکه باشد ومفسد هر که بسزای خود میرسد ودست جور زبردستان
از زیردستان کوتاه می شود وهر شخصی زیاده از حق خدمت خود
نمیبرد ورعیت بیچاره زر مفت وپیشکش وگندم وجو ومرغ وتخم
مفت بحاکم وقلقچی نمیدهد ودوازده کرور تا یک پول سیاه از جریمانه
مجرمین وفروختن اراضی لم یزرع وخالصه وغیره وغیره همه در خزانه
پادشاه (یعنی حکومت) میرود ومال اوقاف بمحل خود صرف می شود
ومختصر الملک چنان می شود که پادشاه هست حال کونی که شاه راختیار
نیست که سر سوئی حق گدارا پایمال کند — این کارها کردن ابداً
صعوبت ندارد واینکه مردم ایران وهندوستان همیشه می گویند
رفته رفته وکم کم آن رفته رفته وکم کم تا قیامت طول می کشد در
یک سال می توان همه راصورت داد ودر ده سال هیچیک از دول
اشیا کمتر از دول یورپ نخواهد شد — مگر دو شرط ضرور دارد —
اول اینکه چنانچه گفتیم پادشاه وبزرگان باید دست از نفسانیت
واختیار واستبدای کامل خود بدارند وخود را با سایر ناس مساوی کنند
دوم آنکه چون مبتدی هستند بعضی از کتب طوایف دیگر را گرفته
ترجمه نمایند وبدون آنها عمل کنند اگر نه بکلی وطابق النعل
بالنعل اقلاً بهمان وضع وصورت — زیراکه شخصیکه بخواهد کتابچه
بنویسد وتنها نوشته مطالب را در آن درج کند وامکان ندارد و

کتابها لازم است - آنچه ما در این کتابچه نوشته و مینویسیم فقط شمه مشتقی است

باب چهارم

در معدلت میان مسلمانان

هرچند که قانون خود مشتمل است بر معدلت
و عین معدلت است و لازمه قانون افتاده است معدلت و بسیاری
که وضع چنان قانون را دریافتند چنان خواهند دانست که اگر
در معدلت گفتگوئی رود پس از قانون و بابی خاص گردد برای
معدلت هیچ نیست جز تکرار مطلب و اطالت بیجا — مگر بنظر بنده
چنین میرسد که تکرار مطلب برای کسانیکه مبتدی هستند لازم
است و هر قدر که مطالب تکرار شود بیشتر خاطر نشان آنها میشود
تا این زمان در میان ما مسلمانان و اهل آسیا عموماً کسی معدلت را
چنانچه باید و شاید ندانسته بود و ندانسته است که چیست و معنی واقعی آن
چه چیز است — یا انکه تحمیل دانسته اند مگر در عمل آن چنانچه باید و
شاید استعمال نکرده اند — اگر ما در تمام کتب اخلاق و تهذیبی
که در میان ما هست و حکما و بزرگان ما نوشته اند در معدلت و
انصاف و امر نموده اند بمعدلت و انصاف در رفتار و گفتار دایر

مردم از سنهٔ ماضیه را بیان نموده اند برای مردمان حال و استقبال ملاحظه نیستیم معلوم خواهیم کرد که از معنی واقعی و طریق حقیقی آن خارج بوده و زین معدلت و انصافی نبوده است که بنده در نظر دارم — قبل ازین ما گفتیم که اگر ما سلطنت را عمارتی فرض کنیم مجلس شورا بمنزلهٔ بنیان آن است و قانون بمنزلهٔ سایر اجزا و لوازم آن عمارت — در اینصورت بسیاری خواهند گفت که اگر بنیان عمارتی درست باشد و سایر اجزا و لوازم آن برقرار باشد معدلت بمنزلهٔ چه خواهد بود و احتمال کلی میرود اگر ما بگوئیم معدلت نیز یکی از لوازم است در عمارت سلطنت و لیکن ما خواهش داریم که دیگری بیان کنند که کدام یک از اجزا است بسیاری نتوانند (بلکه احدی نتواند) بیان نمود و خیال نکنند که آن عمارت چیزی دیگر در کار و لازم دارد — ما میگوئیم که معدلت در عمارت سلطنت بمنزلهٔ تساوی و تناسب است — مثلاً اگر ستونی کم زور باشد و سقف وزینی را بر آن نهند احتمال دارد که تاب استقامت نیارد و اگر وزن کمتری را بر ستون قوی تری و وزن زیادتری را بر ستون سست تری بگذارند نیز همین بیم است در آن — اگر بیت الخلا یا مطبخ یا چاه آب را در قرب مکان خفتن قرار دهند باز احتمال نقصان دارد — پس بهرحال همهٔ اجزاء و لوازم هر عمارتی را باید تساوی و تناسب باشد اگر دوام و قوام آن در نظر است — تا این زمان که قلم بنده به کاغذ است گاهی در سلطنت مسلمانان و مطلقاً اهل آشیا تساوی و تناسب نبوده است و این بواسطهٔ آن بوده است که کمتر کسی دانسته است تساوی و تناسب چه چیز است — معنی معدلت تعادل است

وتعادل اگر واقعی باشد از اینسان است که هرگاه چوبی را که یک ذراع طول دارد ولیکن یک سر آن ثقیل تر است و یک سر آن خفیف تر آن وسط حقیقی آنرا بگیرند که مساوی واقعی است یعنی بحسب وزن نه بحسب طول مگر این رسم در میان ما مردم گاهی ملاحظه نشده بلکه همیشه ملاحظهٔ وسط شده است بحسب طول نه بحسب وزن — میزان را که میگذارند وزن میخواهند از آن نه حجم — چنانچه اگر یک گلولهٔ پنبه و یک گلوله آهن را که هر دو یک حجم داشته باشند در ترازو گذارند محتمل که وزن این آهن صد برابر آن پنبه باشد و این در صورتی است که هر دو به بزرگی یعنی حجم گلولهٔ توپی باشند احتمال میرود که آن وقت اختلاف وزن میان این دو بهزار بار باشد پس وزن در کار است نه حجم — شارع عام هم معبر پادشاه است و هم معبر گدا و همین چیزهاست معنی معدلت که بنده فقط نمونهٔ از آن را ظاهر نمودم در این وقت و صاحبان ادراک باید خود درک بکنند که مطلب و مقصود بنده چیست —

تا این زمان اگر عدل میشده است پادشاه میکرده است و اگر ظلم میشده است پادشاه میکرده است یعنی بخط مستقیم و باختیار خود و بزرگان ما نیز آنچه تعریف کرده اند از عدل و انصاف پادشاهان کرده اند و آنچه امر نموده اند بمعدلت و انصاف بپادشاهان نموده اند — مگر سخن ما این است که پادشاه نیز باید در تحت قانون و معدلت باشد و او هم نباید مستثنی باشد از قانون جز آنکه خلق او را استثنا کرده باشند و برضای خلق مستثنی باشد — و این در صورتیست که قانون غیر قانون شرع و نه برفتوای اهل شرع باشد و الا محتمل

پادشاه هم ابداً بموجب قانون شرع مستثنا نباشد جز آنکه بموجب شرع و
فتوای اهل شرع در بعضی از مقامات پادشاه مستثنا گردد — پس اگر
پادشاه خود ظلم کند هر چند که قانون معدلت در میان رعیتش جاری باشد
هنوز خودش هم مورد سزا و عقوبت خواهد بود — دیگر آنکه غالباً بزرگان ما
بواسطهٔ خاندان یا بملاحظهٔ دولت یا بملاحظهٔ علم و دیگر ملاحظات معاف
بوده اند چه در یافتن عقوبت و سزا و چه در دادن خراج بحکومت و این
هر دو عین ظلم است در حق سایر خلق — بلکه بزرگان و صاحبان حرمت
و دانش هم همان سان سزاوار عقوبت اند اگر مجرم واقع شوند که فقرا و
[illegible] و بلکه سخت تر و نیز همان سان آنها نیز باید خراج بحکومت
بدهند که فقرا و ضعفا و آنهم بحسب طاقتشان نه باندازهٔ فقرا — کسی که
یک جریب زمین و زراعت [illegible] اگر یک روپیه یا یک قران بدهد آنکه
صد جریب دارد باید صد روپیه یا صد قران بدهد بلکه رای ما اینست که
اگر [illegible] ملاحظهٔ [illegible] همیشه باید طرف فقرا را بگیرند —
یعنی هر چند که گرفتن یک روپیه از آن شخصی که یک جریب زمین دارد
و صد روپیه از آن کسی که صد جریب دارد مساوی واقعی است مع ذالک
آن شخص اول را باید تخفیف بدهند اگر بدهند بلکه چیزی از او نگیرند
و از شخص دوم با [illegible] گرفتن — اگر مرد بی حرمتی یک روپیه
بدزدد او را یک ماه حبس نمایند شخص با حرمتی که چنین کند او را باید
یک سال حبس کنند — [illegible] خیالات مردم اشیا برخلاف این
است میگویند آن شخص محترم [illegible] صاحب دولت و زیردستان
[illegible] و حرمت [illegible] آبرو [illegible] دیگر [illegible] بر آن [illegible] که

سزای این اشخاص باید بیش باشد چرا که اینها غالباً بد را از نیک می شناسند
یا آنکه مجبور نیستند خلافی را بکنند بر عکس فقرا و ارذال که نه بد را از نیک
می شناسند و غالباً مجبور هم هستند — اگر مردی صاحب دولت باشد
هیچ سببی ندارد که دزدی کند یا برای تزویر قمار بازد. اگر نتواند زن بگیرد و
از عهده خرج زن بر آید هیچ سببی ندارد که زنا کند یا عمل خلاف دیگری
نماید مگر احتمال دارد که مرد فقیر بهر حال ناچار باشد و از روی اجبار
مرتکب عصیانی شود — و دیگر آنکه فعل ارذال چون از مردمان محترم
سر زد آنها نیز در زمره ارذال محسوب میشوند و بیشک هستند — آنچه را
که ما میدانیم از بی اعتدالی های بزرگان ملک خود که گاهی بعضی از آنها در
معرض بازخواست و عقوبت در نمی آید اگر نوشته شود صد جلد کتاب
می شود ولی غالباً مردم بی دانش ملک ما بطور نصیحت ما را میگویند
ای فلان ما همه میدانیم که چه بی اعتدالی می شود [illegible] ملک ما
خوب نیست که تو در اخبار یا کتابها می نویسی — لیکن ما می نویسیم
که این اعمال را موقوف سازند و اگر نسازند [illegible] تکلیف خود
را بعمل می آریم — بچشم خود دیده ام در چند [illegible] که برای [illegible] محصول
پیر زنی را معطل داشته اند در چوکی ولیکن [illegible] بزرگان غالباً
بلکه تماماً محصول نمیدهند و معاف اند — [illegible] ما را میگویند
شما چرا چنین و چنان مینویسید [illegible]
نمی شوند و خلق دشمن شما میشوند ولیکن ما [illegible]
بی اعتدالیها معدوم نشوند خلق هم دشمن ما [illegible] — [illegible]
باید تساوی و تعادل ملاحظه شود [illegible]

و شاه و گدا و امیر و فقیر همه باید در تحت قانون باشند جز آنکه بملاحظات دیگر و بر وفق عقل و بموجب قانون استثنائی رود نسبت بآنها —

اینها بود معالجات امراض حکومت و سلطنت مسلمانان که جز باستعمال این ادویه آن امراض رفع نمیشوند و تا قیامت آن امراض بحال خود باقی هستند و همیشه ممالک مسلمانان و مسلمانان طعمهٔ دیگر طوایف هستند — اکنون ما شروع می کنیم در بیان معالجات امراض خلق یعنی رعیت هر حکومتی از مسلمانان یا مسلمانانیکه رعیت هستند حکومتی را خواه آن حکومت مسلمان باشد و خواه قوم و ملت دیگر — و هر چند که حکومت و رعیت هر دو دست بگریبان و لازم و ملزوم یکدیگر و ممزوج هستند چون ما مقصودی در مد نظر بود و هست اینها را از یکدیگر جدا ساختیم و در ابواب مابعد ظاهر میسازیم که مقصود ما چه بوده و چیست —

باب پنجم

در باب تربیت مسلمانان

فضیلت علم

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان تربیت
و آموختن مسلمانان خوانندگان و ناظرین این کتاب را خاطر جمع میسازیم
که در نوشتن این کتاب اصل اصیل مقصود ما این باب و مطلب ہست و
در واقع سبب تصنیف این کتاب ہمین ہست و این باب در میان سایر
ابواب این کتاب بمنزلہ یاسین ہست در کتاب مجید در آیہ کہ خدا فرمودہ
است "وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون" ما
لیعبدون را تاویل می کنیم بہ لیعلمون و میگوئیم مقصود خداوند علی اعلی
از آفرینش انسان تحصیل علم بودہ ہست و بس — و اینکہ خدای تعالی
آدم را فضیلت بر ملک داد برای علم او بود و چنان آدم را خلق کرد کہ او را
قابل آموختن علم ساخت و ہیچ ملک مقرّبی نیاموخت اسمای خود را
ولی بآدم آموخت و او را بواسطۂ علم بر تمام ماسوی اللہ برگزید و خلعت
نبوّت و اصطفا در برپوشید — و اینکہ آدم را اشرف مخلوقات گفتہ اند
بواسطۂ علم اوست نہ بدیگر صفات نیکی کہ در وجود او باشد و ہیچ شکی
نیست کہ کمالیت انسان در علم اوست و اگر بمرتبہ رسد چہ در دنیا و
چہ در آخرت بواسطۂ علم خواہد بود — اگر مقرب درگاہ احدیت شود
انسان محض بواسطۂ علم اوست نہ بواسطۂ صفات دیگر او و آنچہ کہ گفتہ اند
کہ " آدمی زادہ طرفہ معجونی ہست از فرشتہ سرشتہ و ز شیطان
گر کند میل این شود بہ ازین ور کند میل آن شود بہ از آن "
مفہوم ہمین مطلب ماست یعنی انسان قابل تحصیل علم ہم ہست قابل
تحصیل جہل ہم ہست اگر میل بعلم کند فرشتہ میشود و اگر میل بجہل کند
شیطان می شود — "بی علم نتوان خدا را شناخت" — شکی نیست

که مراد علم با عمل است ولی مطلقا علم نیک است و غالباً علم صاحب خود را
با عمل هم می کند اگر از طرز نیک آموخته شود — اگر ما هزار کتاب بنویسیم
در تعریف علم هنوز کم است و بنهایت و غایت تعریف آن نمی رسیم و در این
وقت مختصر می گوییم که از علم انسان خالق و معبود خود را می شناسد
بعلم بندگی او را میکند از روی معرفت و بعلم خلاف مرضی او عمل نمیکند
و بعلم در دنیا ترقی میکند و خود را مرفه می سازد بسیار قوی بازو [illegible]
که بحسب جسم و قوای جسمانی از دیگر همجنسان خود و نیز دیگر حیوانات کمتر باشند
بواسطهٔ علم خوش میخورد و خوش میزید و بر همه استیلا دارد و صاحب دولت
می شود و اسباب آسایش خود را فراهم می آرد — ولی باید دانست که
در این وقت و در این مقام مقصود ما تعریف خود علم است نه اینکه در وجود
بعضی اثر کیمیا دارد و در وجود برخی تاثیر آتش سوزان و زهر هلاک
فرقه را انسان کامل می سازد و فرقه را حیوان جاهل — هیچ سلطنتی
برای حظ نفس انسان به از سلطنت دارائی علم نیست — هیچ غذایی
لذیذی بلذت علم نیست — هیچ جمالی برای حظ نفس خوشتر از جمال [illegible]
نیست — این همه چیزهائی که دیده میشود و اسباب آسایش و راحت
و خوشی و حظ است همه برای حظ جسم است ولی علم برای آسایش و حظ
[illegible] — [illegible] همچنان خاطر من اگر شخصی باغی نشسته
[illegible] بهار داشته باشد چندان مسرت نمی اندوزد
[illegible] شده و کتابی درکنار داشته باشد
[illegible] بگرفتن بهار بسیاری از خلق و بخصوص مسلمانان
[illegible] تا که راه یک سال را هم نمی دانند و هیچ قدر آن را نمیدانند

جز آنکه توفیقی که یا غیر جبری باشد یا غالبا جبری باشد تحصیل اینرا کرده باشد
واز حقیقت آن الهی یافته باشد — من خود سوگند میخورم بخدای
زمین و آسمان که "هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الا بر آنکه دارد با
دلبری و جمالی" — بر هیچ شخصی حسد نمیبرم که جاهل و بازاری باشد
و بر غیر همه اوباش یا گاری دو اسپه و چهار اسپه در زیر داشته باشد
یا سالی هزار روپیه بر خود آویخته باشد یا مصاحب و ندیم فلان پادشاه
و بهمدان شاهزاده و وزیر و امیر و نواب و جنگ و بهادر باشد یا
پنجهزار روپیه ماهوار داشته باشد یا زنان متعدده صاحب جمال
داشته باشد یا صدها رندی رفیق و آشنای او باشند و این همه
را داخل انسان نمی شمارم بلکه از حیوانات هم پست تر میدانم — دلی
رشک میبرم بر کسانیکه اقلا اسر سوئی از من در علم و هنر بیش و پیش اند
و یک درجه از من بالاتر اند و حال آنکه کسانی هم هستند که در علم و دانش
لک درجه از من بالاتر اند و من خود را خاکپای آنها میدانم و خود را در
نزد آنها کمتر از ذره در نزد آفتاب میشمارم — ولیکن چه بسیار کسانی
در جهان هستند بخصوص در ایران و هندوستان و بخصوص در میان
ما مسلمانان که شصت و هفتاد سال عمر عزیز خود را صرف می کنند در عشق
و پرورش شهوتی که قیمت آن یک پول سیاه بیش نیست — ...
مردم ایران بیست جام عرق و یک بستر تریاک ... در زندگانی ...
دارند و اکثر و اغلب مردم هندوستان خود را به یک جام ...
به یک غلیان مدک و صحبت کنیز سیاهی یا دختری یا یک ... پسند ... یا
پرورش چند کبوتری یا چند خروسی خود را خرسند ... عمر خود را می ...

واحتمال کلّی میرود که اگر دیگری (یا دیگرانی) کتابخانهٔ درست کرده و کتاب چندی بخزن جگر جمع آورده باشد درین سالهای درازی همه را باندک بهائی بفروشند و زر آنرا بانگونه چیزها و درانگونه طرق و اعمال تلف سازند

موانع تربیت وتحصیل علم درمیان مسلمانان

غرض نیست که اگر در دنیا چیزی باشد که در آن حظی باشد و مایهٔ کمال و ترقی انسان باشد علم است وبس۔ مگر احتمال کلّی میرود که در هر عهد و زمانی وبخصوصه امروز هیچ ملتی در تمام ربع مسکون چندان بعلم و بیدانش نبوده و علم را مکروه نشمرده و بیقدر ندانسته اند که مسلمانان۔ ولی هیچ چیزی و هیچ کاری در عالم بی سبب و جهتی نیست واین بیدانشی و کره ... علم و دانش را درمیان ما مسلمانان چندین (بلکه هزارها) سبب وجهت عظیم هست که بحتمل بوسطهٔ این اسباب وجهات بکلّی امید قطع باشد که گاهی در عالم تا قیامت مسلمانان صاحب علم و دانش بشوند و از خود ترقی کنند وطوایف وملل دیگر جهان۔

اوّل۔ ... عظم سد و دیگر در راه ترقی مسلمانان آنست وازابتدا گذاشته شده یا گذاشته اند در هر خصوصی بخصوص علم و دانش بتحصیل هنر و کمال این است که این ملت را بیش از هر ملتی تکیه بر تقدیر است و نصیب و قسمت۔ و عجب این است و نهایت حماقت در این است که اگر فی المثل در هر یک از کتب آسمانی یک آیه یا آیهٔ معدودی رسیده باشد در یک خصوصی مثل تقدیر یا توکل و امثال اینها آیات متعدده دیگری وارد شده هست بخلاف آنها۔ واگر انبیا و اولیا و

وصلی وعرفا و بزرگان ما در مقامی از این قبیل چیزی گفته باشند در
مقامات متعدده خلاف آنرا گفته اند مگر مسلمانان را آن ادراک نیست
و چندان در دریای جهل و نادانی غریق هستند که نمی توانند حقیقت کار
را دریافت — هر چند خداوند علی اعلی فرموده هست "وفی السماء
رزقکم وما توعدون" در جای دیگر فرموده است
لیس للانسان الا ما سعی — ما میگوییم که این سعی و کوششی که
خدا در این آیه فرموده هست شامل دارد تمام امور دنیا و آخرت را
ولهذا خلق باید سعی و کوشش بکنند در هر امری از امور عالم —
محمد ابن عبد الله بآواز بلند فرمود با توکل زانوی اشتر ببند — و نیز
فرمود کاسب حبیب خدا است و نیز فرمود تحصیل علم کنید اگر
همه در چین باشد — حضرت امیر المؤمنین علی فرمود اگر من سنگ
حمل و نقل کنم از قلها جبال و در روزیکه آفتاب نباشد پشم از
پوست جدا سازم و هر کار بسیار سختی را بکنم بهتر هست مرا از اینکه
دست پیش خلق دراز کنم و گدائی نمایم — دیگری گفته ست
رزق هر چند بیگمان برسد شرط عقلست جستن از درها وکان ذالک
هزارها از اینگونه کلمات هست که دلیل قول ماست که نباید بکلی تکیه
بر تقدیر کرد — ولی عجب ترا ینهو کمال حماقت در این هست که
یک شخص واحد در میان مسلمانان از بدو اسلام تا کنون نیامده ست
و نیست که بکلی تکیه اش بر تقدیر بوده یا هست — هر فردی از
افراد این ملت صبح که سر از بستر بر میدارد اول خیالی که میکند
این هست که امروز بکجا بروم و چه بکنم برای تحصیل نان خود — پس

نعلین تکاپو در پاکرده این خانهٔ حسن و آن خانهٔ حسین میدود و باقسام حیل و تدابیر و تزاویر و سعی و کوشش تحصیل میکند آنچه را که شکم او را پر کند و آنچه را که بدن او را بپوشد — و هر یک از افراد ایشان را پنج حس باطنی است و پنج حس ظاهری و اسباب بسیاری برای احساس و همه میدانند که اینهمه اشیائیکه در جهان با واسطهٔ حسهای آنها محسوس میشوند در زمانیکه حضرت آدم خلق شد هیچیک نبود و وجود نداشت و هیچیک از آنها بتقدیر صورت وجود نگرفت بدون میانجی گری و تدابیر انسان و اگر قدرو تدبیر انسان نبودی از اینها صورت وجود نمی یافت مع ذالک ملیه بر تقدیر دارند و هر چیزی را از تقدیر و نصیب میدانند — در همین جا ست که ما فرصت خوبی بدست بعضی از حمقا میدهیم که ما را بیدین بخوانند و بگویند بتقدیر معتقد نیست ولی ما خود دانستیم که چه نوشتیم — بیشک زمین بود ولی آنچه امروز بر روی زمین موجود است انسان نهاد بتدبیر — بیشک در زیر زمین بسیار چیزها بود ولی انسان بیرون آورد آنها را بتدبیر — بیشک جبال بود ولی آنچه در جوف جبال بود انسان ظاهر کرد بتدبیر — بیشک رزق خلق در آسمان بود ولی بمحنت انسان حاصل شد — بیشک حیوان و نبات و جماد در جهان موجود بود ولی برای آسایش و راحت انسان آماده نشد هیچیک جز بتدبیر انسان — یکی از این ملت گاهی بدون سعی و زحمت و بدون فکر و خیال و حیله و تزویر و مکر و فریب و تدبیری هیچ چیز را حاصل نکرده است و همه را معلوم است که چه کرده اند در تمام عمر خود پیوسته شب و روز میکنند — علمای این ملت پیوسته نصیحت و موعظه میکنند جهلای خود را که

متوکل باشند و تکیه بر تقدیر کنند و حال انکه خودشان در تمام روز و شب
در فکر مکر و حیله هستند که نانی بچنگ آرند و زری حاصل کنند —
مگر بآن لغت و زبانی که دارند که همه مشتمل است بر الفاظ عربیه و آیات قرانی
و احادیث و اخبار چنان باب و تاب بیان می کنند کیفیت تقدیر و
نصیب و قسمت را و چنان میگویند کارها همه بدست و اختیار دیگری
هست و همه امور وابسته بتقدیر است و بمشیت الهی تعلق دارد که جهال
را غرق کرده اند در محیط جهل و نادانی — و معلوم نمیشود که سبب چیست
که تقدیر در میان هر ملت دیگری همه خوب است و در میان مسلمانان
همه بد — از معدلت خدا دور است که غالب مسلمانان را جاهل و بدمعاش
و بدفعال و بیکار و تن پرور و دروغگو و عهده خلاف و نامهذب و متصف
بهزاران صفت نامحمود [illegible] فرموده باشد و سایر ملل عالم را غالباً
نیکوکار و کاسب و محنتی و هنرمند و راستباز و مهذب — چراکه این
افعال و خصال را مسلمانان فقط بلکه تماما نسبت میدهند بتقدیر و
نصیب و لهذا باید همه از تقدیر و نصیب هم باشند —
اگر مسلمانان دانستند که انچه می کنند برای تحصیل
اسباب معاش و خوشی خود هیچیک و هیچ کاری خالی از تدبیر نخواهد بود
و همه تدبیر است پس ما میگوئیم که فرق میان سخن ما و اعتقاد آنها بسیار
نیست اگر درک بتوانند کرد — مثلا میگوئیم که مسلمانان بشکت تدبیر
بکار میبرند که نان جو یا جوار را بپزند بهترین است که اندک سعی کنند و
کمر همت بر بندند که نان گندم را هم بپزند و در ایام مستقبل نان گندم
هم بخورند یا سعی کنند که پلاو بپزند و پلاو خورند — مگر غالب مسلمانان

اعتقاد این است که پختن نان جو و گندم و پلاو و یا تحصیل علم پختن این هر دو قسم از نان بسته بسرنوشت و تقدیر و نصیب است — ما میگوئیم که چون بناچار شما ها محنتی را می کنید در گدائی و هزار ها عمل و فعل خلاف دیگر که نان بجهات آرید این محنت را بکنید در کاسبی — شما ها حکما تدبیر می کنید مثلاً دیگری را بردارید و مال دیگری را بدزدید و بخورید یا نان خود را بطریق رشوت و قمار و اعمال دیگر از این قبیل حاصل کنید همان تدبیر را بکنید که بطریق نیک تری پسندیده و محمود نان خود را حاصل کنید — معذالک مسلمانان هم تکیه بر تقدیر و نصیب دارند و هم از اعمال خلاف خود دست بر نمیدارند و پیوسته سعی و کوشش دارند که نان خود را بچنگ آرند از هر بیهره تانهٔ خلافی و هم قایل چنین سخنان را کافر و بیدین و دهری و عیسوی میخوانند و میدانند — باعتقاد بنده درین مقام یعنی در این عقیده که اینک ما ذکر می کنیم حماقت و جهالت ختم است بر مسلمانان یعنی بر ۹۹۹ از هزار ایشان — آن کدام عقیده است این است که نان را باید بطرزی بچنگ آورد و لی بر زبان نباید تام تدبیر را برد بلکه تقدیر باید گفت چرا که کفر و شرک می شود — تقدیر مطرب این است که مطرب باشد و تقدیر قوآد این است که قوآد باشد —

رضا بقضاء الله و تسلیماً لامره —

چون وضع زندگی و زیست در دنیا و طرق معاش همیشه در ممالک اشیا وضع و طریق دیگر بوده است خلاف انچه ما امروز می بینیم در وضع و طریق زندگی نصارا و مردم یورپ لهذا اکثر بلکه تمام کسانی که قلم برگرفته کتابی نوشته اند و لب گشوده

سخنی گفته اند در میان ما مسلمانان چون خود نیز در میان همان خلق و غرق
در محیط همان عادات و رسوم بد و بهمان عقاید و آراء بوده اند غالباً نوشته و
گفته اند " اگر روزی بدانش برفزودی ز نادان تنگ تر روزی نبودی"
"بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتائید آسمانی نیست اوفتاده
است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار" - "جوی طالع
ز خرواری هنر به" - "اگر بهر سر موییت دو صد هنر باشد هنر بکار
نیاید چو بخت بد باشد" - مگر این همه خلاف عقل سلیم است و ما هیچ چه
اینگونه سخنان را قبول نمیکنیم و در جهان امروز فرزندان نادان هشیار نیم
سعدی خود در جائی گفته است "تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار
بازی و ظرافت بندیمان بگذار" - مگر این بیت را هم سعدی ندانسته
گفته است و بخاطر او نگذشته بوده است که هر دو قولش میشود کلام ما را -
دیگری هم گفته است "مسخرگی پیشه کن مطربی آموز تا داد خود از کهتر
و مهتر بستانی" - عزیزان من این نکته را باید برخورد که هر که قدر
و وقار خویش را نگاه داشته و در میان ما مسلمانان نان نیافت و
هر که بازی و ظرافت و مسخرگی نمود صاحب بخت و خوش نصیب شد
در تمام ممالک اسلامی مردم بی تمیز ارجمند است و عاقل خوار ولی در تمام
ممالک متمدنه مردم بی تمیز خوار شده است ولی هنر خوار و این بواسطه آن است
که در میان آنها آیت سخرگی صاحب ندارد و در میان اینها خردمندی و
هنر - در میان آنها قانون نیست و در میان اینها قانون هست
میان آنها کسی را در تعلم و دانش امتحان نمیکنند و در میان اینها امتحان
میکنند - بسیار دیده و دیده در مبنی و کمتر دیده ام کسی بی امتحان بد

علم هنر کسی را پنجاه روپیه خدمت نمیدهند و مهمان جهت است که
هر بازی کننده و ظرافت کننده و مسخره از بمبئی و کلکته و مدراس میدود
بحیدرآباد و هزار روپیه بیشتر ماهوار میخورد — رندی بی سر و پائی
بی اجازت پیش امیری میرود و ابداً حاجب و چوبدار او را مانع نمیشود مگر
هر شخص عاقل خردمندی که بخواهد آن امیر را ملاقات کند یا سلام و
آداب بجا آرد باید دو یا چهار ساعت بیکار بنشیند روی پای خود و
بیحتمل چوبدار یا جوانی آمده میگوید امروز ملاقات نمیشود — امرای
حیدرآباد در خانهٔ خود تا اسٹیشن حیدرآباد خلاق زمین و آسمان اند
ولیکن بمجرد دیکه در گاری آتشی نشستند دیگر کسی نمی پرسد که شما امیر هستید
یا مزدور — مخنث را من بچشم خود دیده ام و بگوش خود شنیده ام
که در مجلسی بچندین زن که همه خود را عفیفه و شریفه پنداشته اند
دشنامهای بسیار قبیح داده است یعنی بطور مزاح و ظرافت و همه خندیده
اند و همین سان از هر یک دو آنه و چهار آنه و یکروپیه گرفته و همه داده اند
و چون بنده از قباحت آن کار تعجب نموده ام مرا گفته اند که رسم این
ملک چنین است و این مخنثین بزنان امرای این ملک اینگونه دشنامها
میدهند و زر میگیرند — در این صورت اگر مخنثی پازیب طلا و
دستبند طلا و گلوبند طلا داشته باشد و تنبان کمخاب پوشیده
باشد و چولی ابریشمین در تن داشته باشد و عفیفه نجیبه هنرمندی را
یک لباس نوی میسر نشود این بتائید یا عدم تائید آسمانی است حاشا
و کلا — آنچه من میدانم از این ملک و اهل این ملک خود میدانند
صد هزار مرتبه بیش از من همه بتائید آسمانی است و خلاف آن بغضب آسمانی نه باشد

اینک در حیدرآباد هر صاحب وقاری که تائید آسمانی ادراک نیست تخفیف
می یابد و هر بازی کننده و ظرافت کننده را که تائید آسمانی یار است ماهوار
مضاعف میشود — بهر حال اراده بنده این نیست که اشخاص را ذکر
کنم بلکه مقصود من وضع و حالت مسلمانان است مطلقاً و طریق اصلاح تقاصیر
کار آنها والا بنده اشخاص بسیاری را می شناسم که قدر و وقار خود را
نگه داشته اند و گرسنگی میخورند و اشخاص بسیاری را می شناسم که
بمسخرگی نان میخورند — ولی از دروازه افضل گنج حیدرآباد اگر کسی
بیرون شود و یک میل مسافت طی کرده به چادرگهات برود یا شش میل
مسافت طی کرده بسکندرآباد برود که در تحت حکومت انگریز است
افتراق تائید و عدم تائید آسمانی را خواهد یافت —

ما از این پیشتر میرویم تمام شعرای ما خوش آمدگو
و مسخره بوده اند — خود سعدی خوشامدگو بود و قلاش — انوری و
فرخی و فلان و بهمدان همه متملق و لاابالی بودند و قلاش — دربارگاه
سلاطین اسلام تماماً مسخره و هزال و قواد و رقاص بوده و همه خوش بخت
بوده اند و برخلاف هنرمندان آنها نیز شکایت داشته اند و گرسنه بودند
امکان نداشته و ندارد که عالمی و فاضلی و فقیری و درویشی و هر که
بهر لباسی که بوده و به اراده که با سعادت بین امرا و بزرگان آمد و شد
داشته و کرده دروغ نگوید و خوش آمدگوئی و چاپلوسی نکند — اقل درجه
دروغ لفظ "بجا" است و احدی نیست در حیدرآباد که بتواند سوگند بخورم
و عقیده من اینست که احدی نیست در حیدرآباد که اگر میر یا شیخی
که اندکی مرتبه و ماهوار بیش از او زیاده باشد سخنی بگوید و او نگوید "بجا"

همین تصدیق دروغ و محض دروغ است و محض با میدنان است یا هیچ جان ولیکن چه بسیار اشخاصی هستند که در هر مجلس و هر محفلی هزارها دروغ میگویند و هزارها صورت شکل خوش آمدگوئی میکنند و اینها همه صاحب بخت و خوش نصیب اند — در ملک ما هر سپر امردی و هر سطربی صاحب بخت است و هر فاضل و هنرمندی بدبخت — در حیدرآباد هر سازندگی و الا و مخنثی صاحب بخت است و هر صاحب کمالی بدبخت و فلک زده — اگر من مسخرگی پیشه کرده بودم از ایران نمیگذاشتند بیرون آیم و از بمبئی نمیگذاشتند بیشتر قدم نهم و در حیدرآباد بایستی حالا گاری و اسپه و میانه داشته باشم و اثر در ذرگنگ خطابم باشد و در آفتاب و بارش و باد و گرما و سرما پای پیاده راه نروم و در باره یا باغ جهان نما اقامت گزینم و بر بندی نمبر اول بخورم و مصاحب و ندیم امیری باشم — ولیکن دوستان مشفق من میگویند که اگر شما بخواهید اینگونه کتب را چاپ کنید این عبارات و الفاظ را خارج کنید و دیگر نمیدانند که این کتابها محض برای این عبارات و الفاظ نوشته شده و بهر طریقیکه هست وقتی چاپ خواهد شد — و باعتقاد بنده کسانی که سخت بخواب در ستند بمالش پا و لمس بدن و نرم نرم حرکت بیدار نشوند و آنها را باید بیدار کرد بمشت و لگد —

بهر حال یکی از موانع و سد عظیمه در راه ترقی مسلمانان و هر امر و بخصوص در علم و دانش و هنرمندی تکیه کردن است بر تقدیر و توکل و از آن طرف حاصل آوردن اسباب زندگی است کم و زیاد به بازی و ظرافت و مسخرگی —

دوّم — اینست که از ابتدا و همواره وتا کنون
سلاطین و بزرگان مسلمانان از بازی و ظرافت خوش بوده و هستند و بلهو
ولعب مایل و لبعذ اند اما و مصاحبین و رفقای آنها همه اهل ظرافت و
بازی و لهو و لعب بوده و هستند — مثلاً اگر کسی ده روپیه خرج کند
پنجصد چوبدار یا نوکر را سندی بخورانند بر او معلوم خواهند کرد که مصاحبین
امرای حیدرآباد کدام اصناف از خلق اند و مشاغل آنها روز و شب
چیست — کسانیکه از هندوستان و دیگر جاهای هند که در قبضهٔ
انگریز است بواسطهٔ سختگیری انگریز گریخته اند و بدکن آمده اند غالباً
بازی کنندگان و ظرفا هستند و غالباً مصاحبین امرای این ملک اندو
بکمال خوشی میگذرانند و ماهوارهای خوب دارند و تائید آسمانی آنهارا
یار است — مگر بر این فقره سخن را طول نمیدهیم و تکرار نمیکنیم
آنچه را که در فقرهٔ اوّل نوشتیم —

سوّم — اینست که از ابتدا مسلمانان را
آموختند و اعتقادی آنها کردند که خداوند علی اعلی همواره فرقه را
صاحب دولت ساخته و فرقهٔ را گدا و فقیر نموده است و در این کار مصلحت
آن بوده است که اغنیا را آزمایش کند و کفالت حال فقرا را باغنیا
واگذاشته و سخاوت را تاکید در جنت قرار داده و سخاوت درختی است در
جنت و هیچ کاری در دنیا بهتر از سخاوت نیست برای نجات و فلاح آخرت
وهر که نام خدا را بر زبان جاری کند اگرچه فاسق باشد باید و ... امید
بهتر و بهترین طرق برای صرف و خرج زریکه بزحمت بزور و ظلم گرفته میشود
و غارت و یغما می گردد این است که جمعی از اوباش که همه اکنون دیده میشود و جمعی از

کلاشان بیکار را بخورانند و بپوشانند زیراکه باوجود فسق و هزاران اعمال
خلاف شرع اینها مستجاب الدعوات اند و دعای اینها برای دوام عمر و دولت
و یافتن عزت و حصول [illegible] و [illegible] و [illegible]
مغفرت اغنیا [illegible] — [illegible]
زور گرفته [illegible]
هرچه امرای ما ببازی و مسخرگی و [illegible] و خوش آمدگوئی [illegible] آورده [illegible]
بذل کردند و آنچه را که تجار و بازرگانان [illegible] حرام و حلال کرده
و بتقلب و بی امانتی و بی دیانتی بچنگ آورده [illegible] خدا بخشیدند و نثار اوباش
نمودند و سفره و خوان نعمت [illegible] — [illegible]
از خلق باین سان بیکار و [illegible] پیشه [illegible] شغل [illegible] تکدی [illegible] شمردند و
کلاشی را هنر و مکتسب بزرگان [illegible] خود دانستند و موجب افتخار
شمردند — و چون چنین دانستند که اینها حقی هست در مال خلق [illegible]
دشنام و هرزگی گرفتند و خوردند و تحمل کرده قباحت این کار را در هیچ
جای دیگر بیشتر معلوم نمی توان کرد از حیدرآباد دکن — اکثری
از فقرای این بلد فی الواقع فاسق و بدمعاش و شارب الخمر — بعضی
بدر خانها میروند و بیگم صاحبه را مخاطب میسازند با آوازهای خشن و بسیاری
[illegible] و باقسام [illegible] اشکال [illegible] و حلقه در
دست [illegible] دارند با زنجیرها باطراف آن [illegible] و خنجر دارند و بچشم
[illegible] و [illegible] اعمال بسیار
[illegible] اینها [illegible] آرند و [illegible] — این
[illegible] از طرف

حکومت هم ابداً ممانعتی نیست و معلوم نیست که سیویلیزیشن کی جاری میشود در این ممالک

چهارم — آنست که ملاّ ها و اهل شرع مسلمانان

[illegible] مسلمانان را [illegible] عملی [illegible] دورد نیست

[illegible] کرد برای آخرت — [illegible] عبادت نمود

[illegible] در دنیا آسایش نیست [illegible] تحصیل [illegible] نکرده

[illegible] هنر و کمال بکار نمی آید در قیامت و دنیا زندان مومنین است

و بهشت کفار [illegible] کفار [illegible] رفت و از دست کفار چیزی نباید خورد

و معاشرت با کفار [illegible] خدمت و نوکری کفار حرام است و من تشبه بقوم فهو منهم

اگرچه [illegible] لازم است و زندگی خود بکفار محتاج باشد مضایقه نیست

ولی هنر و کمال انها نباید آموخت زیرا که تشبه بآنها میشود — اسباب آسایش

نباید مانند کفار فراهم کرد که تشبه میشود — [illegible] عقیده

کفار [illegible] که [illegible] قیامت [illegible] —

[illegible]

نباید [illegible] که تشبه میشود — [illegible]

حرص نباید زد [illegible] زن و فرزند [illegible] است — آموختن

لغت کفار حرام است — [illegible] خود را

بقیامت [illegible] —

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روان اند و در هر مجلسی در صدر می نشینند و چون پای دین در میان است شاه و گدا را از آنها حرمت بلکه خوف است و باین ملاحظات و جهات بی پروا هستند و هر چه میخواهند میگویند و میکنند و پیوسته سعی دارند که مردم را در حالت بید انشی بدارند یا اینکه تحصیل علم دین امر و ترغیب کنند که آنهم بهر حال فایده دارد بحال خود شان چرا که تا هنگامیکه مردم طالب العلم هستند نزد آنها میروند و در نزد آنها تحصیل علم میکنند و چون علم دین را بیک درجه رسانیدند آن وقت حواشی مجلس و مایهٔ اقتدار آنها می شوند و اگر بحد اجتهاد رسیدند و آنها نیز علمای قوم شدند آن وقت بر اقتدار و استیلای آن سلسله می افزاید — ولیکن اگر کسی علوم دیگر را تحصیل نماید مثل ریاضی و حکمت وغیره ابداً اعتنائی بآنها نمی کنند و در هر مجلسی معارضه با آنها می کنند و ایرادی بر آنها میگیرند و حکما در تنگنا و محاجه گوی سبقت از آنها می برد — لهذا تحصیل سایر علوم را حرام میدانند و بد می گویند —

مگر کسی سخن ما را بر ما ایراد نکند یعنی تیر ما را

بر ما رها نسازد که این نصایح علما مفید بوده است خلق را پس جای نکته گیری نیست — شکی نیست که اگر این نصایح را شخصی مانند ما می کرد که نیت او خالص شده بود شکر را با سم که می آمیخت و زهر را با تریاق عجین میکرد یعنی خلق را امر میکرد که با توکل زانوی شتر ببندند و با وجود قناعت کاسب باشند البته خوب و مفید بودند مر خلق را — و این هم در ازمنهٔ قدیمه و آغاز اسلام بود و اکنون معدوم است خصوصاً در هند — باز در ایران چیزی بود قبل از آنکه ما از آن بیرون آئیم ولی حالا می شنویم

که در انجا هم روز بروز معدوم میشود — مختصر می کنیم که گاهی در میان
مسلمانان اکنون در ترقی نبوده و همیشه در تنزل بوده — انما از مسلمانان
بار ریاست [illegible] از زندگیست و ترک آن نعوذ بالله است —

نتیجه — نتیجه است که معدودی که در میان ما
دیگر علوم را که در پیش تخصیص کرده اند یا لغت قوم دیگر را فی الجمله آموخته اند
آنچه با تجربه نموده ایم در عمر خود این است که این فرقه برخلاف فرقه اولین که
غالباً آنچه میکنند از روی ریا و ظاهرداری است ریا و ظاهرداری را ترک
گذشته اند و در ایران کمتر ولی در هندوستان که ملک آزادی است
بسیار بیشتر و بکثرت چادر ریا یک سو انداخته اند و آنچه میخواهند میکنند
ولیکن من کمال حیرت دارم که چگونه بنویسم که مردم ایران و هند را
از یکدیگر افتراقی باشد و ضمناً مطلب خود را هم بیان کنم از مردم سایر
ممالک مسلمانان را بنده ندیده ام و از احوالات آنها بخوبی آگهی ندارم —
همین قدر می نویسم که چون در ایران هنوز ملک هرج و مرج است و آزادی
نیست و علمای ریاکار ظاهردار هم هستند غالب عوام تابع آنها
میباشند و احتمال دارد که زندیقی را تعصب و نادانی بکشند یا بسی
اذیت کنند فی الجمله عوام مردم از اول تا غیرتمند اند اینها هم باطن خود
را بروز نمیدهند اگر عملی میکنند و [illegible]
از تقیه داشته باشند و چاکران حکومت باشند — [illegible]
دیگر که میروند آن وقت آنچه را که خلاف مذهب خودشان است [illegible]
جهانیات است مرتکب میشوند — مسلمانان هند آنچه در این زمان علوم
دیگر می آموزند اول کاری که میکنند این است که لباس و وضع و لوازم

یکان خود را انگریزی میکنند و کار را بجائی میرسانند که دیگران اگرچه
خود بیدین هستند اینها را بیدین میشمارند — این فرقه از دیگر هم ذاتهای
خود کناره میجویند و خود را مکدر طبع دیگران می سازند و چنان رفتار
می کنند که دیگران بیزار میشوند از تحصیل نمودن علم و ادب هنگامیکه رفتار
و کردار اینها را می بینند — اگرچه مسلمانان هند از صدی ۹۹ بیدین
هستند و از صوم و صلاة و خدا و رسول و قیامت و حساب جز نامی
نشنیده و نمی دانند معذالک این فرقه را نیچری و دهری و ناهری هم
میخوانند — مختصر میکنم در این فرقه اخیر بعضی از ایرانیان هم
شامل اند و اکثر یا تمام ایشان دین را بد میگویند و حتی اینکه بعضی زینها
را عقیده این است که تا دین اسلام را از میان بر ندارند و تمام علمای ملت
را گردن نزنند ملک قوام و انتظام نمیگیرد — مگر اینهمه خلاف رای
سلیم و حکمت است و هیچیک از طوایف که امروز خردمند و صاحب دانش
اند چنین کاری را نکرده و نخواهند کرد و این هم یکی از جمله نادانی های
مسلمانان است بلکه حماقت این عقیده و رای از هر چه بیش است زیرا که
بنزد رای ما (فقط رای ناقص ما) اگر مسلمانان یا هر ملت دیگری در عالم
همه عالم و فاضل و حکیم باشند ولی بیدین دولت آنها قوام و دوام ندارد
اگر همه جاهل باشند ولی دیندار و متعصب دولت آنها قوام و دوام ندارد
اگر همه عالم و حکیم باشند و دیندار ولی ملک آنها بی قانون باشد باز دولت آنها
قوام و دوام ندارد — قوام و دوام هر دولت و ملتی وابسته باین است که
خلق دیندار باشند و بخوبی تربیت شده باشند و قانون در ملک خود
داشته باشند — بعضی از این فرقه بر آنند که در دین محمدی و اسلام

بعضی اصول هست که منافی ترقی اند و در واقع سد و در راه ترقی اند ولی این
بنزد ما خلاف است بلکه فقط چیزی که هست همین است که مسلمانان طالب و رغب
ترقی نیستند و سعی ندارند و جهد نمیکنند که ترقی کنند —

ششم — فرقهٔ کوچکی دیگر هم تازه پیدا شده اند
و دعوی خیرخواهی اسلام و اهل مذهب و ملک خود را میکنند ولی
دعوی آنها باطل است — این فرقه کسانی هستند که در این زمان ایام
اخبار چاپ میکنند — آنها خود بینهایت نامهذب هستند و اخبار آنها
پُر است از خرافات و تملق گفتن از بزرگان و امرا و پادشاه و شاهزادگان
و اشعار بیمعنی و اشتهار ادویه جات بسیاری همه برای قوهٔ باه —
در واقع اخبار اینها ذریعهٔ خوبی است اخذ زر را برای اینها چون نمی توانند
راه های بعید و مسافات دور را طی کرده بنزد امرا و بزرگان بروند و
یحتمل آن چیزی را که ممکن است بقلم بنویسند ممکن نیست که بزبان بگویند لهذا
در اخبار چاپ میکنند و بواسطهٔ پسته روان میکنند و کسانیکه طالب
نام هستند زر برای آنها می فرستند بدون زحمت — از جمله یکی اخبار شفیق
است که هنگامیکه ما تازه در آن ارتیکل می نوشتیم مکرر مدیر آنرا نصیحت
کردیم که خود را از عملهای نکوهیده بری دارد و نیز اخبار خود را آزادانه و
بیغرضانه بنویسد ولی بیفایده بود "خوی بد در طبیعتیکه نشست
نرود تا قیامتش از دست" نه آنرا از دست داد و نه این را چنانچه
در ضمیمه این کتاب اشاره بآن شده — یکی دیگر اخبار مفرح القلوب
است که شرح طویلی در میان ما گذشت که در ضمیمه درج است —

هفتم — تلون مزاجی که در میان مسلمانان هست

بینهایت عجیب و حیرت انگیز است که وقتی از دروازه بیرون نمیروند و
وقتی از سوراخ سوزنی بیرون میشوند — هرچه میکنند بی اندیشه و
بی تامل میکنند — عمارتی را بهزار شوق میسازند و بیک خواب و
خیالی ناتمام میگذارند — لشکری را بملکی میکشند و چون نیمی ازان
برباد و پایمال شد جنگ نکرده باز میگردند — ریلوی جاری میکنند
و چندین بار بخیال خود تغییر و تبدیل میدهند — تلگراف می کشند
بهمان تلون مزاج — ملک خود را میخواهند انتظام بدهند بهمان تلون مزاج
جهاز آتشی روان میکنند بهمان تلون مزاج — مصالحه و معاهده و جنگ می کنند
بهمان تلون مزاج — مذهبی را شایع میسازند و پیغمبر و امام و پیشوا
و پیر و مرید میشوند بهمان تلون مزاج — انجمن و کلب و مدرسه و
کالج برپا می کنند بهمان تلون مزاج — یونیورسیتی یا دار الفنون جاری
می کنند یا میخواهند بکنند بهمان تلون مزاج — و بهر حال در تمام کلی
و جزئی امور مسلمانان تلون مزاج را مداخلتی هست — مثلاً اگر در میان
و از میان خودشان کسی جان فشاند در خیرخواهی آنها و از روی صداقت
و اخلاص جدی ... عت ... ... است و حال آنکه اگر غیری کاری کند آنرا
نیات میدهند و از او شکرگذاری میکنند — بعضی از جمله چیزهائی
که از چندین سال قبل ازین ما گفتیم و می نوشتیم ما فی الحقیقت صورت
گرفت یا میشود گذشت که صورت گرفت و بعضی از کسانیکه نقیض ما
می گفتند اول خود بیان میکردند با پسندیدگی و تعریف که دیگری از
غیر مسلمانان جاری کرده بوده است (از انجمله در اینوقت باید بنویسیم که
سال گذشته در ماه شعبان بنده در کتابچهٔ نوشتم که اگر پنجاه هزار سپاه ایرانی

در تحت تهران انگلیش [illegible] شرایط اخبار دیگر [illegible]
در آن بود — در اخبار بمبئی گزشته روز [illegible] رجب که امروز و هست
ملاحظه شد که شاه ایران قول داده هست که اگر جنگ میان روس و انگلند
وقوع یابد پنجاه هزار سپاه بگذارد در قبضهٔ انگریزان — علاوه ازینکه
این کیفیت حقیقت داشته باشد یا نداشته باشد چیزی هست که تکیسال [illegible]
من رای دادم و منصوبهٔ من بود و اگر چنین بشود همهٔ ایرانیان خوش
خواهند شد و تعریف خواهند کرد بدون آنکه ذکری کنند از منصوبهٔ
من — ازین قبیل هست منصوبهٔ مستر بلنت و [illegible] برای
مسلمانان هند که ما سال گذشته در این کتاب نوشتیم ولی کتاب ما
چاپ نشد در این وقت ما چیزی و فقراتی بر آن مزید می کنیم ۹ رجب [illegible]
چندی نگذشته هست که مستر بلنت نامی باین ملک آمد و دعوی خیرخواهی
مسلمانان نمود و در واقع خیرخواه هم بود و خواست و تحریک نمود که
دار العلومی برای مسلمانان برپا کنند همه تعریف از او کردند و تحسین
نمودند — ولیکن بنده قریب دو سال پیش ازین در این باب شرح
مفصلی در اخبار شفق نوشتم و احدی اعتنائی بر او نکرد — کتابیکه
بنده نوشته ام سه سال قبل ازین موسوم تحفهٔ محبوب علیشاهی و دو سال
در خدمت اقبال الدوله بهادر افتاده بود که وعده بمن داده بود و آخر
پس از دو سال وعدهٔ او هم مثل وعدهٔ تمام مسلمانان عالم و تمام امرای
حیدرآباد بی وفا بود در هر بابت از امور ملکداری و همچنین در تربیت
مسلمانان سبقی در آن درج هست ولی کسی را اعتنائی بآن نیست —
بهر نحو ما امید واریم که بسعی و کوشش انگریزان یا بسعی و کوشش فرنسیان یا

بعضی و کوشش روسیان یا بعضی و کوشش مستر بلنت یا بعضی و کوشش دیگری
و از هر ملتیکه باشد مسلمانان تربیت شوند و مهذب گردند و ترقی کنند
این هم از خوش نصیبی نصارا است که هر یک از آنها باید در کاری نامی کنند
و همهٔ خلق عالم را پسند آید و چون خود آن قوم قدر و قیمت این کارهایشان
و اینگونه اشخاص را حرمت و عزت می نهند و نام آنها را در تاریخ روزنگار
به نیکی یادگار می نهند لهذا اکنون باید یکی از آن ملت موجب ترقی مسلمانان
شود در هند بلکه در عالم — این فقرهٔ ذیل ملاحظه شد در اخبار بمبئی گزت
تاریخ ۱۹ فبروری ۱۸۸۴ که از اخبار سکپتیتار گرفته و نقل کرده بود —

"We understand that an elaborate scheme has been drawn by this sincere friend of Islam for the establishment of a central University with collegiate institutions in different parts of the country affiliated to it —"

یعنی "چنین معلوم میشود بر ما که تدبیر بسیار نیکی اندیشیده
است این دوست واقعی و مخلص اسلام (مستر بلنت) که یونیورسیتی برپا شود
در وسط ملک هند مع کالج های متعددی در مختلف جاهای این ملک که منسوب
و مربوط باشند با آن یونیورسیتی" — مدیر اخبار مذکور مستر بلنت را
خیرخواه اسلام خوانده است — در تاریخ ۱۲ همان فبروری در بمبئی گزت

بود که جمعی از بزرگان چنانچه مثل نواب وقار الملک و نواب محسن الملک سی ایس آی وغیره خطی نوشته بودند به مستر بلنت و اظهار تشکر و امتنان نموده بودند از او که خیر خواهی نموده بوده است از مسلمانان — در تاریخ ۲۶ همان فبروری درج بود رسل و رسایل مستر بلنت و نواب سالار جنگ حال — نواب معظم الیه پس از آنکه اظهار امتنان و تشکر مینماید از مستر بلنت و مینویسد که حضور بندگانعالی بنهایت شایق آن است که این یونیورسیتی در حیدرآباد برپا شود این فقره ذیل را مینویسد —

"As, however, the scheme has originated with you, and you have taken the trouble of ascertaining the views of the leading Mohammedans in all parts of India, His Highness would have wished that you had prolonged your stay in the country so as to see it carried out."

یعنی "چون مبدع و بانی این کار از ابتدا تو بودی و تو شدی و چندان زحمت بر خود قرار دادی که آرا و میلان خاطر سایر بزرگان و رؤسای مسلمانان را ظاهر و معلوم کنی در تمام هندوستان بندگان عالی (نظام دکن) را خواهش آن است که اگر تو بتوانی زمان اقامت خود را در این ملک چندان طویل سازی که میوهٔ این شاخ را بچشم خود ببینی"

هفتهٔ گذشته (یعنی سلخ جمادی الثانی همین
سال ۱۳۰۲) پس از یک سال از تاریخ فوق ما شنیدیم که باز میخواهند
مجلسی برپا کنند و منصوبهٔ مستر بلنت را در میان گذارند و در آن روز
بنده نیز مصمم شدم که بروم بانجلس و ملاحظه کنم مجاری حالات این منصوبه را
ولی شنیدم موقوف شد و بروز دیگری افتاد و عاقبت معلوم نگشت که
چه شد و چه رفت — اگر ما زنده بمانیم سال دیگر بلکه پنجسال دیگر در همین
ایام و تواریخ هم خواهیم دید که این منصوبه معوق و معطل است جز آنکه مستر بلنت
باز بهندوستان تشریف آورد — (در چند صفحه بعد ملاحظه کن)
بنده هم نقد جان خود را خاطر جمع می‌سازم که
من در خیر خواهی اسلام و مسلمانان سرگرم تر از مستر بلنت و بحیثیل که
مبدع اول من باشم — ولی افسوس که من مستر بلنت و ممبر پارلمنت انگلند
نیستم و شخصی ام گمنام هر چند که این مرهٔ چهارم است که این کتاب را مینویسم
و بدست خود و شب و روز عرق میریزم — قریب سه سال پیش از این بنده
این مطلب را در اخبار شفق نوشتم و در آن روزی که رسل در رسایل مستر بلنت
و نواب سالار جنگ را ملاحظه کردم در بمبئی گزت به بزرگواری که یکی از
سرجنبانان حیدرآباد است امروز نوشتم و دو روز بعد هم از جناب موصوف
ملاقات کردم مشار الیه در جواب این مطلب فرمود "فایدهٔ این کار چیست" —
این آب سرد اول بود که بر آتش تیز ما ریخته شد. باید دید که غایت این کار بکجا
میرسد — خدا مسلمانان را آن ادراک دهد که بدانند و بفهمند که
مقصود و مطلب ما از نوشتن این چیزها چیست و مطلب ما مبنی بر چیست و
از روی کدام عزم و اراده و چه نیت و قلب نوشته ایم و همه خیال ما این است

که هم مذهبان ما مطلقاً در امور دنیا و آخرت خود خط اوسط را از دست ندهند
و از جادهٔ خیر الامور اوسطها قدم بیرون نگذارند چه در
عبادت و چه در عصیان یعنی در همه امور —

مخفی نماند که قبل از آنکه ستر ملت این نهال را
در زمین خاطر خود نشاند ما آنرا آب میدادیم و بخون جگر پرورش مینمودیم
جز آنکه زمین آن سنگلاخ و شوره زار بود — چندین سال است که ما پیوسته
چیزی مینویسیم و پس از نوشتن محنت خود را بخاک نهان میکنیم و یار و
غمگساری نداریم که از ما یاری کند — در این مدت هرچه اخبار از هر جا
یافتم نگاه داشتم باین اراده که چیزی از آنها اخذ کنم و در کتابچه درج نمایم
و بسیاری از آنها هم بجا افتاده و که برده معلوم نیست — بهر حال
چهار سال پیش از این هنگامیکه طالب العلمان مدرسه که تعلق دارد به
انجمن اسلام بمبئی امتحان داده بودند و در مجلس امتحان با جایزهٔ آنها
میر مجلس ما آنریبل اشبرنر بود و مشار الیه اسپیچی داده بود و مشتمل بر نصایح بسیاری
بمسلمانان و ناخدا محمد علی روگی نیز در انجمن نطقی داده و عدم ترقی مسلمانان
را بعدم التفات حکومت انگلیش نسبت داده بودند و چیزی در آن باب
نوشتم در واقع [illegible] — در آن کتابچه [illegible]
بیش نبود باز عدم ترقی مسلمانان را بنده نسبت داده بودم بجهت [illegible]
عادات و افعال ذمیمهٔ خودشان مگر آن اوراق نزد بنده وارسی ماند و چاپ نشده
در ۵ ماه ذیحجه ۱۲۹۹ هجری مراسله باخبار شفیق فرستادم و در صورت آن نوشته
رای خود را ظاهر نمودم که اگر بآن موجب صورت مسلمانان سعی کنند در
ترقی خود مناسب است و در آن چنین رای دادم که بهتر از همه این است که

در هند موسس و بانی این کار نواب مختار الملک (سر سالار جنگ) باشد — اینک هم اراده بنده این است که همان طریق و صورت را بنویسم درین کتاب ولی موسس و بانی آن را مقرر نمیکنم هر که میخواهد موسس آن باشد باشد و در هر جائی از ملک هند — در حیدرآباد اینگونه امور از هر جای هند مشکل تر است زیرا که کسی طالب نیست و مردم حیدرآباد را دیگر مشاغل بسیار و بیشمار است و گاهی امید نیست که اهل این سرزمین بیش ترقی کنند از انچه که بالفعل کرده اند — و ما که با این ملک سروکاری نداریم و از ترقی و تنزل آن بی پروا هستیم هیچ تفاوتی نمیکند ما را که این کار از این سرزمین آغاز شود یا از جای دیگر هند ولی اینقدر همی نویسیم که بنظر ما هیچ طریقی برای علم و تربیت مسلمانان به از این طریق نیست که ما درین کتاب مینویسیم —

حالت علم درمیان مسلمانان درین زمان

قبل از انکه شروع کنیم ببیان وضعیکه رای ماست که مسلمانان اجتماع نموده بآن وضع و بآن موجب خود را تربیت کنند و ترقی دهند حالت علم و تحصیل علم را درمیان مسلمانان ایران و هندوستان فی الجمله بیان همی کنیم (دیگر جاها برما معلوم نیست) ولیکن این بیان از روی تحقیق نیست بلکه از روی تخمین و قیاس خود ماست

اما ایران — حالت علم و تحصیل آن در ایران مطلقاً از اینقسان است — از هزار کس (۱) ۹۰۰ کس بکلی لا العلم هستند — (۲) ۹۰ کس بمکتب میروند و علم آنها از خواندن کتاب خدا و یک کتاب قصه بمبعثی و امثال اینها تجاوز نمیکند و اگر تجاوز کند یک صرف میر و عوامل

هم در عربی هست و بس — (۳) ۶ کس فی الجمله مقدمات عربی میدانند
و طبیب هستند و منجم و شاعر و منشی دفاتر و میرزا و ریاضی دان و مهندس و
حکیم و از این قبیل اشخاص — (۴) ۳ کس طالب العلم هستند در
عربی یعنی تحصیل فقه می کنند — (۵) ۱ کس ملای فاضل است که گویا
علم را (یعنی فقه و علم مذهب را) بحد کمال رسانیده و مجتهد شده است
ولیکن باید دانست که اگر کسی در فن ادب یا علوم غریبه کمالی داشته باشد
و فاضل باشد در همان صنف سوم است —

مکتب خانه مکانی است که غالباً جزئیا
حجره ایست از مدرسه یا گوشه ایست از مسجدی — در این مکتب خانه
صد طفل هست و یک معلم و این یک معلم آن صد طفل را بدون مدد و
همدستی دیگری می آموزد تا بآن حدی که عرض شد بخدمت خوانندگان
غایت علم آنها است — گاهی رسم امتحان نبوده است در ایران —
گاهی رسم کلاس یعنی درجه نبوده است در ایران — رسم تهذیب بکلی
معدوم است در مکتب های ایران و معلمین هم غالباً نا مهذب هستند
این اطفال از هفت سالگی و هشت سالگی غالباً میروند بمکتب و تحصیل
پانزده و شانزده سالگی بیرون می آیند و در این مدتها این مقدار
علم را تحصیل کرده اند که عرض شد اگر نه کمتر از آن —

مدرسه مشتمل است بر چند حجره و در هر حجره
طالب العلمی یا دو سه اقامت دارد یا دارند و در آن مدرسه فقط یک ملا
یا دو ملا هم هست و این طالب العلمان نزد آن ملاها تحصیل علم می کنند —
علم اینها بسته است بمطالعه و مباحثه ولیکن چونکه پای امتحان در میان نیست

واین تحصیل محض دل بخواه است مطالعه و مباحثه بکنند و نکنند علی السویه است بندرت اتّفاق می افتد که معدودی را شوق و سرگرمی بر آن دارد که سعی و اهتمام کنند در تحصیل و الّا غالباً مباحثهٔ آنها منجر میشود بسخنان ناهنجار ناشایست و بیشتر این طلّاب اوقات خود را در لهو و لعب و اعمال خلاف صرف میکنند و تحصیل علم فقط نامی است و برای شهرت است —

ملّاهای ما که در علم بمرتبهٔ قاب قوسین رسیده اند غالباً بلکه تماماً ماسوای فقه و اصول علم دیگری نمیدانند و جز علم دین هر علمی را حرام و بیهوده و بیفایده میشمارند — مگر البتّه معدودی در میان این فرقه و فرقهٔ اوّلین که طالب العلم باشند یعنی آنها که در این فقه و اصول مبتدی اند و کار میکنند و اراده دارند که بنهایت و کمال رسانند آن را بنهایت زحمت میکشند بلکه خور و آرام هم از آنها قطع است و بکمال تکلیف و عسرت هم میگذرانند —

اصنافیکه در میان جهلا و علما واقع شده اند که گفته شد طبیب منجّم و مهندس و ریاضی دان و غیره هستند گاهی در فن یا فنون خود بحد کمال نرسیده اند و هر صنفی که دعوی کند که در فن خود کامل است لهذا نباید قبول کرد و دلیل ما این است که ابدا راه تحصیل آن علم یا فنون را نمیدانند و اسباب تعیین و تجربه ندارند و هیچوجه ترقی نمیکنند و همیشه در بیان علم یا علوم ناکامل قدم میرانند — و بهر حال آنچه نتیجهٔ علم است گاهی حاصل نمیشود و نشده است و نخواهد شد در میان مردم ایران مطلقاً و هر چند که همواره در تمام عالم کون در ترقّی بوده است در ایران گاهی کون در ترقّی نبوده است و مردم گاهی از این بیش ترقّی نمی کنند تا هنگامیکه اینسان است

حالت علم و تربیت درمیان ایشان — چون مانمیخواهیم که کتاب خودرا حجیم سازیم لهذا بیش ازاین تفصیل نمیدهیم حالات این اصناف مختلفه را ولی اینقدر میگوئیم که دراین حالتیکه بالفعل علم هست درمیان تمام مسلمانان بعضی ازاین اصناف وسط تا بیک اندازه ترقی وکمال دارند — مثلاً بعضی ازاطبای ما بپایهٔ بوعلی هستند و قانون بوعلی را خوب میدانند هرچند که بوعلی بیچاره هیچ نمیدانسته —

مدرسهٔ هست در طهران که میخوانندش معلم خانه که ازبرای بزرگ زادگان وشاهزادگان است که لغات والسنهٔ دیگر را بیاموزند وهنر وکمالات مردم یوروپ را تحصیل کنند — هرچند که ما آن معلم خانه را ندیده ایم ولی شنیده ایم البعرة تدل علی البعیر این هم چون لها پرچیزهای ملک ماست — درواقع این دارالفنون نیست وبرای تحصیل علم وهنر نیست بلکه ازبرای اجتماع بعضی بزرگ زادگان است که بملاهی ومناهی اوقات خودرا دران بگذرانند —

امّا هندوستان — هرچندکه ارادهٔ ما ابتدا این بود که بیک طریقی معلوم کنیم وظاهر سازیم که حالت علم وتربیت درمیان مسلمانان هند تا بچه اندازه است مطلقاً واگر ریپورت صاحبانیکه درسال (دوسال) گذشته مقرر شدند ازطرف حکومت هند برای دریافت حالت علم وتربیت درتمام ملک هند بدست ما می آمد تحمل چیزی کمابیش میشد ولی افسوس است که آن ریپورت هنوز بدست ما نیفتاده است — معهذا تخمینی میتوانیم کرد پیش خود ازتجربهٔ که خود مارا حاصل شده است ازشوق وسرگرمی

مسلمانان هند در تحصیل علم و کمال و نیز بعضی از نوشتجات و اخبارهای انگریزی
را نزد خود نگاه داشته‌ایم که تمسکات قوی هستند ما را زیرا که در آنها
بعضی چیزها در خصوص تربیت مسلمانان درج است و امتحاناتیکه داده
اند در یونیورسیتی بمبئی و همچنین در جاهای دیگر ـ

بالجمله اگر ما بخواهیم مقابل کنیم عدد تربیت
یافتگان و صاحبان علم مسلمانان را در هند و درجهٔ علم و کمال آنها را
با اهل ایران بنتیجه نظر ما چنین میرسد که ا بعضی مسلمانان هند از عدد
فقرهٔ (۱) مردم ایران بیشتر شده و درجهٔ علم و دانش در فقرات (۲) و (۳)
و (۴) و (۵) گاهی بدرجهٔ علم و دانش مردم ایران نمیرسد ـ ولیکن
یک فرق هست در میان مسلمانان هند و ایران و [illegible] زمان و آن این است
که در عهد فرمانروائی قوم انگلیس بیشتر علوم انگریزی [illegible] معدودی
مسلمانان هند آموخته اند و [illegible] کم و بیش کمالی دارند ولی مردم
ایران باین پایه نیستند و [illegible] علوم [illegible] مغرب یعنی اهل یوروپ در
نظر نمی آید چند عدد کسی بیشتر شده در ایران که علوم مغربیه
کم و زیاد [illegible] شده و آن [illegible] کمال و ترقی [illegible] اما حرف در این و
سخن ما این است که اگر ما بخواهیم بسنجیم این فرقه و صنف از
مسلمانان هند [illegible] مسلمانان [illegible] از [illegible]
چند [illegible] بیک عدد [illegible]
[illegible] از چهار [illegible]
یک [illegible] میلیون [illegible] و در این صورت اگر فرض
چهل میلیون مسلمان در هند باشد تنها [illegible] از ده هزار [illegible]

و علوم انگریزی کمال نداشته باشند بلکه ازاین هم کمتر بنظر می آیند — شاید
بعضی از مسلمانان هند این تخمین ما را معقول ندانند یا حمل بر غرض کنند
و گویند که چون تو تمام هند را ندیده و از بنگال و پنجاب و مدراس و بمبئی
خبر نداری این تخمین درست نیست — شاید من بر خطا باشم در
اظهار غرض نیست آنچه مینویسم زیرا که بنده میخواهم مسلمانان هند را
از حالت خود شان خبردار و آگه سازم و لهذا بعضی فقرات اخبار و غیره
بنده را در دست هست که بحجت اثبات این مدعا تمسک و گواه خوبی
هستند اینک می نویسم و امید دارم که مسلمانان هند حالت خود را
ببینند و بدانند و در صدد تلافی مافات باشند و علاج عدم ترقی خود
را بکنند و سعی نمایند که خود را با دیگر ذاتها و هم وطنان و اهل ملک خود
یکسان و برابر سازند و بیک پایه رسانند —

متریکولیشن اگزمینشن بمبئی سال ۱۸۸۰

"No. of successful candidates 436
317 were Hindus, 96 Parsis, 11 Eu=
ropeans and [illegible] [illegible], 11 Por=
tuguese [illegible] [illegible] [illegible]"

[illegible]

در سال مذکور فوق ۴۳۶ طالب علم [illegible] — [illegible]
[illegible] هندو بودند [illegible] [illegible] هندوستان [illegible]

اہل گجرات فقط یک مسلمان —

کلنڈر سال ۱۸۸۱

درین کلنڈر یا روزنامہ درج ست نام کسانیکہ در درجات
عالیہ کامیاب شدہ بودند در قلمرو بمبئی —
از سال ۱۸۶۹ الی ۱۸۸۰ در درجہ ام ای یک مسلمان نیست —
از سال ۱۸۶۲ الی ۱۸۸۰ در درجہ بی ای اشخاص ذیل
کامیاب شدہ بودہ اند —

درسال ۱۸۷۱ ابراہیم محمد سیانی —
درسال ۱۸۷۲ میرزا صادق علی فریدون —
درسال ۱۸۷۶ مولا فیضل بہائی لقمان جی —
عبد اللطیف — قمر الدین — و میرزا عباس علی بیگ —
درسال ۱۸۷۹ آخوند علی محمد حسن علی —

(در درجہ ال ال بی)

از سال ۱۸۶۶ الی ۱۸۸۰ یک مسلمان کامیاب شدہ بودہ ست
(درسال ۱۸۶۹) محمد رحمت اللہ سیانی —

(در درجہ ال ام)

از سال ۱۸۶۲ الی ۱۸۸۰ این اشخاص کامیاب شدہ بودہ اند
شیخ عبد الکریم — حکیم شیخ سلطان — حکیم عبد الرحیم
حکیم عبد الغنی — و شمس الدین سلیمانی —

(اندرگرجوایت که در امتحان اوّل ارکان میاب شدند)

از سال ۱۸۶۱ الی ۱۸۸۰ این چند کس مسلمان بودند که در ذیل اند
سال ۱۸۷۱ حکیم محمد حسین — سال ۱۸۷۴ میرزا قلیچ خان
فریدون بیگ — و عبد العلی معز الدین — سال ۱۸۸۰ اخوند محمد حسن علی
باید دانست که این معدود مسلمانان در مقابل هزارها هندو
و ذاتهای دیگر بوده اند —

ادرس وکلای انجمن اسلام بمبئی اوّل نمبر ۱۸۸۲

هنگامیکه وکلای انجمن اسلام بمبئی عرضداشت خود را گذرانیدند
بنزد کامیشنی که مقرر شده بود در سال ۱۸۸۲ برای دریافت حالت علم
و تربیت مردم هند قمر الدین طیب جی آن عرضداشت را بر خواند —
دران عرضداشت بعضی فقرات اینها بود —

فقره ۲ — " " " هنگامیکه هندو و پارسی
و نصارا و ذاتهای دیگر در انیملکت حظ و بهره برده اند از علم و دانش و
تهذیب و ترقی عامّی که تمام خلایق را علی السویه است فقط مسلمانان
محروم مانده اند که چندان زمانی نمیگذرد که تمام مملکت هند در قبضه
آنها بود و سلطنت میراندند، اکنون فرو شده اند در قعر دریای جهل و
بید انشی و فلاکت و نکبت و اگر بزودی علاج این آفات از آنها نشود
بیم خطر عظیم خواهد بود ریاست را " —

فقره ۳ — " " ذلک کالیجی داوا طلبا الجتیغ

که یکی از آنها مسلمان نیست ــ الفنستان کالج ۱۷۵ طالب العلم دارد فقط ۵ از آنها مسلمان اند ــ احمد آباد کالج ۴۲ طالب العلم دارد یکی مسلمان نیست ــ سنت زویر کالج ۱۷ طالب العلم دارد فقط یکی مسلمان است ــ جنرال اسمبلی انسٹیٹیشن ۵۰ طالب العلم دارد یکی هم مسلمان نیست" ــ

فقره ۴ ــ " " " " گادرنمنت لا اسکول (مدرسه قانون که از طرف حکومت است) ۱۵۹ طالب العلم دارد ۳ از ان مسلمان اند ــ گرنت میڈیکل کالج (مدرسه طبیه) ۲۹۲ طالب العلم دارد ۳ از ان مسلمان اند ــ انجنیر کالج پونه ۱۹۵ طالب دارد فقط ۵ از آنها مسلمان اند" ــ

فقره ۵ ــ " " " " پونه هی اسکول مدرسه عالیه پونه) ۴۷۵ طالب العلم دارد فقط ۱۲ از آنها مسلمان اند ــ هی اسکول شولاپور ۱۱۰ طالب العلم دارد فقط ۲ مسلمان اند ــ هی سکول رتنگری ۱۷۹ طالب العلم دارد فقط ۱۰ مسلمان اند ــ در هی اسکول الفنستان ۷۹۵ طالب العلم است فقط ۱۷ از آنها مسلمان اند ــ هی اسکول سنت زویر ۷۵ فقط ۱۹ مسلمان اند ــ از نوشتجات یونیورسیتی معلوم میشود که در بین بیست و سه سال (از ۱۸۵۹ الی ۱۸۸۱) حالکونی که کم از ۱۵۲۴۷ طالب العلم امتحان نداده و کامیاب نشده اند در میٹریکولیشن فقط ۴۸ از این عدد مسلمان بوده اند" ــ

فقره ۷ ــ در تعلیم ابتدائیه هم که ما ملاحظه می کنیم مسلمانان چندان بهره و نصیبی نداشته اند چنانچه اطفالیکه در مدرسهای

هندی (غیر از انگریزی) تحصیل میکرده اند در قلمرو بمبئی ۲۷۵۰۰ بوده اند
در عدد ولیکن از این عدد فقط ۳۳۵۶۹ مسلمان بوده اند حالکونی
که هنود آنها کمتر از ۲۳۵۰۷۷ نبوده اند در عدد"—

خوانندگان را ملتمس استیم که رجوع کنند
بخود آن عرضداشت و بقیهٔ مطالب و فقرات را در آن ملاحظه فرمایند
ما افسوس میخوریم که بیانات نا نزابل بدرالدین برادر قمرالدین سابق الذکر
و معاذیریکه مشارالیه پیش کرده بود در حضور کامیشن از طرف مسلمانان
از نزد ما مفقود شد و هر چه در اخبارات گشتیم نیافتیم و الا از آن هم
چیزی بعرض خوانندگان و هم مذهبان خود عرض میکردیم—

بنگال — افسوس که اخباری یا نوشتهٔ دیگرے در
دست ما نیست که بدانیم حالت کلکته و مدراس چیست و مسلمانان آنجا ها
چگونه اند و بزرگان و رؤسای مسلمانان در نزد کامیشن چه گفته اند و
حالت هم وطنان خود را چگونه ظاهر کرده اند — در کلکته نواب عبداللطیف
خان و سید امیر علی که دو عالی نزابل و رئیس بزرگ استند مسلمانان را
آنها نیز انچه از حالت مسلمانان آگهی داشته بودند بیان کرده بودند و
آرای خود را ظاهر ساخته بودند ولی اظهارات مشارالیهما اکنون نزد ما
نیست همین قدر بالفعل چند فقرهٔ موجود است از بیانات آنها و حالت
مردم بنگال می نویسیم بیشک برای آنکه مشتی نمونهٔ خرواری باشد بس است
پارچه در نزد ما هست از اخباریکه موسوم است به "بهار هرلد"
تاریخ ۱۶ ماه مے سال ۱۸۸۲ عیسوے این فقرات ذیل
در آن درج است —

"Accordingly in the evidence recently given by Nawab Abdul Latif Khan Bahadur and Mr Amir Ali before the Education Commission we find that both these Gentlemen strongly plead for a special education of the Mohammedans, and suggest specific and distinctive measures for carrying out that proposal."

یعنی " دراظهاریکه دراین تازگی نواب عبداللطیف خان و مستر امیر علی دادند نزد اویوکیشن کامیشن ما ملاحظه می کنیم که هر دو این بزرگواران تاکید و مبالغه نموده اند که طریق خاصی مقرر شود در تربیت مسلمانان و تدابیر مخصوصی اندیشیده شود برای تربیت این فرقه بروفق دستور العمل این بزرگواران مذکوره" — پس فقرهٔ دیگر بدنبال می آید که مضمون آن این است " صاحبان مذکوره این رشته را گرفته اند که دراین زمان مسلمانان از همه ذاتهای دیگر پست تر هستند در ترقی چه در اسباب آسایش و راحت و چه در تهذیب و اخلاق و عمده بجهت اینست که نه آلت آنرا دارند و نه حالت آنرا که بتوانند خود را

ترقی دہند و تدابیری اندیشند برای ترقی خود دا بداً امیدی نیست آنهارا که مددی حاصل کنند از خودشان و درمیان خودشان و از صاحبان دولتی که هستند درمیان خودشان دیدون علاقه و بستگی بحکومت هم کالج و اسکولی نمیتوانند از خود برپا کنند"—

از محمدن آبزرور

۲ جنوری ۱۸۸۳ — "هم مذهبان ما باید بخاطر دارند که نصیحتی را که سر الفرد لیال در یکی از نوشتجات یا اسپی خود نموده ست که اگر مذهب اسلام بخواهد که استیلائی بهم رساند بر ذاتهای دیگر باشند هند و نیز اسباب ترقی و تربیت گرد مسلمانان دیگر ممالک گرداگرد را که بی تربیت هستند باید بکمال شتاب را العمل آرد و نگذارد که فرصت از کفش بشود"—

الطاف حسن خان دهلوی اشعاری گفته ست درخصوص ترقی زمان ماضی و تنزل زمان حال مسلمانان و در آنجا نسبت داده ست عدم ترقی مسلمانان را بعیاشی و خود پسندی و نمایشات ظاهری بمعنی ایشان"—

۲۲ سپتمبر ۱۸۸۳ — "بلای عجیبی مینماید که فرا گرفته باشد هم مذهبان ما را در سراسر ملک هند زیرا که حالت مسلمانان در طرف جنوب هند عموماً حالتی ست که ما بمشکلی می توانیم خود را خوش گردانیم و مبارکباد گوئیم"—

"اگر کسی وهم و خیال بیهوده بشمارد این عقیده

چنان خاطر نشان گشته ست عموم مسلمانان را که هر مسلمانیکه بکلی فاقد و محروم از علم لغات فارسی و عربی است کمین ست یعنی نزد دانشمندان این ملت ٔ —

۲۹ سپتمبر ۱۸۸۳ — "یک نشنل محمدن اسٹیشن نیز در مدراس برپا شده"

۲۰ اکتوبر ۱۸۸۳ — مدرسۂ کلکتہ — "افسوس که بجہات چندی که لزوم ندارد تفصیل آنها در اینجا ترقی و کامیابی این مدرسۂ مذکور بآن پایه نرسیده است که نام و شہرت آن ست و چندان قدر و حرمتی ندارد در نزد مسلمانان چنانچه باید و شاید" —

۳ نومبر ۱۸۸۳ — "ما بیشک آهیعنی را قبول داریم و معترفیم و مکرّر در مقامات مختلفۂ هم در این اخبار ذکر کرده ایم که هیچ مسلمانی نمیتواند دعوی شرافت و بزرگی کند و خود را محترم شمارد و دیگر شرفا و اعزّۂ مسلمانان او را در اجتماعات خود راه دهند تا هنگامیکه بخوبی آگهی نداشته باشد از لغت عرب و عجم" —

(جرنل آف دی نشنل اندین اسٹیشن ماه اپریل ۱۸۸۲)

در این جرنل یا رد زنامه که موسوم بنام فوق ست دیده میشود لکچری که سید محمد اسرائیل نامی داده ست در لندن در اسٹیشن مذکور در خصوص تربیت مسلمانان — سید محمد اسرائیل شرحی بیان نموده است از حالت زنان مسلمانان خصوصا شرفا و اعاظم آنها در ایام ماضی و حال — بیانات مشار الیه بسیار خوب ست

وآرائی هم کہ ظاهر شده بسیار پسندیده است ولیکن در یک فقره نوشته است که باید از طرف حکومت انگلیش تاکیدی رود که زنان مسلمانان هند انگریزی هم بخوانند و بیاموزند — این فقره بالفعل خلاف رای ماست و بعد معلوم خواهد شد که رای ما چیست درین خصوص مخصوص

اخبار بمبئی گزٹ

تاریخ ۲۷ دیسمبر ۱۸۸۲ در امتحان متریکیولیشن در بمبئی ۵۷۱ جوان کامیاب شدند — ازاین جملہ بنده خود شمردم فقط ۶ مسلمان بنظر آمد —

تاریخ غرهٔ دیسمبر ۱۸۸۲ این فقرات ذیل نوشته بود از رپورت ادیوکیشن کامیشن — فقرهٔ اول آن در انگریزی اینست —

"The question of Mohammedan education is one of which the importance was long recognised."

یعنی "مسئله یا مطلب تربیت مسلمانان یکی از اموری است که اهمیت آن روزگار درازی معلوم و در مد نظر است" —

از دیگر فقرات بعضی اینها ست —

"از دو میلین و نیم مسلمانیکه در مردم شماری سال ۱۸۷۲ معلوم گشت که در قلمرو بمبئی هستند بیش از یک میلین و سیصد هزار از آنها ساکن اند فقط در سند مگر از تمام دو میلین و نیم خلق فقط

ولی بنده شماره نمودم از این عدد فقط ۸ یا ۹ کس مسلمان بودند —

در بمبئی گزت تاریخ ۱۵ جنوری ۱۸۸۴ از رقیمه نگاری

از جوناگر میشنوید این فقرات را که بدنبال می آیند — از ساکنان شهر جوناگر ۰۰۰۴ مسلمانند و ۰۰۰۱۲ هندو و حال انکه از فهرست مدرسهٔ عالیهٔ این شهر ظاهر میشود که فقط ۸ مسلمان طالب العلم هستند در مقابل ۲۰۰ هند و یا ذاتهای دیگر — بسیار حسرت انگیز می نماید و مایهٔ دریغ و افسوس است که رعایای مسلمان این ریاست این سان بی پروا هستند و دُور کشی میکنند از این که دم را غنیمت شمرده نصیب و حظی برگیرند از فوایدیکه بآنها بخشیده شده است برایگان و فوایدی هستند که جز به تحصیل علم حاصل نمیشوند و من درخواست میکنم یا توقع دارم که نوّاب مستطاب و مشاورین خیر اندیش او توجّه خود را مبذول دارند باین کار اهم بامید اینکه بیش از این مسلمانان ترغیب شوند که پسران خود را بمدرسهٔ عالیه بفرستند" —

در تاریخ ۴ مارچ ۱۸۸۴ در بمبئی گزت نوشته بود که

مجلسی منعقد شد از اجزای انجمن اسلام و دیگر مسلمانان بمبئی در خانهٔ ناخدا محمّد علی رگی در وقت لیکه (؟) بانگلستان روان بود در آن مجلس حاضر شد و مجلسیان همه برپا خاستند و شکرانه او را بجا آوردند که سعی و جهد نموده بود و مینمود برای ترقّی مسلمانان و پس از آن ادرس (یعنی عرضداشتی) خوانده بودند در زبان اردو و میرزا کوثر بزبان انگریزی ترجمه کرده بوده است — یکی از فقرات آن ادرس این بوده است که "ما بکمال اخلاص و ارادت امید واریم و از درگاه الهی مسئلت میکنیم که

بزودی نتیجه سعی و کوشش شما در خیر خواهی و ترقی ما ظاهر گردد و آنچه که مراد دل مسلمانان است برآورده و حاصل شود" — آنچه که مستر بلنت در جواب آن ادرس گفت غالب فقرات آن همان بود که رای ماست که مسلمانان خود باید سعی و کوشش نمایند"

در بمبئی گزٹ ۲۶ اپریل ۱۸۸۴ دیده شد که ۵۰ طالب العلم امتحان وکالت هی کورت داده بودند در بمبئی و کامیاب شده بودند ولیکن یک مسلمان هم در میان آنها نبود —

در بمبئی گزٹ غرهٔ ماه مارچ ۱۸۸۴ شخصی ارتیکل نوشته بود بسیار طویل و رقم کرده بود (اُمیگران) یکی ز فقرات آرتیکل اُمیگران این است " من مسلّم میدارم که فایده بخش ولی آن فایده حاصل نمیشود جز باشکال و نقصانات بسیاری — و اتفاق از یک چیز مرا کمال خاطر جمعی ست و آن این ست که سعی مستر بلنت که یونیورسیتی برپا کند برای مسلمانان گاهی مسلمانان را در این ملک موجب ترقی نخواهد شد که بلند شوند بدرجهٔ ذهنی دیگر" — تمام این آرتیکل چنین نوشته شده اگرچه نویسندهٔ آن دوست نبوده بلکه دشمن بوده مگر من بنده که دوست واقعی و ارادت کیش مسلمانانستم نیز نا امیدم از ترقی مسلمانان و در میان امید من بترقی مسلمانان فقط مولی بند است — اکنون بواسطه همین یک موسسه بنده این کتاب را مینویسم و به خودمی اندیشم که شاید این همه سختی و سستی و تلخی و ترشی دشمن و دوست مسلمانان اثر بر غیرت ایشان آنهارا برانگیزد و دیگران هم تسلی بر کنند و سعی در تربیت و ترقی

هم مذهبان خود نمایند — مگر تاکنون غیرت در وجود هم مذهبان ما
نبوده و نیست و از تلخ و ترش و سخن بیگانه و آشنا و از شماتت و ملامت
وطن پروائی نداشته اند بلکه رنجیده خاطر شده و بوده اند —
تا هنگامیکه هم مذهبان ما بر سر غیرت نیایند و با دیگران همچشمی نکنند
و کمال سعی و کوشش بجا نیارند ترقی نمیکنند —

مسلمانان سکندرآباد عریضه شتی به لارد رپن
نوشته بودند هنگامیکه معظم الیه در حیدرآباد بوده و دران عرضداشت
ذکری از تربیت خود نموده بودند و مدد و یاری از معظم الیه خواسته
بودند مگر جناب موصوف در جواب فقرات چندی فرموده بودکه بعضی
از آنها را مناسب میدانیم که بجهت اثبات مدعی خود و قوت
کلام و رای خود در اینجا بنویسیم بموجب ذیل —

"I assure you gentlemen, it is entirely in your own hands to educate your people and I hope that you who are educated, will take an interest and exert yourselves in this matter. I can assure you I am always ready to support the Mohammedan community"

"صاحبان منظر من شما را خاطرجمع میسازم که کلی این کار در دست خود شماست که اهل یا هم مذهبان خود را تربیت کنید و امید وارم که شما ها که خود صاحب علم و تربیت یافته هستید لطفی کرده دکمال سعی را بجا آرید از این و در این خصوص یعنی در این کار — من میتوانم خاطرجمعی بخشید شما را که همواره من آماده و حاضرم که یاری کنم مسلمانان را"

فقرات مزید شده

چون این کتاب را سر آلیور یلکشنیر برده بود و در آنجا قریب ۸ ماه بود و در این وقت که مرهٔ چهارم نوشته میشود یکسال است گذشته و هنوز این کتاب چاپ نشده لهذا مناسب مینماید که آنچه در این بین در اخبار ملاحظه شده در اینجا مزید شود —

دو عریضه دادند مسلمانان کلکته به لارد دفرین یکی در تاریخ ۱۴ جنوری ۱۸۸۵ و دیگری در تاریخ ۲۲ ماه مذکور — عرایض مذکوره و جواب هر یک از آنها را سر اسر مانمی نویسیم در اینجا چرا که بر همه مسلمانان هند معلوم ست و اگر معلوم هم نباشد چندان ضرورتی ندارد فقط اشاره میکنیم بیکی دو فقره که مقصود ما در آنهاست — یکے از فقرات جواب عریضه ۱۴ مسلمانان این است که بدنبال می آیند —

"*But it was scarcely necessary to warn the decendants of wariors, poets, and phil*

-sophers of olden times that the mental ability and acquisitions obtained in schools and colleges constitute after all a portion of man's equipment for a battle in life, and that love, truth, appreciation of the dictates of honor, nobility of character, cultivation of modesty, manliness of demeanour, and the habits of self-abdication are as necessary in training the youths of a great nation as proficiency in a dozen languages or ample acquaintance with the mysteries of the arithmetics or mathematics."

معنی این فقره مختصراً این است که ضرورتی ندارد که کسے
آگه سازد نژاد و اعقاب جنگجویان و شعرا و حکما را (یعنی مسلمانان را)
که هشیاری و دانشی که در مدرسه و کالج حاصل میشود آخر الامر معلوم
گشت که فقط بخشی اند از سلاح مردیکه میخواهد جنگ کند در میدان زندگی

وزیست درجهان — محبت و دلدوستی شناختن قدر و حرمت و علو همت و بزرگ منشی و کسب حیا و فروتنی و نیک رفتاری و نیک کرداری و عدم نفسانیت (و دیگر از اینگونه صفات و خصال) نیز در تربیت جوانان قومی بهمان اندازه ضرور اند که کمال یافتن در دو درجن السنهٔ مختلفه یا اطلاع داشتن بکمال خوبی بر کم و کیف و اسرار مخفیهٔ علوم هندسه و ریاضی —

در جواب عریضهٔ مسلمانان پس از آنکه تعریف بسیاری کرده است از مسلمانان و اظهار عنایت نسبت بآنها نموده مکرر لارد دفرین گفته است که مرا بینهایت حرمت و دوستی باخلاص است نسبت باین ملت و این مذهب و این فقره را می فرماید (مقولهٔ قول نامه نگار بمبئی گزت است) —

" *Persons in his position never made promises; but if patient study would enable him to give them satisfaction, he would be certain not to fail to do so.*"

یعنی اشخاصی که بحالت و مقام او باشند گاهی وعده نمیدهند ولی جناب مشار الیه بطور یقین فراموش نخواهد کرد که مسلمانان را خوش و از خود راضی گرداند اگر چنانچه صبر و تامل در امور ایشان او را قدرت بخشند — یعنی پس از تحقیق و تامل اگر قدرت یابد و مصلحت را مقتضی بیند البته کاری برای آنها خواهد کرد — (باقی در مقام دیگر)

بر سر ہر یک از این فقرات نکتہ بیان خواہیم کرد و ایرادی خواہیم گرفت) —

در بمبئی گزت ۲۲ جنوری گذشتہ شرح امتحان یونیورسیتی بمبئی بموجب ذیل است —

در امتحان ابتدائیہ کامیاب شدند ۱۲۴ ہندو۔ ۳۴ پارسی و یک مسلمان وغیرہ وغیرہ —

در امتحان دوم درجہ بی ای ۵۳ ہندو کامیاب شدند ۱۶ پارسی ۲ یہودی و یک مسلمان وغیرہ وغیرہ —

در امتحان اول ادویہ (یعنی داکتری) ۱۰ ہندو کامیاب شدند ۱۷ پارسی ۲ یوریشین ۱ پرتگیز ۱ مسلمان و ۱ یہودی —

بالجملہ در تمام امتحان یونیورسیتی ۵۳۹ کامیاب شدند و از انجملہ ۳ مسلمان بودند —

در بمبئی گزت ۹ فبروری ۱۸۸۵ این فقرات ذیل را خوانندگان ملاحظہ کنند۔ "پرگرس آف ادیوکیشن یعنی ترقی علم و تربیت در قلمرو بمبئی" صاحب اخبار مینویسد کہ این فقرات ذیل را ما گرفتہ ایم از رپورٹ مسٹر کورتنی کہ نوشتہ است درخصوص فرمانروائی و بند وبست بمبئی در سال ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ -

"In five years the total number of schools has increased from 4,875 to 6335 and of scholars from 2,75,133 to 4,13,341."

یعنی "دربین پنج سال جمله عدد اسکول ها فزوده است
واز ۴۸۷۵ رسیده است به ۶۳۳۵ و عدد طالبان علم این اسکولها
از ۲۷۵۱۳۳ رسیده است به ۴۱۳۳۴۱" — خوانندگان این کتاب
بخوبی ملتفت باشند مقصود ما را یعنی که مدرسهای مسلمانان طالب العلمان
مسلمانان تا بچه اندازه فزوده

"In other districts alao Mohammedans are abandoning their exclusivenes and attending Marhatti Schools in increased numbers in Satara, for example, the number of Mosulman boys attending Mahratti Schools increased during the jear from 622 to 769."

یعنی " در دیگر اضلاع مسلمانان نیز از دست داده اند
کناره کشی خود را و بمدرسهای مراتهی حاضر میشوند بکثرت —
از انجمله درستاره عدد اطفال مسلمانان که بمدرسهای مراتهی حاضر
میشوند در بین این سال از ۶۲۲ رسید به ۷۶۹ " —

"Altogether 51,839, Mohammedans are now pecerving instruction as compared with 46,381, in 1882–69"

Minister, who himsef is an educated and travelled noble, has during his short term of office, done much to encourage education among all classes"

یعنی " درامور تربیت یا علم باید گفت که حیدرآباد چیزی
در حالت تنزل است و نسبت بسیار ترقیاتیکه داده شده است در
این ملک در بین این سی سال گذشته تربیت را ترقی نبوده —
دی از این کلام نباید چنان فهمید که مقصود من این است که تربیت ابداً
پیش نرفته و از حد خود تجاوز نموده — تا یک اندازه پیش رفته است
هر چند بکمال آهستگی و مستر سید حسین بلگرامی که خطاب جدید ش
موتمن جنگ است و تا این زمان اخیر معتمد مدار المهام سرکار عالی
بود در علاقه متفرقات بنهایت سعی نمود در تربیت و تعلیم حیدرآباد
در این سنوات اخیر امرا و بزرگان حیدرآباد میلان و رغبت عجیبی
ظاهر کرده اند که پسران خود را از فائدهٔ تربیت مستفید سازند —
ز این دیوان حال که خود هم تربیت شده و علم آموخته و هم سفر کرده است
در این ایام قلیل عمل وزارت خود بنهایت کوشیده است در تشویق و
ترغیب علم و دانش در میان هر ذات و صنفی از خلق" —

هیچ جملهٔ ازاین فقرهٔ فوق خالی از ایرادی نیست ولی
ما منحصر می کنیم باین ایراد — سه ماه قبل ازاین جمعی ازجوانان را امتحان
کردند برای سیویل سرویس وازاتفاق فارسی آنهارا دادند که بنده ملاحظه
کنم — چند فقرهٔ از انگریزی بفارسی ترجمه کرده بودند همه بعینی
پس مرا گفتند که عبارتی بنویسم وجوانان مذکوره آنرا بفارسی سلیس تر
بنویسند این راهم نتوانستند کرد وازجمیعت جوان یک هندو در درجهٔ
اوّل خوب نوشته بود دیگی دو مسلمان در درجهٔ دوّم — ولی در نتیجهٔ
دانش که تهذیب است همه فاقد اند وابداً تهذیب باکهانی اموزند —

در بمبئی گزت (بای ویکلی) تاریخ ۲۶ اپریل ۱۸۸۵
دو ارتیکل مفصل ملاحظه شد یکی منسوب به محمدن کالج حیدراباد و دیگری
منسوب بشاهزادهٔ ایران ظلّ السّلطان وبنده مناسب دانستم که هردو
را در اینجا ذکر کنم — دراین مقام با اوّلین این دو ارتیکل مارا کار
است نه با دوّمین ولی اینقدر می نویسیم که انچه در آرتیکل دوم نوشته
بود موجب شرم وخجلت ما شد که هنوز در ایران همان اوضاع است
که جمعیت وپنجسال پیشتر بوده — اگر عمر باقی باشد این ارتیکل را ترجمه کرده
دراخر این کتاب خواهیم نوشت — بالجمله اگرچه ما روئیداد مجاری جلسهٔ
باغ عامّه را در خصوص دکن یونیورسیتی (بقول هزار داستان) و
محمدن کالج (بقول بمبئی گزت) در روزانه هزار داستان تاریخ ۲۶ اپریل
حال دیده بودیم ونزد ما هست ولیکن ما خوش نداریم که فقرهٔ را
از اخبار اردو بگیریم چراکه دران خوشامدگوئی وتملق بسیار است بلکه
یک دو فقره را از آرتیکل بمبئی گزت اخذ ونقل می کنیم —

"He expressed regret that he had not drank deep at the fountain of learning. He then drew a vivid picture of the present low state of the Mohammedans, especially in Hyderabad, and earnestly impressed upon them the necessity of exerting themselves to acquire knowledge and learning. He further said that in future no employment would be given in the state to those who are not well educated."

یعنی " او (نظام دکن) اظهار دریغ وافسوس نمود که
خودش کماکان سیراب نشده بود از چشمهٔ علم و دانش — پس بیک
وضع خود دشتی بیان نمود حالت تنزل موجودهٔ مسلمانان خصوصاً در
حیدرآباد و بخلوص نیت و از روی صداقت تاکید و مبالغه نمود
آنها را (یعنی حاضرین) که بکوشند تا حاصل کنند علم و دانش را —
علاوه براین گفت که در زمان مستقبل عمل و عهده داده نخواهد شد
دراین ریاست بکسانیکه بخوبی تربیت نشده اند و تحصیل علم نکرده اند"

(مگر در این وقت کتاب ہذا در مطبع ہست ابدا از کالج مذکور نامی در میان نیست و گاہی وجود نخواہد گرفت)

در بمبئی گزت (بای ویکلی) ۲۵ می ۱۸۸۵ع

آرٹیکلی دیدہ شد کہ عنوان آن این ہست

"The Musulman claims on the Education Budget."

یعنی "مسلمانان دعوی می کنند کہ آنہا را حقوق ہست بر دخل و خرچ سر رشتۂ تعلیمات بعبارت اُخرٰی دعوے می کنند کہ حکومت باید در تربیت اطفال آنہا اعانتی کند از زریکہ جمع می شود و خاص ہست برای تربیت عموم خلایق بموجب سفارش ادیوکیشن کامیشن و بر نہجیکہ در رپورت آن کامیشن ثبت ہست — معلوم میشود کہ اجزای انجمن اسلام بمبئی عریضۂ بطور یادداشت بحکومت بمبئی فرستادہ بودہ اند در این اوقات مشتمل بر دعوی چندے اصل آن عریضہ را ندیدیم در اخباری ولی ایرادہائیکہ در بمبئی گزت مذکور فوق درج است مختصراً اینہاست —

عریضۂ مذکور مبنی و مشعر ہست بر سفارشات ادیوکیشن کامیشن کہ انجمن مذکور را بنہایت پسندیدہ ہست زیراکہ متکلی ہستند و آن جماعت را و قدرت می بخشند آنہا را کہ تاکید و مبالغہ نمایند کہ فوراً آن سفارشات را حکومت بعمل آرد — ما شریک قول و حامی عارضین مذکورہ ہستیم بیشک و نہ فقط خود مسلمانان خوش میشوند بلکہ تمام خلق ہند خوش میشوند کہ چارۂ بکار رود کہ چندین میلیان خلق

(یعنی مسلمانان) تربیت شوند که درین وقت از هر فرقه بدنبال اند
و از هر ذاتی پست تر اند در علم و دانش — ولیکن این فقره بیشتر فایده
می بخشد کسانی را که چون اجزای انجمن اسلام در دل دارند که عموم
اهل ملت خود را ترقی دهند که هر گوشه و رخنهٔ این کار را خود ملاحظه
و غور نمایند — از مضمون عریضهٔ مذکور معلوم می شود که عدم میلان
و رغبت مسلمانان بتحصیل علم خاصتهً بواسطهٔ آن است که تشویق و ترغیب
خاصی نمی بینند از حکومت و اگر حکومت توجهی بکار برد نسبت
باینها و آنها را تحریض و ترغیب نماید فوراً جرگه جرگه و جوق جوق میدوند
بمدرسها و علم حاصل می کنند مانند هنود و پارسیان و دیگر ذاتها۔
ولیکن بهیچوجه یقین نیست که چنین چارهٔ هم کماکان کافی باشد این
کار را و چنین معالجه این بیماری را از مسلمانان رفع سازد یعنی
عدم رغبت و خواهش آنها را در تحصیل علم و دانش — دران عریضه
بعضی چیزها ذکر است که همه را موانع ترقی مسلمانان ظاهر کرده اند
عریضه گذاران مذکوره — ازانجمله یکی این است که هر مسلمانی باید
قبل ازانکه بمدرسه برود بعضی سبق ها بیاموزد در مسجد — مدتی را
باید علم مذهب خود را تحصیل کند برخلاف هر هندوئی که از ابتدا
خیال او این است که چیزی بیاموزد که بزودی او را مرد دنیا سازد
" " غایت آمال جوانی مسلمان این است که کمالی حاصل
کند در امور و مسایل دینیهٔ خود برخلاف جوانی هندو یا پارسی که
ارادهٔ او این است که در دنیا زندگی کند و خود را ترقی بخشد —
" " عریضه گذاران مذکوره جهات دیگر را ذکر نکرده اند

که مایهٔ عدم ترقی مسلمانان هستند و در رپورت ادیوکیشن کامیشن آن جهات مذکور و مندرج اند۔ (در این بین مدیر اخبار بمبئی گزت آن جهات را بیان میکند که ماخود در سراسر این کتاب نوشته ایم و حاجت تکرار نیست پس میگوید) هیچ سعی و کوششی از طرف حکومت این جهات را مرفوع و معدوم نمی سازد۔ درحقیقت اگر حکومت بخواهد بسرگرمی تمام سعی کند که مسلمانان بمدرسه روند آن چیزیکه قبل ازان مانع بود آنها را بنا رفتن رفتن بمدرسه بیش از پیش قوت می یابد زیرا عام آنها (یعنی مسلمانان خیال می کنند که حکومت میخواهد آنها را از مذهب خود خارج میسازد)۔

" " سفارش کامیشن این بود که توجه و تقویت خاصی باشد نسبت بتربیت مسلمانان و از فند های (بیت المال های) مینوسیپالتی و پرونیشیل مددی بدهند برای تربیت مسلمانان۔ عریضه گذاران تاکید و مبالغه دارند که این سفارش بعمل آید از طرف حکومت و در هر حال چیزی ازاین فند های مذکوره که بجهت تربیت خلق خاص و مقرر است اقلاً بحسب علت آنها نسبت بسایر خلق این ملک و باندازهٔ بخشش آنها برسانند۔ چونکه مسلمانان این شهر نسبت تمام ساکنین این شهر یک ثلث هستند لهذا یک ثلث ازاین فندها بخشش و حصه آنها است۔ ولیکن چون طالب العلمان مسلمانان نسبت بطالبان علم دیگر فرق ثلث نیستند لهذا اگر ثلث ازاین فندها را بآنها بدهند ظلم کامی شود در حق دیگران"۔

پس ازانکه شرح مفصلی مینویسد صاحب اخبار بمبئی گزت فقراتی را می نویسد باین مضمون که "عریضه گذاران مذکوره

بهمین اندازه که دعوی حق خود را می کنند بهمین اندازه دعوی حق خود را
میکنند در چاکری حکومت و تاکید دارند که حکومت معلوم کند چه عدد
از مسلمانان در خدمت و چاکری حکومت هستند بنسبت بدیگر ذاتها"
بالجمله این ارتیکل بسیار طویل است ولی مطلب همین است که
مسلمانان نمی توانند بیش از حق خود دعوی کنند از حکومت —

بمبئی گزت (بابی ویکلی) ۴ جون ۱۸۸۵

Mohammedan Education

شخص مسلمانی از راجکوت در جواب بمبئی گزت شرحی مینویسد
که خلاصه ترجمه ان این است — "قطع نظر از اینکه مسلمانان را
حقوقی است بر حکومت انگلیش از بابت خدماتیکه کردند هنگامی که
انگریزان بعنوان تجارت بهند آمدند و نیز قطع نظر از ان فوایدیکه
بخشیدند بآن تجار که آن فواید را نخشیدند تجاب عرب و عجم مسلمانان را
دعوی این است که بیشترین بخش رعیت وفادار احکومت انگلیش هستند —
ضروری نیست که من بگویم بر حکومت فرض و لازم است که رعیت خود را
تربیت کند بلکه من باید بگویم که چون ما چنین رعیت وفاداری هستیم لهذا
توجه خاصی باید باشد او را بر ما — این فقط برای فایدهٔ خاصه وشخصی ما
نیست که حکومت باید ما را تربیت کند بلکه برای فایدهٔ خودش نیز هست
اگر روسیان برخطا هستند در این تصور و خیال که باشندگان هند
خوش نیستند از حکومت انگلیش و هر آینه اگر فرصت یابند تا اینجا الفت
حکومت مذکور گردن کشند و علم بغی افرازند پس روسیان چشم یاری

از کہ بیدار ند اگرنہ از باشندگان ہند دارند — فقط چیزیکہ مایۂ
خوف ست از طرف باشندگان ہند (یا از مسلمانان) بیدانشی و
تعصب کورانہ ست کہ در وجود آنہا ہست از رہگذر مذہب —
ہرچند کہ مسلمانان تربیت یافتہ بخوبی پاس دارند و لحاظ می کنند
آسایش و راحتی را کہ آنہا را حاصل ست در تحت حکومت ملکۂ انگلستان
وبیشتر لحاظ دارند آزادی را کہ ادنیٰ رعیت آن ملکہ را حاصل ست معہذا لیکن
عوام الناس و ناخواندگان مسلمانان این فواید را نمی فہمند و نمی دانند
بالجملہ سلامتی در این و علاج ہمین ست کہ آنہا تربیت شوند —
در اخبار خود جناب ظاہر می کنند (انتخاب [illegible]
بمبئی گزٹ ست) شکے در این کہ آیا فقر و مسکنت اصل اصیل جہالت
ست کہ مسلمانان را باز داشتہ ست از توجہ و رغبت بتحصیل علم —
از قراریکہ ضلع کاتیوار ملاحظہ می شود و باندازۂ کہ مرا تجربہ و آگہی حاصل
ست و می توانم گفت عمدۂ جہات عدم رغبت مسلمانان بتحصیل علم ہمین
ست و جز این نیست — محتمل ست کہ این ضلع از سایر اضلاع قلمرو
بمبئی در علم و تربیت پست تر باشد ولیکن چندان فرقی نیست در میان
تربیتیکہ شایع ست درمیان مسلمانان این ضلع و مسلمانان اضلاع دیگر
در مدرسۂ عالیۂ جوناگر کہ مدرسہ ایست [illegible]
مسلمانان بندرت یک طالب العلم [illegible] می شود در میان
صد کس یا از طالب العلمان سایر ذاتہا و [illegible] — این حال [illegible]
بواسطۂ فقر ست — جوانان ۱۲ سالہ و ۱۵ سالہ در [illegible]
یا پلیس نوکر [illegible] بماہواری شش یا ہشت روپیہ [illegible]

پرورش دهند عیال خود را (یعنی خانواده خود را) — بعضی هستند
که سست هستند در تحصیل علم بجهت آنکه پدر انشان صاحبان دولت
اند ولیکن از این قبیل اشخاص معدود اند زیرا که مسلمانان این ضلع
غالباً و عموماً مسکین اند — اگر توجه خاصی در حق ایشان بکار رود من
هیچ سببی نمیدانم و نمی بینیم که رغبت نکنند بتحصیل علم و اکنون شروع
نموده اند که بخیال رفتند که چه قدر نقص هست آنها را بواسطهٔ آنکه فاقد
علم و دانش هستند" (بعضی چیزهای دیگر هم این مسلمان نوشته است
همه از این قبیل و مطلبش ظاهر و هویدا است)

Native Opinion.

در همین تاریخ ۳ جون یکی از اخبارات هندی موسوم
به نیتیو اپنین بموجب ذیل ایراد میگیرد بر عریضهٔ اجزای انجمن سلام —
" امکان ندارد که خوش سازد هر ذات و فرقه و ملتی را
در هند باین که برای هر یک یک ضابطهٔ جداگانه ترتیب دهد برای
تربیت آنها که مبنی باشد بر قواعد مذهبیهٔ آنها و معلمین نیز از برای
خودشان معین کند — حمد خدا را که هیچ ذات دیگری چنین دعوی ها
را ظاهر نکرد در حالی آنکه مسلمانان تاکنون سر باز زدند و قبول نکردند
که فرصت را غنیمت شمارند و نصیبی برگیرند از خوان نعمت تربیتیکه
برای هر ذاتی یکسان چیده شده و سایر ذاتها آزادانه نصیب خود
را می برند و نتیجهٔ آن است که این ملت لنگ لنگان بدنبال دیگران
روانند گاهی بگرد آنها نمیرسند — بیشک این نیست حالت تربیت
یافتگان مسلمانان و اینها بسیار معدود هستند و آن اکثر داغلبیکه هستند

هیچ وجه قبول نخواهند کرد طریق دیگری را جز این طریق که تربیت شوند بموجب
مذهب خودشان و در زیر دست معلمین و آموزگارانیکه از هم مذهبان
خودشان باشند — عریضه گذاران شکایت دارند که در فصل بمبئی
میتوان گفت که باب هرگونه منصب و عهدهٔ باعتبار و باعزتی را بر روی
مسلمانان مسدود کرده اند (یعنی عملهای عظیم را در خدمت حکومت
با آنها نمیدهند) — ما امیدوار هستیم که این کیفیت صورت حال
و بیان واقعی که عریضه گذاران ظاهر کرده اند و طرف داری حکومت
از پرستارهای دیگر ذاتها چندان نیست که اینها می پندارند —
عریضه گذاران باید بطور یقین بخاطر داشته باشند مقدمهٔ یکی از امرای
عظیم الشان مسلمانان را که در احمداباد کالکتریت بجاکری حکومت
مشغول بود ولی حکم شد که خارج یعنی معزول شود زیرا که نمیتوانست
امتحان بسیار ناچیز کم مایهٔ بدهد در رشتهٔ عهدهٔ خود و ظاهر سازد
که استعداد و قابلیت آن عهدهٔ جلیل معززانه را دارد که حکومت
باو عنایت کرده بود" —

در بمبئی گزت (بای ویکلی) ۱۲ اکتوبر ۱۸۸۵
مراسله نگاری این جملهٔ ذیل را در ضمن آرتیکل طویلی مینویسد از کشمیر —

"I am afraid that the Mohammedan here are not more earnest in educating their sons than elsewhere, but the Pundits, the Hindus, that is to say — for Hindus here are all Brahmans and of the same ca

do regularly instruct their sons, but not their d

یعنی "من میترسم (یا گمان میکنم) که مسلمانان
این سرزمین طالب و راغب نیستند که پسران خود را تربیت کنند
بیش از مسلمانان سایر بلاد و لیکن پندیت ها و هنود (چرا که هنود اینجا
همه برهمن استند و از یک ذات) باستمرار پسران خود را تربیت
می کنند ولی دختران خود را تربیت نمیکنند"۔

بمبئی گزت (بای ویکلی) ۱۲ نومبر ۱۸۸۵

Mr. Lee Warner and the Poona Sarvajnik Sabha :

مستر لی ورنر که منصرم رجسٹر آف پبلیک انسٹرکشن است
در جواب معارضهٔ انجمنی که در پونه است موسوم به (سروا جنیک سبها)
مینویسد در فقره که دو جملهٔ آن بامضمون ذیل است ۔
"سال گذشته در مدرسهای عالیهٔ حکومتی
۶۵۶۵ طالب العلم بودند و از آنها ۲۹۸۶ برهمن بودند و فقط ۲۶۶
مسلمان بودند و غیره و غیره" ۔ بعد از آن مینویسد "و لیکن
فقر و بیچارگی مسلمانان و غیره و غیره در مدرسهای عالیهٔ خودش یک
داغی است بر دفتر ضابطهٔ تربیت ما و جوابیکه من بطور عموم و یک زبان
یعنی متفق علیه از هر کسی شنیدم بسؤال خود در این مطلب همان بود
که از اجزای انجمن اسلام بمبئی دادند نسبت بهم مذهبان خود شان
یعنی اطفال مسلمانان بنهایت فقیر و بی بضاعت بودند (هستند) و نمی توانستند

کہ بہرۂ واقعی خود را حاصل کنند از تربیت آزادانہ" —

در بمبئی گزٹ (بای ویکلی) ۱۶ ماہ مذکور نوشتہ

An Indian Mussulman

یعنی "یک مسلمان ہندی" بشرح مفصلی نوشتہ است در
تعریف و توصیف جناب سید احمد خان ستارۂ ہند دلی کارہائیکہ جناب
موصوف کردہ است در تربیت و ترقی مسلمانان — ما را بدآن کار نیست
بدیگر مطالب آن آرٹکل و تعریفاتیکہ دران ذکر شدہ است و تعریفاتی
کہ در آن ذکر شدہ است از آن سید عالی مقدار دلی ما را کار است با این
جملہ اخیر کہ مضمونش این است "ضروری نیست کہ بیش ازین نوشتہ
یا گفتہ شود کہ تا بچہ اندازہ سعی این شخص و کالج او فایدہ بخشیدہ اند
اینقدر باید گفت کہ مسلمانان خود مستی کہ عقل سلیم دارند باید تامل
کنند کہ یک مدرسہ (یا کالج) ترتیب نمیتواند کرد ملتی را کہ عدت آنہا
پنجاہ میلیان است و کار این مدرسہ فقط نیم تمام خواہد بود جز آنکہ سعی مشقی
بشود کہ دیگر اجزا و اہل این ملت نیز بدنبال روند و جاری دارند و ترقی
دہند کاری را کہ آغاز شدہ است با سید احمد خان" —

در بمبئی گزٹ ۳۰ نومبر مذکور

The Education of Mohammedans

حکومت بمبئی جوابی فرستادہ است عریضہ انجمن اسلام را
کہ دران بعضی خواہش شدہ بود کہ حکومت ملحوظ دارد نسبت تربیت

مسلمانان — در این جواب گاورنر صاحب بهادر در کونسل اظهار
می فرماید خواهش خود را که برطرف سازد هرگونه مشکل خاصی را که در
راه مسلمانان باشد و قبول می فرماید در این سعی و کوشش که بهتر سازد
حالت تربیت آنها را و این علامت بسیار نیکی ست کامیابی آنها را
در زمان مستقبل — قبل از آنکه شروع کند به شرح جزئیات حکومت
سعی میفرماید که خاطر نشان مسلمانان سازد که اهم ترین طرق برای
بهبودی آنها این ست که هیچ صور و تدابیر دیگری نبینند که
شاید موجب جدائی و تفرقه طالب العلمان آنها شوند از طالب العلمان
فرق و ذاتهای دیگر یا که آنها را خارج سازند از ضابطهٔ که حکومت
قرار داده ست برای تربیت عموم خلایق یا اینکه موجب این شوند که
آنها بواسطهٔ تحصیل در علوم ابتدائیه و در مدرسهای ابتدائیه بوضعهای
خاصهٔ خود نا قابل دهند و پس از آن نتوانند که در مدرسهای عالیه
و کالجها بتحصیل علوم عالیه مشغول شوند و بهره ور و کامیاب گردند —
ولیکن حکومت ظاهر میسازد میل و خواهش خود را که چندان حاجت
اصلاح نماید ضابطهٔ تعلیم و تربیت را که مناسب باشد بحال اکثر و غلب
طالب العلمان مسلمانان را — رای اولی که انجمن اسلام داده ست
این ست که حکومت تشویق خاصی بنماید از مسلمانان و ترغیب خاصی دهد
آنها را در تربیت و تحصیل علم و از فندهای مینوسیپالتی و لکل بخشی مقرر
سازد بطور مدد خرج بحسب عدت آنها نسبت بسایر ملک — در
جواب این مسئله حکومت ابتدا ظاهر میسازد تشکیک خود را که آیا مسلمانان
بقسمی متحد هستند که تماماً راضی و یک رای شوند در صرف آنچه که حکومت

اهانت میکند از آنها — پس از آن ظاهر میسازد در دسر و تکلیفی را که
زایش خواهد کرد از این عمل حکومت اگر سایر ذاتها نیز فرقه فرقه جدا جدا
یک چنین دعوی نمایند بر این فندهای مذکوره — رای دوم انجمن اسلام
این است که از طرف حکومت تشویقی شود که مدرسهای علیحده از مدرسه
حکومتی نیز سوای درسهای دینیه درسهای دنیویه هم بخوانند و علوم
غیر مذهبیه هم تحصیل بکنند — حکومت در جواب این مطلب میگوید که
سعی و کوشش حکومت در این کار تا کنون ابداً فایده نبخشیده و است و اظهار
میکند که مسلمانان خود نیز در این کار سعی و کوشش بنمایند به همدستی حکومت
رای دیگر انجمن اسلام این است که گذشته از این که اسباب سهولت
فراهم آید که مسلمانان کمالی یابند در لغت هندوستانی تدابیری
اندیشیده شود که مسلمانان تحصیل نمایند هر لغتی را از هر جا و مقامی در هند
که باشندگان آن سرزمین غالباً با آن زبان متکلم هستند و با آنها
مسلمانان باید همچشمی کنند نه فقط در قابلیت و استعداد یکه لازم است
است در خدمت حکومت بلکه در تجارت و دیگر امور زندگانی — حکومت
فایده عمومیهٔ این رای را پسند می کند ولی ظاهر میسازد مقاماتی را که
این بکلی بیفایده است و کم قدر — بعد از آن متوجه میسازد خیال اجزای
انجمن را بمشکلاتیکه در راه است از حیثیت زریکه باید صرف بشود
در جریان این مطلب معذالک وعده میدهد اجزای انجمن مذکور را
که هیچ امکان سعی خود را در این مطلب دریغ نخواهد داشت خصوصاً اگر مسلمانان
خود آماده باشند که یاری کنند خود را — رای دیگر این است که تشویق و
ترغیب معقولی شود از مسلمانان در تحصیل علوم اعلا و لغت انگریزی

مسلمانان در این خصوص محتاج هستند باعانت مخصوصی — حکومت میفرماید
که این گناه خود مسلمانان هست که باینسان پس افتاده اند و تنزل دارند
علم و تربیت زیراکه زمانی را که طالب العلمان دیگر ملل و ذاتها صرف میکنند
در حصول و آموختن انگریزی و ریاضی و امثال اینها طالب العلمان مسلمانان
صرف میکنند در خواندن عربی و فقه یا علوم مذهبیهٔ خود — فقر و مسکنت را
که سبب اینگونه حالات خود میدانند و میشمارند مسلمانان حکومت میپندارد
که نتیجهٔ تنزل آنهاست در تحصیل علم و تربیت — حکومت مخالف هست با
عریضه نگاران در این مسئله که ضرور و اهم هست که ضابطهٔ قرار داده شود برای
مسلمانان باین نحو که اسکالرشیپ (یعنی مستمری و انعام و جایزه که بطالب العلم
میدهند) و همچنین فری استودنت شیپ (یعنی آزادانه و بدون ماهانه تحصیل
علم نمودن) آنها مخصوص باشد — سبب را اینسان بیان میکند حکومت
که اگر چنین مستمری مقرر گردد برای مسلمانان اینها سست میشوند و سعی میکنند
که با دیگر ذاتها بهمچشمی تحصیل علم کنند — در خصوص مطلب دیگر اجزای
انجمن حکومت خواهش میکند که کمیشنی مقرر شود که دریافت و خوض نماید
آن کمیشن که تمام طرق آمدنی زر که مسلمانان راهست برای تربیت خود
و وضع حصول و خرج آن و کثرت و قلت آنرا معلوم کند — آخرین و اهم ترین
همهٔ مطالب یا آرای عریضه نگاران این هست که حکومت های هر جائی
از هند (یعنی حکومتهای انگریزی) مامور شوند که دریافت نمایند که
از روی بخش و تقسیم نسبت بدیگر ذاتها و فرق عدت مسلمانانی که در
چاکری و خدمت حکومت هستند چند هست — بجواب این مسئله حکومت
وعده کرد که شرایط همچشمی را در ضوابط تربیت کسانیکه چاکری حکومت را

طالب ہستند بیش از این سهل و آسان سازد برای کسانیکه استعداد و علم خود را حاصل کرده اند کم و زیاد بموجب و در تحت ضوابط دیگری خلاف ضوابط حکومتی — پس حکومت ظاهر میسازد که عریضه گذاران بطور اغراق وانمود اند که عدد مسلمانانیکه در چاکری حکومت ہستند بنهایت کمتر ہست نسبت به سایر ذاتها — در خاتمه حکومت بیان میکند که نه هیچ چه لازم ہست و نه فایده می بخشد بحال خود مسلمانان که مستثنا باشند از تحصیل علوم و خواندن کتبی که مقرر شده ہست برای کسانیکه خدمت حکومت را طالب ہستند —

در بمبئی گزت (بای ویکلی) ۱۴ جنوری ۱۸۸۶ غلام محمد منشی مینویسد

"صاحب — بنهایت مبتهج میسازد مرا که در اینجا رقم کنم ترقی تعلیم و تربیت مسلمانان را در قلمرو بمبئی — این را باید تاریخ جدیدی قرار داد در نوشتجات تعلیمیه و کلندر (یعنی روزنامه) یونیورسیتی — من یقین دارم این خبر مسرت انگیزد در قلوب کسانیکه در این مقدمه و از اینحال محظوظ میشوند — چونکه من خود سالهای دراز ایست که بنهایت محظوظ شده و ملیشوم (یعنی لطف و خوشی برگرفته ام) در اینمطلب بخصوص اندک خوبی میدانم که گاهی چندان امیدوار از طالب العلمان مسلمانان جمع نمیشدند برای امتحان یونیورسیتی که امسال جمع شدند یک شخص بجهت امتحان ورادویه یعنی علم داکتری آماده بود و کامیاب شد و درجهٔ ال ام و اس یافت — سه کس بجهت امتحان اول بی ای آمدند و هر سه کامیاب شدند " " ولیکن برای امتحان انترنس یا مترکیولیشن کم از ۳۰ کس حاضر نشدند و از آنها یک ثلث کامیاب شدند در امتحان ادنی حال آنکه چند سال پیش از این بمشکل یعنی ندرتةً شش مسلمان طالب العلم می آمدند حتی برای امتحان مترکیولیشن — از این معلوم میشود و ظاهر میگردد که مسلمانان این جانب ملک بعد

حالا شروع کرده اند که حظی حاصل کنند و لطفی برگیرند از تربیت این زمان
و این بجهت آن است که بعضی از طرق مشکلات آنها را حکومت آسان کرده
شکی نیست که از این حالت کراهیت یکه حالا دارند و بآنها نسبت میدهند
در مدت چند سالی باز خواهند آمد اگر حکومت مهربان باشد کماکان
کر آماده دارد هرچه را که آنها محتاج هستند — این حال (یعنی ترقی
مسلمانان در علم) اگر بالفعل کماکان بر وفق دلخواه نیست تا یک اندازه
بر وفق دلخواه است —

اکنون بر حکومت پدرانه ما فرض است که لیاقت و قابلیت
این اشخاص فوق را در مد نظر بدارد و تشوق از آنها فرماید باینکه عملهای
مناسب بآنها عنایت کند بحسب استعداد و شایستگی آنها در مختلف شعب
و ادارهای حکومتی تا آنکه حاصل آرند مراتبی را که دیگر ذاتها حاصل کرده و
جاهائی را (یعنی عملهائی را) که دیگر ذاتها فرا گرفته اند — این فعل
مشفقانه بیشک رغبت خواهد داد بسیاری از مسلمانان را که قدم
پیش گذارند و خود را ترقی بخشند و بمدارج عالیه رسانند یا اقلاً
خود را شایسته و قابل سازند بجهت خدمات و چاکریهای حکومتی

ولیکن ما فراموش نمی کنیم بنویسیم از قراری که در
بمبئی گزت تاریخ ۱۲ فبروری دیده شد در این امتحانیکه ۸ مسلمان
در درجهٔ بی ای کامیاب شدند ۶۵ هندو بودند و ۲۳ پارسی و ۳ از
مختلف ذاتهای دیگر که کلاً ۹۹ بودند — و عیب کلی این است که این
همه اشخاص دعوی میکنند که حکومت عهده و خدمتی بآنها بدهد —

(ملاحظه کن در ضمیمه)

مقدمهٔ رائی ما در تربیت مسلمانان

در آنچه که نوشتیم در صفحات ما قبل بجهت تمسک و اثبات مدعا
و تقویت رای خود هیچ چیزی را ما فروگذار نکردیم — ما ظاهر ساختیم که
(۱) مسلمانان شوق تعلم و تحصیل دانش و کمال ندارند۔ — (۲) مسلمانان
خود سعی نمیکنند که خود را تربیت کنند — (۳) معاذیر مسلمانان هیچ و
بیجاست — (۴) مسلمانان بیهوده و عبث انتظار می کشند که حکومت
هند تمام آنها را تربیت کند و اسباب دانش و کمال را برای آنها
فراهم آرد — (۵) مسلمانان بی سبب و بیجا شاکی اند که حکومت توجه
در تربیت آنها ندارد — (۶) حکومت هند کمال سعی و اهتمام را
دارد که مسلمانان تربیت شوند هر چند شاکی اند — (۷) مسلمانان
بنهایت بطی الحرکت هستند در هر کاری خصوصا در تحصیل علم و تربیت
ملت خود — (۸) مسلمانان ابدا راه کار را نمیدانند اگرچه طامع علم
و دانش هم باشند و گوش برای دیگران هم فرا نمیدهند و
طریق کار را از دیگران هم اخذ نمیکنند — ما رای خود را فی الجمله
یاد صاحب بزرگوار عالیشان در میان نهادیم که یکی مسلمان بود و
دیگری هندو و هر دو تعلق داشتند با مور تربیت و تعلیم حیدرآباد
ولی ابدا جوابی مطابق سؤال نشنیدیم و هیچ جواب آنها قانع نگشتیم
بلکه جواب شان را نه پسندیدیم — یکی از ایشان فرمود که مدارس هیچ
از طرف حکومت هند لازم است و دیگری گفت که نمیتوان مردم را مجبور
کرد و گوئیا که ظلم می شود در حق مردم

اینکه مسلمانان شوق ندارند تحصیل علم و دانش

از اینجا میگوئیم ما که ملک ایران و ترکی و جاهای دیگر که از خود حکومت با
استقلال دارند و باندازهٔ خود صاحب دولت و مکنت هم هستند
چرا ترقی نمی کنند در علم و دانش — و در هند هیچ جائی امروز مثل
دکن نیست در هزارها صاحب دولت هست و هزارها جاگیردار و منصب دار
هست ولیکن در بعضی خانهای من بچشم خود دیده ام که بیست یا بیشتر
جوانان هستند که یکی از آنها گاهی در کتابی ملاحظه نمی کنند و از صبح
تا به نیمه شب بصحبتهای بیمعنی نامعقول و بیک نوع لهو و لعبی و استعمال
یک قسم مسکری مشغول و سرگرم اند — اینکه مسلمانان سعی نمی کنند
در تربیت خود در این هم شکی نیست زیرا که اکثرنان مفت خورده
و میخورند در هر کجای عالم که باشند و نان بر ذالت پیدا می شود
و لهذا ضرورتی نیست که سعی کنند در تحصیل علم و کمال — اینکه
معاذیر مسلمانان عالم و خصوصاً مسلمانان هند بیمعنی و پوچ است
و از انجمله یکی اینست که همیشه بی نواهستند و همواره از حکومتهای خود مدد
میخواهند حتی در رفتن و بردن نان بحلق خود از آن میگوئیم که کرورها
زر در سال در هر یک از ممالک مسلمانان خرج میشود بطرق خلاف
همه خلاف و سراسر خلاف که ما در این وقت تفصیل نمیدهیم
شاید بعضی از آنها خلاف عقاید مذهبیه و توهمات و خیالات
جاهلانهٔ آنها باشد و ما را کافر خوانند — اقلاً اینقدر می توانیم گفت
که کرورها در عروسی و عزا و بسم الله خوانی و چله و ختنه و ناچ و
جنده یا رندی بازی صرف می شود — اینکه مسلمانان هند همه

انتظار می کشند که حکومت هند آنها را مدد کند یا نجو دیگری وهم عینی د
بیهوده بوده است این انتظار و توقع از آن میگوئیم که اینها تامل نمیکنند
که چهل یا پنجاه میلین مسلمانان را حکومت نمیتواند تربیت کند ـ بیست
کرور خلق دیگر هم همین توقع را از حکومت خواهند دشت و حال آنکه هیچ
ذات دیگری چنین توقعی ندارد امروز ولی در صورتیکه حکومت مسلمانانرا
مدد دهد دیگران هم توقع مدد خواهند دشت بعد از این ـ حکومت
کرورها زر از سایر رعیت ملک خود بگیرد و صرف تربیت مسلمانان کند
و اگر از خودشان بگیرد خواهند گفت ظلم است و آن وقت بیشتر سبب آن
میشود که از خدا بدعا طلب کنند آمدن روسیان و رفتن انگریزانرا ـ
اینکه مسلمانان بطی الحرکت و در کارها بسیار سست هستند از آنرو
میگوئیم که هر زمانیکه ذکری از انتظام و قانون و ترقی علم و دانش و
امثال اینها شده است نسبت به ملک ایران ایرانیان گفته اند
رفته رفته حالا ابتدای کار است و نسبت بریاستهای هند هندیان
گفته اند رفته رفته حالا ابتدای کار است و همچنین بنسبت بتمام
ممالک اسلامیان ـ و همیشه هر شخصی اعلی یا ادنی عالم یا جاهل همین
سخن را گفته و همین جواب را داده جز من بنده که همواره بر این سخن
و بر این عقیده لعنت کرده ام ـ در این ملک هر یک از این کارها و
صفات را در این حالات که هست میگویند "مغلائی است" ـ
اصل لفظ مغل نام قبیله است از تاتار که ترکها هم هستند ـ
این قبیله بر ممالک هند و ایران تاخت آوردند و هر دو را تباه ساختند
و پس از آن اولادشان در هر دو ملک اقامت گزیدند و فرمانروائی کردند

اگرچه اولین شان چنگیز خان کافر بود ولی اولاد او مسلمان شدند و در
ایران فرمانروائی کردند — پس ازان تیمور آمد از همان قبیله و باز
اولاد او منتشر شدند و بعضی در ایران و برخی در هندوستان حکومت
راندند و بآن مناسبت سلطنت هند را سلطنت مغل خواندند و بهمان
جهت یا جهات دیگر در این زمان ایرانیان را هم در هند مغل می گویند
و بالجمله مطلب این ست که هر کار بی انتظام و هر کاری را که دران تعویق
و تعطیل و درنگ بسیار و وعدهٔ بیوفائی بسیار و خلاف و دروغ بکثرت
باشد مغلائی میخوانند خواه نسبت بایران و ایرانیان داشته باشد
خواه نسبت به هند و مسلمانان هند و خواه نسبت بهر دو — ولیکن
بنده می گویم این کلام باین مفهوم شامل ست بر تمام مسلمانان جهان
که اکثر و اغلب از اولاد مغول هستند چه در ایران و چه در توران و چه
در هند و چه در ترکی و چه در مصر — بهر حال اینسان که مسلمانان حرکت
می کنند صد گر در سال بعد باوج کمال خواهند رسید — ولیکن با نسبت بد آن
که گاهی اثر کشش یعنی جذبهٔ کرهٔ جهالت از مسلمانان انفکاک نمی پذیرد
و لهذا صعود این ملت غیر ممکن ست — اینکه مسلمانان راه کار را
نمی دانند از آن میگوئیم که ما گاهی بخاطر نداریم که این ملت بمنزل مقصود
رسیده باشند و تمام کارهای اینها همواره خام بوده ست (۱)
بواسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما با وجود علم بی تجربه بوده اند (۲)
بواسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما همه خود پسند بوده اند و نفسانیت اینها
نگذاشته ست که در کارها تامل کنند و بایکدیگر مشورت نمایند و یکی
رای دیگری را پسند کند (۳) بواسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما

ابدا گوش فرا نداده اند گاهی بقول کسی که بظاهر از علم و زر از خود شان فروتر باشد - (۴) بواسطهٔ آنکه همت و نیز خیالات آنها محدود و قاصر بوده است - (۵) بواسطهٔ آنکه گاهی عقلای ما هیچ کاری را در معرض امتحان در نیاورده اند - (۶) بواسطهٔ آنکه همواره در میان ما مسلمانان جاهل از هر ملت و قومی بیشتر بوده - (۷) بواسطهٔ آنکه مسلمانان گاهی چندان پروا نداشته اند که بدنبال روند کارها و امتحانات دیگر ملل و طوایف عالم را - (۸) بواسطهٔ آنکه قدمای این ملت در زمان علو و عظمت و اقتدار و استیلای خود گاهی این کارها را نکرده بودند که اولاد و اعقاب آنها در این زمان پستی و نکبت و ذلت بتوانند تأسی به پدران خود کرده بهر حال مسلمانان راه را نمیدانند و امید نیست که گاهی بمنزل مقصود برسند

رای ما در وضع تربیت مسلمانان

قبل از آنکه ما رای خود را اظهار سازیم حکایتی بیان میکنیم و متوقع ایم که خوانندگان بکمال دقت ملاحظه کنند که مقصود ما چیست -

حکایت مس کلرکسن و موقوف شدن رسم برده فروشی

پیش از سال ۱۷۸۵ احدی را جرات آن نبود در امریکا که لب بگشاید بمسئلهٔ خرید و فروش غلامان که در سال هزارها از افریقه می بردند - در سال مذکور معلم مگدالن کالج در شهر کمبریج یکی از بلاد انگلند شاگردان خود را حکم نمود که رساله بنویسند در این مسئله برای یکی از جایزه های یونیورسیتی کلرکسن که یکی از طلاب بود در آن کالج رساله نوشت در این مسئله آن جایزه

را حاصل کرد — پس تمام خیالش مصروف گشت بر ساله‌اش و سوار شده بلندن
رفت ولی پیوسته دل خود را شکسته میدید از ناامیدی (همچنانکه حالت هند
است در این وقت) و آخر اسب خود را از رفتار بداشت و بدریای اندیشه
و ناامیدی فرو رفت — مسلم داشت که کمال ظلم بود از طرف مردم انگلستان
بر بیچاره زنگیان افریقه مع ذالک خودداری نمیتوانست کرد در این اندیشه و
تامل که فرض و واجب بود یک شخصی را که زیر آن بار همگین سنگین برود شاید
که انصاف قلبی خلق را بهیجان و جنبش در آرد — بهر حال لندن روان شد
با کمال پریشانی و بمجرد رسیدن رساله خود را چاپ و مشتهر ساخت و نتیجه
آن این شد که اندکی خلق متحرک شدند — ولیکن چاپ کردن رساله کافی
نبود برای آن کار اهم یعنی موقوفی برده فروشی — ملاحظه کرد که از یک
شخص ناگزیر بود آن کار بلکه بکلی خیال و توجه خود را مصروف همان کار دارد
و بس — خود سوال کرد از خود که این کار تو نیست و خود جواب خود داد که این کا
کار خود تو است و هیچکس دیگر نمیتواند از عهدهٔ این امر خطیر برآید — بالجمله
حکایت را مختصر میسازیم کلرکسن سعی بر پا کرد و تا شش سال چندان بسختی
محنت کرد که قوای ظاهری و باطنیش همه بتحلیل رفت و بیمار شد — هشت
سال بعد خود را صحیح المزاج یافته باز خود را مشغول محنت ساخت — در این
مدت هزارها سخن سخت و سست تلخ و ترش شنید از کسانیکه فایده میبردند
از برده فروشی و حتی اینکه چند باری جانش هم در معرض خطر و هلاک درافتاد
نتیجه محض این مرد این شد که در سال ۱۸۰۷ پارلمنت انگلند قانونی جاری
کرد در موقوفی برده فروشی و حتی اینکه چند باری جانش هم در معرض
خطر و هلاک درافتاد — نتیجه محض این مرد این شد که در سال ۱۸۰۷ع

پرلیمنت انگلند قانونی جاری کرد در موقوفی برده فروشی الخ — سایر دول یورپ نیز تاسی بانگلند کردند و آخر در سال ۱۸۳۴ در تمام ممالک انگلیش رسم برده فروشی موقوف شد بصرف و خرچ بیست کرور روپیه — و این کار بسیار عظیم را یک شخص واحد کرد —

ما مکرر این قصه را برای بعضی از هم مذهبان خود بیان کرده ایم ولی ابدا کسی اعتنائی بکلام ما نکرده و اکنون هم می نویسیم و بیاری خدا چاپ و مشتهر خواهیم کرد و همین قدر از خود یادگار میگذاریم که یک چنین شخصی هم در یک زمانی در میان مسلمانان پیدا شده بوده است در جهان — اگر مسلمانان رای ما را پسندند و بآن عمل نکردند و سخن ما را بسمع قبول استماع ننمودند معلوم است که نکبت و ذلت این ملت آسمانی و خدائی است و گاهی علاج نخواهد پذیرفت تا قیامت —

پوشیده نماند که ترقی دادن و ترقی یافتن مسلمانان امری است بسیار بسیار بسیار اهم و عظیم — و غرض این است که قریب یا بیش از سیصد میلین مسلمان باید تربیت و تعلیم شوند و حکمت و تدبیری باید اندیشید که سیصد میلین مسلمان در روی زمین تعلیم و تربیت شوند و اگر نه اینهمه و بیکبار اقلا سی میلین از آنها و بتدریج — لیکن از سی میلین و تدریج مراد ما این نیست که فقط این عدد را تا قیامت تربیت کنند بلکه در یک زمان باید این قدر مسلمان تربیت شود در تمام عالم و اقلا در مدت بیست سال — این کار بسیار مشکل می نماید مسلمانان را ولیکن در نزد ما بسیار آسان مینماید — فقط اشکال آن این است که چند شخص با همت یافت نمی شود — افسوس که هر ایک شخص واحد همدست نیست که بهمان حالت

سرگرمی من باشد واندکی زر هم در کفش باشد که در بعضی مواقف ضروریه خرج کند — کمال افسوس هست که تاکنون مرا یکصد روپیه هم در ماه آمدنی نیست که اقلا بیست روپیه آنرا در اشتهارات و اخبارات نوشتجات خود صرف کنم ——

این کارها بازیچه نیست —— در زیر باری عظیم یا غیر عظیم نباید رفت برای فایدهٔ جزئی نباید زحمت برخود قرار داد برای تربیت مردمی در هر یک از ممالک مسلمانان از انچه خرج میشود در طرق بسیار ناسقول و تباه کاری اگر ربع آن در سال صرف تربیت خلق شود هزارها تربیت می شوند — اگر ما را اختیار و استقلال باشد در هر یک از ایران و هندوستان و ترکی پنجاه کرور از مردم سیم بر در یا اقلا پنج کرور میگیریم بخوشی — عجب این هست که مسلمانان همواره میگویند الناس علی دین ملوکهم در واقع هم همواره چنین هست — ولیکن در میان ما مسلمانان ناس بدین ملوک خود بوده اند در طرق خلاف در لهو و لعب و در استعمال سکر و ارتکاب منکر — معذالک اعتقاد ما این است که اگر سلاطین و بزرگان ما کمر همت بر بندند در کارهای نیک خلق هم بدنبال آنها روان میشوند — فقط یک امتحانی در ابتدای هر کاری لازم هست — در هندوستان چهل میلین مسلمان هست — اگر هر فردی از مسلمانان چهار آنه بدهد ده میلین می شود — اگر بیست میلین از آنها هر یک هشت آنه بدهد ده میلین میشود — اگر ده میلین از آنها هر یک یکروپیه بدهد ده میلین میشود — اگر یک میلین آنها هر یک ده روپیه بدهد ده میلین میشود — و اگر یک لک از آنها هر یک صد روپیه

بدهد ده میلین روپیه میشود — و من یقین دارم که در حیدرآباد و کلکته و
مدراس و بمبئی و پنجاب و مختصر در سرحد ملک هند اقلاً یک لک مسلمان
یافت میشود که قدرت و استطاعت آنرا داشته باشند که هر یک صد روپیه
بدهد — مگر شخصی میخواهد که مانند کلارکسن باشد و درد داشته باشد
اندکی از خواب و آرام خود بکاهد و اندکی در آفتاب و بارش و سرما و گرما
حرکت کند و اندکی محنت بر خود قرار دهد — کمال بیشرمی است برای
آن کسانیکه قدرت و استطاعت یا زور و استیلا دارند و بی پروا هستند
و کمال افسوس و حسرت است برای آن کسانی که در آتش حسرت و غیرت و
حمیت میسوزند و لی دست قدرت شان بسته است و در میان ملتی
افتاده اند که بزرگان و صاحبان استطاعت و استیلای آن ملت
همه بی غیرت اند و بی پروا —

غرض اعتقاد بنده این است که اگر یک شخص
عالیشان یا پادشاه یا شاهزاده یا وزیر یا امیر یا صاحب دولتی
کمر همت بر بندد و دامن همت بر کمر زند یا جمعی از بزرگان و صاحبان
طاقت و قدرت مسلمانان کمر همت بر بندند و بموجبی که ما نوشته ایم و
دستور العمل داده ایم انجمنی برپا کنند لکها خلق بحرکت در می آیند
و شریک میشوند و لکها بلکه کرورها زر جمع میشود بدون آنکه از حکومت
چیزی طلب کنند و از دیگر ذاتها منت برند و سود همان کفایت است
که هزارها را تربیت کنند باحسن وجه — من از سوز قلب و از دل صاف
و نیت خالصاً لوجه الله و از حرارت حمیت دین و برادری و همدردی
ملتی و قومی دست بآسمان بلند دارم و میگویم بار الها بحق مقربان درگاه

اصلاحیت خود ت ہم مذہبیان مرا از خواب غفلت بیدار کن و ہمہ را توفیق
تحصیل علم و دانش و تہذیب اخلاق و غیرت و کسب کمال و کسب مال و
ترقی خود و ملک خود عنایت کن و از این مذلت و نکبت و آفت رہائی بخش —

در خاتمۂ این مطلب ما عرض میکنیم بخدمت مسلمانان
ہند و ہر کہ از ایشان گوش حق نیوش داشتہ باشد کہ بہیچ وجہ من الوجوہ ما
پسند نمیکنیم یونیورسیتی حیدرآباد را و این کار را کار طفلانہ و جاہلانہ
می شماریم و ابداً در آن ترقی نمی بینیم برای عموم مسلمانان بلکہ برای ما ثابت
کہ اگر شاہ و وزیر دکن یا دیگری یا دیگری شخصی بر خود قرار میدہند عزیزی
سید ہند کاری بکنند کہ فایدہ در آن باشد برای ملتی نہ برای معدودی
از ہم مذہبیان آنہا و طریق آن ہمان است کہ ما نوشتہ ایم برای انجمنی کہ خود
نام نہادہ ایم انجمن تائید اسلام و بدنبال می آید —

انجمن تائید اسلام

(۱) انتظام انجمن و شغل اجزای آن

۱ بنظر رای حقیر در ہر ملکی از ممالک مسلمانان
باید انجمنی باشد برای تربیت خلق (یعنی مسلمانان خاصۃً) و آن انجمن
موسوم باشد بہ "انجمن تائید اسلام"

۲ سلاطین باید در چنین انجمنے مربی بلکہ
میر مجلس باشند —

۳ وزیر علوم لازم است از طرف حکومت که تمام امور مخصوصهٔ علوم با او باشد و با و مفوض باشد — یا در صورتیکه سلاطین میر مجلس نباشند وزیر علوم میر مجلس باشد

۴ چند کس خاص باید نایب میر مجلس باشند —

۵ کامیتی یعنی کارگذاران این انجمن باید از یکصد و بیست کس کمتر نباشند

۶ این کامیتی باید مشتمل باشد از علما و فضلا و بزرگان عالی شان

۷ اگر دار الفنونی هم برپا کنند (یعنی یونیورسیتی) همین اشخاص و عدد میتوانند اجزای آن دار الفنون شوند و باشند —

۸ در هر شهر و بلد و قریه باید شعبه و رشتهٔ این انجمن باشد و حکام ولایات در شهرهای بزرگ و بزرگان یا ریش سفیدان دهات در دهات میر مجلس باشند — و در مثل حیدر آباد دیاستی تعلقداران و در ایران ضبّاط میر مجلس باشند در اضلاع —

۹ جز این اشخاص (یعنی اجزای کامیتی) هر که بخواهد در این کار قدم گذارد و برای هم مذهبان خود محضاً لله کوشش کند باید ممبر باشد و اوّل درخواست کند از کامیتی و اگر قبول کردند نام او را در دفتر ممبرها (یعنی اجزا سوای کامیتی) درج نمایند —

۱۰ سکرتری و خزانه دار نیز هر کرا که بخواهند و هر چند که لازم باشد مقرر کنند —

۱۱ بنزد رای بنده همه قسمت از شاه گرفته تا گدا باید

بند مدد کنند این انجمن را بحسب استطاعت خود و اجزای این انجمن نیز مستثنی نیستند —

۱۲ اجزای این انجمن تاناما باید سعی و کوشش جسمانی هم بکنند و باید دانست که اینها خاص برای سعی و کوشش مقرر میشوند و اصل اصیل و شرط اعظم و اهم این انجمن همین است که اجزای آن بکوشند و محنت کنند

۱۳ بنزد رای من تمام کمیتی و اجزای این انجمن باید سوگندی بخورند و نذر و عهدی کنند و بر خود لازم شمارند که محضاً لله و برای فایدهٔ ملت و هم مذهبان خود مهما امکن بجان بکوشند و سعی و جهد نمایند نه برای نام و فایدهٔ خود و اگر زری بآنها واگذار شود یا کاری بآنها محول گردد به جمعی یا فردی از افراد آنها حیف و میل در آن زر و کوتاهی در آن کار نکنند —

۱۴ کمیتی مذکور را اختیار باید باشد که هر قانونیکه بخواهند جاری سازند —

۱۵ کمیتی مذکور را اختیار است که هر کرا بخواهند شامل خود سازند اگر جای یکی یا بیشتر خالی ماند —

۱۶ این کمیتی باید ماهی یکبار بنشینند و ملاحظه کنند در مجاری حالات مدارس و تربیت اطفال و تمام امور متعلقهٔ انجمن مذکور —

۱۷ در هر جائی که شاخی از این انجمن هست و چند ممبری هستند و یکی دو مدرسه یا مکتب هست آن ممبران را لازم است که بهفته یکبار دران مدرسه یا مدرسها یا دران مکتب یا مکتبها رفته مجاری حالات آن

یا آنهارا دریافت نموده بمجلس عالیه بنویسند یا رپورت دهند

۱۸ مداخل و مخارج هر مدرسه را هر هفته باید بنویسند و بمجلس عالیه بفرستند —

۱۹ رشتهائیکه در شهرها و بلاد بزرگ هستند نیز همین منوال عمل نمایند و مجلس بزرگ آن شهرها و بلاد همه ماهه مجاری حالات مدارس و کارگذاری خود را نوشته بمجلس عالیه فرستند چند روز قبل از آنکه مجلس عالیه منعقد میشود —

۲۰ مجاری حالات در شهرهای بزرگ و جاهای دور دست و عظیم باید در کتابچه مفصلاً چاپ گردد و مجاری دهات خورد قریب بقلم نوشته ارسال شود —

۲۱ این نوشتجات همه باید بنام سکرتری (یا مهتمم) ارسال شود و سکرتری خلاصه آنهارا بجهت ملاحظهٔ اجزای مجلس عالیه یعنی کامیتی نوشته در مجلس پیش کنند —

۲۲ تمام مجاری حالات هر شهر و بلد و قریه و تمام مجلس عالیه و تمام تغییر و تبدیل در امور و تمام دخل و خرج انجمن مذکور باید ششماهه یا سالانه چاپ گردد مفصلاً و بتمام بلاد و امصار و قرائیکه رشته از این انجمن هست ارسال شود —

۲۳ بنزد رای بنده تمام مال اوقاف و امثال آن باید باختیار کامیتی این انجمن باشد و در این کار و راه زر آمدنی آنها صرف گردد —

۲۴ زریکه جمع می شود اگر تجارت بطینند از ند و اگذار کنند

بجمعی از تجار که خود نیز ممبر این انجمن باشند —

۲۵ بجهت مخارج هر کالج یا مدرسه یا مکتبی یا هر کار دیگری باید رجوع شود بآن کامیتی و اگر زری زاید باشد یا از جای دیگری حاصل شود که در مقابل آن خرجی نیست باید فرستاده شود نزد خزانه دار انجمن

۲۶ باید دانست که در واقع زری را که خلق میدهند و مدد می کنند عمده برای فقراست بعبارة اخری اطفال فقرا باید معاف باشند از دادن ماهانه و بلکه برای ترغیب و تحریص آنها در تحصیل علم و هنر باید چیزی هم بجهت سایر مخارج باینها داده شود —

۲۷ شغل این کامیتی منحصر باین چیزها و کارها نیست بلکه تمام امور علمیه و مذهبیه و اخلاق و تعیین کتب درسیه و نظم و نسق مدارس و مکتب ها و کتب خانها و اگر کلب ها نیز باشند نظم و نسق اکلب ها باین جماعت واگذار است — تصحیح کتب و ترجمه کتب باید باینها یا باجازت اینها باشد —

۲۸ بنزد رای بنده لغات و السنه مختلفه نیز باید تحصیل شود و کتب قومهای دیگر باید ترجمه شود و خلق ترغیب و تحریص شوند در نوشتن کتب جدیده و ترجمه لغات و السنه دیگر و کتب طوایف دیگر

۲۹ در هر مدرسه یا کالج یا مکتبی کتابخانه نیز لازم است بحسب ترقی و درجه طالبان علم و دران کتب خانها بعضی از کتب حکایات و قصص چند بانه مع تصاویر نیز باید باشد که اطفال هم خوش گردند از خواندن آنها و هم فایده برگیرند —

۳۰ رسم حق تصنیف و تالیف باید جاری باشد

وملاحظہ گردد —

۳۱ تربیت خلق یا اطفال فقط منحصر نباید باشد فقط
بمدرسہ خواندن وتحصیل علم وشغل این انجمن نباید همین کار باشد بلکہ
این انجمن باید این فقرات ذیل را ملحوظ دارد وشغل ارکین واجزای
این مجلس اینها نیز باید باشد —

(الف) فقرا وضعفا اگر استحقاق داشته باشند مدد باید کرد
(ب) مردان وزنان بیکار را بکار باید گماشت —
(ت) مردان فقیر وزنان فقیره را باید زن وشوهر داد
کہ تباه روزگار نگردند —
(ث) حتی الامکان نگذارند کہ زنان ودختران از ردی
فقر واضطرار تبه روزگار شوند —
(ج) تا ممکن باشد رسم بدفعلی را از میان زنان بر دارند
بموعظه ونصیحت ودادن زر وداشتن بمشاغل وتحریص نمودن بتحصیل
علم وهنر —
(ح) غالباً در مساجد باید وعاظ را بگمارند کہ وعظ کنند
برای زنان —
(خ) مجالس باید مقرر شود برای شعرا واهل هر فنی از
فنون واشعار وفنون آنها را در کتب یا اخبار چاپ کنند کہ دیگران
هم بفیض برسند — وشعر وادب نیز ترقی کنند وانچه از آن ممر
حاصل شود صرف مجالس آنها کنند —
(د) کلب ها لازم است کہ تفرج گاه وجای بازی و

صحبت اطفال وغیر اطفال باشند ولی باکمال نظم وقاعده۔

(ذ) اشعار خوب وعبارات خوش ونوشتجات مفیده وکتب مفیده باید انعام وجایزه داشته باشند۔

۳۲ بنزد رای بنده در ممالک مسلمانان این انجمن و این کالج ها ومدارس باید خاص باشند اطفال وطالب العلمان مسلمانان را۔ اگر حکومت ملکی بخواهد ذاتهای دیگر رعیت خود را نیز تربیت کند مختار هست ولیکن مدارس باید برای مسلمانان خاص باشد زیرا که زر یک ذات صرف نمیشود در تربیت ذات دیگری وترقی هر ذاتی هم معلوم میگردد۔ ولی در صورتیکه ملاحظه شود که بایینسان که غرض شد احتمال میرود که کم توجهی شود نسبت بهنود وغیر هنود آن وقت باید دیگران را هم اجازت بدهند در مدارس مسلمانان و این در صورتی هست که ذاتهای دیگر هم زر بدهند وممبر هم باشند۔

(۲) تربیت اطفال

۳۳ مدرسه باید منظم باشد۔ معلمین باید باعلم و ادب ومعقول ومهذب ودیندار باشند۔ معلمین نباید بسیار هم ملائم وحلیم وسلیم الطبع باشند زیرا که لینت طبع معلم متعلم را خراب می کند وترش مزاج هم نباید باشند۔

۳۴ شرط نیست که اطفال مسلمانان لغات والسنه دیگر طوایف را تحصیل کنند در صورتی که خود شان یا والدین آنها را مطبوع نباشد۔ مثلاً در هند اگر مسلمانان و اطفال مسلمانان نخواهند

انگریزی بخوانند مختار اند — ولی در این زمان اقلاً ترجمه بسیاری از کتب انگریزان را بالضروره باید بخوانند —

۳۵ شرط است که ابتدا اطفال مسلمانان باید کتب مذهبیه و اخلاق خود را بخوانند و پس از چندی در صورتیکه بخواهند یا والدین آنها بخواهند لغات و السنهٔ دیگر از انیز باید تحصیل کنند —

۳۶ کتب درسیه در مدارس نباید غیر از کتب مذهبیه و کتب اخلاق و تاریخ و جغرافیه و حساب و امثال اینها باشد و لیکن اطفال باید ممنوع باشند از خواندن کتب افسانهٔ بیمعنی و نامهذبانه —

۳۷ بر معلّمین و پدران و مادران فرض است که حتی الامکان نگذارند متعلّمین یا اطفال آنها با نا جنس و نامهذّب هم صحبت شوند —

۳۸ از برای هر مدرسه یا مکتبی کلاسی هم لازم است یعنی صنف و طبقه و نباید چنین باشد که یک معلّم صد طفل را سبق اموزد بلکه معلّمین متعدّده باید —

۳۹ در سایر ممالک شاه ایران رسم امتحان هم باید جاری باشد و هر شش ماه یا یکسال یکبار اطفال امتحان شوند در هر جائی که مقرّر شود —

۴۰ بجهت تشویق و ترغیب اطفال رسم دادن انعام و جایزه نیز جاری باشد —

۴۱ در سایر ممالک مسلمانان از اینگونه چیزها کسی آگهی ندارد و از درجات و مراتبی که مردم یورپ بطالبان علم میدهند خبری نیست آنها را داین هم لازم است جاری باشد —

۴۲ کتبی باید بنویسند که اطفال بحسب طاقت خود بخوانند بدرجه و نوبت یعنی اوّل بسیار سهل و دوم اندکی دشوارتر و سوم وچهارم وپنجم قدری دشوارتر ـ مگر این کتب معقول ومهذبانه واخلاق باشد ـ

۴۳ درایران کتب تاریخ وجغرافیه وحساب وجبر ومقابله وامثال این علوم باید در فارسی هم باشد وباطفال مدارس هم تعلیم شود قبل ازانکه عربی بیخوانند ـ بلکه صرف ونحو ومعانی وبیان وازاین قبیل چیزها هم باید مختصرًا در زبان فارسی باشد ودرهند در زبان اردو ـ

۴۴ درهند باید همه کتب درسیه نوشته وصحیح شود با اهل زبان ومعلمین هم باید اهل زبان باشند ولی نه مردم بازار بلکه صاحبان علم وکمال ـ

۴۵ بنزدرای بنده اطفال هندی باید ابتدا کتابچه بخوانند در فارسی که جملهای مختصری نوشته باشد درانها برای مکالمه ومحاوره دانی وتاهنگامیکه اطفال زبان ندانند وسخن نگویند کتب دیگر بانها نیاموزند ـ

۴۶ درایران ودیگر ممالک مسلمانان ابدًا معلوم نمی شود که پایهٔ علم هرکسی تاچه اندازه ست ـ مثلاً شخصی را که حکیم باشی یا مهندس باشی میخوانند وخطاب نمیدهند بسا هست که هیچ نمیداند وگاهی امتحان نداده ودرجهٔ ندارد که خلق را العلم وپایهٔ دانش او اعتماد باشد ـ پس لازم ست که نامها برای درجات ومراتب مقرر شود وهر شخصی را بحسب علم ودانش او نامی یالقبی بدهند ـ

۴۷ کمال سعی و اهتمام را بعمل آرند در امتحان اطفال و
مردم ایران و سایر ممالک مسلمانان که گاهی معتاد نبوده اند باین چیزها
لازم است که دریافت کنند که در ممالک یوروپ طریق اینگونه رسوم چیست
و کتابها طلبیده ترجمه کنند — اگرچه بسیاری بپاریس رفته و علم آموخته
اند مگر آن بیچارگان نیز مثل بنده از اینگونه امور خبری ندارند و رفتن
پاریس محض برای نام و لهو و لعب است مثل مردم هند که در کالج ها درجات
می یابند و به لندن میروند معذالک هیچ خبری از عالم ندارند —

۴۸ روزهای جمعه در هر مدرسه باید موعظه شود و عمده
در تهذیب اخلاق و اطفال آن مدرسه جمع شوند بجهت استماع موعظ و نصایح —

۴۹ در صورتیکه اطفال مسلمانان شیعه و سنی در یک
مدرسه یا مکتب باشند کتب مذهبیهٔ آنها باید خاص و جدا جدا باشد و اگر
غیر مذهبیه باشد عام باشد —

۵۰ اطفال را منع کنند که بر سر مذهب گفتگو نکنند
و الفاظیکه بد باشد نسبت بمذهب یکدیگر از زبان جاری نکنند و معلّمین
باید هیچ اختلاف فیمابین مذاهب اطفال را با یکدیگر باطفال نیاموزند
که موجب خصومت و عداوت درمیان آنها شود و بنزد رای بنده در این
خصوص معلّمین هم باید جدا جدا باشند —

۵۱ مخالفت این فقرهٔ فوق (۵۰) باید سزا هم داشته باشد

۵۲ بنزد رای حقیر زدن و سزا دادن اطفال هم
تا بحدی لازم است زیرا که اطفال ما مردم غالباً نا مهذب هستند و در ملک
دکن از اطفال خلاف بسیار هم دیده میشود — درمیان ما مردم اطفال غنیها

و بزرگان را بنحوی خطا ست و اطفال فقرا را بنحو دیگری و اگر یکبار اسنچ قانون تهذیب ملاحظه نشود در مدارس اینها با هم بسر نمیتوانند برد —

۵۳ اگرچه بازی برای اطفال نیک است مگر بازیهای معقول مهذبانه و بدون حرفهای بد و گفتگوهای ناشایسته و دشنام — در یکی از مدرسهای حیدرآباد من بگوش خود شنیدم که چند طفل در بازی دشنامهای بد میدادند و همین حال است در مدارس دیگر حیدرآباد —

۵۴ بنزد رای حقیر دختران مسلمانان هم باید بمدرسه بروند و خواندن و نوشتن بیاموزند — مگر آرای خلق در این خصوص بسیار مختلف است و بخصوص در هند و عمده بواسطهٔ پرده نشینی است و در اینصورت رای ما فقط بموجب فقرات ذیل است —

(الف) اگر جمعی از زنان بزرگان متفق شده گاهگاهی در مدارس رفته رسیدگی نمایند بر احوال مدارس و مجاری حالات را دریافت کنند بسیار خوب است — ولیکن من افسوس میخورم که زنان بزرگان ما چون مردان بزرگان ما باینگونه چیزها و کارها آشنا نیستند بلکه غالباً یا تماماً از علم و هنر هم بهره ندارند و این بسیار مشکل است — ولیکن این بسیار آسان است که بزرگان ما آنچه لازم باشد بزنان خود بیاموزند و گذشته از این در هر مدرسهٔ استادان انگریز و بنگالی و هندوی متعدده هستند و زنان آنها اکثر بخوبی تربیت شده اند و از همه چیزی آگهی دارند اگر آنها را بفرستند بسیار مناسب است —

(ب) زنان معلمه هنرمند و خاندانی شریفه را یکبار زنند برای تعلیم و تربیت دختران و مواجب دهند — رسم تعارف و اخذ موقوف

باشد جز آنکه والدین دختران بخوشی و مرضی خود چیزی بخواهند تعارف کنند۔

(ت) تربیت دختران مسلمانان بالفعل بنزد رای بنده باید منحصر باشد بخواندن قرآن و یکی دو کتاب دینیه و حدیث و فقه و اگر کتاب اخلاق خوب هم باشد که محض برای دختران باشد برای آموختن امور خانه‌داری پختن و دوختن و هنرهای یدیه بسیار خوب است۔ تاریخ مختصری سلیس و جغرافیه و چیزی هم حساب و نوشتن هم لازم است۔ از این اندازه بالفعل هیچ چه خوب نیست برای دختران و زنان مسلمانان و تا ممکن باشد در جوانی از خواندن کتب اشعار و غزل و قصص نامهذبانه آنها را ممنوع دارند۔

(ث) یک مطلب بسیار اهم دیگر هست ولیکن اظهار آن بسیار مشکل است نزد جهلا و فقرا ولی بلاشک امکان دارد برای بزرگان و اهل تمیز و صاحبان دانش۔ آن این است که بنزد رای بنده دختران مسلمانان نباید تا دون شانزده سالگی عروسی کنند خصوصاً اگر والدین آنها بخواهند و اراده داشته باشند که آنها را بخوبی تربیت کنند۔

(ج) امتحان دختران نیز لازم و فواید آن بسیار و انعام و جایزه یا تحفه بخشیدن بکسانی از آنها که ترقی آنها بیش از دیگران باشد ضرور و اهم است۔

(۵۵) بنزد رای بنده تا نه سالگی و ده سالگی دختران را در نزد مردان شریف نجیب بی پرده اجازت میتوان داد یعنی فقط برای تعلیم و امتحان۔ اگر هفته یکبار شخص شریفی وعظ کند برای آنها و امور مذهبیه را آنها بیاموزد نیز بسیار مناسب است ولی آنچه نسبت خاص داشته باشد بزنان در تکالیف شرعیه بنزد رای بنده زنان بیاموزند

بدختران چرا که بظاهر بیحیائی است که مردان از حیض و نفاس و امثال اینها سخن گویند در نزد دختران —

(۵۶) ممکن است که پردهٔ بکشند و شخص ممتحن بنشیند و خادمه او یا پیرزنی یکی یکی نام دختران را بگوید و از پس پرده امتحان آنها را بگیرند در هند ممکن است که زن انگریزی یا هندوئی در میان باشد چنانچه زیادتی نیز درست

(۵۷) در امتحان آنچه سؤال و جواب است باید نوشته شود بر کاغذ ولیکن اگر بخواهند معلوم کنند که اطفال چگونه عبارت را میخوانند یا الفاظ را تلفظ میکنند باید عبارت را بآواز بخوانند — سؤال باید بر کاغذ چاپ گردد و آن کاغذ داده شود باطفال که جواب هر سوالی را پهلوی آن بنویسند

(۵۸) بنظر رای ما در این زمان که طوایف دیگر ترقی کرده اند و همه بواسطهٔ علم و هنر است علوم غربیه هم لازم است و بخصوص باید ترجمه از کتب طوایف یورپ شود — چونکه جوانان قدری بیشتر رفتند باید آن علوم را بیاموزند در لغت و السنهٔ دیگران که عمده و در واقع اهل یورپ همراه اند

(۵۹) بنظر رای ما در ایران و جاهای دیگر (غیر از ملک هند که در آن بالفعل نظم و نسق در هر کاری هست) جوانان باید تا در مدرسه هستند کتب چندی مقرر را بخوانند تا یک درجهٔ خاصی قبل از آنکه بدار العلوم داخل میشوند — مثلاً گلستان و بوستان و انوار السهیلی و تاریخ مختصری و مختصری صرف و نحو عربی و منطق و حساب و جغرافیه و اخلاق ناصری و مثل اینها و امتحان داده داخل دار العلوم بشوند اگر بخواهند داخل شوند و الا خود مختار اند — مگر شرط اینست که همه ساله این کتب درسیه را تغییر و تبدیل نمایند —

(۶۰) در دار العلوم ابتدا تاریخی از تواریخ عالم یکی از کتب شعرای متقدمین که مشکل باشد درهٔ نادری یا وصاف و معانی و بیان و حساب و اقلیدس و منطق و جغرافیه و علوم غریبه مثل علم کیمیا و آب و هوا و مکنیک و هیأت و طب و امثال اینها و علوم ادبیه —

(۶۱) همیشه باید سه یا چهار از این علوم باهم باشند و هر طالب العلمی مختار باشد که هر چه بخواهد اختیار کند برای تحصیل خود — مثلاً تاریخ ایران و دیوان خاقانی در فارسی و مغنی و مقامات حریری در عربی بس است — یا درهٔ نادری و معانی بیان و یک تاریخ عربی و بعضی از اشعار عربی —

(۶۲) کسانیکه بخواهند مطلقاً در ادب کار کنند باید رشتهٔ ادب را بگیرند و هر چه متعلق بآن باشد — کسانیکه میخواهند رشتهٔ ریاضی را بگیرند آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق بآن است — کسانیکه بخواهند رشتهٔ طبیعی و حکمت را بگیرند باید آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق است بآن — کسانیکه بخواهند رشتهٔ فقه را بگیرند و علوم مذهبیه را باید آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق بآن است — کسانیکه بخواهند رشتهٔ علم الطب و ادویه را بگیرند آن رشته را بگیرند و آنچه متعلق بآن رشته باشد —

(۶۳) هر دارای بنده باید تحصیل این علوم را سه درجه و رتبه باشد باین موجب فرضاً (۱) درجهٔ ناقص (۲) درجهٔ کامل (۳) درجهٔ اکمل — در درجهٔ ناکامل در هر رشته که شخصی امتحان داد او را بخوانند یعنی خطاب دهند "ادیب" در درجهٔ دوم چنین شخصی را بخوانند

«معلم» و در درجه سوم چنین شخصی را باید بخوانند «حکیم». ولیکن ضرورت نیست که همین خطابها را برگزینند بلکه آنچه را که مناسب دانند باین نحو و شکل مقرر سازند بلکه اعتقاد بنده این است که از مردم یورپ تقلید کنند یعنی بی ای و ای ام و ال ام و ال ال بی و امثال اینها خطاب دهند —

(۶۴) اگر در علم طب خصوصاً درجه سوم را طی کرد شخصی او را نیز بخوانند حکیم و در صورتیکه بخواهند فرقی در میان این حکیم و آن حکیم باشد لفظ دیگری با آن ملحق سازند —

(۶۵) اگر در علم فقه خصوصاً آن درجه اکمل را طی کرد و امتحان داد باید او را بخوانند «مجتهد» و اگر بحد اجتهاد نرسیده باشد او را فقط بخوانند «ملا» یا برخلاف این ترتیب یا غیر از اینها —

باین موجب که ذکر شد شخصیکه میرزا محمد نام دارد چون امتحان داد و کامیاب شد مخاطب میسازند او را باین نحو «میرزا محمد ادیب (یا ای) — یا میرزا محمد معلم (یا م م) — یا میرزا محمد حکیم (یا ح م) — یا میرزا محمد ملا (یا م ل) — یا میرزا محمد مجتهد (یا م د) پس باین نحو پایهٔ دانش هر کسی معلوم میشود —

(۶۶) شرط یافتن این درجات یا خطابها این است که این اشخاص نوشته داشته باشند مصحح و ممهور بدستخط و مهر میر مجلس یونیورسیتی و نه چنان باشد که شاگردان معلم خانهٔ ایران اند و مولویان هند که حیدرآباد دکن پرست از آنها ولی همه اسم بی مسمی هستند و «برعکس نهند

تمام زنگی کافور —

(٦٧) بنظر این بنده باید در ایران چهار قسم سکالرشیپ
(یعنی انعام و جایزه) مقرر شود برای اطفال و جوانان طالب العلم —
(الف) هر طفلی که در مکتب یا مدرسه امتحان دهد و بر تمام اطفال آنجا
امتیاز یابد در املا و عبارت خوانی و غیره و غیره و جواب هر سوالی را بخوبی
بدهد تا بجهت دخول در دار العلوم دو تومان یا دو جایزه بدهند — (ب)
اگر در درجه اول دار العلوم بر سایر امتیاز یافت پنجاه تومان — (ت)
در درجه دوم دار العلوم اگر بر دیگران امتیاز یافت صد و پنجاه تومان —
(ث) در درجه سوم سیصد تومان — در هند پنجاه روپیه و دو صد
روپیه و پانصد روپیه و هزار روپیه — در انگلستان [illegible]
طالب العلمی نمبر اول باشد و برای نمبر دوم و سوم جایزه [illegible]

(٦٨) برای هر امتحانی نیز باید فیس مقرر [illegible]
عوض امتحان گرفتن که طالب العلمان بپردازند به [illegible]
یا یونیورسیتی — در ایران باید (١) پنج تومان باشد (٢) دو تومان و
(٣) سه تومان و (٤) چهار تومان — [illegible]
(٢) [illegible] (٣) [illegible]

(٦٩) هر طالب العلمی که [illegible]
بار دیگر یعنی سال بعد از آن هم می تواند داخل [illegible] بدرخواست
وی جدید —

(٧٠) بنظر این بنده اگر مدارس و کالجها و دار العلوم های
ممالک مسلمانان منظم [illegible] قانون و توجه حکومت [illegible] معلمین و

متعلمین بطور تهذیب بیند. شاهزادگان و امیرزادگان نیز باید در بیها
تحصیل کنند همچنانکه شاهزادگان و امیرزادگان یورپ —

(۷۱) امیرزادگان و کسانیکه بخواهند در خدمت
و چاکری حکومت بسر برند باید این علوم را بالضروره در لغات و
السنهٔ طوایف یورپ تحصیل کنند —

(۷۲) بنظر رای بنده این السنه اقلاً باید تحصیل و
آموخته شوند عموماً در همه جا و خصوصاً در ایران و ممالک دیگر مسلمانان
(سوای ملک هند که کم و زیاد تحصیل میکنند) — فرنساوی — انگریزی
جرمنی — لاتین — یونانی — ترکی — سنسکریت — زبان اهل ایتالیا —
و اسپین و عربی —

(۷۳) این اشخاص قصور رسانت که هر چند در ملک خود
تحصیل کنند این السنه را باید در ملک خود معلمین داشته باشند از هر دو مختلف
طوایف یورپ و هند و ترکستان معذالک چند سالی را بان ممالک
بروند و زبان و علم خود را در یونیورستیهای آن ممالک و بمعاشرت
با مردم انجا اتمام تحصیل دهند —

(ز) شرایط ذیل باید ملاحظه شود

(۷۴) شرط اول اینکه چاکری حکومت و عمل و عهده
و پیشه باید مشروط باشد بتحصیل علم و تکمیل آن [illegible] این کار یعنی
تحصیل علم در تمام ممالک [illegible] — مثلاً طبیب تا هنگامی
که امتحان نداده و لایق [illegible] باشد نوشته در دست نداشته باشد نباید

یا در جوع شود و از طرف حکومت و بموجب قانون باید ممنوع باشد از
[illegible] گرفتن —

(۷۵) شرط دوم بجهت تشویق اینها و عبرت دیگران
تا هنگامیکه این صاحبان علم و دانش هستند حکومت نباید عمل و عهده
به بیدانشان دهد —

(۷۶) شرط سوم در صورتیکه علم و قابلیت نباشد
سفارش و نام و خاندان نباید ملاحظه شود —

(۷۷) شرط چهارم در صورتیکه در ملک از اینگونه
صاحبان علم باشند حکومت نباید عمل و عهده به بیگانگان دهد —

(۷۸) شرط پنجم کسانیکه در چاکری حکومت هستند
از اعلی گرفته تا ادنی باید صاحب علم باشند — مثلاً عملهٔ پلیس و عملهٔ
پوست خانه و عملهٔ گمرک خانه و سربازی و امثال اینها نیز باید اقلاً
نوشت و خواند بدانند —

(۷۹) شرط ششم آنچه سخت تر از همه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] را بگیرند —

احتمال کلی میرود که این شرط اخیر را بسیاری از مسلمانان
مخالف عقاید خود بدانند خصوصاً اهل سنت و بگویند این فقره را شیعه نوشته و
خلاف عقیدهٔ ماست ولے این اگر خلاف عقیدهٔ جهلا باشد البتہ خلاف عقیدهٔ
عقلا نخواهد بود بلکه گدائی و کلش بایے موجب که در میان تمام مسلمانان خصوصاً
در میان اهل سنت جاری است خلاف شریعت محمدی و قران و حدیث
است و ابدا از روی تعصب مانمی نویسیم — درویشی دیگر است و تکدی و
قلاشی دیگر — آن درویشی که مردم هند الفقیر دال (درویش) میخوانند
غیر از این فقرای چرسی افیونی مدکی است که در اهند و خصوصاً در حیدرآباد
هزارها از آنها در هر محله هستند و حرام است که بایشان کسی چیزے بدهد
و مطلقاً سؤال حرام است —

(۸۰) در ملک هند بنظر هندوچند کار لازم است که
حکومت انگلیش بکند بجهت تالیف قلوب مسلمانان (و غیر مسلمانان) اینملک

(الف) زبان اردو را ترغیب و تشویق دهد که در بعضی
از شعبهای امور سلطنت و حکومت جاری باشد که مسلمانان در آن هم
کامل شوند و امتحان دهند و خدمت و ملتیسی یابند —

(ب) بموجب رسم قدیم سلاطین هند فرمانروای هند
در روز نوروز به دهلی بروند و در آن روز شعرای هند اشعار گفته در خدمت
بخوانند یا او بفرستند و هر یک از آنها که قابل صله و جایزه باشد صله و
جایزه برای او مقرر شود که بگیرد و هر کسے هم که بخواهد در آن روز
در دهلی حاضر باشد —

(ت) هر که کتاب خوب مفیدی در اردو بنویسد باید

حکومت هند انعام و جایزه باو بدهد و آن کتاب را گرفته چاپ کند و شایع سازد
(۸۱) در ملک هند تمام معلمین مدارس مسلمانان باید
مسلمان باشند و در انگریزی اقلاً تا درجه اف ای باید معلمین مسلمان باشند
وازان بالاتر انگریز — باین نحو صاحبان علم را در میان مسلمانان مشاغلی
حاصل میشود و مخارج کم میگردد —

بالجمله فواید تحصیل علم باین نحو که ذکر شد بحیاب ست
وما مختصر می کنیم که حیوان انسان می گردد و بعلم و مسلمانان با طوایف و ملل دیگر
بیک پایه و دوش بدوش می ایستند و هموزن و همسنگ میشوند — لیکن
باید دانست که فقراتیکه ما در این صفحات ما قبل نوشته ایم بحیث ضوابط
و اصول انجمن تائید اسلام وغیره کفایت نمیکنند و البته فقرات و شرایط
چند دیگری نیز لازم ست چه برای خود مجلس و چه برای کامیتی (یا هر چه که
نام نهند) و لکل کامیتی وغیره وغیره — و دیگر آنکه در هند فی المثل
اگر مجلس عالیۀ این انجمن در حیدرآباد برپا شود و در حیدرآباد باشد و جمعی
در کلکته و مدراس و بمبئی و جاهای دیگر نجواها هند شامل این انجمن شوند
یا آنکه انجمن های موجوده دیگری مع گردند با این انجمن (۱) باید نام خود
را تغییر داده بهمین نام خوانده شوند (۲) باید آن انجمن ها نیز بموجب
ضوابط این انجمن عمل کنند و کامیتی آنها نیز تابع کامیتی این انجمن باشند
کرسی نشین خود را از میان خود اختیار کنند (۳) هر سه ماه شش ماه
رپورت آن انجمن نوشته باین انجمن فرستاده شود — اعظم فواید این
اشتمال و اتحاد انجمن ها این ست که در مشاکل و سختی ها یکدیگر را مدد
و اعانت می کنند —

پیش بر داریم وصورت وجود دہیم۔ اَللّٰھُمَّ وَفِّقْنَا تَوْفِیْقَ الْخَیْرِ

باب ششم

در سپاسداری مسلمانان

مخفی نماند که مراد و مقصود ما از سپاسداری

در این باب و در اینمقام دولتخواهی و هواخواهی و فرمانبرداری رعیت

ست نسبت بپادشاه و حکومت خود۔ وهیچ رعیتی در عالم بطور حقیقت

دولتخواه پادشاه خود نمیشود جز آنکه پادشاه آنها عادل و مهربان باشد

با آنها۔ آنچه از تاریخ بر ما معلوم میشود که صدق و کذبش را خدا میداند

سلاطین قدیم ایران یعنی قبل از اسلام غالبًا نیک خصال و نیک روان

بوده اند و از بعضی از کلماتیکه نسبت بآنها میدهند ظاهر میشود که نیکو

صفات بوده اند و مهربان نسبت برعایای خود۔ چنانچه سعدی

در بوستان میگوید۔ "شنیدم که در وقت نزع روان بهرمز چنین

گفت نوشیروان که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش

باش"۔ و باز میگوید "شنیدم که خسرو بشیرویه گفت در آندم که

چشمش ز دیدن بخفت بر آن باش تا هرچه نیت کنی نظر در صلاح

رعیت کنی"۔ در حکایت دیگری میگوید۔ "شنیدم که فرماندهی دادگر

قبا داشتی هر دو روی آستر یکی گفتش ای خسرو نیکروز ز دیبای چینی

قبائی بدوز بگفت این قدر ستر و آسایش بست وزین بگذری زیب و آرایش
بست " " چو دشمن خر روستائی برد ملک باج و ده یک چرا
می خورد مخالف خرش برد و سلطان خراج چه اقبال بینی در آن تخت و تاج
از قول جمشید گوید " چو بر دشمنی باشدت دسترس مرنجانش کورا
همین غصه بس عدو زنده سرگشته پیرامنت به از خون او کشته
در گردنت -

درمیان سلاطین اسلام هم در اوایل و اواسط
تاریخ اسلام معدودی یعنی یکی یا دو نیک ذات و نیکو صفات بودند اگرچه
نه تا باندازهٔ که مراد ماست - و دران ازمنه بوسطهٔ نیکوئی خصال سلاطین
رعایای آنها هم بکمال حرمت و جانفشانی با آنها رفتار میکردند و هواخواه
بودند و چون تا یک اندازهٔ رعیت هیچ بودند و سلطان درخت ملکشان
نیز سرسبز بود و معمور و خلق خوش - در این ازمنهٔ اخیر که همه از طرف
سلاطین تباه کاری و ظلم بوده و از طرف رعیت ناسپاسی و نفاق و خصوصا
این هم یکی از خصال و عادات جبلی مسلمانان است و مارا حکایات بسیاری
در نظر هست که میتوانیم نوشت در دفتر خود نیمی از ملک ایران بدست
دیگران در افتاد و نیمی از خلق ایران از ظلم و ستم حکومت خود در عالم پراگنده
شدند یا بواسطهٔ گفتگوهای بیهودهٔ مذهبی تباه شدند یا از قحطی و غلا تمام
گشتند - انچه که باقی مانده اند امروز از آفت زدگان بر دو قسم و
دو فرقه اند - (۱) آن فرقه هستند که بجان و دل میخواهند که قومی
از نصارا بملک آنها تاخت آرد و علمای انها را از تیغ درگذراند و شراب
را در کوچه و بازار جاری دارد و خلق را مطلق العنان سازد که هرچه میخواهند

بلکه از فسق و فجور و هیچ نامی از مذهب نماند جز دهر (۲) آن فرقه اند
که بحماقت شاه خود را ظل الله میدانند و میگویند مسلمان است و او را باید
دوست داشت یا از خوف جان یا با میدتان ولیکن این فرقه اگر خدا نخواسته
دشمنی بملکستان آید بکلی ظل الله را فراموش میکنند خصوصاً اگر پای زر
و تطمیع هم در میان آید - اگر شاه آنها بسرداری آنها قدم در میدان
جنگ گذارد چون خصم را غالب دیدند شاه خود را میگذارند و جان خود را
بسلامت بیرون میبرند بلکه سامان و سلاح خود را هم غارت می کنند چنانچه
در جنگ محمره کردند - غرض پای امتحان اگر در میان آید خرابی کارها معلوم
میشود و سپاسدار و حق شناس و هواخواه معلوم میگردد - مگر سلسلهٔ
این مطالب دراز است و عرصهٔ دفتر ما تنگ - مثلاً اگر ما بخواهیم حقیقت
معدلت را باز بنویسیم و از آن پس با ظاهر سازیم که چقدر ظلم میشود در
ملک ایران (و در هر یک از ممالک مسلمانان) و از آن پس ظاهر سازیم که
مردم ایران ابداً و مطلقاً عالم و جاهل از معدلت و انصاف آگهی ندارند
و گاهی معدلت را ندیده اند چگونه چیزی است و نیز ظاهر سازیم که کسانی
که میخواهند قوم دیگری بملک شان تاخت آرند تا بچه اندازه دشمن ملک
و آسایش و آزادی اهل ملک شان اند و کسانیکه بحماقت تعصب دارند
(و بعضی از آنها گاهی در اینملک سخنان سخت بمن گفته اند و خواسته اند
مرا بزنند یا بکشند) تا بچه اندازه احمق اند و کسانیکه از معدلت و نظم و
نسق سخن میرانند نمیدانند که صد دزد را شکم پاره کردن یا دست و پا
قطع کردن یا دم توپ گذاشتن معدلت نیست و برادر را بجای برادر کشتن
یا پدر را بجای پسر آزار کردن انصاف نیست و مال مردم را بزور گرفتن و

یا دختر و پسر کسی را تباه ساختن عین ظلم است یا کسی را دشنام گفتن و چوب زدن
کمال بی انصافیست دفترها هفتاد من کاغذ میشود — همین قدر مختصر مختصر میگوئیم که امکان ندارد معدلت در ملکی که دران قانون نیست و
بدون قانون عدل و انصاف وجود نمیگیرد —

اما مسلمانان هند — اولاً آنکه سلاطین مسلمانی که در هند بودند اگر در ظلم و بیداد از سلاطین مسلمان جاهای دیگر بیشتر نبودند کمتر نبودند چه بنسبت هم مذهبان و ملت خود و چه بنسبت ملل و فرق دیگر چنانچه شاهجهان تمام خانوادهٔ خود را هلاک و تباه ساخت که تاج و تخت بر خودش مقرر گردد — ثانیاً اینکه بهمان نحوی که در این زمان ایرانیان (یعنی حکومت شان) بجهالت و نادانی بخشی از ملک خود را همه روزه بروسیان وامیگذارند و چندی نخواهد گذشت که استماع خواهد شد که خراسان هم بدنبال مرو و سرخس روان شد هندوستانیان نیز بخشی از ملک خود را بانگریزان سپردند و امروز از انگریزان شکایت دارند
هر چند که مانمیخواهیم این کتابچه را حجیم سازیم بنوشتن فقرات چندی از کتب تواریخ انگریزی ولی لازم میشماریم که مسلمانان را براحوال خود شان آگهی بخشیم و اول هندیانی را که در تاریخ ملک خود ملاحظه نکرده نمیدانند خبردار کنیم که پدران و پادشاهان آنها ملک خود را به بیگانگان واگذاشتند بچه رسوائی و امروز ایشان شکایت دارند از بیگانگان و بعد ایرانیان را که امروز پیوسته ملک خود را بروسیان وامیگذارند و آن قوم را دوست یکجهت خود میشمارند ولیکن چون بدست آنها گرفتار شدند زبان بشکایت خواهند گشود — هر چند که روسیان هم ملک ایران را همان سان آباد د

صورت جانشینش را خوش خواهند داشت که انگریزها از ملک هندوستان به مسلمانان پس ا
الهی می بخشیم که هیچ قومی بهتر از قوم انگلیش نخواهد بود برای آنها و ایرانیان
را آگه میسازیم که روسیان هزاران درجه در انصاف و مروت از انگریزان
کمتر و پست تراند بلکه ظالم واقعی اند و در صورتیکه انگریزان همان بدی باشند
که روسیان و همان ظلم را کنند که روسیان هندیان را ما تاکید می کنیم که
بحکومت انگریزان قانع و خوش باشند و ایرانیان را تاکید می کنیم که اندیشه
کنند که مانند هندیان بدست قوم دیگری گرفتار نشوند —

"عظیم نبیرهٔ اورنگ زیب بحکومت بنگال و بهار و اودیسا
مقرر گشت و این شاهزاده (چوتنسانتری) و دهات اطراف آن که گویند توو
و کالیکوته باشد بانگریزان واگذار کرد" — "باوجود زور و مخالفت
جعفر خان کمپنی انگلیش قدرت بهمرسانید که زمین خود را وسعت دهد و آن
بواسطهٔ امر عجیبی بود که واقع شد — مستر همیلتان که یکی از اطبای کمپنی بود
باریافت در بارگاه اورنگ زیب و مرض شدیدی را از و معالجه کرد و در
عوض آن بعضی فواید عظیمه او را حاصل گشت — یکی انکه فرمان شاهنشاهی
صادر گشت که تمام مال التجارهٔ کمپنی معاف باشد از بازدید و دادن خراج
(حماقت رابین) — دیگر انکه کمپنی را اجازت باشد که در ضرابخانهٔ
مرشداباد زر سکه کند بنام خود (حماقت رابین) دیگر انکه هر شخصی خواه
یوریی و خواه هندی که قرض دار باشد بکمپنی او را واگذار کنند به پریزیدنت
(یا حاکم) کلکته که از طرف کمپنی بود — و دیگر آنکه سی و هشت ده خرید شود
و با همان فواید و معافیهائیکه شاهزادهٔ عظیم مقرر و خاص گردانیده بود
واگذارند بکمپنی" — "ملک شاهنشاه هندوستان را صدمهٔ عظیمی وارد

آمد از حملهٔ نادر شاه — صوبدار بنگال و بهار و اوریسا علی وردی خان بود که پس
از آنکه آقای قدیم خود را که وارث یا مالک واقعی این صوبجات بود کشت بجای او
نشست و صوبجات مذکوره را قابض و غاصب گشت و در واقع شخصی گشت
مستقل و اطاعت پادشاه دهلی را نمیکرد — وزیر او که صوبدار اوده بود
او نیز دعوی نمود بر آنچه باقیمانده بود برای شاهنشاه هند در جانب هندوستان
بهمین نحو آصفجاه شاه دکن بود اگرچه بنام و خطاب صوبدار بود — نوّاب
ارکات نیز بیک چنین استحقاق و بهانه خود را شاه کرناتیک میخوانید هرچند
که نظام دکن دعوی میکرد که نواب مذکور چاکر او بود — مصالحه در میان
دولت فرانس و انگلند شد و آن مصالحه موجب آن گشت که مجدداً مدراس
واگذار شود بکمپنی انگلیش و لیکن با ردیگر خصومت و تنازع بر پا گشت در میان
این دو کمپنی در مرگ آصفجاه — عمده سبب خصومت این بود و این شد
که تنازعی افتاد در میان خاندان و اولاد آصفجاه — مدعیان مذکوره حمایت
خواستند از مردم یورپ و کمپنی های هیچشم فرانسیس و انگلیش فرصت را
غنیمت شمردند که دست و پائی کنند یعنی چیزی بچنگ آرند برای خود —
فرنسیسان حمایت کردند از مظفر جنگ که نبیرهٔ آصفجاه بود و انگریزان
حمایت نمودند از نصیر جنگ که پسر دوم آصفجاه بود — در اینوقت فرنسیسان
غالب آمدند سردار بزرگ فرنسیسان که موسوم بود به دوپلی و حاکم
پاندیچری بود حرکت میکرد مانند یکی از نوابان حیدرآباد و لباس هندی در
بر کرده دربار میکرد" — " از سال ۱۷۶۰ عیسوی و قبل از آن
استیلای انگریزان در بنگال بسیار شد و در آن وقت میر جعفر نامی صوبدار
بود مردی بود که علاوه بر آنکه مطیع ... فرقه ... خود

نمود ونهایت تن پرور وشهوت پرست وظالم بود وهمیشه خزینه اش خالی بود هر چند که رعیتش همه درشکنجه عذاب بودند از کسی زر میگرفت از آنها - داماد او قاسم علی را انگریزان مخالف او ساختند ابتدا و از ان پس وزیر او ساختندش - در این بین قاسم علی اراده کرد که پدر زن خود را بکشد و بالاخره او را کشت و انگریزان او را نواب بنگاله نمودند و اضلاع بردوان و میدنا پور و چیتاگنج را خود متصرف شدند" - همین اوضاعی که ما درین چند سال که در حیدرآباد هستیم شنیده ایم آنوقت در بنگال رواج داشت یعنی رشوت بصورت تعارف بازارش گرم بود و اجرای کونسل انگلیش که حکومت آن زمان بودند در ما تصرف کمپنی زرهای گزافی گرفتند از قاسم علی یا دیگران - مستر ونسیتات میر مجلس کونسل ۵۰۰۰۰ پوند گرفت (پنج لک) - مستر هالول ۲۷۰۰۰ پوند - مستر سومنر ۲۲۴۰۰ پوند - کرنال کالیند ۲۲۰۰۰ پوند - مستر مک گیر ۲۶۰۰۰ پوند و دو کس دیگر هر یک ۱۳۴۰۰ پوند" -

اگر اینقدر کفایت میکند ما عرض میکنیم که

مختص مسلمانان را یک و دو و ده خصلت بد نیست بلکه تمام خصال بد هست - شخص بسیار خردمند سنجیده باید که بسخن ما التفات کند و مقصود ما را دریابد - مسلمانان اول هست ولا یعقل می افتند و بخواب غفلت در میشوند و در خانه و دکان و صندوق خود را گشاده میگذارند تا که دزد آمده تمام املاک آنها را بتاراج میبرد آنگاه بهوش می آیند و بسر و مغز خود میزنند و از خدا شکایت می کنند و از بخت بد خود مینالند و دزد را دشنام میگویند و لعنت میکنند - چون کسی آنها را

ملامت می کنند و از بیخردی و غفلتشان آگه سازد آن وقت آفت خود را
نسبت میدهند بتقدیر و نصیب - ما همیشه گفته و میگوئیم که یکی از سه کار
را باید کرد (۱) در خانه را باز نباید گذاشت و مال خود را حفاظت باید کرد
(۲) اگر دزد مال را ببرد دزد را بد نباید گفت (۳) یا آنکه آفت را از
تقدیر باید دانست و بس - مگر مسلمانان نصیحت نمیشنوند -

مسلمانان هند (۱) ملک خود را بانگریزان دادند (۲) خودشان را
لیاقت ملکرانی نبود (۳) دشمنی و خصومت ورزیدند (۴) خود را
ذلیل تر از همه ذاتی نمودند به بیدانشی و بیکارگی خود (۵) واکنون شکایت
از انگریز دارند و آرزو میکنند که روسیان باینملک آیند -

در بمبئی گزت تاریخ ۲۲ مارچ سال گذشته (۱۸۸۴) باید مسلمانان هند
ملاحظه کنند که ملک هند را انگریزان چگونه مسخر کردند و آن زمان حالت
مردم هند چگونه بود - هیچیک از سلاطین و حکومتهای یوروپ هزار یا
پنجصد سال پیش از این یک جریب زمین ملک خود را به بیگانگان و آنکه شبیه
و امروز یک وجب از ملک خود را بغیر نمیدهند - ولی مسلمانان باین
بخششهای بیجا ملک خود را برباد دادند و هنوز هم میدهند و گاهی از خواب
غفلت بیدار نمیشوند - واکثر راه هزار روپیه باید دهند نه بیست لک زمین
و دوست را یکر دزد دعوت باید کنند و یکبار بر سر خوان باید نشانند نه آنکه خانه
و ملک خود را باو بخشند -

من از روی خیر خواهی هم مذهبان خود را تاکید می کنم
بوفاداری کردن نسبت بحکومت خود و باید بدانند مسلمانان هند که گر
«چو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور» بیهجه دیگر

نمی توانند این ملت خوش باشند در این ملک جز آنکه وفادار زیند و
آن وقت امید مهربانی از حکومت خود داشته باشند - هیچ قوم دیگری
به از انگلیش باینملک نخواهد آمد و باین انصاف رفتار نخواهد کرد با مردم
هند و باینسان در صدد نیکی و خوشی مردم هند نخواهد بود -
این زمان دولت هند و زراعت هند و تجارت هند و کسب و پیشه و
کار هند و عدل و انصاف هند هزار بار فزون تر است از زمان جهانگیر
و اکبر و در اینصورت اگر کسی محنت نکند و نان خود را حاصل نکند و علم
نیاموزد و مهذب و وفادار نباشد دیگری را چه قصور است - من به
خلق هند را عموماً و مسلمانان هند را خصوصاً تاکید میکنم که حق شناسی از
حکومت و فرمارو ایان خود و خاطر جمع میسازم آنها را که انتظار آمدن
روسیان را نکشند که امکان ندارد روسی باینملک قدم گذارند -
در صورتی که روسیان باینملک آیند انگلیش هم دولتی است قوی و
صاحب دولت و زور و در این کار صد کرور خرج می کند و اگر ضرورت
هم رسد پنجاه لک خلق هم پایمال میشوند آنگاه یا روسیان غالب می آیند
یا انگریزان - اگر روسیان غالب آیند ابتدا غارت عظیمی خواهند
نمود و زر بسیاری خواهند برد از اینملک - بعد ازان بآن انصاف
و مروت هم با مردم اینملک سلوک و رفتار نخواهند کرد که انگریزان با
آنها می کنند - و دیگر آنکه ممکن نیست که مسلمانی در اینملک حکومت ای
کند و باین ملک بیاید تا قیامت و روسیان هم اگر بیایند چندان
بیدانش نیستند که ملک وسیع آباد هند را بمسلمانی یا راجه یا بدیگری
واگذارند و فقط بخراجی قناعت کنند بس حاکمی مقرر خواهند کرد که

انگریزان وباز همان قانون جاری خواهد شد که درمیان تمام اهل یورپ و نصارا جاری است و همان رسوم و عادات جاری خواهد شد که اکنون انگریزان جاری دارند و موجب شکایت مردم هند است - واین قواعد و رسوم همه سخت تر خواهد بود از قواعد و رسوم انگریزان - پس مردم هند ناچار هستند که زنجیر اطاعت آنها را در گردن بیندازند و حلقهٔ عبودیت آنها را بگوش بکشند و منتظر بنشینند که یا مهدی آخر الزمان خروج کند یا نفخهٔ صور بدمد - ونعوذ بالله که اگر مردم هند با روسیان در سازند و حال آنکه آنها هم قومی هستند از اقوام نصارا و اهل یورپ چون تجربهٔ حاصل کردند از بیوفائی مردم هند همین موجب میشود که تا قیامت اعتمادی نکنند بر مردم هند و وفای آنها - هندیان میگویند که روسیان بسیاری از مردم را جنرال میکنند و خدمات لایقه میدهند ولی نمیدانند که روسیان باین کلام سعدی رفتار خواهند کرد

"سپاهی که عاصی شود بر امیر ورا تا توانی بخدمت مگیر ندانست سالار خود را سپاس ترا هم نداند زغدرش هراس" - واگر جنرال هم قرار دهند بایشان قرار خواهند داد که شاهزادگان هند را مواجب خوار خود می کنند و ملک شان را در قبضهٔ خود میگیرند - (۲) درصورتی که انگریزان غالب آیند و در این بین مردم هند با آنها مخالفت کرده باشند چون جنگ و تنازع از میان برخیزد و صلح شود مردم هند را با خاک یکسان خواهد کرد -

بالجمله مسلمانان عالم را امر می کنیم به پاسداری خصوصاً مسلمانان هند را زیرا که مسلمانان ممالک دیگر هنوز در زیر شکنجه اند

وسپاسداری آنها امکان ندارد تا هنگامیکه پادشاهان آنها عادل نشوند و آنها آزاد نگردند و نیکی نه بینند از حکومت خود — و تا قانون نباشد سپاسداری و بیوفائی هیچ قومی معلوم نمیشود — ولیکن مسلمانان هند را بهیچوجه جهات شکوه و گله نیست بلکه جهات شکرگذاری و سپاسداری بسیار است و اگر شکرگذاری و سپاسداری نمایند حالشان هزار درجه بهتر و برتر خواهد شد از آنچه که بالفعل هست — و باید دانست که در واقع این باب و بابی که بدنبال می آید خاص است مر مسلمانان هند را و مخصوصاً برای مسلمانان هند نوشته ایم این دو باب را —

باب هفتم

در راستبازی و امانتداری مسلمانان

یکی از جمله صفات مذمومه که سد راه ترقی است هر قومی و هر فردی از افراد خلق را در تمام روی زمین عدم راستبازی و امانتداری است — در این وقت ما نمیخواهیم ظاهر سازیم که آیا کدام قوم و کدام ملت راستباز و امانتدار هستند بلکه فقط کیفیت راستبازی و امانتداری را ظاهر میسازیم و این هر دو را میزانی قرار میدهیم برای خلق عالم و چون خوانندگان این کتاب خود دریافت خواهند کرد آنگاه ما بر سر مطلب و مقصود خود میرویم — محل اعتراض نیست اگر ما نخواهیم قانونی کلی را بیان

کنیم از آنچه که شب و روز می‌بینیم و بر همه کس ظاهر و هویداست و لیکن غالباً هم مذهبان ما اعتراض می‌کنند بر هر چیزی مگر ما میخواهیم که در این مقام زبان اعتراض را این ملت بربندند و چشم حقیقت‌بین را بگشایند و اگر کلام ما حق است بنیوشند — غالب اینست که هر که دزدی میکند روزی در ایام عمر او دزدی او ظاهر میشود و سزا می‌یابد — مگر سزا را دو صورت است یکی ظاهری و یکی باطنی — سزای ظاهری این سارق این است که چندی در حبس میماند یا اگر دزدی او سخت باشد در شرع ما دست او را میبرند و در قانون انگریز سالهای درازی محبوس می‌ماند یا بجای دیگری او را نقل می‌کنند که سالهای چندی در آنجا بماند — ولیکن سزای باطنی او این است که اقلاً چندی را آن دزد از راحت و آسایش ممنوع است و اگر صاحب غیرت باشد از انگونه زندگی بیزار می‌گردد که از اهل و عیال و دوستان و آشنایان و خویشان خود دور و مهجور ماند و آن سان ذلت و خواری ببیند و آن سان عمرش بسر آید و برباد شود و اگر دستش را قطع کنند چه نعمت و دولت عظیمی را از او میگیرند و اگر او را حبس مدام کنند یا بارض دیگری فرستند در واقع زندگی در گور است — سعدی میگوید "دروغ گفتن بضربت لازم ماند که اگر جراحت درست شود نشان بماند چو برادران یوسف که بدروغ منسوب شدند بر راست گفتن ایشان نیز اعتماد نماند" همین سزای بسیار سختی است صاحب غیرت را که یکبار دروغ بگوید و سالهای دراز یعنی تمام عمر بر قول او اعتماد نباشد مقصود ما این است که ظاهر سازیم نتایج نیک یا بدی را که زایش می‌کنند از هر چیزی و هر فعلی نیک یا بد [illegible]

بخط غیر مستقیم و لهذا خوانندگان این کتاب را ما امر می کنیم که در امور عالم بدقت و تعمق نظر کنند و هر گوشه را از کار ها رسیدگی نمایند و فقط سرسری بر آنها ننگرند زیرا که سخن ما بسیار تو در تو است و باریکیهای بسیار دارد بهیچ وجه من الوجوه در پیش میزان معدلت خدا و خلق و انبیا و اولیا و حکما و خردمندان عالم فرقی نیست در میان آن شخص که خانۂ مردم را می شگافد و مال مردم را بسرقت می برد و آن شخصیکه بخدعه و فریب و لسو گندم جو را بجای گندم می فروشد و جنس بد را بجای جنس خوب بدیگری میدهد شکی نیست که اگر مردم آگه شوند از آن خدعه دیگر از آن کس جنس نخواهند خرید و سزای او همان حکم دارد که دزدی کند و او را بزندان فرستند۔ و اگر همه خلق ندانند و نفهمند البته خدا می داند و می فهمد و همان عقوبت را خواهد یافت که آن دزد راست و احتمال بسیار کلی میرود که وقتی از اوقات در دنیا هم سزا بیابد اگر نه از حاکم مجازی از حاکم حقیقی ۔ مگر چون گفتیم که باید در نتائج ملاحظه نمود که غالباً بخط غیر مستقیم زایش می کند خوانندگان را باید همیشه رشتۂ نتائج را از دست ندهند و ملاحظه کنند که از کجا و چگونه زایش می کنند ۔ اگر چند کس از تجار پیوسته یا یکبار یا مدتی در کالائی خدعه بکار برند و در گندمی جو داخل کنند وقتیکه جمعی بر آن حال آگهی یافتند حکماً بازار آن کالا یا گندم بی رونق میشود و دیگر بر آنها اعتماد نمی ماند ۔ اگر شخصی یک روپیه یا یک قران رشوت ستاند بسا باشد که حق مظلومی را پایمال می کند و دزدی را راه اقرار میدهد و نتیجۂ آن ملکی را تباه می سازد و غالب این است که پس از آنکه آفاتی که بر دیگران وارد می آرد خود نیز گرفتار میشود و سزا می یابد ۔

اینک ما می آئیم بر سر مطلب و مقصود خود و در اینجا هم مذهبیان ما باز از جادهٔ انصاف خارج
شده میگویند این مرد عیسوی ست ولی ما را از این سخنان پروائی نیست — ما ابتدا گفتیم که
مطلقاً هر قومی و هر فردی را از افراد خلق و در آن همه مذاهب و ملل شامل بودند و در آن هر فردی
از افراد خلق عالم شریک بودند — نهایت این است که ما میخواهیم ظاهر سازیم بر اهل مذهب خود
که آنچه گفته اند الدنیا سجن المومن و جنة الکافر تاویلات دیگر هم دارد و تاویلات دیگر این قول هم باید
ملاحظه نمود — ما میگوئیم که هیچ معنی دیگر مراد نیست از لفظ مومن جز مسلم و در آن شامل است هم خدا
شناس و هم خدا ناشناس — پس مومن بحسب ظاهر مراد از او آن کس نیست که بر وفق اوامر و نواهی الهی
عمل کنند (اگرچه در واقع و باطن همین جماعت مومن و مسلم اند) بلکه مراد از آن جماعت ناسی گروه است
که بظاهر و بلباس مسلمان اند و در حقیقت از اسلام هیچ نمیدانند که بر وفق شریعت اسلام باشند
بهر حال غرض ما بر سر نصارا و مسلمانان نیست بلکه غرض ما بر راستبازی و صداقت و امانت داری است
و مطلقاً میگوئیم که راستبازی هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را ترقی میدهد بر خلاف عدم راستبازی
هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را تنزل میدهد و ذلیل میکند بیک نحو و طریقی — اگر ما بخواهیم
بدنبال این مطلب روان شویم باید از ابتدای این سال بگرفته مجدداً آنچه پیشتر نوشته ایم بنویسیم —
حکومتهای یورپ که هزار و صد و هشتصد کرور یا زیاده تر یا کمتر مقروض رعیت خود اند
بواسطهٔ راستبازی آنهاست اگر مردم هند هشتصد کرور و دولت انگلیش بقرض دهند هیچ ضمین و رهنی
لازم نیست یک پارچه کاغذ کفایت میکند و اگر شاهزادگان هند و سلاطین مسلمانان مطلقاً
هزار روپیه بقرض بگیرند بالضرورة ضمین و رهنی لازم است و احدی بر قول و فعل آنها اعتمادی نیست وجه
از آنست که مدخلات تمام مصر و ترکی هم امروز با نصارا است از سلطنتهای دریائی مسلمانان
هر کدام که زری بقرض گرفت از یکی از دول نصارا بخشی از زمین ملک خود را برهن گذاشت در
نزد آن حکومت یا جمعی مقرر شدند که آمدنی و مخارج آن ملک را بقبضهٔ اختیار گیرند — وقتیکه حالت
پادشاهان یا حکومتهای مسلمانان اینست پس بطریق اولی حالت رعیتشان چنین خواهد بود — هر شخص

از نوکر پادشاه ایران خواه صدر اعظم باشد و خواه فراش یا سرباز (بدون استثنا هیچ و الّا نگفت) سرش
برای تعارف و پیشکش فرو میکند و همچنین تمام رؤسای مسلمانان عالم ـ اتفاق دارند که ما پیوسته می‌شنویم از
گوشه و کنار از اعلی گرفته تا ادنی یکی نیست در ریاست حیدرآباد از اهل خدمت و عهده که رشوت نگیرد
مال آقا یا حکومت خود را حیف و میل نکند یا به یک نحوی نحو مستقیم یا غیر مستقیم نقصانی به خلق و ملک و حکومت نرساند ـ
اگر من چنین چیزی را در میان جمعی بگویم همه بر من اعتراض میکنند و اصل اعتراض آنها نیست که نصارا
هم چنین هستند و صد کس را از انگریزان نام میبرند که آنها هم رشوت میخورند و دغابازی میکنند نسبت
بحکومت خود و این اعتراض را از آن میکنند که عیب خود را بپوشند و در نظر آنها چنین مینماید که چون عمل خلافی
را یکی کرد عذر و تمسک خوبی میشود برای دیگری که آن عمل را بکند یا آنکه باید دیگری را تهمت زد و پس از آن
آن عمل قبیح را کرد و چنان میدانند که تهمت زدن یکی قباحت از عمل دیگری برداشته میشود ـ دیگر آنکه چون
عمل قبیح در میان قومی شایع گشت قباحتش معدوم میشود و چندان ظاهر نیست در میان آن قوم ـ
و حقیقتاً ما سخنی میگوئیم یا مینویسیم مقصود ما طرفداری نیست بلکه مقصود ما حق گوئی و حق نویسی است
شکی نیست که در میان هر قومی نیک هم هست و بد هم هست بلکه در میان فرزندان یک پدر و مادر هم
نیک و بد یافت میشوند مگر اسباب و جهات هر کاری در عالم بسیار است و بسیار در کار دخیل است ـ ولیکن
اگر ما بخواهیم که تمام اسباب و جهات امور عالم را بیان نمائیم تا آنکه شخصی را قائل و قانع سازیم که وقتیکه فلان عمل
خلاف است و حال آنکه آن شخص یا کم همت باشد که با ما مخالفت کند یا آنکه ابداً پروائی نداشته باشد
از خلاف بودن آن عمل یا آنکه چندان دانش نداشته باشد که دلیل و برهان را درک کند یا آنکه چندان
انصاف قلبی نداشته باشد که انصاف بدهد و تصدیق کند این امر بسیار مشکل است و الّا امور عالم همه ظاهر
و هویداست ـ اگر بنده بخواهم ظاهر سازم که در میان ما مسلمانان از هر ملت دیگری راستبازی کمتر است
در نتیجه آن خوشی و ترقی ما هم از هر ملتی کمتر است هیچکس از هم مذهبان ما قبول نخواهند کرد ـ ولیکن چون تکلیف ما
ظاهر ساختن است ما ظاهر میسازیم و پس هم مذهبان خود را اختیار میکنیم در میان راستبازی امانت داری
و خدعه و فریب با هر کدام را بخواهند پیشه خود سازند ـ کسبه ما مسلمانان خواه در ایران باشند و خواه در هند ما

خواه در جاهای دیگر غالباً دروغ میگویند و سوگند میخورند که جنس خود را بفروشند و این یک نوع
خلاف راستبازی و دیانت است بلکه دزدی است - تجار ما خواه معزز و محترم باشند و خواه نباشند
غالباً بلکه تماماً جنس نیک و بد را مخلوط کرده میفروشند و هیچ پروائی ندارند پیشکش را از شاه گرفته تا فراش
میگیرند و هیچ قباحتی در آن نمی بینند امرا و وزرای عالیشان ما را روزی بچوب می بندند که فلان
خلاف را کرده اند و روز دیگر خلعتی میدهند و لهذا قباحت آن کار معلوم نمیشود - در حیدرآباد دکن
اعلی و ادنی دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و ابداً قباحتی ندارد در میان آنها بسیاری را ما
شنیده ایم که خلاف کرده اند نسبت بپادشاه خود و خلق خدا و باز خطاب داده و حرمت و عزت نموده اند
و اینها سبب است که خلاف را چندان عظمتی نیست بلکه خطاپوشی و خطابخشی را بیشتر عظمت می نهند
تمجید میکنند - و لیکن غافل هستند از نتایج بد این اعمال و عدم راستبازی - همین قدر بس است که ما بگوییم
بواسطهٔ همین عدم راستبازی است که مطلقاً مسلمانان ترقی نمیکنند و در هند حکومت انگلیس مسلمانان
را خدمت و عهده نمیدهد و کارهای عظیم و اهم را باینها وانمیگذارد و کسانی را که ما می بینیم حیدرآباد
بعهده های جلیله گماشته اند حکومت انگلیس بعهده های بسیار پست هم نمی گمارد - پس ما تبلیغ رسالت میکنیم
و توقع داریم و ملتمس هستیم که هم مذهبان ما راستبازی را شعار خود کنند و در دنیا و آخرت خوش باشند -
و شکی نیست که اگر این ملت در ملک هند راستبازی اختیار کنند همه را بعهده های عظیمه همه می گمارند و
صاحب عزت و دولت میشوند و ترقی میکنند و همچنین در تجارت و کاسبی خود ترقی می کنند — در این
سرزمینی که ما بالفعل سکونت داریم یعنی سکندرآباد ما چیزها شنیده و می شنویم نسبت بمختلف اشخاص و
همه از نوکران و چاکران ماماها و چیز اسپهای آنها - نعوذ بالله اگر اینها راست باشد و این اشخاص واقعاً
چنین کنند معلوم نیست که جواب خدا را چه خواهند داد و در عقبا - این اشخاص همه عمله دیوان عدل و
نصفت و محکمهٔ قضا و پلیس هستند - اینها کسانی هستند که مقرر شده اند که داد مظلومان را بدهند و
دست جفای ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازند و جفاکاران را سزا دهند و ستمگستران را
عقوبت کنند - در حق یکی از ایشان من شنیده ام چیزهائیکه این فقره دنبال آن - از آنجمله اینست اگرچه

نزد اینگونه شخص عظمتی ندارد؛ و نزد ایشان معدلت عادل حقیقی عظمت بسیار دارد۔ همه فروشی
یک بندی همه را بدیگران پنج روپیه فروشد و نوکر این شخص هم بیست و پنج روپیه بخرد و لی چون همه فروشان کالا
آن را الاشان میبرد و همه را فروخته آورده بیست و پنج روپیه میگذارند و اگر سخنی بگوید حاکم نشنود بجوانان که او را
بگیرند و بیک صورتی بترسانند تا عاقبت الامر ناچار شده راه خود را پیش گیرد و بگوید "زور است
پیش میرود بابا با خداوند غیب دان ترو۔

حکایت بسیار سودمند که خود بنده رست و از همین ماه هنوز منفصل نشده و هنوز بسر نرسیده

بنده هست جوانکی فرید الدین پسر کریم الدین نامی برادر زن داکتر محمد نبی خان ساکن سکندر آباد از ناگپور آمده
در خانهٔ داکتر محمد یوسف نامی اقامت گزید باامید آنکه عقد مواصلت بندد با دختر داکتر مذکور۔ چون
از کیفیت چال و ضع حال او واقف شدند که در ناگپور و سکندرآباد هیچ مسکری نبوده که نخورده باشد و هیچ منکری
نبوده که نکرده باشد" از مواصلتش ابا کردند۔ چون محمد نبی خان و محمد یوسف گذشته از آنکه هم پیشه بودند
آشنا و دوست هم بودند این جوان شوخ چشم بد در خانهٔ محمد یوسف آمد که زنان خانه بعروسی میروند و زیورات
چندی در کار دارند۔ آنها انگشتریها و یک جوره دست بند طلائی دادند که در این ملک پونچی میگویند و
بخانه بنده فرستاده یک جوره پازیب نقره هم از ما گرفتند پسرک شوخ چشم فورا سامان را بدکان
مرواری برد و بگرو نهاد و چند زن فاحشه را بتحفه گوشها و محلات سکندرآباد نگاه داشت۔
چند ماه بر همین منوال گذشت و ما مطالبهٔ مال خود از محمد یوسف کردیم و مختلف معاذیر شنیدیم ولی
بدهی او خاموش ماندیم شش ماه و هشت ماه گذشت و عاقبت معلوم گشت که این پسرک بُرده و دروغ
گفته و حالا میخواهند برای مقدمه جاری کنند بهمین تکاپو و تسامح ده ماه گذشت و آخر مرا گفتند که اگر
تو نیز زور آری احتمال کلی میرود که هردو مال بچنگ آید و این پسرک در کچهری ستر دلایا هوا پنجاه روپیه
نوکر هست مرا که مزاج از آتش گرم تر است و از مکر و فریب و خدعه نفرت دارم و از رفتار و کردار مردم
این ملک خصوصا بجان رنجیده ام دامن بکمر زدم و عاقبت روزی پسرک شوخ چشم را در خانه یکی
از قوم خویش او گرفتار کردم و تا شام از خانه بیرون نشد و بر خاک افتاد و بوسه بر قدم زد و بالآخره

بگواهی چند کس نوشته گرفتم از او که پس از یکماه اگر تمام مال را نداد هر ماه نیمی از ماهوارش بگیریم سخن بر این ختم شد و دزد نابکار از چنگ عسس بجست - چون ایام موعوده منقضی شد برادر نیک سیرش که با او از یک بطن اینده شده و از یک صلب فرود آمده گفت در اینماه پنجاه روپیه داده میشود و در ماه آینده نیز پنجاه و چون مال تو واصل شد بعد فکر مال محمد یوسف را خواهیم کرد - ولی مارا خبر دادند که آن خواجه بد فعال بکدامی گناهی از کچهری دنلاپ صاحب برطرف شده در روز دیگر بنده از سید مظفر حسین منشی کچهری دنلاپ جویا شدم گفت یکماه است که برطرف شده و این مرة ثانی است و شرذمه از رفتارش بیان کرد - مختصر چه درد سر دهم دزد نابکار اکنون از نظر ما محجوب است و از قراریکه میگویند بآن فاحشه محشور و زبان حالش بر این شعر گویا " گر تضرع کنی و گر فریاد دزد زر باز پس نخواهد داد " اگرچه ما میتوانیم مال خود را بگیریم ولی بسیار آب میبرد - این است حالت هم مذهبان ما که سرکار انگریز همواره شکایت میدارد از عدم دیانت داری آنها و آنها شکایت دارند که سرکار خدمت بما نمیدهد و چون در ریاست انگریزی خدمت نمی یابند بحیدرآباد می آیند و حیدرآباد هرج و مرج است امروز از یک کچهری برطرف میشوند و فردا در کچهری دیگر خدمت می یابند - خدا توفیق امانت و دیانت داری به هم مذهبان ما را

باب هشتم

در مشقت کردن مسلمانان

مخفی نماند که یکی از اسباب ترقی عالم و خلق عالم مشقت کردن است و بر هر فردی از افراد بشر معلوم است که هنگامیکه حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد برهنه و عور بود - در آنوقت نه اکلی بود و نه شربی نه عمارتی نه لباسی و نه هیچیک از اسباب معاش و گذران بود و باش و جهت آسایش ولیکن حالت امروز جهان این است که هر کسی بچشم خود می بیند - تمام انبیا و اولیا را نوشته اند که مشقت میکرده اند - پس بدون مشقت هیچ چیزی هیچکس را میسر نمیشود و هیچ اسباب آسایش موجود

و مشقت می کنند از همان محنت و مشقتی است که در فقرهٔ ماقبل ذکر کردیم و در واقع این محنت و مشقت از قبیل محنت و مشقت بهائم است که غالباً محض برای شکم است و چندان از شکم تجاوز نمیکند ـ مگر کمال تعجب این است و کمال افسوس و حسرت این است که این بهائم طبیعتان با آنکه آخر الامر ناچار و لا علاج میشوند که سنگی برگرفته بد بختی زنند و میوهٔ تجنگ آورده شکم خود را پر کنند دست از دم تقدیر کوتاه نمی کنند و یک قدم از شارع نصیب و قسمت بیرون نمی نهند هزاران معذرت می آرند و هزاران آیه و حدیث میخوانند و هزاران دلیل و برهان بیان می کنند و معهذا آن سنگ در دست دارند و بد بخت مردم میزنند و غایت امر باز همان است که مشقت بران قرار نگرفته است که هیچ ذی روحی بی مشقتی زنده ماند و سخن با دیگران همه این است که این محنت را بطریق دیگری باید کرد که بهتر از این شکم پر شود بلکه اسباب دیگر آسایش و راحت هم میسر گردد و از هر شریف و ممدوح و حلال هم باشد ـ و از همه عجیب تر این است و ما در جاهای دیگر هم نوشته ایم که در عین توکل مسلمانان از هر ملت دیگری حریص تر اند و از هر ملت دیگری بیشتر از طرق غیر حلال و مذموم اسباب زیست و زندگی خود را حاصل می کنند ـ

آنچه مسلمان در هر زمانی از آن زمانه جهان از بدو اسلام تا کنون در روی زمین بوده اند همیشه نیمی از آنها صحرا نشینان بوده اند که غالباً اسباب زندگی و معاش آنها از رهزنی و تاخت و تاراج حاصل میشده است یا بزراعت الکی و پرورش چارپایان و سیر کردن دیگر طوایف ـ از آن نیم دیگر دو ثلث گدا و فقیر بوده اند که فقط بگدائی و کلاشی بسر میبرده اند و از آن ثلث خیر هم باز دو ثلث بطریقی تا هم اسباب زندگی خود را حاصل میکرده اند که برخلاف مرضی خدا و شرع و مذهبشان بوده ـ مثلاً اگر امروز در تمام ربع مسکون سیصد میلین مسلمان باشد یکصد و پنجاه میلین آنها از قبیل صنف اول اند و یکصد میلین آن از قبیل صنف دوم و سی و سه میلین آن از قبیل صنف سوم و فقط بالتحمل هفده یا هجده میلین از مسلمانان در تمام ربع مسکون کاسب هستند و از طریقی تا هم اسباب اسایش خود را حاصل میکنند که اقلاً بحسب ظاهر مذموم و خلاف شرع نیست

یعنی مشقت آنها مفید و با حاصل و شریف است و آن دیگر آنهم بخط غیر مستقیم خلاف مرضی خدا
هست کم و بیش مقصود ما این است که آن اشخاص که واقعاً هیچ کمه میشود بلکه کاری میروند
و کسب و تجارتی میروند یا زراعتی می‌کنند محنت آنها محنت حقیقی و واقعی است از این عدد
نباید بیش باشد در تمام عالم - و اگر ما از حد تجاوز کنیم و دست بالا را بگیریم میتوانیم گفت
احتمال کلی میرود که تمام محنت کنندگان مسلمانان در روی زمین پنجاه میلیون بیش نباشند از
سیصد میلیون - مگر خوانندگان این کتاب باید مقصود اصلی ما را بدانند و بخوبی بدانند که جای
شک نماند آنها را در مقصود ما - مقصود ما این است که اگر صحرانشینی چند گوسفند دارد
و امرش فقط از آن می گذرد یا زراعتی هم می‌کند این مرد داخل صنفی است که از محنت نان و
اسباب زندگی خود را حاصل میکند - ولیکن اگر دزدی هم بکند و رهزنی هم بکند آنوقت
داخل آن صنف محسوب خواهد بود که از محنت نان و اسباب معاش خود را حاصل میکنند
شخصیکه پینه دوزی می‌کند و از صبح تا شام ده پول پیدا می‌کند داخل صنف اول است
و شخصیکه دست تعدی دراز می‌کند و آن ده پول را از دیگری میگیرد داخل صنف دوم است

چون مقصود ما کم و بیش معلوم شد بر خوانندگان میگوییم که احتمال میرود
از این سیصد میلیون مسلمان نیمی بیشتر شهرنشینان نباشند و نیز در ما داخل نمیشوند کسانیکه در
قصبات و دهات سکونت دارند که بلاد عظیمه آمد و شد دارند و از آن قبیل نیستند که
تمام عمر خود را در صحراها و جنگلها و کوهستانها بسر میبرند و از جائی بجائی حرکت میکنند - از میان
این شهرنشینان تمام کسانیکه بخط مستقیم یک کسب و پیشه دارند اگر ما تخمین کنیم تخمین بیش از
پنجاه میلیون نباشند پس یکصد میلیون دیگر که باقی ماندند بیکاره یا بی کسب و هنر استند و مختصر این تخمین در
هر ملک و هر شهری دو ثلث خلق بیکارند و بیعارند - مقصود ما این نیست که اینها را هم خدا
نان میدهد یا نه مقصود ما این است که خدا اینها را نان میدهد از طرق مذمومه بد و غیر حلال و
در واقع خدا خود مقصر و جوابده است که اینهمه مخلوقش بعصیان زندگی میکنند در این صورت

هر که بما بگوید این از تقدیر است ما در جوابش خواهیم گفت خدا جبار است و اگر او میگوید
خدا جبار نیست عادل است در جواب او میگوئیم پس خلاف انصاف و معدلت خداست
که یک شخص تمام روز و شب محنت کند و دو شخص دیگر او را بخورانند که تمام روز و شب در مد کنج
و سندی خانه افتاده اند هیچ رشته و قرابتی هم با یکدیگر ندارند۔

عزیز من نصیب و قسمت موروثی و طبیعی نیست و بسته بزمین و آب و هوا
نیست بلکه اسباب و جهات دیگر دارد۔ ما هیچ نمی فهمیم که چرا باید مسلمانان در هر جای عالم
که هستند چه در ایران چه در هند چه در ایران چه در هند چه در عربستان چه در افغانستان
چه در روم چه در مصر چه در افریقا چه در ترکستان چه در چین و چه در امریکا همه بدبخت و
کم نصیب باشند و فقط تقدیر اینها بد باشد و تقدیر سایر خلق عالم نیک باشد۔ من از
مسلمانان هند سؤال میکنم که هنود هم چنان در تحت حکومت قوم دیگری هستند امروز که
اینها هستند و سه بار در عدد از اینها بیش اند آیا در دولت و دانش چند بار از اینها بیشتر
اند؟۔ اگر دولت و دانش هنود سه بار زیاده باشد از مسلمانان آن وقت مسلمانان و
هنود مساوی هستند و ما میگوئیم نصیب و قسمت هنود نیز نیک است با نصیب و قسمت
مسلمانان اگر پنجاه و صد چندان زیاده باشد آن وقت ما میگوئیم این بسته بمحنت و سعی
است که آنها می کنند یعنی هنود و اینها نمی کنند یعنی مسلمانان۔

مگر نمیخواهیم ببینیم که در کدام ملک در میان مسلمانان بیشتر بیکار و بیعار
هستند و اقسام بیکاری و بیعاری اینها چیست۔ بنده اهل ایرانم و ایران را دیده ام
و بخوبی از حالت مردم ایران آگاهم۔ چیزی از عراق عرب را هم دیده ام و اکنون بیش از
بیست سال است که در این ملک هندوستانم و چیزی هم از حالت مردم اینملک خبر دارم
بنظر بنده چنین می آید که چندانکه بیکار در اینملک بوده است از ابتدا و هست امروز در هیچ
ملکی نبوده و نیست و بخصوص در جاهائیکه ریاست مسلمانان است۔ در ملک ایران کار بسیار است

و شقتی بیشمار - تاکنون مردم آزاد نیستند و این آزادی و عدم آزادی خیلی و خیلی است
در حالیکه مردم آنجا ها هنوز بخوبی صاحب علم و ادب نیستند - مثلاً در تمام ایران یک کارخانه
شراب فروشی نبود در زمانیکه بنده از آن خاک بیرون آمدم و هنوز عموم خلایق علانیه
شراب نمیخورند - در ایران بسیاری از بازیهای بعینی اینملک عموم ندارد - وظیفه که
مانند منصب هندوستان است بمردم بسیار ذلیل داده نمیشود و کسانیکه وظیفه خوار اند
غالباً بلکه تماماً اهل هنر و کمال و شعرا و خوشنویسان اند و اینها غالباً بهنر و کمال خود مشغول
اند - زنان فاحشه در ایران وجود ندارند یعنی بوضع و حالت هند - در ایران مخنث
وجود ندارد و درویش و فقیر و لوطی و بازیگر و شعبده باز هم بسیار معدود اند - فقرای ایرانی
اند که گدائی میکنند از روی بیچارگی و اجبار ولی معدود هستند و غالباً بسر راهها می نشینند
و بدر خانهای مردم کمتر میروند - بعضی از سادات ما مانند سایر گدایان گدائی می کنند
مگر آنها نیز معدود اند - سایر بیکاران هم بالنسبه بهند بسیار معدود اند - رسم فقیری
و پیری و مریدی و سلسله در ایران نیست و اگر هم باشد بسیار کم است - هیچ شخصی شغل و پیشه
خود را بر کنار نمیگذارد که فقیر شود و ریش خود را بتراشد و گدائی را پیشه خود سازد -
مگر بر خلاف در اینملک این چیزها همه موجود است - در این ملک کسانی فقیر اند و کسانیکه
گدائی میکنند که پنج فوت طویل اند در قامت و شاید ورزش یا تعلیم هم می کنند و پهلوان
اند - در اصفهان یک بازار است که بخط مستقیم میرود بقدر سه میل مسافت و در
پنجاه یا صد قدم شاخ دیگری پیدا می کند آن هم صد یا دو صد قدم و در هر محله هم
یکی دو بازار است و اینها همه پر است از مردمان کاسب و دکاندار - در حیدرآباد
یک بازار است از دروازهٔ افضل گنج تا چهار مناره و از چهار مناره از سه طرف
تا پنجاه قدم دکان چندی هست و در بیگم بازار هم تا صد قدمی دکان هست و لیکن اگر
کسی ملاحظه کند در این بازارها اکثر و اغلب هندو و مارواری اند - تمام بقال و عطار

وخیاط وحلوائی وصراف وبزاز وکفش دوز وبسیاری از کسبه حیدرآباد دهند وانده فقط
چند دکان مسلمان است که گل فروش و پان فروش ونانوا وقصاب هستند. در هر شهری
که در ایران صد هزار خلقیت باشند اگر اشتهار دهند که زری خیرات می کنند مثلاً دو سه
بهر فقیری میدهند احتمال میرود که بیش از پنجهزار کس جمع نشوند برخلاف در دکن که در چنین
شهری اقلاً سی چهل هزار فقیر جمع میشوند وانهمه بیکاراند وبیچاره کوچه گرد و مفت خوار.
ما اکنون میخواهیم ببینیم که سبب چیست که در میان مسلمانان بیکاره هرزه گرد
بیش از هر ملتی است در عالم (۱) بواسطه بی انتظامی ملک است (۲) قصور سلاطین
است که خلق را از بیکاری منع نمی کنند وخود رعیت خود را تباه روزگار می کنند بداد و
بخشیدن زر مفت وخوراک مفت بهر که میرسد خواه مستحق باشد وخواه مستحق نباشد.
(۳) بواسطه این است که مسلمانان گمان می کنند که خدا را هم میتوان رشوت داد وبه
بخشش بیجا وخورانیدن جمعی از فساق و مردمان بدفعال خدا از گناهان آنها درمیگذرد
و ده در دنیا و هزار در آخرت بآنها عوض میدهد ولهذا آنچه را که بدروغ وسوگند و
مکر وخدعه ورشوت وخلاف حاصل می کنند بگدایانی امثال خود شان میخورانند و
محض بجهت نام و بنتیجه آن جمعی را بیکار وبیروزگار میسازند (۴) اینست که مسلمانان
مطلقاً از ازمنه قدیمه معتاد شده اند وجبلی آنها شده است بیکاری وحاصل
کردن نان خود از ممر خلاف وترک عادت را موجب عرض میدانند (۵) این است
که مسلمانان غالباً پیروی کرده ومی کنند این شعر سعدی را که گفته است "بدریا در
منافع بیشمار است اگر خواهی سلامت بر کنار است" وانیها غالباً از سلامتی وآرام
وتن پروری خوش هستند برخلاف نصارا وملل دیگر که همه محنتی ومشقتی هستند ودر تمام
ربع مسکون پراگنده اند ودر همه جا تجارت خود را جاری داشته اند ودر همه جا زراعت
می کنند ودر همه جا جهازات آنها روان است وبهمه کاری خود را مشغول می دارند و

ازبیکاری و تن پروری ناخوش اند و عار خود میدانند که دست پیش دیگران
دراز کنند و سربار دیگران باشند و نتیجهٔ اینها همیشه بر روی حصیر بخوابند و بر سفرهٔ
دیگران بخورند و همیشه لباس چرکین مندرس بپوشند و همواره در غلاضات و
کثافات بسر برند و از دیگر ملل و اقوام کفش بخورند و مطیع و منقاد دیگران باشند۔
عمده سبب بیکاری و تن پروری و تمام خصال و فعال و صفات مذمومهٔ
مسلمانان بجهت اقتدا کردن ایشان است بسلاطین و حکومت خود و نتیجهٔ الناس
علی دین ملوکهم۔ پادشاهان اسلام در واقع پادشاهان و سالاران بیکاران اند
و همیشه بوده اند خود بهتر از بنده میدانند که مشاغل ایشان چیست۔ شکار است
و قمار و شراب و صحبت زنان و لهو و لعب۔ یکی از مراسله نگاران اخبار تیمز لندن
پای تخت ملک جرمنی باخبار مذکور نوشته است در تاریخ ۲۳ ماه مارچ گذشته همین
سال (۱۸۸۴) عیسوی که دیروز شاهنشاه جرمنی قدم گذاشت در مرحله ۸۰
عمرش۔ چه بسیار خوب است که این مراسله را سلاطین ترکی و ایران و سایر شاهزادگان
و فرمانروایان اسلام در هر کجا که هستند ترجمه کرده سرمشق خود قرار دهند چنانچه
بیشک سلاطین عظیم الشان فرنگ بالفعل سرمشق خود قرار داده اند۔ اگرچه
انگریز نوشته است ولی انگریز با انصاف بیغرض نوشته است مانند من و برای
سرمشق اهل ملک خودش۔ مختصر من نمیدانم کدام جملهٔ آن مراسله ترجمه کنم زیرا که
تمام آن مراسله از آغاز تا انجام سرمشق عالم و شاهان جهان است۔ از بس بنده
میخواهم خود را بیغرض و انمایم و صادق القول همواره راغب و مایل آنم که هر کلامی
را در هر بابی بهمان عبارت و لغتی بنویسم که اصل آن نوشته که اثر آن بیش باشد
و لهذا یک جملهٔ از آن مراسلهٔ طویل را اینک در انگریزی مینویسیم مع ترجمهٔ آن۔

Every hour, almost every minute

of The day brings the Emperor a duty and That duty is promptly performed.

یعنی هر ساعتی بلکه تقریباً هر دقیقه از روز آن شاهنشاه عالیمقدار مصروفست بیک شغل خاصی که هر یک را وقت خود صورت انجام می‌یابد و چشم بر هم زدنی در آن اختلاف واقع نمیشود۔ این است حالت سلطان عظیم الشان ۸۰ ساله که امروز کلید تمام ملک یوروپ بلکه تمام عالم در قبضهٔ اوست و نه فقط این یک خصلتش نیک است بلکه هر خصالی در وجود این مرد نیک و ممدوح است۔

غرض اینست که تا مسلمانان محنت و مشقت نکنند خوش نمی‌زیند و براحت نمی‌گذرانند و اسباب آسایش و ترقی شان فراهم نمی‌آید و این منحصر است فقط بامور دنیا بلکه امور آخرتشان نیز وابسته است بمحنت و اگر محنت کنند از هر خلافی مثل دروغ گفتن بیجا و سوگند خوردن و گدائی و دزدی و سایر اعمال ذمیمه از این قبیل باز میمانند و انسان معقول میشوند۔

خاتمه

برصاحبان دانش و بینش و انصاف و حمیت و غیرت که بصمیم قلب و خلوص نیت آرزومند ترقی و خوشی و آزادی و بهبودی و فزایش دولت و حرمت و عزت و دانش و هنرمندی اهل ملک و هم مذهبان خود استند امید قوی است که پوشیده و مخفی نخواهد ماند که این اوراق گم بها هر چند خالی از نقص و عیب نیست و نخواهد بود در نظر کسانیکه فاقد عقل سلیم و انصاف و تجلی اند

محتمل که واقعاً عیب و نقصی هم داشته باشد ولی بقلمی نوشته و بنیتی تحریر یافته است
پاک و منزه از هر عیب و نقصی و هر غرض و مرضی و نویسندهٔ آنرا هیچ ارادهٔ دیگری
در خاطر و هیچ خیال دیگری در مد نظر نبوده است جز ترقی و خوشی هم مذهبان خود
- این اوراق بزعم این خاکسار چنان نوشته شده است که تخیل هیچ حکیم محققی
تاکنون مانندش ننوشته و نخواهد نوشت در میان اهل اسلام و باوجود هر عیب
نقصی که در آن باشد بطور واقع یا دیگری در آن بیابد نه بطور واقع شکی نیست
که اگر بر آن عمل شود امید قوی است که ترقی کامل حاصل شود مسلمانان را چه
در امور دنیوی شان و چه در امور اخروی شان - و اگرچه این ادویه مخرّ به
تلخی و ترشی و تیزی بینهایت ممزوج و مرکب است ولی عین الیقین است که از استعمال
آنها هرگونه امراض و آلام و اسقام هم مذهبان من دفع و رفع گردد و شفای عاجل
کاملی یابند - و خوانندگان این کتاب بدانند که این کتاب را دست نوشته
نه دشمن و بد دستی نوشته نه بدشمنی و در نوشتن آن مقصود او نه توهین مذهب
بوده نه تحقیر بزرگان نه تخفیف ملت و نه طرفداری قوم و ملت دیگر بلکه مقصود او
این بوده است که هم مذهبان او از امراض خود آگهی یابند و بمعالجات آنها
بکوشند و بدانند که معالجهٔ امراض آنها بکدام ادویه و بچه نحو و طریق میشود و امکان
دارد که بشود - این جوش و خروش و این افغان و فریاد و تیزی و تلخی همه
از آنست که طوفان شده و عالم را آب فرا گرفته و دیری نمانده است که دین و
ملت ما غرق گردد مگر دل سنگین اهل ملت ما ابداً آگهی ندارد - دل سنگینت آگاهی
ندارد که همچون دیگ رویین میزنم جوش" چراغ اسلام را روغن تمام شده
از نور و ضیاء افتاده و آفتاب اسلام بمغرب زوال رسیده و چند دقیقهٔ بیش
نمانده است که فرو نشیند و فقط بموئی بند است و بیم آنست که این موی هم بگسلد-

مگر اہل اسلام غافل نشسته اند و مست شراب بیخودی و بیغیرتی اند - این کلمات
شیرین و عبارات شکرین بمذاق این ملت زہر مینماید و مزهٔ تریاک میدہد -
این نشتر ہائی که خون فاسد را از عروق ایشان بیرون میکشد و مزاج ایشان
از ہزاران آلام و اسقام سالم میماند و صحت و اصلاح می پذیرد نیز ہاست
بر جگر و شمشیر ہاست بر پہلوی ایشان و مکرر شکایتہا کرده اند از سخت نویسی
و تلخ گوئی بنده و دیگرانی که از قبیل بنده استند - اگر امروز ہشتم صدی دہم
صدی بودی بنده ہم مذہبان خود را بقسم دیگری ترغیب و تحریص میدادم
و بزبان ملایم تری نصیحت میکردم که ای عزیزان و برادران من بکوشید
تا جامهٔ زنان نپوشید ولی امروز که آغاز چہار دہم صدی است و روسیان
در پنجده اقامت دارند و بقول ہندیان خوشدل تیلچ در دروازهٔ دہلی نشسته
اند (یکسال گذشت و جنگ بصلح مبدل شد) و در تمام جہان و از چہار سو
کفش بر سر مسلمانان فرود می آید ولی مسلمانان قانع و خوش اند و بیک لقمهٔ نان
و یک جرعهٔ شراب و صحبت یک زنی یا بچهٔ امردی مسرور اند بنده مینویسم
ای بیغیرتان بجمیعت غافل بکوشید شاید این جامهٔ زنان را از تن بیرون
کنید و این پیکت زنان را از سر خود دور سازید - ولیکن بعضی از دوستان ما
ہمین آسوده خاطر و شاد اند که یک لوطهٔ سندی یا جام بنگی در کشند و آنگاه
اخبار آصفی را در دست گرفته بخوانند که روسیان ہرات و قندہار را گرفتند
و عنقریب داخل دہلی میشوند و اینہا را جنرال می کنند - مگر غافل اند که اگر روسیان
بیایند و اگر فرنگستان و اگر جرمنی ہا و اگر امریکائیہا اینہا باید کفش بخورند
تا ہنگامیکه قانع اند که شاعر اند یا منشی اند یا میر منشی اند در فلان کچہری یا مصاحب
و ندیم امیر لوسیدهٔ اند یا مطرب و رقاص یا قصه خوان فلان امیرزاده اند.

این کلمات واین عبارات واین اوراق واین نوشتجات برای گروهها مردم بیغیرت نوشته نمیشود بلکه برای چهار مرد باغیرت نوشته میشود که اقلاً اگر نتوانند علاجی کرد برسر و سینه زنند و بر نکبت و مذلت هم ملتان وهم مذهبان خود بنالند و باغم واندوه و حسرت وافسوس ما شریک گردند۔ اگر هم مذهبان ما بدانند که ما چه خلوص نیت وصفای قلب و غمخوارگی و گرمی غیرت وحمیتی این اوراق را نوشته ایم و در چه اوقاتی از شب و روز تحریر نموده ایم هر آئینه باید (وما امید واریم) که همه شاکر و ممنون ما باشند واین اوراق را ذریعۂ نجات و فلاح وخوشی وترقی دنیا وآخرت خود شمارند و در صدد آن برآیند که بعالجۂ امراض خود بکوشند و چاره و اصلاح تباهی خود را بیندیشند۔

هر چند که ابداً و هیچ چه امید نیست که گاهی مسلمانان ترقی کنند در عالم یعنی زنده شدن مرده امکان دارد و حمل ونقل کوه همالیه امکان دارد و خشک کردن محیط امکان دارد ولی ترقی مسلمانان امکان ندارد و امید نیست که در ایران ما حکومت نیک شود و در هند مردم مهذب گردند با وجود این هنوز سر موئی ما را امید هست که مسلمانان ایران زود تر ترقی کنند از مسلمانان هند۔ سبب آن هست که وضع هند وضعی هست که گاهی که مسلمانان در آن ترقی نمی کنند اگر یک سلین پیغمبر بیایند در آن ولیکن احتمال کلی میرود که اگر یک پیغمبر در ایران پیدا شود و راه راحت خوبی بمردم آن ملک بیاموزد همه براه راست در آیند و امکان دارد که در یکسال (من نمیگویم در صد سال یا پنجاه سال یا ده سال) ایران کمتر از دول یورپ نشود۔ یک رهنمای درست کامل لازم دارد و مردم باید بدانند و معلوم کنند که بهتری وبهبودی وترقی آنها در دنیا و آخرت چیست والسلام۔ خدایا بار الهاه ایستقربان درگاه احدیت و صمدیت سوگند میدهم که بذریعۂ این دیه صحیحی عاجز بخش آلام و مقام اهل اسلام و ملت را

ضمیمه

این ضمیمه مشتمل است بر بعضی از آن کلماتی که ما در مختلف اوقات بعضی از اخبار و روزنامجات فرستاده ایم که هر یک از آنها مناسبتی دارد بیکی یا بعضی از ابواب این کتاب و نیز آنچیزهائی که ما جمع کرده ایم در این دو اخیر منسوب و خاص بملک خودمان و لهذا مناسب میدانیم که در این کتاب هم نقل یا ترجمه کنیم تا برخوانندگان معلوم شود که همواره خیالات ما اینسان بوده یا آنکه خیالات ما چگونه است

(۱)

۱۹ ماه رمضان ۱۲۹۹ سکندرآباد

مدیر شفیق را سلام صاحبا اگر بی ادبی نباشد بنده را ایراد دیگری است بر شفیق و تمام روزنامجات و اخبار یکه در هند و ایران چاپ میشود — جناب میدانید که یکی از اسباب عظیمهٔ اهتهٔ ترقی و تربیت خلق یورپ چه در امور دین و چه در امور دنیا اخبار است — در هند و ایران اخبار نیز چون سایر چیزها بازیچهٔ طفلان است اگرچه خلق هند و ایران بیش از این هم نمیخواهند و طالب نیستند و در کار ندارند — اخبار باید همه چیز در بر داشته باشد و همه چیزهای مفیده — ولی در اخبار جناب و سایر روزنامجات هندی و ایرانی ابداً چیزی نیست که ترقی قوم و خلق را عموماً مفید باشد — مثلاً در اخبار بمبئی گزت ۱۲ جولائی شرح حال و سوانح عمر شخص عظیم الشانی را نوشته است که تازه از جهان رفته اگر مردم هند و ایران طالب اخبار باشند اینگونه اخبار را باید درج روزنامجات نمودن — اینک بنده

اشارهٔ میکنم بچند فقرهٔ از آن شرح حال که بموجب ذیل است

«خبر مرگ جنرال اسکبلاف (یکی از جنرالهای روسی) مانند شهاب ثاقب در رسید و عالمی را متزلزل ساخت – چند ماهی نگذشته است که در عین شباب و کمال صحّت و تندرستی و با استقامت قوای روحانی جسمانی این جنرال مورد اندیشه و مایهٔ توهم عموم خلق یورپ گشته بود –»

لیفتنت گرین که ابتدا در لشکر امریکا بود و در جنگ روسی و ترکی شامل لشکر روس بود در تعریف این جنرال مینویسد که اگر بیست سال دیگر زنده بماند در هر جنگی که بشود منسوب بمطلب شرقیه این جنرال سپه سالار خواهد بود و همچنین خواهد گشت چهار جنگجوی عظیم الشانی را که در این صد سال حال آمدند یعنی نپلیان و ولینگتان و گرنت و مالتکی – ولیکن این جنرال را دیگر خصال بود که بایستی بر این اشخاص گوی سبقت گیرد – این مرد سپاهی سبهی بود – میدانست که چه چیز میخواهد در کار دارد و آماده بود که خود را در هر بلا و حادثهٔ در افگند تا حاصل آرد انچه را که میخواست همه روزه ظاهر تر میساخت که توانائی و جوهر ذاتیش بکیر و زقدرت خواهد بخشید او را که بچنگ آرد آن گوهر مرادی را که در کان خیال پرورش میداد»

بالجمله این مردی که مجملی از اوصافش ذکر شد (که ده ورق میشود) در سال ۱۸۴۳ عیسوی بزاد و در این سال که از جهان بشد ۳۹ سال از عمرش گذشته بود کمتر از عمر بنده و بسیاری از اهل اشیاء و امریکه حیدرآباد و ایران کسانیکه تعریف این مرد را نوشته اند همه انگریزند هر چند که او یکی از اهل روس بود و تعریفی که دشمن کند تعریف واقعی است – مینویسد که این جنرال محبوب القلوب بود نزد تمام لشکری که در تحت حکومت او بودند و آن هم نه محض بجهت رشادت و جلادتش بلکه بجهت خصال نیک دیگری که او را عزیز ساختند نزد هر کسی که

او را ایشناخت و با او آشنائی داشت - فرزند نیک خلقی بود و همواره بکمال
عزت و حرمت از مادر خود را یاد میکرد که تمام صداقت و راستبازی خود را از آن
زن داشت که همواره اولاد خود را بایشان نصیحت میکرد -
"نور چشمان من اگر شما ها صادق القول و راستبار نباشید شکی نیست که
حقیر و ذلیل خواهید بود - ولیکن اگر شما ها اراده دارید صادق القول و راستبار
باشید عزم خود را جزم کنید که مانند مردان سلحشور عمل کنید در امور جزئی همانسان
که در امور کلی" - در اخبار دیگری موسوم به (ترودت) در شرح حال اسکبلاف
نوشته مشار الیه مردی بود دیندار و دینداری او حقیقی بود نه مجازی - در امور
بالبلتکیه گاهگاهی اتفاق می افتاد که مشار الیه دروغ بر زبان جاری کند لیکن
مانند استخوان در گلویش گیر میکرد - وقتی از اوقات شخصی از تدبیر و طرح جنگی
جنگی سؤال کرد که مخاطرات عظیمه مربوط بود بآن مطلب مشار الیه خلاف واقعه
بیان نمود زیرا که نمی توانست ظاهر سازد حقیقت آن امر مخفی را - ولے
این فعل گویا درد جا شد در دلش و چون آن مرد در کالسکه خود نشست که روان
شود پیش آمده گفت "تو میدانی که شخصی باشی با اعتبار و شریف اگر ترا شکی
بودی در اهمیت بعضی از مطالبی که از من سؤال کردی هر آئینه دست خود را
قطع می کردی و آن مسائل را در میان نمی آوردی زیرا که هر چه من جواب گفتم
خلاف و کذب بود و من نمی توانم بر خود هموار کردن که دروغ گفته باشم
والبته تو صدق این قول را خود قیاس میکنی و بالجمله من راز خود را بتو ظاهر
میسازم و بمردانگی و مروت تو وا میگذارم و امیدوار هستم که چنان نشود که
تو مرا از این کرده پشیمان سازی"
صاحب من شرح حال جنرال اسکبلاف را کسانیکه در روز نامجات

متعدد خود نوشته اند همه بجهت سرمشق دیگران و اهل ملک خود نوشته اند و بنده
را شکی نیست که لکوک خلق را در ممالک یوروپ این حکایت سرمشق میشود ولی
یقین دارم که یکی از اهل هند و ایران را تغییری در مزاج راه نیابد باینگونه
حکایات - اینگونه صفات و خصال خلق یوروپ را ترقی داد و عکس آن خلق اشیا
را تباه ساخت - شاه و گدا و امیر و فقیر در میان ما مردم کرورها دروغ می گویند
و ابداً پشیمان نمیشوند و از نتایج بد آنها نمی اندیشند - راقم (م - د)

ب

سکندرآباد ۲۰ شوال ۱۲۹۹

مدیر شفیق را سلام   صاحبا در این ایام همچنانکه در هر اتیاهی که
جنگی واقع میشود در میان طوایف عالم هر شخصی بهر درجه
مایه دانشی که باشد پولیتیکل دان میشود و در هر کوی و برزن
میرود - ما که دعوی هیچ نمی کنیم و ابداً کاری بکار عالم و اهل عالم ... شکست
هیچکس هیچ قومی نداریم زیرا که ابداً نفع و نقصانی برای ما ندارد ... خبر
چیزی فضولی می کنیم ولی بغرض صانه و محققانه و با دلیل ... نکات -
... هندیان اندیشه دانند که (۱) خواه انگریزان شکست بخورند و خواه
فتح کنند و خواه زر بسیاری خرج و مرد بسیاری تلف شود از آنها محتمل گاهی امکان
نداشته باشد که این قوم از هندوستان بیرون شوند (۲) طوایف یا قبائل
که داخل دول قویه نیستند و صاحب دولت و حکومت قوی نیستند اگر همه متفق شوند
هیچ چیز مقابلی نمیتوانند کرد با انگریزان و مراد ما از اینها افغانان یا مصریان و
امثال اینهاست - (۳) در صورتی که انگریزان شکست بخورند انها یکی از دول

یورپ (یعنی روسی) معلوم نیست هنوز که آیا کلی هند را ها کنند یا نه بلکه یقین است که این امر وجود نخواهد یافت - (۴) در صورتیکه انگریزان از هند بیرون شوند امکان ندارد و امید آن نیست که دیگر باره تا قیامت فرمانروائی هند با یکی از باشندگان خودش باشد یا مسلمان یا هندو و البته یکی از طوایف دیگر یورپ خواهند آمد در اینملک غرضاً روسی - ولے روسی چه بهتری دارند بر انگریزان و شکے نیست که آن قوم ظالم تراند ازین قوم و بالجمله مردم هند تا قیامت بهمین ذلت گرفتار و باقی خواهند بود - (۵) ما منصفانه سؤال میکنیم از مردم هند که کدام یک از طبقات مسلمانان یا هنود یکه در هند پادشاهی نمودند بهتر از قوم انگلیش بودند سوائے آنکه مسلمان یا هندو بودند دیگر همه اعمال و افعال آنها ظلم و قبیح بود - از حکومت یا پادشاه مذهب و دین نمیخواهند بلکه معدلت و انصاف میخواهند - اگر تاریخ مسلمانان هند را کسی بخواند براو معلوم می‌شود صدق قول ما - اگرچه پادشاهان مسلمان در ظلم و بیداد نسبت بمسلم و غیرمسلم کوتاهی نکردند اگرهم کردند مورخین و کسانیکه شرح حال و تاریخ آنها را نوشتند مفتخرانه یک بهزار نوشتند اعمال خلاف آنها را - انگریزان چنین نکردند و نخواهند کرد و سایر طوایف نصاری هم چنین نمی کنند ولی فرق بسیارے هست درمیان نصاری هم - درهمین سال روسیان چندان آزار و اذیت از یهودان ملک خود کردند که لکها از آن بیچارگان بملک امریکا و دیگر ممالک رفتند - بهرحال خواه مردم هند از انگریزان شاکی باشند و خواه شاکر تا قیامت گرفتار آنها خواهند بود و بهتر همین هست که شاکر باشند و وفادار و حق شناس -

آنچه ایرانیان اند بدانند که فتح و نصرت هیچ قوم دیگری بسفید بجان آنها نیست و غالب و مغلوب شدن روسیان و انگریزان ابداً برای ملک و

آزادی و آسایش و بهبودی و ترقی آنها فائده ندارد زیرا که هنوز ما مردم ضعیف و کم قوت و ذلیل استیم بدست هر قومی خواه روسی باشد خواه انگلیش خواه فرنسیس خواه جرمن و خواه دیگری — دیگر آنکه هر یک ازین دول خارجه را دوستی و یکجهتی با دولت ما عین دشمنی است و امروز دوستی روسی و ایرانی دوستی لقلق و روباه است و فائده که برای ما دارد این دوستی این است که دولت ما را تابع و منقاد و مطیع آن دولت ساخته و اهل ملک ما ذلیل رعیت روسی اند — کمال بیشرمی و بیغیرتی است که اهل ملک ما دولتی را از طوایف یوروپ قوی شمارند و دیگری را ضعیف و ابدا از ضعف و ذلت و نکبت خود فراموش کنند و بی خیال و فارغ البال نشینند —

بالجمله ما باین گفتگو مشغول بودیم که عربی پاشا شکست فاحشی خورد و فرار کرد و تمام خیمه و خرگاه و لشکرگاهش و پنج توپ و هفتاد و پنج دبه ریلوی پر از اسباب و لوازم جنگ بدست انگریزان در افتاد — فاعتبروا یا اولوا الابصار

راقم (م - د)

(ت)

سکندر آباد ۵ ذیقعده ۱۲۹۹

مدیر شفیق راسلام صاحبا در ماه اپریل سنه حال یکی از مسلمانان هند بنام سید اسرائیل لکچری داده است در لندن در باب تربیت و تعلیم زنان مسلمانان هند — هر چند روی هم رفته لکچر سید مذکور بد نیست ولی ما را ابداً پسندیده نمی نماید — یکی از فقرات لکچر مشار الیه این است که باید زنان انگریزی هم آموخت بزبان مسلمانان — شخص دیگری سید محمد حبیب الله نامی نیز

در آن مجلس حاضر بوده وچنین رای خود را اظهار کرده که کسانی که در میان مسلمانان اقتداری دارند آنها را باید تاکید نمود که سعی نمایند وسخت گیری را در امر پرده نشینی کم کنند در میان زنان مسلمانان وبهر حال سند که اول باید از راه ترقی آنها برداشت رسم پرده نشینی است ـ این هر دو رای بالکلی برخلاف رای ماست و بواسطه همین دو تدبیر یک زن مسلمان با عصمت وعفت نخواهد ماند در هند زیرا که روزگاران باید تا مردم هند بطور کمال ادب آموزند وتربیت شوند ومهذب گردند که بد را از نیک فرق گذارند ـ درین صورت هنگامی که مردان را بالکلی تهذیب نیست وزنان نیک وبد را تمیز نمی آرند هر دو موقوفی رسم پرده نشینی وآموختن زبان انگریزی کمال نقصان را دارد برای زنان مسلمانان ـ

رای بنده در تعلیم وتربیت زنان مسلمانان این است که چون زنان مسلمانان تاکنون در اجتماعات شامل نبوده ونیستند ودر هیچ یک از امور دیگر هم مداخلت نداشته وندارند وفقط شغل ایشان منحصر است اول بدانستن تکالیف مذهبیه خود وثانیاً با مور خانداری خود لهذا علم وتربیت ایشان باید منحصر باشد بآموختن وخواندن قرآن وبعضی از کتب مذهبیه وتکالیف شرعیه وپس از آن یکی یا دو کتاب اخلاق خوب یا تاریخ مختصری ـ کتب قصص وافسانه را ابداً نباید بآنها بیاموزند ـ چون در بسیاری از مواقف نوشتن هم لازم میشود آنها را نوشتن نیز باید بیاموزند ـ دانستن اندکی حساب هم از ضروریات است زنان را درین زمان هیچ لازم نیست که زنان مسلمانان لغت انگریزی بیاموزند ـ هنرهای یدی همیشه در هند بسیار بوده وهنوز هم هست اگر آنها را زنان مسلمانان بیاموزند وپیروی کنند کافی است آنها را ابداً ضرورتی ندارد که هنرهای قوم دیگر را بیاموزند ـ

طریقهٔ تعلیم و تربیت زنان مسلمانان بنظر رای بنده همینست که همچنانکه در ولایت
مردم یورپ اکثر جاها یعنی از زنان بزرگان هم بسیار کارها می کنند و انجمنها برپا مینمایند
زنان بزرگان ما نیز چنین کنند. هیچ چه من الوجوه برای زنان سلاطین و وزرا و امرا ما چه در
ایران و چه در هند امر قبیحی نیست که در مجمعی جمع شوند و انجمنی سازند بجهت تربیت دختران بلکه
بسیار اینگونه کارها تعریف و تحسین دارد. اگر زنان شریفه نجیبه از خاندان علما و صلحا که صاحب
علم باشند با اهتمام شوند از همه بهتر است. پس جمعی از زنان نیکوکردار پاکدامن علم را
از خاندان علما یا غیر علما مقرر سازند بجهت تعلیم و تربیت دختران. هر جائی را که مدرسه
قرار دهند باید زنان بزرگان که اجزای آن انجمن اند هفته یکبار یا ماهی یکبار آن مدرسه
رفته ملاحظهٔ مدرسه و احوال دختران و ترقی و تنزل آنها را بکنند. در صورتیکه زنان عقل اهل
بکفایت نباشند شوهران ایشان ایشانرا راهنمائی کنند و ضابطه مقرر سازند که زنان
ایشان بموجب آن ضابطه عمل نمایند.

طریقهٔ امتحان دختران همینست که پرده کشیده جمعی از بزرگان نشسته و
از پس پرده دختران را امتحان گیرند اگر بسیار بزرگ و جوان باشند و اگر خورد باشند
یعنی تا نه سالگی و ده سالگی هم بنظر رای بنده میتوانند در حضور بزرگان آمده امتحان
دهند. بجهت تشویق و تحریص جایزه بخشیدن بدختران نیز بسیار مفید و لازم است
مگر شرط است که کسانیکه طالب اند خلق یا اهل منصب خود را ترقی دهند خواه مردان را
خواه زنان را باید خود مردان خدا و شرفا و نجبا و با غیرت و همه درست و پرهیزگار
و از اعمال خلاف دین و تهذیب مبرا و برکنار باشند والسلام راقم (ز م ـ د)

(ث)

سکندرآباد ۲۵ ذیحجه ۱۲۹۹ —

مدیر شفیق را اسلام ، صاحب من هر دم از این باغ بری
میرسد تازه تر از تازه تری میرسد — در این هفته اخبار بهجت افزائی بما رسید که
اگر حقیقت داشته باشد باید بخاک افتیم و شکر خدا را بجا آریم که اکنون ملک ما بهشت برین شده
و عدل و انصاف سرتاسر ایران را فرا گرفته و مسافرت پادشاه ما بممالک یوروپ نتیجه نیکی
بخشیده — ایلی در اصفهان هست که معروف است به ایل بختیاری و این قبیله را رئیسی هست
حسینقلیخان نام که پسری داشته است جوانی بیست و پنجساله بهمه گونه کمالات و هنر آراسته
شاهزاده جلال الدین میرزا که حاکم اصفهان است از بهر سرّی طلب کرده است از آن جاهل پسر جوان
او را گرفته بقتل رسانیده و اکنون فتنهٔ عظیمی در اصفهان بر پا شده — خبر دیگری هست که
آن ایل اصفهان را تاختند و شاهزاده را کشتند و پادشاه نجات داده ما حکم فرموده است که اصفهان
را توپ ببندند و قتل عام کنند — سبحان الله در عهد هیچ پادشاهی این قدر خلق و رسم
انصاف و معدلت چندان در ایران جاری نبوده است که امروز جاری است و در
هیچ کتاب و تاریخی ذکری نیست از عهد و معدلتی به از این عهد و این معدلت و ما شکر
میگوئیم که آسایش و آزادی مردم ایران را بچشم خود دیدیم —

چکنم که فرصت چندانی ندارم که دفتر خود را باز کنم نه بلکه تیغ خامه را
برانم و سرتاسر ایران آتش در زنم — بخدا از ظالم شکایت نیست بلکه از مظلوم شکایت است
و از ستمگر نباید گله کرد بلکه از ستمدیده باید گله کرد — بگوش خود شنیدم در همین حیدرآباد
که یکی از ایرانیان می گفت پادشاه ایران ظل الله است و مالک است بر جان و مال و عیال
رعیت خود و هر چه بخواهد بکند مختار مطلق است — افسوس افسوس بر کسانیکه چشم دارند
و نیک را نمی بینند و گوش دارند و نیک را نمی شنوند —

(معلوم باد که چون بعد از آن ما تحقیق کردیم ظاهر گشت که مقتول خود
حسینقلیخان بوده و قاتل ظل السلطان و کیفیت آنرا ما کماکان معلوم کردیم و هنوز فرزندان او

حبس شدند - و باید دانست که این همان آدم کل است و بسیار هم طویل است که سید عباس نامی ترک کاغذ روزنامهٔ آنرا با یران یا اصفهان فرستاد و این همان شخص است که میگفت پادشاه ظل الله است و مالک جان و مال رعیت خود - شرح احوال او در جای دیگر مفصلا ذکر خواهد شد -

(ج)

سکندراباد ۱۰ رجب ۱۳۰۰ -

مدیر صاحب هزار داستان را سلام صاحب من در این هفته

شرحی ملاحظه شد در هزار داستان در خصوص ریلوی حیدراباد و محطل در شتن و انجام او گورنات - ما نیز اراده داشته و داریم که چیزی در خصوص بنویسیم و لیکن بلحاظ چندی اطناب نمیدهیم - همین قدر میخواهیم بدانیم که آیا این ریلوی را حکومت حیدراباد بخوشی و اختیار میخواهد جاری سازد یا بزور و جبر و اگر باختیار است چرا باید حکومت ملاحظه فایده و آسایش یا سود و زیان خود و ملک و خلق خود را نکند - اگر بزور است بچه صورت و بچه قانون حکومت انگلیش حکومت حیدراباد را مجبور داشته است که چنین کاری را بکند و حال آنکه بکلی نقص است برای این حکومت و ظلم است در حق رعیت آن ولی افسوس که خلق اینملک چنین خود را ذلیل می کنند و بدست خود خود را بچاه در می اندازند - خلق حیدراباد تا کنون ندانسته اند که آزاد اند و معنی آزادی را نمیدانند - من همه مردم حیدراباد را آگاه میسازم که این کار بالفعل و در اینزمان برای آنها و ملک آنها بکلی و لسر اسر نقصان است و همه باید مجتمع شده آرای خود را ظاهر سازند - حضرت دلیر جنگ قیصریه را بر باد میدهد برای آدستمالی - میخواهد ملک نظام را تباه سازد برای آن فایده که او را در مد نظر است که حاصل کند - ما بسیار افسوس میخوریم که

داکتر اوگورنات را معطل داشته اند و حال آنکه وجود داکتر برای حیدرآباد بسیار مغتنم
بود - علی العجاله زیاده از این نمی نویسیم والسلام راقم یکی از خیرخواهان ملک

(ح)

سکندرآباد ۲۰ رجب ۱۳۰۰ -

مدیر هزار داستان اسلام - صاحب من افسوس است که داکتر اوگورنات آخر تیشه بر پای خود زد و از حیدرآباد بدر شد - حقیقت داکتر مذکور بسیار خلاف کرد که باشندهٔ اینملک نبود و چاکر این ریاست هم بود خود را مع ساخت با باشندگان اینملک - راست است که در این ایام در تمام ممالک تربیت یافته عالم خلق آزاد هستند که در کاری از کارهای حکومت و در هر امری از امور ریاست آرای خود را ظاهر سازند معذالک هر خردمند باید بداند که مانند حیدرآباد ریاستی هنوز خلقش تربیت نشده اند و از اینگونه کارها آگهی ندارند و هنوز از اصول آزادی آگه نیستند - جای شکر باقیست که داکتر اوگورنات در ایران نبود که او را طناب انداز ند یا شکم پاره کنند -

ولیکن در اینزمان هر شخصیکه رئیس ملکی است باید بداند که هر چه میکند عاقبت مورد گفتگو میشود خواه ملک خود را و اگر مردمان خارجه بیگانه خاموش مانند شکی نیست که باشندگان ملک خود شان خواه بآزادی باشد و خواه بعبودیت وقتی از اوقات بد خواهند گفت - بعضی از اعمال هست که بدگوئی آنها بر سر زبانها میماند تا سالهای دراز بلکه تا قیامت - ما بخوبی میدانیم که هنگامیکه سراج الملک صوبه برار را بحکومت انگلیش واگذار کرد خلق حیدرآباد چیزها گفتند و در کتابها نوشتند و تاریخها رقم کردند و تا اینزمان هم بد میگویند

از سراج الملک هرچند که حکما دبه در حکومت انگلیش صوبه برار را میگرفت از نظام بجهت
تنخواه سپاه کانتینجنت — ولیکن در اینوقت گمان نمیکنیم که حکومت انگلیش مجبور سازد ریاست
نظام را که ریلوی جاری کند —

هرچه ما استفسار کردیم از مردم حیدرآباد که این چند ریلوی را چگونه
میخواهند جاری سازند باختیار یا بزور و اجبار هیچکس بخوبی ما را آگاهی نبخشید ولیکن ما
همه روز میشنویم که غوغا و آشوبی است در حیدرآباد و مردم را اعتقاد این است که
حکومت انگلیش این کار را بزور میخواهد جاری کند و این بار را بجبر میخواهد بر گردن ریاست
نهد — ما ابداً گمان نمیکنیم که حکومت انگلیش کسی یا ریاستی را مجبور کند بکردن کاری خصوصی
که نقصانی باشد خلق را از آن کار — و اینکه خلق دکن متوهم هستند که حکومت انگلیش رفته
رفته در ملک آنها میکند بکلی برخلاف و در غلط هستند چرا که اعتماد تسک قوی در دست
دارند. — چنانچه در بمبئی گزت ۱۲ ماه می حال ۱۸۸۳ فقره بنظر آمد که مستر رید نامی یکی از
اجزای مجلس پارلمنت انگلیش در مجلس گفته بوده است که عریضه باید بخدمت ملکه معظمه نوشت
درخواست شود که معظم الیها فرمانی صادر کنند بحکومت هند که سپاه کانتینجنت را متفرق
سازد و صوبه برار را بحیدرآباد مسترد کند —

شکی نیست که ریلوی بسیار مفید است در این ملک و هر ملکی بود و در هر ریاست
و هر ریاستی زیرا که ملک را آباد میکند و تجارت را افزایش میدهد و آمد و شد را بهابا
و بلاد و امصار سهل میسازد — ولیکن کارها را باید بتأمل و درنگ نمود — قوم و صفوت
انگلیش در هر کاری که هزار روپیه در آن خرج شود کونسل و مشورت میکنند در مجالس عظیم
و این اکنون کاریست که پای چند کرور زر در میانست پس بی تأمل قدم در آن نهادن
و بفکر و غور در آن تن در دادن کار خردمندان نیست — بنظر ما چنین میرسد که این کار
را معطل دارند تا چند ماه دیگر که حضور بر تخت خود می نشینند و عنان ریاست بقبضه

سیلیر ... درانوقت جمعی از امرا و بزرگان حیدرآباد را در مجلسی طلب کرده ... آنها ...
در این باب بخواهند تا اگر خدا نخواسته ... یک شخص احد یا دو سه شخص نام
مذکور مدهست و گفتگوی خاص عام نشوند —

از ... این چند ... ریلوی درمیان آمده است تا کنون ما بسیار
چیزهای مختلف از مردم شنیده ایم و چنانچه ... آباد جا گرفته و ریشه دوانیده
... حکومت انگلیش ... رفته رفته ... را مالک شود و عبد الحق درمیان
... است و میخواهد حسن ... ولی این صورت ما صحت نمیدانیم که در انوقت
حکومت انگلیش این امر ... زیرا که بالفعل مردمان بنگاله و هندوستان تماماً
اندکی متحرک و در جوش و خروش اند ... آجریان البرت بیل و دیگر برای حبس کردن
مدیر اخبار بنگالی و اکنون مردم حیدرآباد هم بر آجریان این ریلوی بحرکت و جوش
خواهند آمد و بیم خطر است — والسلام راقم (م - د)
(این دو ... را ... هزار دستان چاپ کردند یا بامید نان یا از بیم جان)

(خ)

سکندرآباد ۹ شعبان ۱۳۰۰ — مدیر شفیق را سلام صاحب من
در بمبئی گزت ۹ ماه حال ملاحظه شد که میرزا هدایت نامی نایب قونسل دولت علیهٔ ایران
... نموده است در محکمهٔ قضای حکومت انگلیش بر قونسل مذکور میرزا سلیمان خان و
... دزدی متهم ساخته و ... خان معظم الیه را بدیوان قضا طلب نموده برد جواب —
اینگونه چیزها و بدنامی ها موجب افسوس اند ... احدی از اهل ملک ما نمیشود و من یقین دارم
که بسیاری از آنها ناخوش و ... خاطر میشوند اگر بنده چیزی درین باب بنویسیم و در ...
درج کنم — ولی من مینویسیم که مردم ملک و حکومت آنها بدانند که ذلت و حقارت آنها تا بچه پایه

است و تا بچه اندازه آنها میتوانند افتخار کنند بر دزدی و بی‌تیلای دولت خود — این فقره دزدی
البته در تمام ملک هند و ملک انگلند بلکه در تمام یوروپ اکنون انتشار می‌یابد خواه صدق باشد
و خواه کذب و بهر حال موجب شکست ما و دولت ایران خواهد بود و کسانی بیشتر افسوس میخورند
و بیشتر میخندند که اندکی از امور جهان آگهی دارند — اگر ما معاهدات دولت انگلیش با دولت خود
ملاحظه کنیم و حالت دزدی و بی‌تیلای قونسلهای آن دولت در ایران و حقارت و خفت قونسلهای
دولت ایران را در بمبئی بیان کنیم آنوقت معلوم میشود افتراق میان این دو چیست و آنوقت
دل صاحبان غیرت بجوش می‌آید که قونسلهای دولت ایران باین حقارت و بی‌عرضگی باشند —
بالیوز انگلیش را در بوشهر همان زور و استیلا است که رزیدنت حیدرآباد راست و لیکن
بالیوز ما در بمبئی ابداً عزت و حرمتی ندارد بیچاره مکان نشیمن و اسباب لازم و مواجب
باندازه ندارد و مواجب او گاهی بر وقت و بقاعده و باندازه باو نمیرسد همیشه مقروض
است و بی‌حرمت — احدی از مردم ایران را حرمت و عزتی بر او نیست و اعتنائی باو نمیکنند و
حسابی از او نمیبرند — ابداً او را آن اقتدار و عرضه نیست که در امور رعیت ملک خود بتواند
مداخلتی نمودن نعوذ بالله اگر مداخلت هم بکند آنوقت هم یک آفتی است مردم ایران را —
آنوقت میخواهد همان گونه رفتار کند با آنها که در ایران میکرد میتوانست کرد — بهر حال
اینست حالت ملک ما و دولت ما خدا علاجی کند این امراض را — راقم (م - د)

(د)

سکندرآباد ۱۰ رمضان ۱۳۰۰ — مدیر شفیق را سلام صاحبا
شفیق تاریخ ۶ ماهجاری (رمضان) شرحی در تعلیم و تربیت زنان درج بود و نیز در
صفات و خصائل و عادات آنها — "خوشتر آن باشد که راز دلبران گفته آید در حدیث
دیگران" — اینگونه مطالب را من باید بنویسیم که تامل و تدقیق در آنها بیش از دیگران است

صاحب عزیز من قاعدهٔ کلّی در تمام روی زمین و در میان هر قوم و ملتی این است که آنچه
بزرگان و علما میکنند و میگویند عوام الناس جهلا پیروی آنها را مینمایند. علما و بزرگان
ما چنین دانسته و میدانند و معتقد اند که زنان ناقص عقل اند و از پهلوی چپ زائیده
شده اند و لهذا همواره کج رواند و ابداً قابل تربیت و علم نیستند. دیگر آنکه شاید بعضی
احادیث و اخبار هم دیده اند و دارند در دست خود و برای تقویت کلام خود که ما نیز هم
قلم و فتوی الحاد بر ما برود اگر آنها را رد کنیم. پس از اینها و از همه بالاتر این است
که عالم و جاهل میکنند آنچه را که خود میدانند خلاف است شرعاً و عرفاً و تهذیباً و همه را
در حضور زن و فرزند خود با وجود این هنوز بتوهمات جاهلانه گرفتار و مقید هستند.
مثلاً از جمله چیزهائی که بعضی بلکه بسیاری از بزرگان ما خلاف شرع پیغمبر خود میدانند
خواندن و آموختن زبان دیگر ملل است و میگویند هر که لغت دیگران را بیاموزد در وقت
مردن کلمهٔ لا اله الا الله بر زبانش جاری نمیشود. بعضی دیگر از بزرگان ما نیز هستند که در لغت
دیگران فاضل و کامل شده اند ولی هر دو این فریق از جادهٔ حقیقی خارج اند اولین را
اعتقاد همین است و دومین را اعمال خلاف. آنها اینها را بد میگویند و اینها آنها را
ولی ما هر دو را بد میگوئیم. عوام الناس در وسط این دو صنف افتاده گاهی بجذبهٔ آن کشیده
میشوند گاهی بجذبهٔ این و افتراق این هر دو بعد المشرقین است.

این آرتیکل بسیار طویل است ولی ما در این کتاب مختصری را از آن مینویسیم

زنان ابداً در عقل و استعداد کم از مردان نیستند و این کم و زیاد تجربه بهم رسیده. مثلاً
در میان طوایف و قبایل وحشی صحرانشین مانند تاتاریان و ترکان و ایلات ایران و بعضی
از صحرانشینان هند هم زنانی هستند که چون مردان سواری میکنند و رهزنی مینمایند و
شمشیر میزنند و جنگ میکنند و بسا هست که در بسیاری از امور خانگی و زندگی زنان محنت
میکشند و مردان آنها خوابیده اند. در میان مردم یوروپ و امریکا یعنی نصارا شب و روز

و ایشان پیشوا و کذا زنان سواری میکنند و کالسکه سیر انند و هنرهای دیگر بسیاری میدانند و دکانداری میکنند و داکتری و معلمی و تصنیف و تالیف کتب متعدده در مختلف علوم میکنند و حتی آنکه در علم ریاست و سیاست و پولیتیک هم کمال استعداد و قابلیت را دارند و شکی نیست که اگر صد کس از آنها مجلس شورائی کنند ملکی را میتوانند نگاهداری کردن- مختصر این است که زنان هم (خواه مسلمان باشند و خواه غیر مسلمان) در میان ما همچنانکه در میان سایر ملل عالم قابل آموختن علم و تحصیل کمال و هنر و تربیت و تهذیب هستند و ممکن است آموختن و تربیت آنها در صورتیکه اول مردان ما خود متخلق باخلاق حسنه و متصف بصفات نیک و شایسته بشوند آنگاه سعی کنند در تربیت زنان و دختران و اولاد خود- اگر چنین شود تربیت زنان امکان دارد در میان مسلمانان و الا فلا- والسلام راقم (م- د)

(ذ)

۱۵ محرم ۱۳۰۱- مدیر شفیق راسلام صاحبا در پال مال گزت نوشته است که در تشکر پرشیا این پادشاهان عظیم الشان نائٹ گرٹر یعنی ستره بند اند برای نام و عزت-

امپراطور سوم روس- امپراطور آستریا- پادشاه رطیا- پادشاه بلجیم- پادشاه هالند- پادشاه ایتالی و پادشاه اسپین- سوای این پادشاهان مذکوره که همه تاجدار اند این شاهزادگان ذیل هم همین منصب عزت را دارند- ارچ دیوک آستریا- شاهزاده ایتالی- پادشاه ماضی معزول اسپین- شاهزاده هسی- شاهزاده بلگریا- سه شاهزاده انگلیش یعنی سه پسر این ملکه موجوده این اندیشه بخاطر من گذشت که چرا نباید یکی از شاهزادگان ایران و یکی از شاهزادگا

[...]ستان هم چنین منصب عالیشان را داشته باشند- بلی این مردم انگلستان
مرتبه عالی تر از آن است که ما نرری کرنال باشند در لشکری و اینگونه چیزها و کارها
را کسر شان و مرتبه خود میدانند-
دیوک آف کنات باید امروز وارد بمبئی شده باشد- پادشاه زاده
که آمدنی ممالک محروسه ما در پیش دو صد کرور است یعنی هشتصد کرور ایران باید دید
که چگونه وارد ملک هند میشود و چگونه در تحت حکومت و اطاعت چاکران ما در خود
است- مینوسیپال بمبئی فقط پنجهزار روپیه داده است برای مخارج ورود آن شاهزاده
و حاکم بمبئی حکم کرده است که ساعت پنج و نیم بساحل نزول کند آن شاهزاده پس
از آن چه بکند و بکجا برود- او را هیچ اختیار نیست اکنون در این ملک که ملک
مادر اوست و در هیچ شهر و قریه از تمام ممالک مادر خود- دو روز زیاده اجازت
ماندن در بمبئی ندارد و باید بفوج خود ملحق شود در منصب جنرالی و پس از آن برای
تماشای کلکته از فرمانروای هند رخصت حاصل کند- در ایران اگر شاهزاده
بجائی برود ده لک مخلوق خدا را بعذاب الیم در می اندازد و خود مختار کل است و حاکم
هر شهر و بلدی که این شاهزاده در آن وارد میشود غلام حلقه بگوش و عبد زر خرید
اوست- مرغها بسیخ زده و درختها از بیخ برکنده میشود و چه کارهای دیگر که نمیشود-
چند شب پیش از این در خانه آقا میرزا علی داکتر ماندم و جناب
موصوف بیان وضع و حالت انگلستان را می فرمود- سخن باینجا رسید که دیوک
سدرلند هنگامیکه میر لایق علیخان (وزیر حال حیدرآباد) را دعوت نموده بود
داکتر موصوف هم شریک آن دعوت بود- داکتر صاحب بیان میکرد که چندین
هزار پوند هر روزی آمدنی این دیوک است مع ذالک چندان سلیم النفس کریم الطبع
و افتاده مزاج است که مکرر دست بشانه من میزد و میگفت که "بیا رفیق دیرینه من"

من گفتم در ایران ده باشی و در حیدرآباد امین کوتوالی هم این افتادگی را ندارند و مشایع خود را از این دیوک هم برتر میدانند۔ "تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا ار تواضع کند خوی اوست" ۔

(ل)

سکندرآباد ۸ ربیع الاول ۱۳۰۱ — مدیر شفیق را اسلام صاحبا من شاکر و ممنون شما هستم که ترجمهٔ خط کارسپاندنت تیمز را در خصوص ملاقات او با سلطان ترکی که در بمبئی گزت چاپ شده بود و من بجناب فرستادم در شفیق درج فرمودید و در این هفته ملاحظه شد۔ مقصود من از ترجمهٔ این خط فقط این بود که چیزی از نوشتجات من در شفیق چاپ شود و روزنامهٔ مذکور از نوشتجات من خالی نباشد و الا من امید ندارم و باین امید این خط را ترجمه نکردم و بشفیق نفرستادم که اهل ملت و هم مذهبان من از ملاحظهٔ آن عبرتی گیرند و موجب غلیان و تغییر احوال آنها شود۔ و باید دانست که اینگونه نوشتجات برای مردم یورپ مفید است که طالب هستند و عبرت میگیرند و چیزها می آموزند از آنها و قدر و قیمت میشناسند از آنها و ما می بینیم که چه کسان عالیشان در مختلف ممالک و بلاد و دربار سلاطین جالم کارسپاندنت یعنی مراسله نگار تیمز لندن و سایر اخبار و روزنامجات انگریزی هستند و همواره میروند و به حکمت و با کمال سعی و جهد خود را شامل مردم میسازند و از احوال ملک و خلق ملک و حکومت ملک آگهی بهم میرسانند و پس آنچه که دیده و شنیده اند در اخبار درج می کنند۔ ولیکن مردم مشرق زمین و بخصوصه مسلمانان را شوق و ذوقی نیست بترقی دادن و از ترقی یافتن خود و ابداً فایده برنمیگیرند از این کارها و فایده نمی بینند در این چیزها۔ و عمده سبب اینست که همیشه بر اینحال بوده اند از قدیم و گاهی قومی یا فرقه در میان اینها ترقی نداشته است و همواره غرق بوده اند در محیط این رسوم و عادات بد و این رسوم و عادات بد در جبلت آنها ریشه دوانیده و از بیخ برکندن آنها بسیار مشکل است و اقلاً اندک تاملی نمیکنند و اندک محنتی هم

... شمارند که تمیز دهند بد و نیک کار ما را —

این نکته را باید بر خود و احوال مردم آشیا بخصوص مسلمانان را از همان قیاس کرد که در سال ۱۴۵۳ عیسوی ترکان عثمانی قسطنطنیه را گرفتند و محمد ثانی شهر مذکور را پایهٔ تخت خود قرار داد — الآن چهار صد و سی سال است که ترکان باشندهٔ ملک یورپ هستند و در بین همین زمان هم بود که مردم یورپ رو بترقی نهادند و این ترقی را کردند که ما امروز بچشم خود می بینیم — اگرچه من نه شهر قسطنطنیه را دیده‌ام و نه حالت ترکان را ملاحظه نموده‌ام ولیکن از روی خط کارسپاندنتیز اگر قیاسی کنم حالت ترکی نسبت بسایر ممالک یورپ باید بگویم که نسبت این دو نسبت طفل شیرخوار است و مرد حکیم کامل — از قراریکه کارسپاندنتیز مینویسد هنوز ملک ترکی داخل متمدنین نیست بلکه میتوان گفت که داخل مبتدیان هم محسوب نمیشود — از سعی و جهد نمودن این مراسله نگار برای ملاقات سلطان و سد و دو مشکلاتیکه در راه بوده است ملاقات مشارالیه را و تدابیری که بکار رفته است برای ملاقات او و رفتن سلطان بسلام و رسل و رسایل و نامه و پیامی که رفته است درمیان این مرد و سعید پاشا و لارد دفرین و سلطان و دیگر حکم و حیل و دیگر کارهائیکه تفصیل آنها موجب درد سر است معلوم میشود که هنوز ترکان بعادات و رسوم قدیم خود معتاد و گرفتار و عقیده مند هستند همچنانکه مسلمانان هر ملکی در عالم — ما مکرر در اخبار دیده ایم و از کسان شنیده ایم که بسیاری از مردم نامعروف هند در انگلند ملاقی شده اند با قیصر هند (یعنی ملکهٔ انگلند) و مکرر شنیده شده که سلاطین عظیم الشان یورپ چون امپرار جرمنی و امپرار روس و امپرار آستریا و غیره بکمال سهولت ملاقی شده اند و هیچ چه عیب و نقصی وارد نیامده و از شان و مرتبهٔ آنها نکاسته — پس این عیوب و علل همه درمیان مردم مشرق زمین است و بهمین جهات است که گاهی ترقی اینها امکان ندارد — مگر هنوز ما باید بگوئیم که

دولت عثمانی بسیار ترقی کرده است چرا که ملاقات شخصی بمقام دو مرتبه مراسله نگار تیمز
از سلطان عظیم الشانی مانند سلطان ترکی آسان تر است از ملاقات چنین شخصی از یکی از
امرای حیدرآباد۔ من خود یکی از انگریزان عالیشان را دیدم که دو ماه بود می‌خواست پیشکار
حیدرآباد را ملاقات کند و میسر نمیشد و آن صاحب شکایت میکرد۔ من خود روزی نزد
کوتوال حیدرآباد رفتم و یکساعت بر سر پا ایستادم تا مرا گفت بنشین۔ این چیزها اهل ایشیا
و مسلمانان جزو جلال و بزرگی خود میدانند۔

بدتر از همه این است که خلق ایشیا را عموماً اعتقاد این است که باید فرقی
باشد در میان اعالی و ادانی ناس (یعنی در میان صاحبان جاه و جلال و کسانیکه آن
جاه و جلال نیستند) و این افتراق بهیچ کار و بهیچ چیز دیگر ظاهر نمیشود جز بانگلونه چیزها و
کارها۔ من در میان جمعی میگفتم که هیچ ضرورتی نداشت که حضور دکن چهار صد کس همراه خود
بکلکته ببرد و پنج یا ده لک روپیه خرج کند یکی از میان آن جمع مرا گفت پس فرق میان
شاه و گدا چیست؟ من در جواب گفتم امپراطور جرمنی و امپراطور روس گاهی با این عدّت همراهی
سفر نمیکنند و این مبالغ گزاف را در سفر خرج نمی نمایند پس باید از شان و بزرگی ایشان بکاهد
اگر ملکهٔ انگلستان بهند آید ده کس را بیش همراه نخواهد آورد و تحمیل بیست هزار روپیه بیش
خرج نخواهد کرد پس باید از شان او بکاهد۔ و باید ملتفت بود که چهار صد یا چهار هزار کس
همراهی در بازار حیدرآباد عظمتی دارد ولی در بازار کلکته یا بمبئی و مدراس عظمتی ندارد و
احدی را اعتنائی بآن نیست فافهم

مکالمات کارسپاندنت تیمز و سلطان را که ملاحظه نمودید۔ معلوم میشود
که هنوز سلطان ترک عاجز است که نظم و نسقی بدهد در ملک خود و محتمل که تا قیامت
هم هیچ سلطانی نتواند نظم و نسق بخشد ملک ترکی و هر یک از ممالک مسلمانان را۔
مگر مردم ایران مرا گفته اند که شاه یک تن واحد است و پیرامون او را لسیاری گرفته اند

همه برخلاف رای او برای امید بند در ترقی رعیت و ملکت او و من در جواب گفته ام آنچه
را که مراسله نگار تیمز گفته است بسلطان ترک در حین ملاقاتش با او - عزیز من کسانیکه
در جهان آمده و نام خود را در جهان باقی گذاشته اند تا قیامت برای کارهای بسیار عظیمی که
کرده اند همه اشخاص واحد واحدی بوده اند - اگر من بخواهم ممکن است صد کس را از آنها
نام برم در اینجا مثل سکندر رومی - جولیس سیزر - الفرد بزرگ - شرلمین - فردریک بزرگ
جنرال واشنگتن - نپلیان اول و در همین روز امپرار پروش و دیگران - مگر عزیز من
عزم و جزم و همت مردانه در کار است - در این زمان ملکرانی با نظم و نسق آسان تر است از
ازمنه قدیمه با بی انتظامی و هرج و مرج - همان چند کلمه که کارسپاندنت تیمز بسلطان آموخت
کافیست برای ترقی ملک ترکی و هر یک از ممالک مسلمانان مگر همان مانع عظیم را دارد که
مراسله نگار مذکور بیان کرده و من سالها قبل از انکه این مرد ملاقات کند با سلطان ترکی
گفته و در کتاب هم نوشته ام -

صاحب من اگر ما در تواریخ عالم ملاحظه کنیم از زمان آدم صفی تا کنون هر
خرابی و هر تباهی و آفتی که بر هر شخص هر قوم و هر ملکی وارد آمده است فقط بواسطه حب
استیلا بوده - تنزل ممالک مسلمانان و عدم ترقی مسلمانان در هر زمانی بخصوص در این زمان
فقط بواسطه حب استیلا بوده و هست و اگر بر همین منوال باشد تا قیامت بر همین منوال خواهد بود
در میان مسلمانان از سلطان گرفته تا گدا هر شخصی طالب استیلا است بحسب حالت و درجه و
مقام خود - استیلا چیست؟ - استیلا آن اختیار را میگویند که شخصی داشته باشد
بر جان و مال و عیال دیگری بحسب قوت و طاقت خود - سلاطین طالب استیلا هستند محض
برای انکه جان هر کرا بخواهند بگیرند و بتوانند - این بیچاره ها در دست نفس سرکش خود
گرفتار و عاجز هستند نه در دست کسانیکه پیرامون آنها را گرفته اند - اینها مردمانی هستند
که نمیتوانند بمبلغی معلوم گذران کنند بلکه باید زر رعیت خود را بزور و قهر بگیرند و باختیار

واقتدار کامل بر باد دهند بر وفق میل و خواهش خود - اینها مردمانی هستند که نمیتوانند بیک قبا و کلاهی ساده بسر برند بلکه میخواهند بجواهرات قیمتی خود را آرایش دهند و بلباسهای فاخره خود را زیب و زینت بخشند و ناچارند که زر مردم را بگیرند یا هرچه هر که دارد بجبر و ظلم از او بستانند - اینها مردمانی هستند که نمی توانند بیک و دو زن قناعت کنند و ان هم لغو خود میخواهند چهار صد و هزار زن داشته باشند و زن و یا دختر هر کرا که بدانند و بفهمند و آگهی بهم رسانند که خوش صورت است از هر ذاتی که باشد بگیرند برخلاف مرضی او و بالجمله تا هنگامیکه استیلا نداشته باشند نمیتوانند اینگونه کارها بکنند پس بمضمون الناس علی دین ملوکهم اراکین دولت ایشان و بزرگان ملک و حتی احاد ناس یعنی کسانیکه در جزو جمعیت و هم بستگی پا نهاده اند و بهمین امراض مریض و سقیم هستند پیروی می کنند سلاطین خود را - پس هر سلطانیکه بخواهد خلق مملکش خوش باشند و آزاد باید اختیار کامل و استیلای کامل خود را از دست بدهد - شکی نیست که هر سلطانی در هر ملکی که امروز استیلای خود را از دست بدهد احدی از رعیتش وزیر دیگر دم از استیلا و اقتدار و اختیار نمیتواند زد -

عجب نیست که هیچ کسی در ممالک آشیا ندانسته و ملتفت این نیست که خوشی و راحت و ترقی خلق و نسیتی در اینست که مردم همه آزاد باشند و بآزادی با هم گفتگو و نشست و برخاست کنند و بآزادی آرای خود را اظهار سازند و بآزادی تجارت و فلاحت کنند و بآزادی هنرمندی و دانش خود را اظهار نمایند - و عجب تر از همه آنست که آزادی را مایه فتنه و فساد میدانند و هرج و مرج را مایه آسایش و راحت - سلطان ترکی کار را رسانید تیمز را گفت که " آزادی در ملکی که مردمش معتاد نیستند و نمیتوانند آزادی در استعمال آرند بآن ماند که شخصی را تفنگی بدست دهند که نتواند آنرا استعمال کند" این بکلی خلاف عقل سلیم است و هر که چنین سخنی را بگوید عاقل و صاحب دانش نباید شمردش زیرا که مقصود از آزادی

هست که همه عیوب خلق معدوم شود یعنی زبردستان بزیردستان ظلم نکنند و بزرگان بر ترو تران زبردستی روا ندارند و خلق همه یکسان شوند و این هرج و مرج در حقیقت علیه آزادی هست زبردستان و مردم بدفعال ملک را ولی چون مردم آزاد شدند و همه مساوات هرج مرج معدوم میشود ــ هیچکس تامل نمیکند که معدودی انگریز چگونه در ملک هند بیست پنج کرور خلق را آزاد نگاه داشته اند و حال آنکه خلق هند از خلق هر ملکی مختلف ترند در مذاهب و عقاید و آراء و هر ملک دیگری را هم که امروز بگیرند فردا تمام خلق آن ملک آزاد اند۔

بان همین است مقصود ما۔ شرط آزادی جریان قانون سخت است و تا هنگامیکه قانون در ملکی نباشد نه بطور آزادی خلق را میتوان نگاه داری کرد و نه بعبودیت و بندگی۔ و تا قانون در ملک نباشد ابدا امید ترقی و بهبودی برای ملک و اهل ملک نیست۔

مگر باید دانست (و دانستن این امر اهم تر است از هر چیزی) که حکومت نباید مشتمل باشد از پادشاه ملکی و چند کس از ارکین دولتش که خود گزیده باشد و جوابده نباشند در آرای خود و هر یک جوابده نباشد در هر کاری و عملی که واگذاشته باد یعنی باختیار کامل خود عمل کند۔ ما این فقرات را بتفصیل در کتاب دیگری و همچنین در این کتاب نوشته ایم۔ باین موجب حکمرانی بسیار سهل است و ترقی دادن ملک و خلق ملک بنهایت آسان است اگر کسی بتواند دست از استیلای خود بدارد و امور را واگذار کند بقانون و اصول۔

چند زمانی نگذشته است که شخصی مرا گفت هنگامیکه ناصر الدین شاه از سفر یورپ مراجعت کرد اراده داشت که ملک خود را نظم و نسقی دهد و خلق را آزادی بخشد روزی یکی از ارکین دولتش در حضورش آمد با جبهٔ بسیار قیمتی شاه او را گفت "مرا اراده است که قانونی جاری سازم که اگر بخواهم این جبه را از تو بگیرم آن اختیار را نداشته باشم"۔ آن امیر در جواب گفت "قربانت شوم خدا آن روز را بدنیا نیارد که قبلهٔ عالم را این اختیار

و اقتدار نماند — جان و مال همه از آن اوست — این سخنان سخنان مردم نادان است و
مرد عاقل این سخنان را نمیگوید و نمیشنود که نزد عقلا و طوایف دیگر مایهٔ ضحک و تمسخر باشد
اینها همه بهانه است — شاه ایران میخواهد آن جبه را بگیرد و آن امیر را بخود واگذارد که
صد جبه در عوض آن از خلق بگیرد بظلم و ستم و آن امیر میخواهد پادشاه خود را آن اقتدار
باشد تا او را نیز باشد — من بر آن هستم که هر پادشاهی که بتواند ظلم را جاری دارد در ملک خود
عدل و نصفت را هم میتواند جاری دارد — اگر همان زوری را که بکار میبرند در ظلم بکار برند در
معدلت و نصفت شکی نیست که بکمال آسانی میتوانند خلق را تابع قانون و عدل و انصاف
سازند — مگر چنانچه گفتیم قانون در کار است و بی قانون هیچ کاری صورت نمیگیرد — مگر
یک افتراق کلی در میان است مردم یوروپ و مردم اشیا را و این افتراق بسیار کلی است و
رفع آن بسیار مشکل بلکه از جملهٔ محالات است — مردم یوروپ میگویند پادشاه باید تابع
رعیت باشد و مردم اشیا میگویند رعیت باید تابع پادشاه باشد و ما در این میان
میگوئیم که الحق پادشاه باید تابع رعیت باشد چنانچه سعدی هم گفته "پادشه پاسبان
درویش است" — اهالی ممالک یوروپ صدها سال قبل از این متفق شدند و بزور
حقوق خود را مقرر کردند و سبب شدند که قانون آزادی در ملکشان جاری گشت
و همه روزه بر سر حقوق خود با حکومت خود در نزاع و جدال اند و در همین روز بر اکثری از
اهل عالم معلوم است و معلوم شده است که معدودی انگریز در ملک هند در مقابل حکومت
خود و بیست و پنج کرور خلق هند میجنگند بر سر حقوق خود و آخر کامیاب خواهند شد (و آخر
شدند ۳ ماه میگذرد) و همه متفق اند — مگر از آنطرف در میان بیست و پنج کرور خلق هند
پنجاه کس متفق نیستند و نمیتوانند حقوق خود را طلب کنند فی نفسه — و در همهٔ ممالک اشیا خلق ملک
تابع حکومت یا پادشاه خود هستند و حکومت یا پادشاه هر چه میخواهند می کنند —

یکی از جملهٔ حماقتهای مردم اشیا اینست که پادشاهان خود را ظل الله میدانند

(حکومت میکنند) و عقل او را با عقل تمام رعیت ملک آنها مساوی بلکه برتر میدانند

و آنها را از جانب خدا و بموجب وحی سماوی مختار بر جان و مال و عیال رعیت شان میدانند

و تمام خلق بهر درجه و مقامی که باشند یا ظالم اند یا مظلوم (بالنسبه) و فقرای آنها بخصوص

تماماً مظلوم اند و ملک و عیال آنها را گرفته اند و تباه ساخته اند معهذا الک هر که حرفی از انصاف

و ظلم در میان آرد میخواهند او را بکشند - بسیاری از اهل ملک ما دشمن جان من اند از آنکه

حکومت یا پادشاه آنها را ظالم میگویم و آنها را مظلوم میخوانم - مردم ملک ما چنان بغضب

خدا گرفتار اند که اگر کسی آنها را مظلوم خواند خشمگین میشوند بلکه اگر در خفیه او را بیابند

بالضروره خواهند کشت -

در همان اخبار بمبئی گزت نوشته بود که مالیات سال گذشته ملک انگلند

نود کرور بوده و قریب چهار کرور از سال قبل از آن مزید شده بوده است - ملک ایران

چندین برابر انگلند است و چهار کرور درهم مالیات ندارد -- این فرق کلی از چیست ؟

از همان است که ملکه انگلند استقلال ندارد و شاه ایران دارد و مردم انگلند آزاد هستند و

مردم ایران بنده و برده ملک انگلند قانون دارد و ملک ایران بی قانون است —

راقم (م - د)

(۱۰)

سکندرآباد ۵ جمادی الاول ۱۳۰۱

مدیر شفیق را سلام - صاحب من "چه حاجت که نه کرسی آسمان

نهی زیر پای قزل ارسلان مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه"

مردم دکن نباید فراموش کنند (گویا بهمین زودی فراموش کردند) آنچه را که لارد رپن

در نطق خود فرمود بحضور پیر نور بطور موعظه و نصیحت که مضمون آن باینموجب بود -

" ملتمس هستم که ملک ... ... خوش و قانع کرده بنمایشات ظاهریه و اقتدار دولت

و شکوهی که تو خود را در میان آنها می بینی و تملقات و چاپلوسیها و خوشآمد گوئیها که از هر طرف
بتو می کنند خوش آمد گویان و متملقین" - اکنون تا شش ماه و یکسال دیگر پیوسته تاریخ جلوس
خواهد آمد از اطراف و جوانب امصار و بلاد دکن و اخبارها همه روزه پر میشوند از خوش آمد گوئی
خوشامد گویان - یکی قمر رکاب و فلک جناب خواهد نوشت - دیگری خورشید ایوان و
ملک دربان - یکی رستم دستان و دیگری سام نریمان - یکی تیغ زن و دیگری لشکر شکن
یکی سینه شیر را میشگافد و دیگری پهلوی ببر را میدرد - یکی حجاج بیخواندش و دیگری
سلیمان بارگاه و حال آنکه چند روزی نگذشته است از مسند نشینی او و هیچیک از این
خصال را کسی ندیده و نخواهد دید گاهی - افسوس است که در اینمملکت یک شخص عالی خیال
و بلند اندیشه و دوربین نیست و همه را قول و فعل قول و فعل اطفال است - و لیکن ما از
ماضی چیزی ندیده ایم و در مستقبل امید واریم و دعا می کنیم که جانفشانی سر سالار جنگ
مرحوم و صرف زر بسیار و محنت استادان متعدده انگریزی و عربی و فارسی و سفرهای دهلی و
کلکته و آخر از همه نصایح لارد رپن نتیجه خود را بخشد و حضور دکن ابتدا برین صرافت افتند
که رسم خوش آمد گوئی را از اینمملکت و از دربار خود معدوم سازد که تباهی تمام ممالک ایشیا
بخصوص مسلمانان بواسطه همین تملق و خوش آمد گوئی است - ما مکرر از اینگونه عبارات
نصیحت آمیز در اخبار شفق نوشته ایم و اکنون بر تمام اهل دکن بلکه تمام اهل هند معلوم
است و لیکن گاهی کسی اعتنائی بکلام ما نکرده است - مگر ما امید واریم که حالا هر دو ملک
اعتنائی بکنند بکلام لارد رپن - ما باندازه دانش خود کتابی نوشته ایم بنام حضور و
یکسال است که نزد نواب اقبال الدوله مانده است که وعده نموده است بنظر حضور برساند
اگر آن کتاب با خاک یکسان نشده باشد و مفقود نگشته باشد و آن وعده وفا شود
که من گاهی امید وار نیستم بابقای آن احتمال کلی میرود که هر چند کم بهاست کفایت کند برای
نظم و نسق امور اینمملکت بلکه سایر ممالک مسلمانان هم - "گاه باشد که طفلکی نادان بغ

قصابر هدف زند تیری " - ما باندازه فهم و دانش خود اکنون چیزی مینویسیم در حق
ملکرانی زمان مستقبل حیدرآباد و آنچه شرط بلاغ است بعمل می آریم خواه کسی بشنود و خواه
کسی نشنود - آنچه ما مینویسیم مجمل و سرسری است و جزئیات و نکات و دقایق و فواید کلی آنرا
وا میگذاریم که دیگران خود درک کنند و تامل و تعمق نمایند -
بنزد رای ناقص من درین ریاست دو مجلس ضرور است یکی خاصه و دیگری
عامه - (۱) مجلس خاصه باید مشتمل باشد از حضور میر مجلس - نواب سالار جنگ -
نواب خورشید جاه - نواب اقبال الدوله - نواب بشیر الدوله - شهاب جنگ و پیشکار -
اکثر یا زیاده تر ازین عدد بسته بمیل و خواهش پادشاه ملک است ولیکن در انتخاب باید
اشخاص دنیا دیده و کار آزموده و خدمت کرده باشند - اجزای این مجلس خاصه فقط در امور
مشاور خواهند بود که نسبت دارند آن امور بدولت انگلیشیه یا در هر امر سترگی که پادشاه
آرای آنها را طلب کند - (۲) مجلس عامه باید مشتمل باشد از کسانیکه هر یک از آنها یا مُصر
باشد در یک رشته از امور ریاست - مثلاً این اشخاص ذیل و ازین قبیل اشخاص
اقلا باین عدد هم باشند -
سالار جنگ میر مجلس - مولوی مهدی علیخان - مولوی سید حسین بلگرامی
مولوی مشتاق حسین - مولوی صدیق - مولوی شیخ احمد - علی رضا خان -
اکرام الله خان - حافظ عبد الکریم - مولوی محمد حسن خان - مستر رتنجی -
مستر ڈابجی - مستر وٹکلینسن - میجر نویل - جنرال گلسفرد - راجه رای ایان
قدیر جنگ - کپتان لیکن - هری کشن بهادر - یکی از فوجداری - یکی از کوتوالی -
یکی از صفائی - یک ڈاکتر - یکی از قیچه خانه - معتمد تعلیمات -
در حیدرآباد مولوی صاحب و نواب و دوله و جنگ و بهادر بیشمار اند
و ما همه را نمی شناسیم و اگر هم بشناسیم بمقصود و اراده ما نسبتی ندارند - ما عمامه کلان و

جامه خلقان و قامت بلند و بازوی سخت و شکم بزرگ و ریش پهن و کوت و پتلون و
زبان دراز چاپلوس خوش آمدگو و اولاد فلان پادشاه یا شاهزاده دهلی یا پسر امیر
بخارا و خاقان چین و پادشاه سمرقند و قیصر روم و خلیفه بغداد و تیمور و نادرشاه
و فاضل نحریر و ادیب اریب و غیره و غیره نمیخواهیم بلکه دو مثقال مغز میخواهیم که در کله کسی باشد
کارروائی و کار آگاهی درکار است در امور سلطنت و حکومت — برای این کار کسانی
درکارند که سالهای دراز در خدمت باشند و راه و چاه کار را بدانند و تجربه آموخته
باشند یعنی بالنسبه چرا که جای اینگونه اشخاص در این مملکت خالی است — اگر این عدد
را هم نخواهند کمتر یا زیاده تر کنند مختارند — در این مجلس باید بر سر جزئی و کلی امور
ریاست گفتگو شود و بنوبت هر یک از این اجزا مجاری احوال و کیفیات کچهری یا سررشته
خود را بمجلس حاضر آرد تا دیگران هم آگهی بهم رسانند و بر سر آن گفتگو کنند — اجزای
این مجلس باید همه آزاد باشند و بیخوف و بدون خوشامدگوئی آرای خود را اظهار سازند
میر مجلس را باید اختیار باشد که حک و اصلاح کند آنچه را که بنظرش خلاف یا درست
آید — میر مجلس را باید اختیار باشد که چون یکی یا دو کس یا زیاده بر سر مطلبی بیجهتی
تنازع و نفسانیت میکنند یا می کنند از روی غرض و خصومت آنکس یا اشخاص را از
مجلس خارج سازد — در هر هفته یکروز این مجلس باید منعقد شود و مجاری احوال آن بنظر حضور [illegible]
[illegible] بهتر در ابتدا باید چهار این مجلس که کار آگاه با[illegible]
بخوبی بدانند مقرر سازند که ضابطه چندی بنویسند و [illegible] اجزا [illegible]
هر دو مجلس و اختیار میر مجلس را در آن ضوابط بنویسند که مثلاً از چند کس کمتر نباشند
بعبارة اخری در غیبت چند کس میتوان در این مجلس گفتگو کرد و الا آن گفتگو مجلس [illegible]
پس این ضوابط را باید بنظر حضور برسانند و ایشان دستخط فرمایند و چاپ شود و بطبع
کتابچه و همه عمله ریاست در هر جا [illegible] مستند [illegible] خلق [illegible]

نظر بنده می آید که مجلس جمع اگانه که مشتمل از چند کس باشد در تحت
مجلس عامه باشد مقرر سازند فقط برای آنکه از اطراف و جوانب ملک آگه شوند که کدام
جایدادها خالی مانده و چند کس امیدوارند و هر یک ازین امیدواران بکدام کار
و خدمت مناسبت دارد و پایهٔ علم و لیاقت او چیست و قابل چه مهوارست - سفارش
را از احدی قبول نکنند و اگر قبول می کنند هر شخصی را زیاده از قابلیت و استعداد
کار و عهده ندهند محض برای آنکه خط سفارشی از کسی آورده است - این اشخاص آنچه
میکنند باید بمجلس عامه پیش کنند - بعضی اشخاص را من دیده ام و میدانم که هیچ
قابلیتی نداشته اند و بسفارش تعلقدار شده اند و بسفارش تحصیلدار شده اند
و امثال ذالک - اینگونه بدنظمیها را باید موقوف و معدوم سازند - بتدریج باید
در مجلس عامه قواعد و قوانین هم در بعضی از امور ریاست جاری شود اگر تاکنون نبوده
و اگر بوده حک و اصلاح کنند در صورتیکه حک و اصلاح لازم داشته باشند یا تجدید
کنند - هر یک از اجزای این مجلس جوابده است در سررشته و علاقهٔ خود ولیکن باید
تا یک حدی هم اختیار بآنها داده شود بموجب ضابطه - هر که خلاف آن ضوابط
کند باید برطرف و معزول شود از عمل و عهدهٔ خود -

درآمدنی و مخارج ملک بنظر من چنین میرسد که سوای خود حضور
دیگری را نباید اختیار باشد که بدهد و بخشد و آنچه داده و بخشید میشود باید بروفق
قانون و امضای تمام اجزای مجلس باشد و از امور ملکیه خارج نباشد و اگر از امور ملکیه
خارج باشد باید بامضای حضور باشد - مگر یک نکتهٔ دیگر باقی است در نوشتن آن
بسیار سخت است و آن اینست که آیا حضور پرنور را چه اختیار باید باشد در دخل و
خرج ریاست - در خصوص بنظر من چنین میرسد که مشاورین خیراندیش باید بالضرور
آرای خود را ظاهر سازند اگر خرجی بشود که بیجا و زیاده از اندازه باشد زیرا که همیشه باید

خرج او کمتر از دخل او باشد ـ بسیار مشکل است که در این حالت که این ملک است و همچنین سایر ممالک مسلمانان کسی بتواند دم ازین فقره و مطلب زند چرا که موجب گریه همه خلق میشود ـ

در اخبار بمبئی گزت ۲۹ جنوری دیدم نوشته بود که سلطان روم ماهوار وزیر اعظم خود را مزید کرد و از ۲۵۰ پوند رسانید به ۵۰۰ پوند در ماه و باین حساب ۶۰۰۰ پوند در سال مواجب وزیر اعظم سلطان ترکی از وزیر اعظم انگلند بیش است چندی قبل شخصی بجواب من در شفق نوشته بود که سبق بخل و کفایت می آموزی ـ بلی من سبق بخل و کفایت می آموزم و لا لا در چین نیز سبق بخل و کفایت آموخت بخصوص که شکی نیست که همواره باید چندین لک در خزانه حکومت باشد و اگر من مداخلت داشته باشم در یکسال پنجاه لک بلکه یک کرور بر آمدنی این ملک می افزایم ـ و لیکن تفصیل را نمی نویسم که چگونه و چسان فقط مثالی میدهم و دیگر امور از اینسان قیاس شود ـ چند روز قبل ازین در جائی شنیدم که قاضی حیدر آباد پنجصد روپیه ماهوار میخورد و در هر عقد و نکاحی هم دو روپیه خودش میگیرد و یک روپیه هر یک از نائبانش ـ بنظر بنده میرسد که قاضی صاحب را پنجصد روپیه کفایت میکند و آن دو روپیه باید داخل خزانه سرکار شود بلکه رای بنده این است که عقد و نکاح بر کاغذ ممهور باشد و باندازه مبلغ کابین کاغذ ممهور باشد و قباله نوشته شده بدستخط و مهر قاضی یکی را مرد با خود دارد و دیگری را زن که در وقت حاجت هر دو را بکار آید

غرض هر شخصیکه صد روپیه ماهوار زیاد است او را اگر پنجصد روپیه باو بدهند کم است او را زیرا که دستگاه خود را وسعت میدهد و زن و خدام و بچه و اسپ و گاری و نوکر خود را زیاده چندان میکند ـ و لیکن بر حکومت لازم است که هر کسی را باندازه استعداد و قابلیت و خدمتیکه دارد و از عهده میتواند بر آید موجب ماهانه

وخزانه خود را نگاهداری نماید والسلام راقم (م - د)

(مجدداً بخدمت خوانندگان عرض میشود که امروز که روز شنبه ۲۹ جمادی الثانی

و ۳ اپریل است چند ریلوی باز شد تا ورنگل هشتاد میل مسافت و بنده صبح در اسٹیشن

سکندرآباد حاضر بودم که قریب بهی گاری روان شد و جمعی مفت خوار در آن نشسته بودند

غالباً انگریز و بیست و پنجهزار روپیه برای خرچ این کار مقرر شده است از خزانه نظام این

بکلی بمعنی است و هیچ جا محسوب نمیشود و هیچکس شاکر و ممنون هم نیست فقط از نقصان مفتی رسید

بخزانه نظام ولی هیچکس دیگر جز من افسوس نمیخورد بر این زر که رایگان میشود —

(ص)

چون ما در چند جای این کتاب وعده کرده ایم که در ضمیمه بعضی چیزها

بنگاریم نسبت بملک خود و حالت آن لهذا اکنون بایفای وعده خود و فا میکنیم و امیدواریم

که بنهایت مفید باشد و مفید گردد — ما نیز هر شخصیکه در عالم وطن خود و اهل ملک

خود را دوست دارد و طالب ترقی و سرسبزی و فزایش دولت و راحت آنها هر دو باشد

و خواهشمند آن باشد که در ملکش حکومت نیک و قانون معدلت و انصاف و وفور

نعمت و دولت و تجارت و زراعت و فلاحت و اسباب خوشی و آسایش و آزادی

خلق وجود یابد و فراهم آید ما همواره چیزها در اخبارها و کتابچها نوشته ایم و همه را

بکمال سختی و تلخی و زور و شور و حرارت طبیعت ولی در واقع از روی دلسوزی و

همدردی و حمیت قومی و هم وطنی و هم مذهبی — ولی همیشه جمعی از جهلا و بی دانشان

بخلاف ما برخاسته اند و با ما معارضها کرده اند و عمده بجهت رد جواب و خرافات آن

زمره است که ما بر خود گرفته ایم که در ضمیمه این کتاب بعضی چیزها بنویسیم —

از آنجمله نصیحت آمیز چیزی قبل از این کتابچه از ما شایع شده است شخصی

افتاده بوده است موسوم به عباس ابن امیر قلی اصفهانی که ما گاهی او را ندیده بودیم
این شخص خطی نوشته بود به مدیران اخبار مفرح القلوب کراچی و سخنان یاوه بسیار
درحق ما نگارش داده بود - این مدیر صاحبان که معلوم نیست باشندهٔ کدام
سرزمین هستند و ابداً فارسی نمیدانند و معذالک اخبار خود را فارسی مینویسند
نوشته بودند "چون کتابچه بملاحظه و مطالعهٔ ما نرسیده است و نه میرزا اسمعیل را
دیده ایم و نه نامش را شنیده ایم لهذا در این وقت نتوانسته ایم در این خصوص
بحثی خاطرخواه برانیم و یا در اینموقع ارائهٔ دندان شکن را در جواب کلمات و
تحریرات کوته اندیشان و کور باطنان که عبارت از مضامین هزله و ترهات
نسبت عظام اهل اسلام است بنویسیم" - چون این صاحبان عالیشان
خود در همان اخبار نوشته بودند که شاهزاده ظل السلطان وقتی بما نوشته بود
که "حقیقت شما یکی از خدمتگزاران دولت علیه ایران هستید بر همه ما واجب
و لازم است که کمال محبت و مهربانی را دربارهٔ شما مبذول داریم - سی
تومان قیمت اخبار نامهٔ شما را که یکی از اخبارهای بسیار خوب است بتوسط حاجی سید
ابراهیم فرستادیم" و از همین عبارت بر جهانیان ظاهر میسازند که این قطعه را
سعدی شیرازی مناسب حال ایشان فرموده است "الا تا نشنوی مدح
سخنگوی که اندک مایهٔ نفعی از تو دارد اگر روزی مرادش بر نیاری دوصد
چندان عیوبت بر شمارد" - ما همین عبارت را تمسک خود قرار داده بر ایشان
تاختیم - ابتدا ایرادی چند بر عبارت نویسی این صاحبان گرفتیم و تمسخر از ایشان
کردیم و بعد نوشتیم که شما محض برای این سی تومان همکنید هرچه میکنید و هر سنگی را
که بر سینه میزنید برای این سی تومان است که ایران ما را خراب و ویران عیاناً
دیگر آنچه باید بنویسیم بدون خوف و خشیت نوشتیم و ابداً ما را خوف و خشیتی از احدی

نیست و حق نمی‌گوئیم و مینویسیم زیرا که این مردم صاحب غرض نمیدانند و اگر میدانند برای زر چشم می‌پوشند که چه ظلم و جفائی میکنند در حق بندگان خدا کتا بکه محمد و حسین اینها هستند ـ اگر ما آنچه میدانیم و شنیده ایم از ایران و نسبت با ایران که همه اهل ایران و شاه و شاهزاده و حاکم و امیر و فقیر همه میدانند بنگاریم آنوقت این صاحبان غرض و طمع سیه رو میشوند و تحمل دست از چاپلوسی و تملق گوئی بدارند ـ ولیکن غلط گفتیم زر جهان را برباد داد و خانمانها را تباه ساخت و انبیا و اولیا را کشت و بسیاری از اهل کوفه و شام از سی تومان هم کمتر گرفتند که بروند و فرزندان پیغمبر خود را بکشند ـ

الغرض در ختم کلام با این صاحبان غرض که ما در عرض نوشتیم که همین خط را در اخبار خود درج کنند و جواب آنرا نیز هر چه که بنظر شان برسد بنگارند که خوانندگان نیز فایده برگیرند ولی چگونه جرات داشتند که خطی را درج کنند در اخبار خود که بقلم شخصی تحریر یافته بود که انشاالله در زیر تیغ جلاد هم از احدی خوش آمد نخواهد گفت و تخت و تاج پادشاهان جهان را هیچ نخواهد شمرد و بنده و برده هیچ پادشاهی نخواهد شد ـ آن خط را درج اخبار خود نکردند ولی خرافات چندی را در اخبار خود درج نمودند مثل اینکه در تاریکی بر قصند و در خلوت لاف تهور و مردانگی زنند ـ این خرافات مجدداً نقل شد در اخبار شفق ثانی مفرح القلوب ... بلکه خود مان نیز تائیدی خود در بیان شفق از آنچه در مفرح القلوب ... شده بود ولی بنام و از طرف مدیر شفق و حال آنکه مدیر شفق یک لفظ فارسی نمیداند ـ این بزرگوار عالی مقدار که نامش بر ما پوشیده نیست و هر که خواهد باشد ما را بنام او کاری نیست خود از اصل و نژاد و دودهٔ خود خبر دارد در شفق مینویسد ـ "تاویبات و تعریفات مشفقانه که مدیر اخبار گهر با مفرح القلوب

بر سر دردی زده الحق زیاده از آن در خور است چه آنکه آن خبیث بد گهر دُردی
چندین سال بقلاشی و کلاشی مشغول و مکتسبش از غیر ما احل الله بود و چون گرد
ادبار بر سرش فلک فرو ریخت دست در دامن تولای عیسویان زده چندی در
تنفر اختیار کرده آشکارا بدین ترسا و الوهیت اقانیم ثلاثه معترف شده ساکن
کلیسای پروتستان گردید پس چون ترسائیان هم دیدند که بمکر و شید پا بدایرهٔ
عیسویت گذارده او را از خود راندند" الی آخر - بیشک ما عیسوی هستیم و آنچه
این مرد نوشته همه صدق است ولی کسانیکه نظیر ما در حق آنها میرود که این خطا را
نوشته باشند عیسوی هم نیستند - اینها هیچ خدا و پیغمبری قائل نیستند - پیغمبران و
اولیا را هم مثل ما میدانند که بمکر و شید دکانی باز کرده بودند که خلق را بفریبند مگر
جای شکر است که پیغمبران را چون ما خود نمیدانند - اینها در مجالس تعزیه فرزند پیغمبر
خود میخندند و استهزا می کنند و به اسرای اهلبیت او چیزها نسبت میدهند و ایستاده
می شاشند و گوشت خنزیر و نیز مال خلق الله را میخورند و همه اهل غرض هستند و
سرپا گرفتار هزاران گونه مرض - احدی از کسانیکه ما را دیده و میشناسند و هرگز ما را
گاهی ندیده و نشنیده اند این چیزها را از ما و ابداً نمیتوانند نسبت دهند بما -
فقط شاید عیسوی گویند و اگر نیک نظر افتاده باشند گمان برند که ما عیسوی هستیم ولی اگر ما
عیسوی هم باشیم فخری نیست زیرا دهری و لا مذهب نیستیم و دارای این خصال نیستیم که هم
اینها هستند در دست آنها هیچ نبوده اند و اگر تاج بر سر گذارند ما گزارش نمیدهند
ما را گاهی اعتنائی باینها نبوده و نخواهد بود - و از اینها گذشته احدی از این شخص
هر کجا باشد و در هر کجا که باشد مثلاً در حیدرآباد جرات ندارد که نام خود را در
اخبار درج کند در مخالفت ما و همین دلیل قوی است که آنها عاجزاند در دست ما
زیرا که آنها یک تیغ زنگ خورده کندی دارند در مقابل ما و همان است که ما را عیسوی

بخواند ولی ما را اصلاح بیشمار هست در مقابل آنها — اگر هزاران از این گونه چیزها در مفرح القلوب درج و در شغف نقل شود و امثال اینگونه بزرگواران چیزها بنویسند باز حق مخفی نخواهد ماند و آفتاب با گل پوشیده نخواهد گشت — تمیز این چیزها با عقلاست نه با جهال بی سر و پا و بی مایه —

بالجمله مدیران مفرح القلوب اشاره و رجوع کرده بودند باخبارهای انگریزی و آنچه در آن اخبارها بود در تعریف شاه و شاهزادگان ایران تمسکی قرار داده بودند اثبات مدعای خود را و ما نیز از همان اخبارها فقرات چندی را در جواب آنها نوشته بودیم و اکنون باز اراده داریم که تفصیل وار یعنی بطور اطناب ترجمه و نقل نمائیم آن اخبارها را در اینجا — شرط آن این است که خوانندگان این کتاب خصوصاً مدعیان ما از اهل ایران در هر کجا که باشند و در حیدرآباد بخصوصه که همواره بخصوصه که همواره خشمگین هستند بر ما و در تنهائی بقین ما را خواهند کشت مثل سید عباس ترک و جمعی دیگر از شربت فروشان و خرپوشان و نیز عباس ابن امیر قلی اصفهانی و مدیران مفرح القلوب و شاه و شاهزادگان و امراء و علماء و تمام اهل ایران بدقت بخوانند این کتاب را و تعمق در آن ملاحظه کنند — بعضی از آن فقرات که غرض من در آنهاست بموجب ذیل است —

۱

در بمبئی گزت ۸ فبروری سال گذشته (۱۸۸۵) آرتیکلی هست که اصل آن از اخبار فورتنیتلی ریویو درج بوده و از آن نقل شده بموجب ذیل —

(زوال یا تباهی ایران)

" فقط قدامت و عظمت معدوم شدهٔ ملک ایران فایدهٔ بی نهایتی می بخشد هر اخباری را که میخواهد بیان کند تباهی حال آنرا در اینزمان حال اگرچه

اراده آن اخبار هم نمودی که بیان کند حالت ایران را از حیثیت امور پولیتیکیه آن ملک
هنگامی که در وسط آشیا واقع شده است — مجمل با استثنای مملکت چین ایران یکی از
قدیمی ترین ممالک جهان است — ایران دولتی بود بسیار قوی هنگامیکه هنوز جهان
جوان و در حالت صبی بود و هنگامیکه بنی اسرائیل قومی بودند هم محبوب خدا و هم
ترقی یافته و قوی بازو — هر چند که حوادث مکرره و نکبات متعدده را ملاقی شده
و آفات و بلیات بسیاری را تحمل نموده و تغییرات و تبدیلات و تنزلات بی‌نهایتی
دیده است معذالک تاکنون عظمت و حرمتی دارد در نزد دول و ممالکیکه در اطراف
هستند یعنی در خاک آشیا — هر چند که زمین ایران مکرر کم و زیاد شد در وسعت
با وجود آن ایرانیان حال همان اراضی را در قبضه دارند امروز که نیاکان آنها دارا شدند
و مملکتی بود وسیع و عظیم — طبقات مختلفه از سلاطین و فرمانروایان در آن دارائی کردند
معذالک خلق این مملکت با وجود تغییر و تبدیل مذهب و عقیده که سبب آن شد بناگاه
تاختن عرب بر آن قوم هنوز بحالت قدیم هستند و همان خلق اند — در بین این
انقلابات بیش از یکبار ایران را این پهلو صدمه عظیم رسید و این حقارت را
دید که صوبه شود از یک مملکت وسیع تری و لیکن باز سران شجیع و افسران دلاور
برخاستند و آن زمین را بحالت نخستینش باز آوردند و مملکتی ساختند مستقل —
و لیکن این مملکت قدیمی که لطمه خوار این همه حوادث و انقلابات بود در این حین [illegible]
که در خطر آن است که عنقریب لطمه خوار روسیان گردد — موسی ولنتین شیرال [illegible]
نوشته که عنوان آن این است "پرشیا این اگزترمیس" یعنی ایران آفتابش
برلب بام است — بیشک باید آفتاب ایران برلب بام رسیده باشد اگرچه
مشارالیه نوشته است نسبت بآن ملک حقیقت و بیان واقع باشد — هر چند
که موسی شیرال بخوبی ظاهر نمیسازد که اراده روسی چیست نسبت بایران ولی

باین قدر قناعت نکرده اظهار میکند که ایران بکلی تابع و محکوم روس است امروز و از کلام او چنین معلوم میشود که روس قوت آنرا دارد و لی خواهش آنرا ندارد امروز که ایران را بگیرد — هنگامی که تشریح میکند که چگونه اینحالت روی داده است برای ایران و چسان تابع روس است و عنقریب روس خواهد گرفت آنرا وضع و حالت و اسباب و اخلاق ایران را مجسم میسازد برای خوانندگان آرتیکل خود بقسمی که میل خاطر ما بر آن است که گمان کنیم اندکی اغراق است (ولی بنده دردی عرض میکنم بخدمت مطالعه کنندگان این کتاب که آنچه نسبت دهند بایران مااغراق نیست) یکی از کسانیکه بعلم ایلچیگری و سفارت معروف است نسبت بحالت ایران میگوید

"C'est le dermer des pays et le dermer des peuples,"

(گویا معنی این باشد که انقراض حکومت و خلق توام اند)

موسی شیرال بتائید این قول مینویسد حکومت بآن معنی که مراد است و برای آن معنی که این لفظ وضع شده است در ایران وجود ندارد — اقتدار طبقهٔ که فرمانروائی و حکومت دارند نه مبنی بر اقتدار و فوائد موروثی است و نه بر زور و استیلائی که از رهگذر ملک داری و ریاست باشد — عبارات موسی شیرال است که بانگریزی می نویسیم و در فارسی ترجمه می کنیم —

"The aristocracy of the land, might be more correctly termed a kind of loose bureaucracy sprung up and constantly renew itself out of intrigue and peculation —

یعنی "بزرگان و اعاظم ملک سلسلهٔ هستند خود سر و بی لگام همه طالب زور و

استیلا و جبر زور و استیلائی را برای پادشاه در نفس خود میخواهند و اینها بزرگان
و اعاظم میشوند بخیل و تذا دید و اتفاقات و خصوصیات» —

" One of the titles of the Kings, the proprietor of the Kingdom, fully explains his position with regard to his people."

«یکی از خطابهای پادشاه این است "مالک مطلق و بزرخریدهٔ ملک" ظاهر نمی
بخوبی که چه مقامی دارد نسبت بخلق و رعیت خود (بنده نمیدانم که این کدام خطاب
باشد بحیثیل ظل الله باشد که سید عباس ترک میگوید) —

" Every thing in Persia is considered the absolute property of the Shah, and no one can feel sure of being left at liberty to exercise a proprietory right over anything — The whole government is based upon this principle."

یعنی «هر چیزی در ایران مال خاص خالص پادشاه تصور میشود و هیچکس نمیتواند
خود را خاطر جمع دارد که مالک واقعی چیزی است — تمام حکومت اساس
بر همین عقیده و اصول است»

" The enriching of the Shah's treasury appears to be the chief aim of every branch of the administration."

یعنی «پرکردن خزانهٔ پادشاه مینماید که اصل اصیل و مقصود کلی هر رشته از
حکومت باشد» — چونکه پادشاه بنفسه نمیدانند که اینهمه ملک خالص خود را

...سد حالیه را دانسته ایم ترتیب اول و ترتیب ثانی هم مقرر است
باین ملاحظه که آمدنی پادشاه زیاد و خزانهٔ او پر گردد هر عهده و منصبی را هراج
می کنند و هر که بیشتر پیشکش میدهد آن عهده و عمل از او است — تا هنگامیکه آن
زر میرسد بخزانهٔ پادشاه هیچ بازخواستی نمیشود که چگونه و چسان آن زر حاصل
شده و این عمل یا حکومت یکسان بر این وتیره جاری است و هر سال که تشنید
باز هراج میشود — (بعضی فقرات دیگر هم هست ولیکن فقط ترجمهٔ آنرا مینویسیم
و امید وارم که بصداقت دانند نه بغرض و اگر کسی بخواهد اخبار مذکوره را بگیرد
و تمام آرتیکل را در آن بخواند) — "هر عاملی بجهت آنکه نقصان خود را تخفیف
دهد عملهای فروتری را که در تحت حکومت و ادارهٔ اوست بدیگران میفروشد
بهر قیمت اعلائی که ممکن باشد و در این میان عموم خلق فلاکت می بینند و کار
بجائی میرسد که از گرسنگی بمیرند — تمام مالیاتی که باینسان جمع میشود چنانچه
تخمین شده هفت میلیان استرلینگ است (سی شلینگ هر نفسی) ولیکن
از این مبلغ فقط چیزی کمتر از سه میلیان داخل خزانهٔ پادشاه میشود — مابقی
این مبلغ که بیش از چهار میلیان باشد در بین گرفتن و حمل و نقل و گذشتن از
دستهای متعدد برباد میشود و هباء منثورا میگردد — در عوض این زری که
باینسان میگیرند چه می کنند برای فایدهٔ خلق هیچ — هیچ کاری نمیشود برای
فایدهٔ خلق و هیچ تدبیری نمیشود که خلق از ظلمت رهائی یابند و از تباهی برهند
و موجب آبادی و معموریت ملک شود — هر عمارتیکه ساخته میشود و کارخانه که
میشود محض برای آسایش دربار است و بس — راست است که چراغهای برق و گاز
جاری شده است در ایران ولی فقط گرداگرد بارگاه پادشاه است و برای حفظ الفقرا
تربیت و علم و ادب مفقود است و زر کم عیار شده و مشقت و محنت بکلی معدوم گشته

معادن زغال و مس و آهن که تمام مملکت پر است افتاده اند زیرا که همه خیالها مصروف است در جستجوی طلا یعنی معادن طلا — لشکری که از آمدنی مملکت هفت حصه از هشت حصه را میخورد بکلی بیفایده است — باستثنای یک شخص نامی سایر عمال عمل و عمدهٔ خود را سرمایهٔ حصول فایدهٔ حرام خود قرار داده اند یا میدهند — آن استثناء ظل السلطان است شاهزاده که حاکم اصفهان است که غالب اوقات خود را مصروف داشته است در تعلیم و تربیت سپاه خود که آنها را در حالت آمادگی بدارد که در روز معرکه کار آمد و آزموده کار باشند — علاوه براین خرابیها هیچ پناه و حفاظتی نیست مر بیچاره دهاقین و اهل دهات را از تاخت و تاراج غارتگران خارجه و داخله — هر دهی که در کنار راه و معبر عام واقع شده باشد از قراریکه ما شنیده ایم همیشه مجبور بوده و اقامت گاه عمال غارتگر است در وقتیکه میخواهند اخذ وجه نمایند یا دتی کنند یا اینکه اقامت گاه مسافران است که با جمعیت بسیاری از همراهیان حول اقامت می فگنند و بیچاره اهل آن ده را میچاپند — (عین جملهٔ دیگر را بخط انگریزی می نویسیم تا مردم مملکت ما بدانند که احوال این خلق عالم چه شنیده نیست) —

so crown all the country is sunk into a state of the most unnatural profligacy

این جمله را ترجمه نمیکنیم تا صاحبان غیرت و شاه و شاهزاده و وزیر و علما و امرا ما و سید عباس ترک و عباس ابن امیر قلی اصفهانی و مدیران مفرح القلوب و جمعی نادان جاهل دیگر شخص دیگری را بگویند که ترجمه کند برای آنها — پس صاحب اخبار می نویسد " اگر اینهمه است

باشد زوال ایران قریب رسیده ـ ولیکن از قراریکه نامه نگار ما که همین روزها
از صفهان نوشته اقلاً این احوال مذکوره برخلاف اینهاست در آن صوبه (یعنی
عراق و اصفهان بهتر از جاهای دیگر است) ظل السلطان که حاکم است بر اراضی
جنوبی ایران مینماید که فقط یک روشنی استثنائی باشد درمیان دایرهٔ ظلمت و
تاریکی ـ حتی اینکه موسی شیرال هم هیچ نمی تواند گفت نسبت با وجز نیکی واورا
میخواند "فقط شاهزادهٔ که خواهش دارد و نیز توانائی وقابلیت آنرا که سعی
کند که ملک خود را بیدار سازد از آن خواب غفلتی که در آن افتاده و می غلطد
در آن از آغاز سلطنت این خاندان قاجار"

بقیهٔ این آرتیکل که بسیار طویل است در بیان کفش خوردن
ایران و ایرانیان است از روسیان و آنچه گذشته و میگذرد بر سر ایران از
دست روس از زمان پطر بزرگ تا حال که ما چندان میل نداریم ترجمه کنیم
و خیال خود را منتشر سازیم و خاطر خود را رنجیده نمائیم که چگونه روسیان
اراده دارند خراسان را هم بگیرند از شاه و اهل ملک ما همه از اینمعنی خوش اند
زیراکه روسیان را باخود دوست یکجهت میدانند و برخلاف انگریزانرا باخود دشمن

۲

بمبئی گزٹ ۲۷ اپریل ۱۸۸۵

(قوی ترین مردان ایران)

"ظل السلطان بزرگترین پسران شاه ایران است از زن الش
معروف است و غالباً معلوم که شاه ابتدا مادر این شاهزاده را که دهقان
دختری بود بدید که در کنار آب نشسته رخت میشوید ـ هرچه بوده باشد زنی
بود از فرومایگان و خاندانی این شاهزاده که میرآخور را هم است برفتار

و کردار و گفتار نا تراشیدهٔ خود ظاهر میسازد فرومایگی این شاهزاده را از طرف
مادرش - ولیکن از حیثیت ولدیت و خون مدتهای مدیدی قبل از این ظل السلطان
بایستی جانشین پدر باشد و همه او را قبول کنند جز آنکه روزنگاران این رسم
جاری است که ولیعهد شاه ایران باید از طرفین از خاندان سلطنت باشد
معذالک شاه حال ایران تدابیری می اندیشد که فرزند دلبند و محبوب خود را
مالک ملک خود سازد اگر توانا باشد نگاهداری آن - بر همه رعیت آن شاه
شاهان بخوبی معلوم است که پسر بزرگتر شاه که از دو جانب شاهزاده است
شخصی است ضعیف العقل و وجودیست کالعدم و احتمال میرود که شاه ظاهر سازد
که ظل السلطان جانشین اوست - آن جوان (ظل السلطان) هم آشکارا میگوید
که من میخواهم جانشین پدر شوم و شاه هم او را توبیخ نمی کند برای این سخن -

"ما حالا فرض می کنیم که کلاهی بسر میگذاریم که از انظار خلق ما را
پوشیده میدارد (این کلاه از آن قبیل کلاه یا سرمه ایست که در قصه ها
مینویسند شخصی بسر گذاشت یا بچشم کشید که کسی او را نبیند) و میگذریم از میان
جمع کثیری از مردمان فرومایه و گدا که در سرای این شاهزاده را فرا گرفته اند و
فرار میکنیم از جنگ سربازی که با لباس سندریسی کشیک آن دروازه تنگ را
میزند - لیکن ما خود را می یابیم در یک باغ وسیعی که متعدد خیابانها دارد و فرش
شده با آجر و لته های پست دارد محفوظ با سیمهای تلگراف - مختلف جماعات
و دستهای مردم مرافعه کننده یا دادخواه و درباری و تاجر و غیره پشت در پشت
و مخلوط فرا گرفته اند این خیابانها را و هر یک از آنها که صاحب دولت و حشمت است
جمعی را همراه دارد از نوکران و خشکه بندان خود - گفتگوها میشود و آوازهای بلند
و نیز بسیار تکمه گرفتن و نجوی هم میشود - همچنانکه چاکران شاهزاده می آیند و

میروند پیوسته این جماعات دادخواه وغیره آنها را می گیرند و سوالهامی کنند
از آنها — در یک گوشهٔ این عمارت جمعی یهود بیچارهٔ مفلوک درهم ایستاده اند
و آمده اند که یا عرضی کنند و درخواستی نمایند یا آنکه شکایتی دارند زیرا که یهود
در ایران بسیار جفامی بینند و هر طفلی سنگ بآنها میزند و لعنت میگوید و
دشنام میدهد — ولیکن اینها حکماً داد و انصاف می یابند از ظل السلطان
چراکه او مرد دانشمندی است و گوشت را فقط از پهلوی گاو میبرد یعنی مردمان
صاحب دولت را می چرانند و جفامی کند و این بیچاره یهود را حمایت میکند —
در یک گوشهٔ دیگر این عمارت دو رهزن ایستاده اند سر بگریبان فرو هشته و
طوقهای آهنین گرانی بگردن دارند و ملبس هستند بیک تنبان و پیراهن آبی
شیر در قرابه و کلاه نمدی قند آسا — اینها خونی و رهزن اند و بجرم خون و
رهزنی گرفتار شده اند و چند کس بدصورت و درشت هیولائی حارس هستند
بر اینها — لباس این اشخاص بسیار خوب است و یک خنجر کجی هم بکمر زده اند و
شمشیرها هم در دست دارند و صحبت میدارند با دزدان مانند رفیق شفیق و یکی
چالکونی که یکی از آن رهزنان چایقی در دست دارد و میکشد که احتمال دارد
چاپق آخرینش باشد — در یکطرف دیگر چند کس ایستاده اند و مشغول آماده ساختن
چوب و فلک هستند در تحت فرمان دو سگ صورت سرخ پوشی که آنها را میرغضب
میخوانند ولیکن هیچکس بآنها التفات ندارد و اینها بنهایت حقیر و مردود هستند
نزد خلق — در یک گوشهٔ این عمارت یا باغ جمع کثیری ایستاده اند و در اینجا
دریچه باز است و یکی از سکرتریها یعنی میرزاهای دفتر شاهزاده نشسته امر
مالیات را صورت انفصال میدهد — ولیکن ما باید زودگاه از اینجا درگذریم
یعنی بر سر مطلب دیگر برویم (خوانندگان باید در هر لفظ و هر جمله تامل نمایند

زیرا که لطفش در همان است)

اکنون ما میگذریم از کنار دربانی قوی هیکل که ریش بسیار پهنی دارد و چماق نقره در کف دست - یک پردهٔ کلفتی از جاجیم حاشیه دار آویخته است که صورت سربازی بر آن نقش است در حالتی تفنگ خود را گرفته سلام میدهد - این دربان (یاقاپوچی) آن پرده را بلند میکند و ما داخل میشویم در خلوت کوچکی که خاص است مر آن شاهزاده را - از دالان تاریکی درگذشته بدری میرسیم که پردهٔ دارد و قریب یک درجن کفش در آنجا موجود است که از آنها می فهمیم ما که چند کس در اندرون آن مکان هستند سوای خود شاهزاده که مانند شاه کفش خود را از پا بیرون نمی کند جز آنکه داخل بقعه بزرگی شود یا مسجدی - این مکان را بعمد تاریک ساخته اند - بلی در آنجا شاهزاده نشسته و تکیه زده است بر متکاهای متعددی و تشکی در زیر دارد - چنین مینماید که مزاج شاهزاده خوش نیست و کسالتی دارد حکیم باشی او نبض او را گرفته احساس میکند - حاکم یزد (یکی از پیشخدمتان محبوب قدیمش) یک زانوی او را مالش میدهد و حاکم نیات (یا یاو نات) در کمال ملایمت زانوی دیگرش را - دو پیشخدمت دیگر پاهایش را می مالند و حالکونی که دلاک باشی او بنهایت توجه و حکمتانه پشت گردنش را مالش میدهد - میرزا رضا که پیشخدمت خاصه معتمد او است و حاکم فسا بوده (در تحت حکومت همین شاهزاده) شعر یا غزل میخواند - شاهزاده صحبت میدارد و میرزا رضا از خواندن باز می ایستد اندک زمانی و شاهزاده متغیر شده سر خود را بالا کرده میگوید بمیرزا رضا -

"Ah, son of a burnt-father, read on, read on!"

«ای پدر سوخته بخوان بخوان»

"It may be observed that the policy of the Zil-us-Sultan has ever been to surround himself with servants of common birth"

« باید ملتفت بود که حکمت یا بنای کار ظل السلطان همیشه براین بوده است که گرداگرد خود محیط سازد نوکران و چاکران کمین» - واین کار را برای این میکند که می گوید - «فقط هزار دارند اینها و من عیال و پدر و مادر آنها هستم امید آنها هستم و همه چیز آنها هستم» - (ملتفت باید بود که در ممالک مسلمانان از قدیم و همیشه اعیان علم و دانش خدا را داشته اند و پروردگار آنها و پدر و مادر آنها و امید آنها خدا بوده و از آن روی همیشه گرسنه و بینوا بوده اند برخلاف ارذال و کمینگان - دروی) - الغرض چنین معلوم میشود که شاهزاده کسالتی دارد و بآواز بلند میگوید «بمالید بمالید مادر قحبه ها» - پس نفسی بآرام برمی آرد و گویا حظی کرده و راحتی یافته میگوید «هان هان این خوب است حالا خوب است» - دلاک باشی که مورد این تعریف و آفرین شد تبسمی میکند پس شاهزاده فریاد می کشد «میرزا رضا میرزا رضا آن کلیچه خز سرخ مارا بده به دلاک باشی» - دلاک باشی کلیچه را میگیرد و شکریه ادا میکند پس شاهزاده میگوید «حالا بمال قرمساق»

یکی از ملازمان داخل شده تعظیم میکند و زانو بزمین زده آهسته بگوش شاهزاده میگوید «قربانت شوم امام جمعه عرض سلام بخدمت میرساند» جواب میشنود «بسم الله بگو بیاید» - شاهزاده بلند میشود برسر پا و جوانی است بسیار جسیم و عریض و کوتاه قد و دست و پای کوچکی دارد که خودش بان افتخار می کند و موی سیاه مجعدی دارد و چهره سفید افروخته و سبیلی دارد سیاه و آوازی بعینه آواز شاه - میرزا رضا کلاه تازه اختراعی او را بدستش میدهد - این شاهزاده که

همیشه میخواهد سعی دارد که راهنمائی باشد خلق ایران را در تغییر و تبدیل و وضع و لباس
خود ارخالق خود را تکمه می اندازد که مخملی است زنگاری رنگ و گلابتون دوز ـ پیراهن
او انگریزی است ـ کمربند جواهر نشانی دارد کمر می بندد و آنگاه بر دوش می اندازد
خرقه از ترمه زرد کشمیری که تمام آستر و سجاف آن سنجاب است ـ زیر جامه میپوشد
که در لندن دوخته شده است و نوار باریکی از گلابتون سرتاسر آن دوخته اند ـ
این است لباس تمام عیاری که در بر است حاکم بخش عظیم ایران را که در این وقت
سی و سه سال از عمرش گذشته ـ

بیا تا به همراه او روان شویم بعمارت تابستانی او (ضرورتی ندارد
که ما بیان کنیم این مکان را چنانچه در انگریزی نوشته) وقتی که امام جمعه داخل میشود
بر همان قالیچه یا تشکی می نشیند که خاصه شاهزاده است و هفت فوت طویل است
و سه فوت عریض و یک سوزنی نازکی بالای آن کشیده ـ

چون شاهزاده نزد دریچه گشوده می نشیند فراشباشی از در عمارت
داخل میشود با آن دو راهزن و شاهزاده روی خود را بجانب یکی از آنها کرده
خشم آلوده با آواز بلند میگوید " ای پدر سوخته تو هم میخواهی مالیات از رعیت پدر
من بگیری ؟ " ـ آن مقصر زیر لب میگوید " تصدقت شوم این گناه من نیست "
شاهزاده روی خود را بجانب امام جمعه میکند که سیدی است بلند بالا از اولاد پیغمبر
و عمامه سیاهی بر سر دارد و شرح حال آن راهزن را بیان میکند ـ امام جمعه سر خود
را حرکتی داده میگوید " بلی بلی قربانت شوم این مرد در واقع مرد بیرحمی است "
شاهزاده میگوید " من هم چنین گمان میکنم " ـ پس آهسته در گوش فراش باشی
میگوید " ببر این را از اینجا " ـ آنگاه بدزد دیگر روی کرده میگوید (و آن دزد بخاک
می افتد) " تو خر استی و پدر همه خرها هستی ـ ای ترمساق شکر رحمت را بجای آر

از جنت درکه نمیم برد تو مرخصی» - فراشباشی بیرون میرود باتفاق مقصرین مذکوره وطوق آهنین را از گردن آنها بر میدارد و یکی از آن دزدان راه خود را پیش میگیرد و در نهایت آزادی و رعونت روان میشود حالکونی که چند دقیقه دیگر آواز توپی بگوش میرسد و معلوم میشود که آن دیگر را دم توپ گذاشته اند و امام جمعه حرص میشود - پس شاهزاده خمیازه کشیده میگوید «عاقبت الامر این یکی رفت آن چهار دیگر را بیارید» - بمجرد یکه این سخن را گفت چهار سگ را حاضر می کنند که دوتا از آنها ستیف هستند و دو بول داگ - سگان را رها می کنند که باطراف و جوانب آن عمارت بدوند و بازی کنند و شاهزاده آنها را تشکر میخوراند در دقیقه که نهار میخورد که در خلوت و تنهائی است - برخلاف سایر اهل ایران او قلیان نمیکشد - پس از آن شاید یک دو دست بازی میکند بر تخته که هم بسیار خوش است از آن و هم استاد است در آن هر چند که خلاف ادب است که حریفی بر او غالب آید - پس بیرون می آید سرا سواری و چون بر زبر زین نشست بی نهایت تر دماغ است - سواری میکند بیقاعده ولی بسیار خوب - فریاد می کشد خنده میکند و بی نهایت خوش است - چون کمال مهارت را در تیر اندازی دارد بسیار طالب آن است که کمالات خود را ظاهر سازد بطّ را می شکند و نارنج و تخم مرغ را بگلوله میزند و همچنین قران و پنجهزاری را -

ایام شباب او گذشت (شبابی که هر شاهزاده را در ممالک مشرق خودسر و بی لگام دارد) عروسی کرد با دختر میرزا دولت وزیر اعظم نخستین ایران که بحکم شاه موجود حال طناب بگردن او انداختند - پنجسال قبل از این بزن گشت پسرش جلال الدوله جوانی است پانزده ساله که آثار بزرگی از چهره اش نمایان است و فقط بنام حاکم شیراز است در تحت فرمان پدرش - ظل السلطان قریب ساعت هشت شام (یعنی دو ساعت از شب گذشته) شام میخورد تنها و ساعت نُه در

اندرون یا حرم خود داخل نشود که دیگر ما نمیتوانیم همراهی کنیم با او هر چند که آن کلاه
که اوّل بسر نهادیم بسر ما باشد -

حالی که از عهد مهد حکومت داشته است بر یک صوبه وسیعی ثابت
بقدم باشد و بعضی اوقات شاید عازم جازم - سخت باشد ولی مالک با انصاف
مکار باشد چنانچه لازمه شخصی افتاده است که حاکم است در ایران - خالی باشد از
طرفداری و تعصب - سخی الطبع باشد - یا هنر بسیار باشد و عیب کم - چنین
است این پسر عزیز القدر شاه ایران "

از اخبار سنت جیمس گزت لندن گرفته شد

۳

بمبئی گزت تاریخ ۷ اگست ۱۹۰۵

(تجارت با ایران)

مستر پنجاپین سفیر دولت امریکا (یونیتد استیتس) که در ایران بود
مراجعت کرده به نیویارک - ده سال بود که خاک امریکا را رها کرده بود و خوشمند
بود که بوطن خود مراجعت کند - شخصی از وقایع نگاران اخبار (ورلد) با او
ملاقی شد مشارالیه با او گفت که حالت پلتیکیه مشرقیه چنان در این وقت
نازک است که او نمی تواند با آزادی سخنی بر لب آرد منسوب و مربوط بآن -
عبارت اوست که میگوید "کشاکشی که الحال در میان انگلیس و روس برپا شده
بنهایت مفید است ولی البته حکومت امریکا هیچ طرفی را نمیتواند گرفتن که انفصال
باین نحو که آیا کدام یک از این دو دولت قوی بازو باید مقتدر شخص اول باشد
در ملک اشیا - راست است که جرمنی ایلچی در طهران دارد ولی فقط آن ایلچی مانند

تماشا نیانی است که لطفی بر میگیرند از آنچه که ملاحظه میکنند و در همان حال حسرت میکنند تجارت ملک خود را بهمان سان که ایلچیان ترکی و فرنس و استریا و یونیتد اسلیتس حسرت می کنند تجارت خود را۔

طهران یکی از شهرهائی است که بنهایت بیگانگان حظ بر میگیرند و فایده میبرند از آنها در ممالک شرقیه نه فقط بواسطهٔ قدامتش بلکه بواسطه آنچه یک بخش عظیم آن آباد و معمور شده است در همین ازمنهٔ اخیر۔ ترقی و آبادی و پر دولتی این شهر بیش از هر شهر دیگری است که من دیده ام در جانب شرقیه اسمیرنا۔ در بین این سی سال اخیر خلقیت آن از ۸۰۰۰ نفوس رسیده است به ۱۰۰۰۰ نفس و هزاران عمارات عالیهٔ پرقیمت در آن ساخته شده بخشهای جدید طهران یکسان هستند با شهرهای بسیاری از ممالک یورپ یعنی بحسب عریضی و پاکیزگی و هواگیری خیابانها و معابر و راسته ها۔ بنزد رای من شاه ایران در ارادهٔ خود ثابت بقدم است که حکومت راند بر ملک خود باحسن وجهی اگر ممکن باشد بموجب و در تحت همین قوانینی که بالفعل جاری است و این سی و هشت سالی که او سلطنت رانی کرده زمانی بوده است که بی نهایت ملک ایران بهبودی یافته و ترقی کرده۔ خطای عظیمی که سیاحان یورپ کرده و می کنند این است که یکباره ایران را مقابل میسازند و پهلو بپهلو میگذارند با ممالک خوشنما کسانیکه از تجارت محدود و خود بیان میکنند ایران را که ملکی است تباه و پائمال بخوبی و بطور واقع ایران را ندیده اند۔ بیشترین بخش ان واقع است در ارض میز مانندی که از چهار الی پنج هزار فوت از سطح دریا ارتفاع دارد۔ وقتی که شخصی وارد رشت میشود که در ساحل دریای کسپیا واقع است و بالا میرود بر شعب و گردنهای البرز که قلل آن بر شده است بارتفاع ۱۳۰۰۰ فوت از

سطح دریا آماده نیست یعنی مایوس هست آنکس که پیدا کند دشتهای حاصل خیز سر سبزی را که کشیده شده اند در دامنهٔ آن سلسلهٔ جبال - طهران ده میل مسافت دور است از البرز - اکثری از خانهای ان یک طبقه هستند و ساخته شده اند از خشت و روی آنها با گل سفید اهار داده شده و بنقوش قشنگ منقوش اند چرا که باید بخاطر داشت که ایرانیان قومی هستند معروف در حجاری و بنائی - بسیار عمارات عالیه وسیعه هست که از آنها ظاهر میشود صرف دولت در اساس و تکمیل هنر در بنای ابنیه آنها و دال هستند بر اینکه قومی که اهل عرکه را آموختند اساس عمارت عجیب و غریب الحمرا را هنوز آن هنر از میان آنها معدوم نشده آب را از جبال آورده اند بواسطهٔ سی و چهار قنات که سلسله وار کشیده شده اند در زیر زمین که هر چند ظاهرا آن خوبصورتی نیستند که جداول قدیمی که رومیان کشیده بودند معذالک زر بیش صرف شده است در ساختن این قنوات از آن جداول - جاری ساختن آب باطراف و حول و حوش طهران چندان روئیدن نباتات را افزایش داده که حدت و شدت حرارت هوا را در ایام تابستان بنهایت اعتدال بخشیده - هر چند که هوا بسیار گرم است ولی ملایم و خالی از ضرر نیست بواسطهٔ خشکیش -

این تصور که خلق ایران ذاتی هستند تبدیل یافته و از اصل خود فروتر شده در طبیعت و اخلاق تصور خلافی است - مصدق نیست که آنها در حالتی که یک قومی هستند یعنی چنانچه تماما هستند ما خدیو منزل یا پست ترین درجهٔ بدی و مسکنت رسیده اند - ایرانیان امروز پست تر از آن نیستند امروز که ۱۵۰۰ سال پیش از این بودند و بزودی میتوان معلوم کرد که تغیری در ذات آنها بهم نرسیده - بیشک اعمال خلاف و افعال بد دارند ولیکن فطرة

چندان ہوشیار و زیرک و صاحب ادراک ہستند که ہمیشه بودند - اما در خصوص
آمدنی حکومت و دولت قومی ایران بر عالم معلوم است که ایران قرض طایفه
ندارد (یعنی حکومت ایران مقروض رعیت خود یا بیگانگان نیست) آب و ہوا
چندان ملایم است که خلق چندان احتیاج بما یحتاج ندارد و ہمه چیز موجود است
برای آنہا و قیمت زر در بیع و شری سه چندان است که در یورپ است و امریکا -
(یعنی زر کم است و جنس بسیار) در ایران گدائی و شکایت از فقر و مسکنت بسیار
کم است - تقریباً ہر شخصی سعی دارد که اندک زری جمع کند - باوجودیکه گمان میرود
زر بسیار کم است در ایران بسیار صاحبان دولت ہستند در ان ملک که مبالغ
کلّی صرف می کنند در اجناس ممالک خارجه - شخصی درہمین روزہا خانه ساخته
است در طہران که ۱۳۰۰۰۰ دالر تمام شده و معہذا اک میگویند فقیر است
و ہمواره مقروض - ایرانیان بیش از ہر قوم و ذاتی در ممالک شرقیه طالب
ہستند که بموجب وضع و حالت این زمان جہان ترقّی کنند ولی عمده سدّی که
در راه آنہاست زور و استیلای علمای آنہاست که جاری کنندگان قوانین
اند که تمام آن قوانین ماخوذ است از قرآن - آنہا میدانند که اگر قوانین و
رسوم مردم یورپ در ملک آنہا شایع و ظاہر گردد اساس عمارت استیلای آنہا
سُست میشود و لہذا بنہایت مخالف ہستند - ترقّی باید بتدریج بشود زیراکه
تغییر و تبدیل آزادانه بیکبار و بسرعت در چنین دولتی قدیمی ہمان سان مُضر
است و آفت انگیز که اگر سعی شود که درخت کہنی از بیخ برکنده شود -
اگر طرق و شوارع خوبی کشیده یا درست شود در ایران بنہایت
ترقّی میکند ایران چراکه فقدان اینسان طرق و شوارع بکلّی سدّی شده است
که مال التجاره اش بممالک خارجه حمل و نقل شود - در زمینی که دو چندان فرانس

وسعت دارد فقط ۹۰۰۰۰۰ نفس سکونت دارند - ابریشم و تریاک ایران بهتر
هستند از ابریشم و تریاک سایر ممالک عالم - گندم و تنباکو بی اندازه هم در آن
حاصل میشود - مقدار سفید و غایتی زغال بسیار خوب هست در اراضی جنوب و
مغرب آن و نیز مقدار بی نهایتی آهن یافت میشود - اگر اینها را از زمین بیرون
می آوردند - اینگونه حاصل ایران با انگلند بخششی میتوانست ... بسیار اجناس
قیمتی پر فایده دیگر نیز ممکن بود که مردم امریکا حاصل کنند از ایران اگر تجار امریکا راضی شوند
که سرمایه خود را به تجارت در اندازند با ملکی با این بعد مسافت - ...
هست برای تجارت امریکا اگر کارگران و بازرگانان میتوانستند ... حرکت
کنند و چالاکی خود را ظاهر سازند - سفرای ایلچی از طرف دولت امریکا ...
اثر پر فایده داشت - مردم ایران بسیار خوش هستند از امریکا میل و رغبت دارند
که با مردم مملکت ما تجارت داشته باشند - ... اقلاً بقدر ۲۵۰۰۰۰ دالر اجناس
پنبه و دیگر اجناس امریکا با واسطه تجار یوروپی با ایران میرود و از آنطرف بسیاری
از اجناس ایران هم با واسطه تجار انگلند با امریکا می آید - این نباید چنین باشد
ما باید بخط مستقیم سروکار و معامله داشته باشیم با اهل ایران - من گمان خیال
را دارم که زمانی چندان دور نیست یعنی قریب رسیده است که این حال صورت
وجود یابد - بیش از هر قومی ایرانیان نظر بظاهر دارند - از آنجائیکه آگهی آنها
از حالت طوایف یوروپ بی نهایت محدود و اندک است معتاد باین هستند که عظمت
نهند بر هر طایفه و اقتدار و قوت آن باندازه که آن طایفه ظاهر میسازد و نمایش
میدهد زور و قوت خود را - بهمین جهت است که حکومتهای انگلیش و روس که
فواید آنها در ایران بسیار است همیشه دستگاهی دارند پر آب و تاب و ایلچیان
سفرای آنها در طهران عظمتی بر خود می نهند - هر چند سفیران ... ذکر اگر این

چیزها یعنی آب و تاب را بتوان درجهای دیگر از خود دور کرد چرا نباید یا ممکن نیست که در ایران از خود دور کرد و لیکن زور و استیلا را باید بر هر قومی ظاهر ساخت بنحوی که آن قوم را در کار است و خیالات آنها چنان است و معتاد با آن وضع و صورت استند و باید بزودی طریق و وضع خیالات آنها را بچنگ آریم - بالجمله بملاحظه فواید تجارتی و بودن مردم ملک ما در ایران با وجود دولت و مال ما نمیتوانیم بدون سفیری باشیم در ایران و ناگزیر باید یک سفارتی از جانب پولتیکل ستقیس در ایران استقرار یابد

۴

بمبئی گزت ۱۴ دسمبر ۱۸۸۵

در این اخبار دو آرتیکل هست بدو عنوان یکی "روس ایران" - دیگری "اتفاق مسلمانان" - اولین این دو آرتیکل را ما تمام ترجمه میکنیم و دومین را بعضی از فقراتش را - باری آرتیکل اول این است که بدنبال می آید -

مراسله نگار طهران تیمز می نگارد - "حالا که حد بندی افغانستان بیک طوری و چند روزه انفصال یافت روس آزاد خواهد بود چند سالی که چیزی قدم اراده اش را پیشتر گذارد در ایران - اگر اجازت باشد من چیزی پیش گوئی میکنم از اراده روس نسبت باینملک بدبخت آفت رسیده و آن بخشی از آن که ارتباط و نسبت دارد با انگریزان -

چنانچه در خط ۲۵ می گذشته نوشتم روس چشم آز دوخته است بر خراسان و زودتر یا دیرتر ضمیمه ممالک خود خواهد ساخت آن زمین را جز انکه دولتی قوی تر از ایران مانع آید - بالفعل آغاز کرده است پیش قدمی خود را با وجود مخالفت شاه خط تلگرافی از عشق آباد بر سرخس کشیده شده که مسافت سدی میگذرد از خاک ایران - سراسر کناره چپ هری رود در میان

سرخس و ذوالفقار روس لشکرگاه ها قرار داده است در خاک ایران که ابدا اظهار نمی نماید
اراده خالی کردن آن مقامات را و این هم با وجود مخالفت و ممانعت سخت شاه است
منحصر گوشه شمال و مشرقی خراسان بحقیقت امروز متعلق است بروس و از همین اقامت
چند روزه چون وقت در رسد مالک میشود بر تمام این صوبه۔

چند سال پیش از این هیچکس گمان نمیکرد که انقباض روسیان
مرو را متضمن انقباض آنها باشد زمینی را کشیده شده است قریب بدیوار هرات
خلق خود را تسلی میدادند باین خیال که هنوز ۰۰ امیل زمین بحت بد آب و هوا
فاصله است در میان و پس از آن قلل جبالی است که گذر از آنها ناممکن است و اینها
سدودی خواهند بود در راه پیش قدمی روس باینطرف۔ از این خوابهای بیهوده
ما بیک نحو بدی بیدار شدیم و آن سدود سخت غیر ممکن العبور سطح گشت و از میان
مرفوع شد و روس اینک در ارض شیر و عسل اقامت گزیده بمسافت یک سواری
صبحگاهی دور از دروازه هندوستان۔

بهمین نحو گرفتن روس یک گوشه از خراسان را می نماید یعنی
بظاهر که چندان ارتباطی نداشته باشد با نگریزان ولیکن خاطر جمع باش که اگر او را
رخصت دهند تمامی آن صوبه را قابض میشود۔ نتیجه این چیست ؟ - یک ملاحظه
نمودن بر نقشه جغرافیه معلوم میسازد نتیجه آنرا۔ (۱) انگشت استیلای روس
کشیده میشود تا بحیره سیستان و رود هلمند۔ (۲) یک حاشیه طویلی را میگیرد
در میان ایران و افغانستان۔ (۳) هرات را مسافتی بعید بعقب خود می افگند
(۴) روس را می آرد نزدیک طفل تازه مولود ما یعنی کلات و (۵) طلایه
لشکر روس را می آرد بقرب دریای هند۔

وقتیکه این حالات صورت وقوع یافت انگلند چه می تواند کرد

ولیکن حالا بیا کار را میتوان کرد اگر فقط فرصت را از کف ندهد و علاج واقعه را
پیش از وقوع اندیشد - یعنی باید فوراً تدبیری بکار برد که دست اراده و چشم آرزوی
را حالا و تا قیامت از خراسان و مطلقاً ایران کوتاه سازد -

دیگر آنکه میزان قوت در ایران متمایل است خاصةً بطرف مرما
و میل روس - در اینوقت یک چیزی وجود دارد که باید بخوانیم آنرا پلتیک مثلث
در طهران شاه است که از طرفی میترسد از روس و از طرفی جای افسوس است که اعتمادی
بر انگلند ندارد - در تبریز که جانب غربی است ولی عهد است و در اصفهان که وسط
مملکت است ظل السلطان است که بعد از شاه اوست و قوی ترین مردان ایران است
امروز و چنین نسبت میدهند یا خواه صدق و خواه کذب که اراده جانشینی دارد
حالا باید فرض نمود که شاه سر باز میزند که خواهشهای روس را بعمل آرد احتمال
کلی میرود که ولیعهد بشرایط چندی بزودی رام گردد و در دام افتد و اگر او
ظاهر سازد سختی و صلبیت خود را آن وقت ممکن است که کاری کرده شود با این
مدعی که در اصفهان است -

منسوب باین مطلب این کیفیت واقعی که یکی از اهل روس مدت
درازی در اصفهان بود اقامت گاه ظل السلطان خالی از معنی و مفهومی نباشد
رسته است که این مرد یکی از علمای علم طبیعی یا طلاب یکی از اینگونه علوم بود همچنین
بود موسی لسسر که فقط مهندسی بود در ریلوی یا راه آهن - ما باید بدانیم که در روس
در این زمان طبیعی دان یا ریاضی دان پیش میرود و همیشه هادی است تجار را و لشکر آن
پس می آیند قزاق ها در تحت سپهبدی الحنیاف ها و کراف های لغمانی -

زمانی پیشتر گفتگوی بسیاری بود از اتحادی فیمابین انگلند و ایران
و برای چه من نشنیده ام ولی آن عزیمت و اراده هنوز در اندیشها هست و هنوز هم بر آن

فکر یا و تند ابتر میشود – و اگر نباشد وقت در رسیده و هیچ زمانی بهتر از این نیست

که اکنون در دست هست که مدبرین و وزرای ملک ما باید خیال خود را بهمه متوجه

این مطلب سازند – ایران بکمال خوشی قبول خواهد کرد اتحادی را که با انگلند

ولی آن اتحاد باید کامل باشد و بکمال استواری بهر گوشه و جزء آن مستحکم شود و

چون آن اتحاد باشد که اساس آنرا نهادند مریه و الیس در اوایل این صد سال

حال که بعد از آن ما بحرکتی کرم مانند (یعنی نرمک نرمک) خود را بیرون کشیدیم

بموجبیکه رالینسن میگوید "قریب بتباهی و معدوم ساختن نام نیک خود" –

(عبارت انگریزی این است) ——

"Persia would gladly welcome an alliance with England, but that alliance must be through thick and through thin, and not like that concluded by Morier and Ellis in the early years of this century, and out of which we afterwards wriggled, "almost" as Rawlinson says "at the expense of our good name."

بدون یک چنین اتحادی ایران باید زود یا دیر مغلوب و بکلی ذلیل شود –

(یعنی در کف روس) – بعضی از مردم گمان می کنند که حالا هم بسیار دیر است

و فرصت از کف رفته است که صوبهای شمالی آنرا بتوان نجات داد و رهائی

بخشید از چنگ روس و ما را لازم هست که این حال را واقعا فرض کنیم و فقط

خیال خود را محدود و مختصر سازیم و خود را قوت بخشیم در جانب جنوب – و لیکن

این پالیسی یکلی برخلاف عقل سلیم است و پالیسی کم دلان است و علاوه بر این

این پالیسی دعوتی است بخط مستقیم مر روس را که قدم پیش گذارد بدون اندیشه

در حدود شمالی ایران — بمجرد یکه چنین نشانی ظاهر گشت — شاهزادگان

حریص خود غرض و رئیسان خود مطلب فرصتی برای خود می یابند و ملک را

از یکدیگر پاره پاره میسازند و از ان نتایجی زایش خواهد کرد که نه روس و

نه انگلند اجازت خواهند داد که آن نتایج وجود بهم رسانند — پالیسی ما باید

در واقع چنین باشد که ایران مانند افغانستان ملکی باشد مستقل و خود مختار

و این کاری است که هرچند بینهایت مشکل است حصول آن غیر ممکن نخواهد بود

و مزد محنت ما را با ما خواهد بخشید" —

"اتفاق مسلمانان"

مضمون دو جمله از ابتدا و انتهای آرتیکل دوم اینهاست —

"چنین مینماید که ایران در حالت بسیار بدی باشد و مدد می طلبد

آیا شاه ایران عاقبت الامر معلوم کرده است که حریفی نیست کما کان قوی باشد

که بایستد در مقابل پالیتیک جهان چنانچه خود را تصور و پندار خوش داد

که هست و آخر کار باید مغلوب و منکوب روسی باشد یا اینکه وزیر مختار دول

خارجه اش از دست نواب یعنی سفیران دول خارجه بسوراخی در شده مشکل

است که بتوان گفت کدام است ولیکن هرچه باشد باید جهت سختی باشد که

برخلاف عادت همیشه ارتیکلی در اخبار اطلاع طهران درج شده است که ترجمه

مختصری از ان بموجب ذیل است"

پس از انکه شرح طویلی مینویسد ترجمه از اخبار اطلاع مذکور

منسوب باتحاد و اتفاق مسلمانان و آیاتیکه از قران گرفته مشتمل بر اینکه

مسلمانان باید جهاد کنند با کفار و مثال اینها که بنده همان اوقات در رسالهٔ کوچکی چاپ کردم این جمله را مینویسد که جملهٔ اخیر است —

از این آرتیکل چنین ظاهر میشود که ایران از سایر ریاستهای مسلمانان یاری می طلبد ولی غافل است که ریاستهای دیگر مسلمانان بیشتر در بحر صعوبت و نکبت و آفت غوطه ور اند از خودش و چون خلق ایران شیعه هستند هیچ وجه من الوجوه نمیتوانند که همدستی و اشتی داتفاق کنند با فرق دیگر اهل اسلام" —

نکته چینی

برکسانیکه چند مثقال مغز در سر دارند و بقدر بال مگسی هم غیرت و حمیت و طالب ترقی و بهبودی ملک و خلق بمغز بسنجیت ملک خود هستند پوشیده نیست که هر فردی از افراد خلق از هر قول و فعلی هم آن چیزی را میگیرد و متمسک خود قرار میدهد که نسبتی داشته باشد بغرض خاصهٔ خود کم اعم از آنکه آن غرض فایده باشد که بخط مستقیم بخودش یا دیگری برسد یا اینکه فایده باشد موهومی و خیالی که بخودش یا دیگری برسد — هیچ ضرورتی نکرده است که ما امثلهٔ خاصی بیان نمیم باثبات این مدعا همین آرتیکلها بجهت امثله ما کفایت میکنند — در این سه چهار آرتیکل سابق الذکر یک کلمه و حرفی از آنها خارج از ترجمهٔ اصل آنها نیست (و همچنین در آرتیکلهای متعدده دیگر که در نزد ما موجود است ولی ما ترجمه نمیکنیم) هر رطب و یابسی نسبت با ایران هست — هم عیوب را ظاهر ساخته اند و هم هنرهای آنرا — ولی خود انگریزان را ابتدا غرضی است و آن غرض هم این است که باید

یا بزر یا بحکمت عملی دوستی و اتحادی نمایند با ایرانیان و بان دوستی و با واسطهٔ آن اتحاد استیلائی داشته باشند بد ایران در مقابل و بخصوصیت روسیان - پس از آن مدّعیان ما و مدّعیان کسانی که از قبیل ما باشند خیرخواه ملک که بعضی از آنها اندکی از بهایم برتر و بهتر نیستند ولی علم و بازاری ولی سر و پا هستند و بعضی دیگر بتحمّل بد دولت و زر در شمار اعالی و اواسط خلق محسوب شوند ولی در واقع آنها نیز از قبیل طبقهٔ اوّلین اند و چیزی از آنها اعلی ترانی اند اینها را نیز اغراضی هست و برای تقویت اغراض خود چیزی را میگیرند از این نوشتجات و بکار میبرند - بعبارة اُخری آنچه در تعریف و هنر هست در این نوشتجات میگیرند و آنچه در قدح و ذم هست رها میکنند - ولی فراموش نباید کرد که این طبقات خلق که مطلقاً از امور جهان و اوضاع عالم سر موئی آگهی ندارند و صحبت اینها روح را عذاب الیم است و گاه‌گاهی بطور اتفاق یا بطور مجبوری دانشمندان را با اینها صحبت و گفتگو دست میدهد باز بر سه قسم هستند - قسمی از آنها ابله هستند و چنانچه لازمهٔ بلاهت و بیدانشی افتاده متعصب بیجا هستند ولی ضمناً غرضی ندارند - قسم دیگر فقط ضدّیت و مخالفت میکنند و اینها هم بغرض اند - قسم ثالث هم ابله هستند و هم صاحب غرض خواه آن غرض واقعی باشد و خواه موهومی - حالات مختلفهٔ این طبقات باین موجب است -

سیّد عبّاس نامی ترک که در حیدرآباد دکن الآن موجود است و خود را درویش کامل و قطب دائرهٔ امکان میداند شنیده شد وقتیکه اخباری را با ایران فرستاده بوده است که بنده آرتیکلی در آن درج کرده بوم منسوب بقتل حسین قلیخان بختیاری - غرض این مرد چه بوده و چه خواهد بود

فقط اینکه بخیل بگویند یک چنین دولتخواهی هم در هند هست ما را که عیب ما را
همه هنر نماید و شاید که در عالم خواب و خیال این دولتخواهی فایده با درساند
این مرد میگوید پادشاه ظل الله است و نوشته از نزد خدا آورده که مختار هستی
تو از جانب من بر جان و مال و اهل و عیال خلق من و رعیت بیچارهٔ خود —
دیگران محض از روی جهالت و بیدانشی بحث و مناقضت میکنند و غرض آنها
ضدیت و خلاف است — عباس ابن امیرقلی اصفهانی هم از قبیل سید عباس
است — مدیر اخبار مفرح القلوب فقط برای سی تومان تعریف میکند —
و آن شخصیکه در اخبار شفق سرخ (؟) کردستان یعنی عیسوی خواند یا محض از روی
خلاف و ضدیت است و یا شاید از رهگذر پست فطرتی و رذالت آن فقره را
نوشت — همین شخص نوشت که کردی اصفهانی پس از آنکه مدتی در بمبئی
عیسوی بود بحیدرآباد آمد و نواب سرسالار جنگ دید که در وجود او هیچ هنر
و کمالی نبود اعتنائی باو نکرد و خدمتی باو نداد — مگر من آنم که ابداً اعتنائی
بحیدرآباد و خزینهٔ حیدرآباد و ریاست و حکومت و خدمت حیدرآباد ندارم
ولیکن باید دانست که اهل ملک ما غالباً اعم از اینکه اعلی باشند
یا ادنی و گذشته از اینکه غالباً بعلم و دانش و جاهل هستند یک نوع بیغیرتی
هم دارند — و اینهمه اول بواسطهٔ بیدانشی است و ثانی بواسطهٔ آن است که
در ملک ما قانون نیست و هرج و مرج است و اینها گاهی آزادی بخود ندیده
اند — بسیاری از مردم ملک ما یا بامید نان یا از خوف جان بدوستی و
مصاحبت یا چاکری و خدمت سلطان و شاهزاده و وزیر و امیر و غیر ذلک
ظلم میکنند و خون خلق را میریزند و مال خلق را میخورند و زن و بچهٔ خلق را
تباه میسازند — نی نی بلکه زنان و دختران و پسران و خواهران خود را

برای بزرگان ملک خود میبرند پروائی ندارند محض برای اینکه نزد مردم آبرو
داشته باشند و خصوصاً در حق بیچارگان — کسانی هم که در اینملک یا در ملکها
و جاهای دیگر هستند اگر در ایران بودند از همان طبقات بودند و بطور یقین
بوده اند و لهذا پروائی ندارند از آنچه که بر دیگران میرود یا برود —

من کیستم و چیستم و غرض من چیست ؟ — من نه عیسویم نه یهودم
نه مجوسیم نه هندوام نه بت پرستم نه دهریم نه بابی ام بلکه گواهی میدهم که خدا
یک هست و محمد رسول و فرستاده اوست و قرآن کتاب اوست و قیامت و
میزان و حساب همه حق هستند — غرض من استیلا و ترقی اسلام هست —
غرض من ترقی و بهبودی مطلق مسلمانان روی زمین هست — غرض من اتحاد
و یکجهتی و مودت مختلف فرق و شعب مسلمانان هست با یکدیگر — انگریز و روسی
و جرمن و فرنسیس و امریکائی و هندی و چینی و زنگی و حبشی را همه یکسان میدانم
و مودت یا خصومت من با همه طوایف عالم مساوی هست — شاه و شاهزاده
و امیر و فقیر را یکسان می بینم — پادشاه را شبان بر رعیت و چاکر رعیت میدانم
هر شاهی و هر شاهزاده و هر حاکمی و هر آمری که یکنفس را بکشد بناحق و برخلاف
رضای خدا و شریعت انبیا و اولیا او و یک زن یا یک دختر یا یک پسر را
برخلاف شرع یا عرف یا تهذیب یا مرضی او آلوده دامن سازد یا یک پول
برخلاف قانون شرع یا عرف از یکی از خلق خدا و رعیت خود بگیرد و یا
دشنامی گوید بیکی از بندگان خدا که آن بیچاره قدرت نداشته باشد تلافی
کند یا نتواند دادخواهی نماید من او را ظالم میدانم ظالم ظالم — من
ملک و خلق خود را آسوده و در راحت میخواهم — من میخواهم خلق ملک ما از
بیگانه و آشنا کفش نخورند و آزاد باشند — من میخواهم دولت و زراعت و

فلاحت و تجارت ملک ما افزایش یابد و خلق ملک ما هم چند روزی که در جهان اند خوش
باشند- من ملک خود را آباد میخواهم برای خلقیکه تخمیناً از سال است حالا که در آن ساکن
اند و تحیس که تخمیناً یا پنجاه هزار سال دیگر هم در آن ساکن باشند نه برای چند کسی که
یا عرب باشند یا ترک یا مسلمان یا کافر چند صباحی در آن فرمانروائی کنند و بروند
یا چند ده و چند صد سالی خاندان آنها دارائی کنند آنگاه دیگری بیاید و از کف اینها
بدر کند و خود مالک گردد — من چیزی نگویم و نمی نویسم که خلاف مرضی خدا باشد
ولی اگر خلق ملک ما نادانند و نفهمند و اگر بدانند و بفهمند باز ضدیت کنند و مخالفت
نمایند چیزی را که نیکی آنها در آن باشد "بگذار تا بیفتند و ببینند سزای خویش"
اگر کسی خوانده باشد کتابی را که شخص انگریزی نوشته است منسوب بملک و اهل
ملک خودش که موسوم است به "هیستری آف دی کورت آف انگلند"- بداند
که آنچه من دیده ام و شنیده ام از ملک خود هزارها درجه بیش و بدتر است در ملک ما
آن کتاب هشت جلد است ولی اگر کسی چنین کتابی را بنویسد منسوب بملک ما هشتاد
جلد خواهد شد زیرا که در ملک انگلند پنجاه یا هشتاد سال پیش از این هم قانون داشت
و با نظم و نسق بود همچنانکه امروز است پس چه خواهد بود حالت ملکی که ابداً قانون ندارد
و شاه و وزیر و شاهزاده و حاکم و امثال اینها میتوانند بکنند هر چه را که بخواهند و
هیچکس را قدرت دم زدن نباشد-

در رطب و یابس و هنر و عیبی که در این آرتیکلهای قبل ترجمه شده
مندرج است خوانندگان ملاحظه کنند که چه چیزها ذکر شده و کدام از آنها هنر است
و کدام عیب و همه را بسنجند و معلوم کنند که هنر ملک ما بیشتر است یا عیب آن و نیز
اهل ملک ما ملتفت باشند که چگونه خلق عالم و بیگانگان بر عیوب آنها آگه میشوند
و آگهی دارند-

در آرتیکل اول نوشته (۱) ایران آفتاب لب بام ہست

بیشک چنین است وعنقریب ایران بدست روسیان خواهد افتاد چون آفتاب ظاهر است ـ تمام اهل ایران ازاین معنی خوش استند وابداً گمان نمی کنند که روسی ایران را بگیرد وروسی را دست دشمن بلکه خیرخواه خود میدانند ـ من یکی برخلاف همه اهل ایرانم ورای من بکلی مخالف رای دیگران ہست دراین امر ـ

(۲) موسی شیرال میگوید حکومت واقعی نیست در ایران وچنین است وچنان ـ من مؤید اقوال او ہستم ومخالف این احوال ـ پادشاه ایران ملک وخلق خدا را بچندکس ازامرای فروشد بمبلغ بسیار کمی وآن چندکس بندگان خدا را در آتش میگذارند وده چندان میگیرند دراین زمان پسران خود را حکام بلاد معین میکنند که پری ظاهر است چه میکنند وچسان خلق را در آتش دارند ولی این آتش را خلق خود بدست خود روشن کرده اند (۳) یک جمله را ما ترجمه نکردیم از بس مارا شرم می آید ولی معنی آن اینست که ازهمه بالاتر ملک ایران غرق ہست در محیط فسق وفجور غیر طبیعی ـ ما بخوبی میدانیم که مقصود نویسنده چیست ولی نمیتوانیم دم زد الله اکبر نعوذ بالله چه چیزها من خود بچشم دیده وبگوش شنیده ام ولی چه سود که غیرت نیست ـ (۴) علم وادب وهنر کمال مفقود ہست وما افسوس میخوریم ولی دیگران بی پرواه ستند ـ (۵) معادن بسیاری ہست که اگر بیرون آرند صدچندان بیش حاصل پادشاه یا حکومت میشود از آنچه که بالفعل پیشکش میگیرند وهزارها بار دولت ملک فزایش می یابد مگر کسانیکه درحیدرآباد با ما صحبت میکنند چه خبر دارند ازاین چیزها ـ (۶) تعریفی که موسی شیرال کرده ہست از ظل السلطان بجاست وما نیز معترفیم ولیکن اعمال قبیحه او را هم ما کماکان میدانیم که چه کرده است ولی ما امیدانیم که غضب الٰہی کے نازل میشود که تلافی کند این اعمال را ـ عنقریب آن غضب الٰہی

یا از طرف آذربایجان یا از طرف خراسان نازل خواهد شد انشاء الله تعالی۔
در آرتیکل دوم نوشته است (۱) که ظل السلطان از زن
اول شاه است که دختر دهقانی بود۔ این عیب نیست در ممالک شرقیه کنند
پادشاه دختر دهقانی یا از خاندان کمینی باشد ولی نتیجه آن بسیار بد است که
پسر بزرگ پادشاه اگر از خاندان کمینگان باشد جانشین پدر نمیشود و نتیجه
این خلاف رسم بزرگان و خلاف شان پادشاهان جانشین پدر خود باید
کسی باشد که تیغش بران تر باشد و خون لکها خلق باید ریخته شود تا یکی بحق یا ناحق
بر تخت بنشیند و اگر امروز است جانشینی ملکی مانند ایران باید باختیار و استصوابی
قومی بیگانه یا روسی یا انگریز یا هر دو موقوف باشد۔ (۲) حالت درخانهٔ شاهزاده
ایران و دادخواهان و جریان قانون شرعی یا عرفی را در ملک ما بیان می کند۔
بیک لفظ یک دزد را دم توپ میگذارند و بلفظ دیگری رفیق همان دزد را آزاد
می کنند۔ ما برخلاف این چیزها و اعمالیم ولی مدعیان ما اینگونه قوانین را پسند میکنند
و این هر دو دزد را سزاوار همان عقوبت یا عفو میدانند که این شاهزاده نمود
هر چند که هر دو برخلاف قران خدا و شرع پیغمبر بود (۳) ذکر میکند وضع مجلس
بزم و دربار شاهزادهٔ ما را که همه الفاظ و عبارات رکیک و قبیح از زبانش خارج
میشود و کسانیکه گرداگرد او را گرفته اند همه از زمرهٔ اجلاف و کمینگان و اراذل
هستند۔ ما برخلاف اینها هستیم ولیکن اهل ملک ما که در حیدرآباد هستند این اعمال
و افعال را پسند میکنند و تعریف و تمجید میکنند زیرا که خودشان هم در مجلس روضه
عزا و محرم و روز عاشورا و در کوچه و بازار دشنام زن و مادر و خواهر بیکدیگر
میدهند و شرم ندارند و میگویند فلان کس بشاه و شاهزاده ها دشنام میگوید لیکن
این تهمت محض است بر ما۔ ظالم و ستمگر و احمق و نادان و بیدانش و امثال اینها

داخل دشنام نیست بلکه اینها صفات و خصائل این اشخاص است و این صفات و خصائل را باید از خود دور کنند — کسیکه خون بندگان خدا را ناحق میریزد بیشک ظالم و از ظالم هم بدتر است و کسیکه آن ظالم را می ستاید بیشک جاهل و نادان است اگر آنچه من شنیده ام از رفتار و کردار شاه و شاهزادگان و وزرا و امرای ملک خود خصوصاً در همین زمانی که شاه ایران بممالک یورپ رفته و بسیار چیزها از خلق آن ممالک دیده خلق ملک ما را پروائی نخواهد بود چونکه بیغیرت هستند ولی بیگانگان انگشت حیرت بدندان خواهند گزید و خواهند گفت که خدا مردم ایران را مغضوب و مردود و ملعون ساخته است که بدست این فرقه و این حکومت گرفتار کرده و نه یک عالم یا یک جاهل یافت میشود که سخنی بگوید یا لفظی بنویسد بمخالفت این اعمال و افعال بلکه سراسر ملک ما یا بامید نان یا از بیم جان خاموش هستند و باعتقاد ما چنین مینمایند که بحکم خدا و بموجب کتاب او بندگان و بردگان این ظلمه فسقه هستند — ولی ما از قبیل آنها نیستیم و همه این اعمال و افعال را مخالفیم —

در آرتیکل سوم سفیر دولت امریکا می گوید — (۱) شهر طهران مانند یکی از شهرهای یورپ است ما قبول میکنیم — ولی این تعریف نیست که هزارها شهر و قریه خراب و ویران افتاده باشند یا خراب و تباه کرده باشند و یک شهر آباد باشد — (۲) میگوید شاه ایران خود بسیار خوب است و اراده دارد که ملک خود را آباد و خلق خود را خوش دارد — ما میگوئیم اگر او را چنین اراده بودی بیقین ممکن بودی که چنین کند — ما بکلی برخلاف این رای و عقیده ایم که تا پادشاه ظالم نباشد رعیت او اطاعت او نمیکنند بلکه ما میگوئیم اگر عدل و نصفت و قانون نیک در ملک جاری شود بیشتر و بکمال خوشی خلق اطاعت میکنند از حکومت خود و وفادار میشوند با پادشاه خود — (۳) این مرد میگوید اگر طرق و شوارع درست شوند بسیار مفید است

برای زراعت و تجارت ما نیز همین را میگوئیم . (۴) میگوید ملکی که دو چندان
وسعت فرنس را دارد فقط نه میلیان خلقیت دارد — بلی ما میگوئیم از بی پروائی
حکومت میلیانها مردند و میمیرند در ایام قحطی — و از ظلم و جفا کاری حکومت
میلیانها باطراف و اکناف عالم پراگنده شده اند و بواسطه فقدان آزادی و
نبودن قانون نیک و انصاف و معدلت میلیانها که میخواهند بمملکت آیند و
سکونت گزینند نمی آیند و الا بایستی در این وقت خلقیت ایران پنجاه میلیان
باشد — در یک دو صفحهٔ مابعد ما چیزی مینویسیم نسبت بپارسیان هند که
میخواهند بایران بروند و از ظلم آنملک میترسند — (۵) این مرد میگوید
معادن زغال و آهن بسیار است در ایران اگر بکنند و برآورند دولت بسیار
از آنها حاصل میشود — ما نیز همیشه همین را گفته و میگوئیم مگر بهائیم چه می فهمند
و آئینه در محلهٔ کوران چه فائده می بخشد —

آرتیکل چهارم سر اسر کیفیت پیش قدمی و زیادتی روسیان

هست در ملک ایران که من یکی به انصاف تمام یا اغلب اهل ملک خود مخالف
روسی هستم و از آنطرف طرفدار انگریزم — این فقره کما کان تعلق دارد بامور
پلیتیکیه و عوام بلکه اکثر و اغلب مردم ایران نمیدانند که دوستی روس چه نقصانی
دارد بایران و از آن انگریز چه فائده — و لیکن سایر اهل ملک ما برضا و رغبت
و از روی بیدانشی و حماقت و بتوهم اینکه روس با ایران دوست و بامحبت است
میخواهند که روس را در ایران استیلا باشد بلکه ایران را بگیرد و لیکن ما نمیخواهیم
و ابدا راضی هم نیستیم و بکلی مخالفیم که انگریزان یک وجب ایران را بگیرند یا
سر موئی استیلا داشته باشند — بلی رای ما اینست که بموجب معاهدهٔ درستی
از روی دانش و بینش چنانچه ما در جاهای دیگر نوشته ایم اگر این دو دولت

متحد شوند هر دو را فائدهٔ بجید و بحساب خواهد بود خصوصاً ایران را۔
بالجمله در این ارتیکلها مطالب بسیار است که خوانندگان باید بکمال دقت مطالعه نمایند۔ و امّا از بابت خود بنده سراسر این کتاب پرست از آرای من و حالت و عقاید مذهبی من و من ابداً خود را مورد گفتگوی احدی نمیدانم جز جهلا۔ این فرقه گاهگاه مرا نصیحت و وقتها توبیخ و سرزنش و ملامت مینمایند و بعضی اوقات هم میترسانند ولی ابداً مرا اعتنائی باین فرقه نیست و خوفی از آنها ندارم۔ هر شخصیکه در مملکت ما عالم و عاقل و چیزی مغز هم در سر داشته باشد مقصود مرا می فهمد و امیدوارم که این سلسله بر خلاف جهلا بحرکت در آیند و از من طرفداری کنند و متفقاً سعی نمایند در ترقی خود و مملکت خود۔ این مطالب و سخنان محققانه هستند و جز معدودی درک نمیکنند۔ اگر آن زری را که باد بباد میدهند یا بکسانیکه در معلم خانه میروند که چند کلمه فرنچ بیاموزند و در واقع زمان خود را در لهو و لعب بسر برند به پنجصد کس بدهند و بکمال تاکید را بکنند که وقت و زر را تباه نسازند و در هر ادارهٔ از ریاست تحصیل علم کنند از روی کتب اهل یورپ آنوقت می فهمند که ما چه میگوئیم و آنوقت میتوانند حکومت کنند و الّا تا زمانیکه حالت اعالی و ادانی یکسان و این چنین است هر که چیزی بگوید و بنویسد او را بهزار تهمت منسوب میسازند و میگویند عیسوی شده یا دهری است یا بابی یا شیخی و امثال ذالک۔

(۵)

بمبئی گزت ۲۵ مارچ ۱۸۸۶

یعنی نقل نمودن پارسیان بمملکت ایران

این فقره در این وقت بما رسید و لابد گشتیم که در اینجا درج کنیم

این مطلب هم یکی از مطالبی است که ما نمیتوانیم چشم پوشیدن از اندراج آن در این کتاب
کیفیت آن این است که چنانچه در اخبار دیده شد بالیوز جدیدی که از ایران تشریف
آورده فرزند مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم اراده داشته که نشانی بدهد بسر جمشیدجی
از طرف شاه ایران و پس از آن جمعی از پارسیان را دعوت نموده چای خورانیده و نطق
طولی داده و در آن مجلس مشعر بر معدلت و شفقت شاه و بخصوص اشاره نموده بعنایتی که
او راست (یعنی شاه را) در حق پارسیان و در آن نطق سخنان شیرین دلفریب و ترغیب
دهنده بسیاری بر زبان رانده - معلوم میشود که بعضی از پارسیان رغبت نموده اند
که بایران بروند و مدام در آنجا اقامت کنند و لهذا صاحب اخبار (اندین سپکتیتار)
چیزی در اخبار خود نوشته و هم مذهبان خود را از مخاطرهٔ آن اراده آگه بخشیده - بعضی
از مضامین نوشته مذکور اینست --

و سخنان شیرین دلکش بسیار [illegible] منسوب
[illegible] هیچ [illegible] [illegible]
نمی اندازد سخنان خوش شیرین [illegible] خاطر ما این است [illegible]
که نسبت دهند بشاه [illegible]
تا قصر [illegible] است [illegible]
[illegible] با همه عیوب [illegible]
[illegible]
هیچ ضرورتی ندارد زیرا که صدق آن [illegible] معلوم [illegible]
کمال خفت و حقارت و شرمساری است که کسی با قوت [illegible]
هیچیک از اهل ملک ما خیال اینگونه قبیح را نمیکند [illegible]

رود جان و مال و عیال و مذهب آنها همه در معرض خطر است - ولیکن این قوم
قومی هستند که هنوز ایرانی اند و ایران را فراموش نکرده اند و مردمانی هستند کاری
و کاروان اگر معدودی از اینها سکونت گزینند در ایران بنهایت مفید خواهند بود
ما مکرر گفته و نوشته ایم که زمینی را بآنها بدهند که اولاً اگر مدام اقامت نکنند تفرجگاهی
باشد آنها را برای تغییر آب و هوای چند روزه - و چون چنین کردند تدبیری
اندیشند که اینها بکمال آزادی و خوشی زیند و از هرگونه خطری محروس و محفوظ
باشند - امید است که این نصیحت خیرخواهانه اثری کند در خاطر شاه و بزرگان
ایران و در این مطلب اهم فکری نمایند -

مختصری شرح حال بنده مصنف

یکی از جمله چیزهایی که وجود آن در جهان لازم و اهم است خلق حال و
استقبال جهان را سوانح عمر و سرگذشت احوال بعضی از مردم است و خصوصاً
از کسانیکه در دنیا گرم و سرد و سخت و سست بسیار دیده و آفات و بلیات بحد و
حد رسیده باشند که محل عبرت دیگران خواهند شد - و غالباً این است که -
"بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست   بس جان بلب آمد که براو کس نگریست"
چه بسیار کسانی که پدر داشته اند ولی پدر ننموده اند و چه بسیار کسانیکه خاندان
داشته اند و در بدر ره پیمایند - اگر کسی از دردی بنالد دیگری که بآن درد مبتلا
نشده نمیداند حال او چیست - اگر از آتش و آفتاب تعریف کند آنکه در سرما
و برف و باریش گرفتار نشده آگهی ندارد - اگر از گرما و سوزش آفتاب شکایت
کند آنکه همواره در سایه بسر برده آگهی بهم نمیرساند - اگر از سختی و صعوبت و
آفات و بلیات سخن راند کسی نپذیرد که همواره در خوشی و راحت بوده - ولی

این حال بر این منوال است تا هنگامیکه زبان تشریح یا قلم تحریر این واقعات جاری
نگردد هیچ واسطه دیگری در جهان نبوده و نیست و نخواهد بود که حوادث جهان و
مصایب بلیات و ترقی یا تنزل خلق ماضی و حال را ظاهر سازد بر مردم حال و
استقبال جهان سوای زبان و خامه - و تا هنگامیکه زبان و خامه متحرک نشده اند
هر چیزی پوشیده است و هر کسی را ظن و عقیده ایست همه بر خلاف واقع - بنابرین
شمه از شرح احوال بنده در آخر این کتاب بخیال خالی از فایده نباشد خوانندگان
ولی چون اراده بنده اختصار است آن بخشها و جزئیاتیکه از همه بیشتر مفید است بنا چار
ترک خواهند شد و خصوصاً اینکه اراده بنده این است که فقط از جزء اخیر سوانح عمر خود
تا امروز چیزی برنگارم - مراد من از جزء آخر این است که از مدینه و کربلا بالفعل
چیزی نمینویسم بلکه از شام خراب که حیدرآباد فرخنده بنیاد مراد است -
اگر خوانندگان را بیاد باشد یازده سال قبل ازین هنگامیکه ولیعهد
انگلستان بهند می آمد بنده چند ماهی در حیدرآباد بودم و باز به بمبئی مراجعت کردم
مجر دالبس (که اکنون کرنال دالبس شده) در شاه آباد مقیم بود و منشئی میخواست
که فارسی آموزد بنده بنزد او رفتم - شاه آباد جائی است که خط راه آهنی که بحیدرآباد
می آید از آنجا جدا میشود - چندی که گذشت سر سالار جنگ مرحوم بدهلی روان
شد و مراجعت نمود - دراین وقت مجر دالبس معرفی کرد از بنده و مرا قرآنی بود
خط ایران بنواب موصوف گذرانیدم بمعظم الیه قبول فرموده روانه حیدرآباد شد
با خود اندیشیدم که قرآن هزار قران ارزش دارد اگر وزیر ملک دکن هزار روپیه عنایت
فرماید غایت آمال من خواهد بود - دو ماه بعد دو سه خط رجستری کرده فرستادم
ولی جواب هیچیک نرسید - دراین بین کتابی در انگریزی ملاحظه کردم در یک
علمیکه خلق یورپ را باین دولت و مایه رسانید یعنی پلیتیکل اکانمی و میل نمودم

که بفارسی ترجمه اش کنم شاید خلق مشرق نیز چیزی پیروی کنند و طریق تحصیل زر
را بدانند که رعیت پیوسته در خیال یافتن گنج و کیمیاست و حکومت در فکر معدن
سیم و زر است و گرفتن جان رعیت ــ بهر حال جزوی از این کتاب را برگرفته با خط
سفارشی از مجدالبس و بحیدرآباد شده از جناب وزیر اعظم ملاقات نمودم و معظم الیه
فرمودند اگر کسی این کتاب را بدرستی و خوبی ترجمه کند من بسیار طالب آنم ــ باز
بشاه آباد رفتم ولی از قرآن مجید خود چشم پوشیدم و با خود گفتم که اگر گنجی رایگان
از کفم شد گنجی شایگان بدستم خواهد افتاد و اگر قرآنی رفت لقمهٔ نانی بجایش می آید
در این بین با مرغ پلاو می پختم و خوان دعوت میچیدم ــ گاهی در گاری دو اسبه
نشسته بودم و وقتی در میانهٔ جالر دار تکیه زده ــ وقتها با خود میگفتم ــ "وزیر دکن
آن کند با تو مرد که محمود با شاعر طوس کرد" ــ گاهها با خود می اندیشیدم که ــ
"نباشد اگر تاج زر بر سرم بود بیگمان کیسه پر از زرم" ــ دو سال بعد
بسکندرآباد آمدم و مجدالبس نیز در آنجا بود ــ در روز غرهٔ محرم الحرام سال ۱۲۹۵
صاحب مذکور دو خط بمن داد یکی بنام نواب عالیجناب و دیگری بنام سید محی الدین
علوی که دوست صاحب مذکور بود و باراده آنکه این علوی صاحب بذریعه رسانیدن
آن خط و وسطهٔ ملاقات بنده باشد ــ در آن ملاقات نخستین سخنی که بر لب نواب
معظم الیه گذشت این بود که کتاب تمام شد ــ گفتم هنوز چیزی از آن باقی است فی
با کمال خوشی و انبساط بیرون شده بترجمه و نوشتن کتاب سر گرم تر گشتم ــ
(تفصیل این اجمال مفصل در روزنامچه درج است)

مدتی را باینمنوال گذشت و پیوسته بنده با پای پیاده از سکندرآباد
بحیدرآباد میرفتم و مراجعت میکنم با دست خالی و کیسهٔ تهی و شکم گرسنه و پای خسته
و سر پر خیال و دل پر آشوب ــ عاقبت کتاب هم تمام شد و بنظر مبارک نواب

رسانیدم و زبانی عرض کردم که ملاحظهٔ یک چند صفحه کافی است که بر سر کار عالی معلوم
شود هم فائدهٔ این کتاب و هم محنت بنده - نواب صاحب وعده فرمودند که چند روزه
ملاحظه فرمایند و آنچه لازمهٔ شان او شان و لیاقت من است بعمل آرند ولی جناب
ایشان را گاهی فرصت دست نداد چنانچه تمام امرا و بزرگان حیدرآباد را گاهی صحبت
نیست - قرائنم مفقود کتابم مهمل خیالم پریشان شکمم خالی و روزگارم تباه -
چند صندوق اسباب دارم همه در شاه‌آباد است و نمیدانم که چه بر سر آنها آمده - حال
من بر همین منوال بود چهار پنج ماه و فقط یک سخن بیهوده از بعضی از مردم فی الجمله
ضعف جسم و روح مرا بقوت مبدل میساخت و گاهی آب تازه بآتشم سرد میریخت -
آن چه بود این بود که رسم است در این شهر که هر چه بخواهند بکسی بدهند بطور ماهوار یا
منصب از همان زمانیکه بسلام مشرف شده حساب کرده بیکبار خواهند داد چنانچه
بفلان حجام و فلان فراش و فلان رقاص و فلان رمال و فلان [illegible]
را کردند - چون این سخن را شنیدم خوش و منبسط میشدم و قلعه‌ها [illegible]
میساختم که چون این زر برسد دخترکی ماه عذار بعقد نکاح در می‌آرم [illegible] خانهٔ عالی
عالیشان و خانهٔ عالیشان بکرایه میگیرم یا میخرم یا عمارت میکنم - چیزی از آن
برگرفته بحج بیت الله میروم و چیزی را در بنک میگذارم [illegible]
و جهازات آتشی میخرم و در ریلوی شریک میشوم و چند کنیزک [illegible]
میخرم و حصه از انها می فرستم که در اصفهان دهی بخرند بنام من و بسیار [illegible]
هم میکنم **لمؤلفه** هر کرا تجربه از خلق جهان نیست همی گرچه بوجهل [illegible]
ولی شرح حال هر شخصی پوشیده و مخفی است و کم [illegible] آن چنانچه باید
و شاید معلوم نی یعنی هر چه از نیکی و بدی و خوشی و ناخوشی و [illegible] و آفت
و بیماری و سیری و گرسنگی بر او برود ظاهر و آشکارا نمیتواند شد [illegible]

سرشت او آگه شوند خلق - البته طبیعت و حالت بنده کم و زیاد از نوشتجاتم
معلوم میشود ولی نه کماکان - من نمیتوانم از احدی خوش آمدگوئی و تملق گویم -
نمی توانم اسباب ضحک و خنده و طرب کسی شوم - از هزل و یاوه سرائی و مسخرگی
کناره میجویم و از ظرافت و شوخی و خوشطبعی برکنار می ایستم - گاهی بار خاطر و سربار
کسی نمیشوم و بر سر خوان کسی نمی نشینم و در خانه کسی اقامت نمی گزینم و دست پیش
کسان دراز نمیکنم و زر بقرض نمیگیرم و دروغ مصلحت آمیز نمیگویم و بشاعری و
مدح و ثنای این و آن نان نمیخورم و بیجا کسی را نمی ستایم و در میان دو جنگجو آتش
نمی افروزم و همیه کش نمیشوم و هر چه از این قبیل صفات و خصال باشد در وجود
دیگران مطبوع و پسندیده من نیست و آنچه من در عالم شکایت از خلق یا لبعضی از
مردم داشته و دارم از همین و برای همین صفات و خصال است - بیک طرفت آت
در مدتی که در بمبئی بودم بخانه آقا خان نرفتم و هر که یک دروغ گفته یا یک و عده
خلاف داده در هر جا خصوصاً در حیدرآباد او را مردود انسان شمرده ام و بدر خانه
او نرفته ام - بخانه اهل ملک خود همیشه کم میرفته ام بویژه در عالم تنگدستی و نان
این قوم را کمتر میخورده ام بویژه در حالت گرسنگی و منت از هیچکس نمی برده ام
بویژه از کسانیکه میدانسته ام منت بر من می نهاده اند و بمن و اذی احسان خود
را در حق من ضایع میکرده اند - غرض این بود حالت من در تمام عمر و خصوصاً
در این ده سالی که در حیدرآباد بوده ام - ولیکن کسانیکه از دور دست بر آتش
داشته اند و از سوز اندرون من آگه نبوده اند اگر بی سخن گشوده و گله بر لب آورده
چندان اعتنائی نکرده اند و بی پروا بوده اند -

بالجمله چون چهار پنجسال بر اینحال و باینمنوال گذشت و در این
ضمن عریضه ها نوشتم و وسایط انگیختم و آنها را همه بی اثر و اینها را همه کالعدم

یافتم خصوصاً آخرین را هر که بود از پیر و مرید و امیر و فقیر و مولوی و جنگ و جهاد
را همه الناس علی دین ملوکهم دیدم عاقبت عریضهٔ نگاشتم بخدمت نواب معظم الیه
و قرآن و کتاب خود را طلب نمودم — فراموش نکنم معروض خدمت خوانندگان
دارم که چندی قرآن بنده مفقود الاثر بود تا آنکه سید عباس نامی که سابقاً اشاره
باو شده که گیسوان بافته میگوید علویم و با قافلهٔ حجاز آمده که از حج می آیم یعنی بچگی بر
سر دارد و لباس بزرگی در بر و خود را یکی از اولیاء الله میخواند بلکه دعوی پیغمبری
میکند و در خانهٔ میر تهور علی نامی اقامت داشت مدت مدیدی نمیدانم بچه عنوان
آیا او باین دست ارادت داده یا این از آن چشم عنایت داشته بود روزی در بین گفتگو
گفت چنین قرآنیکه تو میگوئی نزد میر تهور علی است ولی صاحب آن معلوم نیست که کیست
گفتم صاحب آن قرآن صاحب مرده من هستم رسیده ام — از این زمان بنده چیزی
مطالبهٔ قرآن خود را میکردم تا آنکه این عریضهٔ آخرین را نوشتم و سخن را ختم کردم —
و بعبارهٔ اخری تیشه را بیخ زدم و زبانی هم بخدمت نواب صاحب عرض نمودم که
قرآن و کتاب مرا برسید که بملک خود روانم — در این مجلس سید محی الدین علوی
نیز حضور داشتند و من یقین داشتم که جناب ایشان هم در چنین وقتی سخن خیری بر زبان
خواهند راند — چند روز بعد با خود اندیشیدم که نزد علوی صاحب رفته بفهمم که
در غیاب من سخنی رفته بود در خدمت نواب صاحب یا نه — بمجرد دیدن علوی صاحب
مرا از دور بدید فرمود فلانی من در حق تو سخنی گفتم و نواب فرمود که علی الحساب پنجاه روپیه
در منصب برای او میکنم تا بعد کاری بهم رسد — گفتم جزاک الله خیراً همین پنجاه
روپیه هم برای من کافی است علی النقد اگر بشود — علوی صاحب فرمود که بکچهری
ایشان حاضر شوم و عریضه برنگارم و ایشان نزد نواب صاحب برند برای
دستخط مبارک — خواستم این سخن و این نقد مخفی ماند چراکه ابداً مرا خود باور نمی شد

ویقین نداشتم که حقیقتی داشته باشد ولیکن چون بیرون شدم از نزد علوی بهرکه
رسیدم مرا مبارکباد گفت و همه شنیده بودند که علوی صاحب آخر سخنی گفت
و پنجاه روپیه برای قوت لایموت من صورت یافت و من خطی بدالبس صاحب
نوشتم که بسعی و کوشش و آخر وجه کافی برای بنده معین گشت —

چندروز بعد باز بخدمت علوی صاحب رفتم و جناب ایشان
عنوانی برای عریضهٔ بنده نوشتند که هنوز در نزد بنده موجود است — آن عنوان
عریضه بخدمت نواب صاحب نوشتم که « میرزا اسمعیل وردی اصفهانی امیدوار
فضل و کرم » و عریضه را بخدمت علوی صاحب دادم که برده دستخط کند —
ولیکن از آنجائیکه تلون مزاج سلاطین و امرا است و از قدیم نوشته و گفته اند که
برحذر باید بود. نواب از قول خود انحراف ورزیدند (باید فراموش نکرد که همه این
تلون و انحراف است که انگریزان از ابتدا نوشته و عهد نامه از اهل این ملک
نداشتند تا امروز هندرا مالک بودند و صوبه برار را در قبضه داشتند) —
قدیر جنگ نامه فرمانی فرستاد و مرا بکچهری خود طلب فرمود — چون بخدمت آن
والاشان رسیدم گفت نواب صاحب میفرمایند که شما خط و سواد دارید نوکری
بکنید و اکنون در نزد من جایدادی خالی نیست جز جایدادی سی روپیه اگر بخواهید
موجود است — گفتم نعوذ بالله از تغیرات و تبدلات حالت مردم این ملک که چه
گربه میرقصانند از برای خلق بیچاره — سید علوی فرمود پنجاه روپیه در منصب
معین شده و تو میگوئی سی روپیه نوکری کن. خدا حافظ — روان شدم و دعا
خیر در حق نواب صاحب نمودم — چند روز دیگر باز تعلیقهٔ قدیر جنگ رسید که
نواب صاحب پنجاه روپیه دستخط فرموده اند گفتم اگر پنجصد هم دستخط فرمایند من نه
منصب این ملک را میخواهم و نه خدمت این مملکت را بلکه عهد هم کردم که هیچیک را

قبول نکنم اگر از گرسنگی بمیرم —

برخوانندگان این کتاب (سوای اهل حیدرآباد) معلوم باد که نوکری
این ملک بر دو قسم است — اول نوکری قلم است و دوم نوکری سیف است — هر یک
از این دو هم بر چند قسم است (۱) اگر صاحب وصّاف آید و بدون سفارش یا
دادن رشوتی نوکر شود سی یا چهل روپیه برای او قرار میدهند و این هر دو باید تا
پنجاه سال دیگر بهمین مبلغ قانع باشد ولی شرط آن این است که دیگر عبارت وصّاف
را التحریر نکند بلکه بموجب انشای مادهورام و امثال آن بنویسد که فارسی مروّجه این
ملک است — (۲) اگر در این بین راه رشوت ستانی را دانست و پیدا کرد و ایمانداری
را بر کنار گذاشت که شیوهٔ مرضیهٔ اکثر چاکران این حکومت است در اندک زمانی
دست کش بدست میکند و کوت و پتلون کار دستگاه بدم پهیل راحی پوشد و
جوراب و درجن شصت روپیه و جوتی سی روپیه بپا میکند و بر بگهی سوار می‌شود
هفتصد روپیه قیمت و بیست و پنجهزار روپیه هم در بنک میگذارد و کار روایش
بسیار خوب است (۳) خط سفارش از انگریز عظیم الشانی آرد یا آنکه مبلغی رشوت
بیکی از عمّال دهد فوراً پنجصد روپیه ماهوار میگیرد — ولیکن هنوز بدون رشوت
امرش نمیگذرد و کاری دو اسبه و چهار اسبه ندارد و بنگله نمیتواند ساخت و نوکر
و چاکر و ماما و غلام و کنیز متعدد نمیتواند نگاه داشت — اهل سیف بر دو قسم هستند
(۱) سوارانند که ابداً هیچ کاری در عالم نمیکنند جز آنکه بدنبال امرا روان میشوند
و (۲) پیادگانند که یک شمشیر زنگ خورده و چند حربهٔ دیگر با خود دارند و
صدها شان در جلو امیری روان اند — یک لک دو لک مخلوق بایشان نوکرند
و در واقع همه بیکارند و نان مفت میخورند و شاکر و ذاکرند که در این ملک لقمه
بدست می‌آید مفت و دعا می‌کنند که خدا این ملک را برقرار دارد که عمر [illegible]

بیجا رانانی ہست ـ ولیکن ہیچ مرد دانای با ایمانی و معقول و ہنرپرور
در این ملک نوکری نمیکند ـ مثلاً کسی که اینسان کتابی را بنویسد و این باشد ہنر و
استعداد او اگر نوکر شود البته در اندک زمانی ترقی بسیاری خواہد کرد و از ہمه جا
الگهی بہم میرساند و پیوسته میخواہد تغییر و تبدیلی در کارہا بدہد و بیہودگیها را از میان
بردارد ولی چگونه میتواند و که می شناسد و می فهمد و با ہزاران چگونه بر میتواند آمد
این است حالت این ملک که مثل منی گاہی نمیتواند نوکری کند ـــ
در این ضمن سید عباس روزی مرا در خانهٔ آقا میرزا علی داکتر بدید
و زبان توبیخ گشود که چنین عریضه بخدمت نوّاب صاحب چرا نوشتی و قرآن و کتاب
خود را چرا طلب کردی از مردی که وزیر ملکی است ـ در آنجا آنچه جواب باید بدہم
دادم او را ولی این مرد باز دست از من نداشت و در غیاب من سخنان گفت ـ
در این وقت و در این حالت که من با خدا در جنگ بودم و ابداً اعتنائی به نبی و
ولی نداشتم و ہیچ پروائی از قرآن و حدیث نبودم و معنی این شعر "اذا
یئس الانسان طال لسانه" مخصوص من بود و گوئیا که سعدی این بیت را
برای من گفته بود "وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز"
قلم برگرفتم و بتاسّی حضرت لغماجز از ارواح مکرّم کسی را استثنا نمودم و این عریضه
را بنام جناب مولانا سیّد صاحب بپیوسته انداختم ـ جناب موصوف خط را
بخواند بمیر تہوّر علی و او را گفت بدان و آگاه باش که اکنون قائمهٔ عرش منہدم
میشود و سلسلهٔ ایجاد می گسلد ـ این میر تہوّر علی که حالا ریشش سفید شده و ہنوز
بلبل بازی میکند و زنان جوان شوہردار را بسکندر آباد آورده مخفی میسازد خط را
برگرفت و بنزد نوّاب صاحب رفت و نشان داد که این نامسلمان بکافر و مسلمان
بد گفته و بر دیر و حرم آتش زده قرآن و کتاب او را مسترد سازید ـ قرآن و کتاب ہم

مسترد نمودند و بدست آقا میرزا علی داکتر سپردند - این بزرگوار پیغام به بنده فرستاد
که یا خود بشهر آ دیا رسیدی نوشته بفرست تا قرآن و کتاب ترا بدهیم - در این مقام
است که ما تصدیق از صاحبان مروّت و فتوّت و انصاف میخواهیم و در این مقام
بود که بنده وقتی گفته بودم «مختار دکن کرد بمن آنچه که نمود در گریت بلاشمر چه
فرزند پیمبر» ولی تاکنون یک صاحب فتوّت و مروّت و انصاف من ندیدم
بلکه همه را سنگدل و بیرحم یافتم دخصوص در میان اهل ملک خودم - هنوز میگویند
بوزیر ملک چنین و چنان نباید نوشت زیرا که وزیر ملک هرچه بکند سزاوار است
و من میگویم اگر پادشاه هفت اقلیم باشد چون دل درویشی را ایشان بدرد آورد
ظالم است و ظالم - غرض جواب را زبانی فرستادم بجناب آقا میرزا علی که دیگر این
قرآن و کتاب را من نخواهم گرفت که بی فتوّت و بی مروّتی پس از پنجسال واپس دهد
و همین سان بود تا سه سال بعد از آن که حکایت آن نیز بدنبال خواهد آمد -

چون از در ظاهر مسلمانی ناامید گشتم بدروازهٔ گبری شدم و با خود
گفتم در آن وقت و اکنون در این کتاب می نویسم «مرید پیر مغانم ز من مرنج
ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد» شاپورجی ایدلجی چینائی
یکی از پارسیان این بلد در نزد رشید الدینخان وقار الامرای ماضی [illegible]
همه کاره بود و از چندی قبل با من آشنائی داشت نزد او رفتم و درد دل با بعضم
و مشار الیه کتابی داد که من بنویسم که شرح آن نیز طویل است و بنده مختصر میسازم
تا زمان دیگر - سی روپیه ماهوار برای من مقرر نمود ولی این سی روپیه را اعلی رقم
مختار الملک مرحوم قبول کردم زیرا که وقار الامرا یکی از امراض بیدوای مسلمانان
گرفتار بود یعنی حسد داشت نسبت به سر سالار جنگ و من در آنوقت می خواستم که
اگر از دستم بر آید آن مرض را سخت تر کنم - بالجمله چندی را بنوشتن آن کتاب مشغول بودم

تا آنکه آن مریض از جهان بشد و صد هزار مرض دیگر را نیز با خود بگور برد و دیگر نوشتن
آن کتاب ضرورتی نداشت ـ آن مرحوم را دو فرزند ارجمند بود که هر دو بالفعل زنده
و موجود هستند یکی امیر کبیر است و دیگری وقار الامرا ـ این دو ارجمند سعادتمند
مال پدر را بالمناصفه تقسیم کردند ولی برادروار نزیستند بلکه چون دشمن خونخوار ـ
وابستگان پدرشان نیز تقسیم شدند و شاپورجی نزد وقار الامرا ماند و کسانی
هم که بذریعه و سفارش او نوکر شده بودند یا در آن دستگاه بودند غالباً با او ماندند و
از الجمله یکی من بودم و ماهی سی روپیه هنوز میرسید ـ خصال این دو برادر مختصراً
این است که اولی که بزرگتر است بعضی از خصال پدر بزرگوار خود را بمیراث یافته و
طالب جاه و جلال است و نام و منصب ـ شعبده بازی انگیزد و فتنها برپا میکند که وزیر
ملک شود و با این مختار الملک حال نیز همچشمی میدارد و خصومت میورزد ـ ولیکن
وقار الامرا که کوچکتر است و اندکی نسبت به برادر بزرگوار خود عاقلتر و انگلیش مآب
است و بانگلند رفته اگرچه خوی انگریزان را نگرفته بوئی از آنها گرفته ـ وقتی
از اوقات شاپورجی مرا گفت کتاب پلیتیکل اکانمی خود را بیار که وقار الامرا ملاحظه
فرماید ـ آدم خام طمع و در واقع چند هیشه گمان انسانی بگوسپندی می برد و آنهم
اگر بخت برگشته هم باشد ـ بخیال آنکه کتاب طبع خواهد شد و من هم شکایتهای خود را
در آن درج میکنم و هم البته خلعت و انعامی می یابم کتاب و قرآن را هر دو از آقا میرزا علی
واپس گرفتم و کتاب را به شاپورجی دادم که بنظر مبارک وقار الامرای عالیجناب برساند
چه درد سر دهم در این وقت که قلم در کف دارم نمیدانم آن کتاب در زیر خاک نهان
شد یا بدکان بانیا و عطار رفت که ادویه در اوراق آن بپیچند ـ کدام زهره و یارا است
کسی را که از اهل این ملک نباشد یعنی عمده رعیت انگلیش نباشد و از این امرای
عالیشان شکایت کند یا مال خود را طلب نماید ـ ما که اهل ایرانیم همه بیچاره ایم در این ملک

وکسانیکه از ملک ما می آیند و قونسل هستند در ملک هند آنها نیز چون شاه و دولت
حکومت خود زور و استیلائی ندارند که رعایای آنها شکایتهای خود را با آنها برند و
آنها علاجی کنند و رزیدنت انگلیش هم در اینگونه امور مداخلت ندارد زیرا که امور
رعیت دولت غیر بجا مستقیم با آنها نسبتی ندارد ولی اگر نسبت بخود شان داشته باشد
و یکی از رعایای خود شان شکایت داشته باشد نعوذ بالله اگر قلم رزیدنت بر کاغذ
رود آن ستمدیده و شاکی را طلب کرده پا لیش را می بوسند و معذرت خواهند و
یک لک روپیه باو میدهند و او را از خود راضی میکنند چنانچه حکایت بخرنویل بر
همه کس معلوم است —

ما از کتاب خود گذشتیم ولیکن ماهی سی روپیه علی التقدیر سید
وقار الامرا (که در آن زمان هنوز فقط خطاب اقبال الدوله داشت) شخص انگریزی
را بنام ونلاپ از جای دیگر طلب داشت و تمام امور خود را باو واگذار کرد و خواست
که شاپورجی در زیر دست و اطاعت او باشد مگر شاپورجی قبول نکرد و استعفا داد
و خارج شد — ولی قبل از آنکه خارج شود از دستگاه وقار الامرا الصواب دید او بنده
عریضه بخدمت وقار الامرا نوشتم باین مضمون که بنده سالهای دراز است
در این ملک بنان و دالی گذران میکنم و اکنون از سرکار عالی توقع [illegible] دارم —
مردم این ملک بزودی وعده میدهند ولی گاهی وعدهٔ آنها ایفا ندارد چنانچه
بنده گفته ام « در ملک دکن وعده بود آب روان ایفای بوعده کے بود
نزع روان واعد همه را چو خاک ساکن باشد موعود شب و روز چو چرخ است
روان » فوراً فرمودند [illegible] رنگ خویش هم خواهم داد — چند
بمهمان نان و دال بسر بردم تا آنکه خبر دادند که این عالی همت بیازی هم بر قوت
لایموت تو افزود یعنی سی روپیه حالی را پنجاه روپیه [illegible] کرد — کسی [illegible] خارج از [illegible]

و در ایران و جاهای دیگر باشند نمیدانند که حالی و چلنی چیست و فرق میان این دو چه
تخصیص است که اولی پارهٔ سیمی است مسکوک و محسوس ولی دومی [illegible] است موهومی و
بعبارت [illegible] دو روپیه فرق دارد — مثلاً [illegible]
[illegible] این [illegible]
بکار میبرند و غالباً منصبداران و خزانه داران چنین می کنند چنانچه در همین اوقات
شخصی حکم کرد صد روپیه بمن بدهند و خزانه دار او نود روپیه داد —

پس از آنکه نوکران و چاکران متعدده گماشتن این بزرگوار قریب
دو ماه مواجب خورد بنا بعادت و رسوم مختلفه مقرر گشت که ماهی پنجاه روپیه چلنی از
خزانهٔ عامره بگیرم و دعاگو باشم — در این اوقات کتابی نوشته بودم موسوم به تحفهٔ
محبوب علی شاهی و مجلد ساخته نام کتاب را بخط انگریزی زر بر جلد کتاب نقش کرده
بودم این کتاب را بنظر مبارک این بزرگوار رسانیدم و توقع نمودم که چون قدردان
اهل هنر و کمال هستید این کتاب را بنظر پادشاه این ملک برسانید — ایشان بسی
تعریف و تحسین بسیار فرمودند اگر نسخه از این کتاب بمن دهی این کتاب را بنظر پادشاه
خواهم رسانید — بکمال استعجال آنرا نقل کرده جلد نمودم و دادم ولی کتاب من
تا بیست ماه بماند و گویا این بزرگوار رسید لست که اینگونه کتب بکار شاه و وزیر
و امیر این ملک نمی آید و نمیخوانند — عاقبت چون ناچار شدم عریضه نوشتم که
امیدواری بسرکار نیز از قبیل آن خوابهائی است که هزارها کس در این ملک می بینند
و از آن عاداتی است که هزارها بیچاره [illegible] میسازند کتابم مسترد فرمایید — این
بزرگوار از این خط خاطر رنجیده شده آوازش بگوشم می آمد از اندرون حجره که یکی
از چاکران خود میگفت کتاب او را بیارید بدهید و او را بگوئید که در این ملک هنوز
مردم چندان آزاد نیستند که از ایشان کاغذها با خبر انویسند — هر دو کتاب [illegible]

کردند و روز دیگر عابد ارمنی که ملازم یعنی ساقی او بود مرا گفت که مهارت قطع شد بجهت نوشتن آن خط. گفتم حمد خدا را که من عطای او را بلقای او بخشیدم. من حاجت ندارم که از اینگونه مردم ناسزاوار تملق گویم و بسلام پر مذلت ایشان روم برای پنجاه و چند چلنی. کتاب ملیتیکل اکانمی از کف من بشد و تحفه محبوب علی شاهی در نزد من بماند عاقبت نام آنرا تغییر داده چهاپ خواهم کرد. حکایت دیگری هم نسبت باین کتاب هست پس از آنکه گرفتم ولی ذکر آن بالفعل در اینجا ضرورتی ندارد.

چون همواره مشاغل من این بوده (و هست) که چیزی می نوشتم بامید آنکه دیگران اول فائده برگیرند و پس از آن خود نیز ثانی بخورم لهذا کتابهای متعددی کوچک و بزرگ نزد من جمع شده تمام نا تمام که هر یک را چندین مرتبه نوشته ام و حکّ و اصلاح نموده ام با دست تنها. هر زمانیکه بکسی گفتم که این کتب خوب هستند که طبع شوند و خلق یا اطفال مدارس مستفید گردند. آنکس گرفته است این کتابها را و بی خیال در جائی انداخته. بعضی از کفم رفته و برخی دیگر نزدم مانده زیرا که خود زری نداشته ام که طبع کنم. این کتابها مشتمل بوده است از تاریخ و حکایات و نصایح و عبارات و روایت و محاورات عجمی و امثال اینها. اشخاصی که این کتب را باینها نموده ام که طبع کنند همه صاحب زر و دستگاه و محل و عهده بوده اند معذالک نکرده اند و جهت آن این بوده که ندانسته اند چه بوده زیرا که مردم این ملک غالبا فارسی را نمیفهمند هر چند ادعای فهمیدن میکنند. مولوی سید حسین بلگرامی از زمانیکه آمده است در حیدرآباد همیشه معزز و محترم بوده و همیشه صاحب عهده جلیلی بوده است خصوصا در سر رشته تعلیمات ولیکن چه گویم نعوذ بالله. ابتدا یکی دو بار نزد جناب او رفتم دیدم فایده ندارد آمد و شد را موقوف نمودم. در این زمان اخیر یعنی از زمانیکه چهل و پنجم و سیم اقبال الدوله بالش مسند و شد بیاب

سید حسین صاحب رفتم و چند کتاب نزد او گذاشتم که اگر بتواند طبع کند ۔ متعدد
راهها بمن نمود و مختلف معاذیر آورد و حال آنکه اگر مثل منی آن مرتبه و عهده را
میداشت بسا کارها میکرد ۔ رقعها باو نوشتم که نقل همه در نزد من موجود است
و معلوم است که من چگونه رقعه می نویسم خصوصاً بکسانیکه وعده خلافی می کنند ۔
چون فهرست نام بعضی از صاحبان گرامی را که زری عنایت فرموده بودند برای
طبع این کتاب بجناب موصوف نمودم آن وقت بر سر غیرت آمده فرمود خرج آن چه
میشود من خواهم داد ۔ باز چندی راه بندگی کردم و آخر یک رقعهٔ بسیار سختی نوشتم
تا این پنجصد روپیه وصول شد ۔ هر چند که این سید جلیل القدر دوست شفیق من
است و بسیار بلکه سایر خصال و صفات او را تا ناپسند میکنیم همین یک عیب در وجود
او هست که سست مزاج است و وعده خلافی هم می کند ولیکن " آنرا که بجای
تست هر دم کرمی عذرش بنه ار کند بعمری ستمی " کسیکه همه خصالش نیک باشد
در ملک بی انتظام نظام که منشا و سرچشمه سستی و وعده خلافی شاه و وزیر و حکومت
است اگر چنین خصلتی را داشته باشد در واقع عیب نیست اگر پیغمبر هم باشد چنین میشود
مجبوراً ۔
چون من بی انصاف نیستم عرض میکنم بخدمت خوانندگان که در این
مدت کتابی بتوسط مولوی مسیح الزمان خان دادم که نمیدانم چه شد یکهزار روپیه
از آن بابت گرفتم و قریب دو سال هم ماهی چهل روپیه یا چهل و پنج روپیه حالی از
اقبال الدوله گرفتم و این پنجصد روپیهٔ اخیر را هم بتوسط مولوی سید حسین یافتم ۔
و بهر حال در ازای این همه ظلم و جفائیکه در حیدر آباد دیدم (که اگر زنده مانم
مفصلاً خواهم نگاشت) یا از خدا یا از خلق یا از فلک یا از بخت بد بود در واقع از
بخت بد این فواید مذکوره عاید و حاصل من شد از شاه و وزیر و امیر و ...

جنگ و بهادر این فرخنده بنیاد مینوسواد واز همه راضی و ممنون و مشکورم
شکایتی هم از کسی ندارم زیرا که بخوبی میدانم " از خدادان خلاف دشمن و دوست
که دل هر دو در تصرف اوست " غرض من در حقیقت ازاین سرگذشت
واطالت شکوه از خلق نبود بلکه از نصیب دون وطالع واژگون بود —
یک سخن دیگر میگویم خوانندگان بهرچه بخواهند حمل کنند - این است
مسلمانان در تمام جهان وتا این حالات را از خود دور نکنند وتا این امر
علاج ننمایند گاهی ترقی نخواهند کرد - ما چیزی از نصیحت و راهنمائی واگذار
نکردیم هم مذهبان خود را میخواهند بشنوند ونمیخواهند نشنوند - مثنوی

ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری دراین بسر بردیم گر نیاید بگوش رغبت کس
بر رسولان پیام باشد وبس —

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
بتاریخ ۲۰ شعبان المعظم سنه ۱۳۴۳ ھ

بعض مطالب دیگر به سبب [illegible] نشد
[illegible] در طبع ثانی (درج شود)

در مطبع معلم شفیق بزیور انطباع آراسته و پیراسته گردید